بسم الله الرحمن الرحیم

منشی حکمت کامله ایزدی چون بارادت ازلی بانشای صحیفه شریفه کائنات پرداخت دیباچه این نوآیین نامه
بدیع رقم بنام نامی و هم گرامی مجموعه سلسله حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام مشغول گردانیده ندای انی جاعل
فی الارض خلیفة در ملا اعلی انداخت و چون وجود مسعود فیض آمود [illegible] بحکم علت غائیه در خاتمة الکتاب بمنصه ظهور آورد
بخلعت خلافت و تشریف امامت بر نواخته [illegible] و هو خلیفة الله فی الارض سامعه زمین و زمان گوهر آگین ساخت
تا در اجرای احکام خلافت و امضای امور مملکت اسرار خفیه عقول علیه و انوار سینه نفوس جلیله که در روی [illegible] کرده بود
بر فرزندان [illegible] اولاد امجاد در کسوت ایجاد پوشید بمقتضای استعداد فطری و قابلیت اصلی هر یکی
متوجه بکاری گردید چنانچه بعضی از سر اکتساب معرفت الهی و تحصیل دوام آگاهی نهان خانه تجرد [illegible] شکفته صفوت کده
[illegible] ایشان [illegible] و دیگر گروهی بعمارت کارگاه تعلق اشتغال ورزیده پس از تجربه و استعمال از سر نظام حال
عباد و سر انجام مهمات عالم کون و فساد دانش نامهای برنگاشتند تا مستفیدان سعادت نشان بقدر فسحت فهم
و رسائی مطالعه آن از علم امور مجهوله و اطلاع بر وجوه معقوله کامیاب شوند تا این زمان اسباب معاش عالمیان
بدستور و قوانین پیشینیان نسق پذیر میگردد و هر که را بنا بر شرف ذات و مکارم نفس پایه دانش در می افزاید
لا محاله سر رشته [illegible] دستگاه در دست [illegible] شد تصرفات شایسته مینماید تا آنکه درین وقت بهترین اندیشها فرزانگان کامل الوجود
بمنصه [illegible] می آید با جمله بنده منشی که بین الاقران بملک زاده معروفست چون در منشآت پاستانی بامعان

نظر در نگریست دریافت که عزیزان پیشین هرچند از بلندی فکرت و نیروی طبیعت دستور مکاتیبات در حسن
خطاب و رد جواب بر هر باب مدون ساخته بار منت بر سر و دوش طالبان این فن گذاشته لیکن آنچه در
مدعا نگاری بکار آید و هنگام تسوید مطالب مختلفه ارباب دولت و اهل معاملت عقده خاطر باز کشاید از دست
فرو هشته محض عنوان و خاتمه مراسلات یا مختصری از حالات دینویه و مقالات مخترعه بر نوشته و سوانح احوال
انبای روزگار و کیفیت تقلب اوضاع لیل و نهار که در زمان احتیاج مترسلان را دست یاری نماید بقید
قلم نیاورده بدین تقریب این ذره حقیر و ذره حقیر بترتیب مجلدی مشتمل بر دو دفتر پرداخته دفتر اول مسودات
خویش که در ایام نوکری سلاطین و خوانین و هنگام تقلد خدمت دیوانیان معامله دان از اسوله و اجوبه و
نخل آن بحسب روی کار نگاشته بود و دفتر دوم مکتوبات دیگر منشیان منقح نویس از قرار مطالعه بادشاهی
و مناشیر عالیه والاشاهی و نشان فیض عنوان شاهزاده عالی تبار و عرایض نوئینان بجناب سلطنت و صحایف
اخوان الزمان بیاران و آشنایان آنچه دل گزین دیده هر قدر توانست تجمیع نموده مرتب گردانیده
یادگاری به روزگاران باز گذاشت تا فرزندان ارجمند و نیایر سعادت پیوند و دیگر مستعدان هوشمند
هرگاه بخوانند و طرز گزارش کلام و طرز تمهید مقامه گوناگون و طریق دولتمندان کارآزمون در نگارش مطالب
مقصوده باز دانند بلکه طبیعت و توان فکرت ایشان افزایش پذیرد و تعریف فن انشا بر وفق قول متقدمین
و متاخرین و انتقال طبع خود اگرچه در آغاز کتاب کارنامه منشی بشرح و بسط رقم نموده اما چون این مجلد بنگارنامه
منشی مسمی میشود برای فایده سایر الناس از سواد به بیاض می آید سطری از آن که در نظم اختصر و جامعه
درین مجموعه هم می نویسد تعریف فن انشا انشا در لغت عرب اسم مصدر است بمعنی پیدا کردن مصدریت
چون شود روشن آخر فارسیش دن یا تن و در اصطلاح عبارت است از ملکه دانش فطری و ماده علوم مکتسبی که منشی بدان
قادر بود بر ایجاد عبارات جزیله و تلفیق مضامین جمیله در ادای معنی مقصود و بالتفاد فقرات منشئات ماتقدم محتاج نباشد و اصل
این فن یعنی ماهیت انشا ابداع کلمات بلاغت سمات است بذریعه تحصیل علم صرف و نحو و بدیع و بیان
و منطق و معانی و قریحه و سرعت فهم و انتقال نفس بطریق فکر و قوت حافظه و تتبع تراکیب فصحا و بلغا و موضوع
انشا فقرات منشوره که بحث حسن و قبح آن در میرود و غرض انشا تسطیر رساله رنگین و مقاله متانت آگین
بنحوی که حفظ مرتبه کاتب و مکتوب الیه فوت نشود و تکمیل این فن دست نمیدهد الا بکثرت استعمال تا منشی
بر غلطهای که از زبان جهان عامه شایع است و در تحریر منشیان نمی آید اطلاع پذیرد و بر کلمات که مختار
و متروک دولتمندان است وقوف یافته عبارت عام فهم خاص پسند بزبان روز روزگار بر نگارد و
از اغلاق و ابهام احتراز واجب دانسته لفظی از قانون محاوره بیرون ننهد از و تعریف

منشیان بلاغت نشان از گروه متقدمین منشیان بلاغت نشان و دبیران نادره بیان که
در پیشین زمان بوده‌اند کار بوده صحیفهٔ روزنگار به رنگین طرازی زینت پذیر ساخته‌اند چون اسامی آنان در کتابهای
کتب باستانی بنظر نیامده لهذا بتعداد افراد چندی از سخن پروران ایام سابق و زمان حال که بر فضل و کمال آنها
اطلاع داشت دیباچهٔ این مجموعهٔ بدیعه مزین ساخت و بر قابلیت و استعداد هر فرد سرگذشت نمونهٔ تفصیلی
ذکر می‌شود بالجمله از رقم سنجان پاکیزه نگار ایران و دیار آنها و هم حضرت شیخ شیراز است که کتاب گلستان در
نثر بغایت خوش عبارت مدون ساخته بعد از آن حکیم نصیر طوسی که اخلاق ناصری را بقوت علمی بکمال متانت
نوشته و بعده شیخ شرف الدین علی یزدی که در تصنیف ظفرنامهٔ تیموری بسیار خوب پرداخته و بعده ملک
خاوند میرشاه هروی که وی مصنف تاریخ روضة الصفا که در تنسیق آن نمونهٔ خامه داد سخنوری داده قانون
شایسته و بیان بازگذاشته بعده سکندر بیگ مصنف تاریخ عالم آرای عباسی آئینهٔ عبارت صفا
چهره‌های بلاغت گردانیده و در هندوستان جنت نشان گروهی که در زمان خلفای اسلامیه سخن طراز
بوده‌اند این ذرهٔ حقیر بر حالت و حقیقت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی شیخ ابوالفضل
بن شیخ مبارک در فن انشا طرح تازه بر نهاده پایهٔ سخن را باوج کرسی رسانید و امین احمد رازی
کتاب هفت اقلیم بنهایت دلپذیر نگاشت و مصنف تاریخ بادلی محمد قاسم فرشته بآئین دلگزین چهره افروز
نادره حسن کلام گردیده و در زمان خلافت حضرت جنت مکانی معتمد خان مشرف بشریف الملک جهانگیرنامه
را بعبارت صاف و شسته نوشت و در عهد سعادت مهد اعلیحضرت فردوس آشیانی سرآمد منشیان
دستور اعظم افضل خان مرحوم بود و بعده اسلام خان دیوان چون علامی سعدالله خان مسند دیوانی خاقانی
بیاراست بنابر قوت علمیت و نیروی قابلیت هرچه نوشت استادانه و فاضلانه نوشت لیکن هنگام مطالعه
از روی انصاف با مجلسیان خلوت خاص میگفت که من هرچند در قواعد فن انشا ید بیضا نمودم بپایهٔ
شیخ مبارک نرسیدم رحمهم الله علی من انصف و چون در ایام وزارت خان مذکور تدوین شاهنشاه‌نامه
یعنی تاریخ شاهجهانی بمیان درآمد در اوائل حال میر جلال الدین ایرانی بتقدیم این خدمت مامور شده بعد از چندی
که مسودات خویش بنظر اشرف اقدس گذرانید وی در علمای عصر پذیرا نشد آخر بنابر پیشنهاد شیخ عبدالحمید
لاهوری شاگرد بواسطه شیخ ابوالفضل سرانجام این امر خطیر سربلندی یافت چنانچه سعی بلیغ در دو دفتر
بطرز دلخواه و طور دلپسند نگارش گردیده نادره یادگاری در صفحات آن روزگار گذاشت و چون بسبب
قصور حواس از کار باز ماند آخرین دفتر سیم با اهتمام شیخ محمد وارث شاگرد رشید شیخ مغفور باتمام پیوست و در
سرکار بادشاهزاده دارا شکوه قاضی محمد افضل سر دفتر خاص نویسان بود که رقعاتش زنگ از آئینهٔ دلهای

از ایشان تا در قید نامی حیات بود رنگین طرازی فرامود و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صالح کنبوه رنگین نویسی
شهرهٔ آفاق شد و الهداد افغان ملتانی اگرچه بدربار گیهان مدار نیامد اما در میان وطن کارستانی بدیع نمایان
است و از خوانین بلند مکان عاقل خان چمن آرای باغستان نظم و نثر گردید و امانت خان خوافی مشهور
به میر معین الدین احمد که به دیوانی خالصهٔ والا بوده آثار قادر الکلامی آشکار گردانید و میر محمد رضا منصبدار
که به چهره موفی خضر توفیق اکنون گوشه نشین است و در متانت کلام و شایستگی طرز یکتا و قلمی بیحد از پیدای او [illegible]
بیداری سحر که بوده در آینه امثال که سخن پردازی اسم آنرا در تصنیفات خویش درج نماید والله الموفق و المعین
نعم المولی و نعم النصیر ماجرای حال منشی سخن سگال و باعث تالیف این نگارنامه سمت
انفصال از آنجا که در عنفوان شباب یمن خدمت خدامردان حقیقت یاب مایهٔ فیض و تهی از طاق دل
بر انداخته بود اکثر هنگام رهبر سعادت ازلی برین میداشت که اسباب تعلق جسمانیه از چشم ظاهر نیز بر انداخته
دوام صحبت خاک نشینان آسمان پایه و ظاهر خرابان باطن آرای که سلطنت دو کون در نگاه همت آنان وزنی
ندارد چهره تجرد برافروزد لیکن که گرم نفسی آبی بر آتش دردی بزند و روحانی پزشکی نوش دارو تجرد و این رنجور
نفسانی در دهد بهر فرقه گذری افتاد مرهم دهی دست نداد بلکه بیماری از درد خود آگاه تر فقیرنما جمعی و خانقاه
دیده شد که خود پرستی را خدا پرستی میخوانند و گروهی در صومعه یافته آمد که تن آسانی را عروج پرورده [illegible]
صورت ایشان مانا سراب جهان معنی بوده که چون تشنه لب بادیه اند و رسیده دریای تموج پنداشته قطره
زنان بالنمو می شتافت هرگاه با معان نظر آن لمعان را نمود دیده و دریافت سوخته پا بر سنگ و بدین جهت
دست بالیده کسان دراز و دهان بلقمهٔ دیگران باز نمی شد و بر اتبهٔ مقرره وظیفه مقدری که از سید الفیاض میسر
خورسندی میرفت چه تجردی که از سلسله بیم و امید والتزام باند و از اندیشه بیش و پس فراغ نه بلباس تعلق از آن
بهتر است و کنج خلوتی که صد هزار خیال باطل در سر نشاند و دل را در پی گوناگون مقصدهای بی سر و پا
برد از دایرهٔ هنگامه کثرت بدتر ناگاه بدرقهٔ توفیق رفیق گردیده و بدر دولتسرای مجمع البحرین صورت
و معنی مقتدای دین و دنیا سواد دیدهٔ دل بیداری سرور سینه حق گذاری صافی مشرب روشن ضمیر حضرت قاضی
محمد [illegible] سلمه الله رسانید و حال این توانگر صوری درویش معنوی مشهود و معاین گشت که نه از تعلق نفور است و نه
از تجرد مغرور نه از بند هستی بیزار است و نه از تصور نیستی در آزار نه با خود پیوسته است و نه با غیر دل بسته
[illegible] که از مدتی در پی دیده و یافته چنین مجموعه لطایف کرد [illegible] آلی جهان گردی و صحرا نوردی میکرد
[illegible] آسایش برکشید و از تکاپوی [illegible] باز رسته سخنی در پیشگاه جمعیت بیارامید چنانچه بعد وفات خان فردوس
مکان لشکر خان میر بخشی علیه الرحمة والغفران که در خواجگی کردن و بنده پروردن عدیل و نظیر نداشت هرچه

آهنگ تعلق از نکامن ضمیر برخاسته بود اما از بهر التزام خدمت و ارتباط موافقت این بزرگ حقیقی و مجازی
بندگی درگاه آسمان جاه درة التاج خلافت عظمی صدرة الصدر سلطنت کبری بادشاهزاده مظفر لوا عدو بند کشور
کشای پیرایه ده شمع انور چهره افروز ملت اطهر کامل خرد فیروزبخت شاه اورنگ افزاینده تخت عدل مصور
عقل مجسم بحر امواج جود و کرم حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر مد الله تعالی ظلاله العالی ـــ شاهی که از ازل علم از روز
الست به اول خلافرمان و بیش صورت بست بدان اسم مطلبش نگین یافت شرف ده بر خاتم انگشت سلیمان
صد دست به اختیار اعتماد و منشیگری دیوان گاه وزارت بادشاهی ست فوق عزت و افتخار بدر ده علیین
پیوست و از خواجه تاشی آن برگزیده جناب الهی خاطر افسرده چون غنچه پژمرده از نسیم صبحگاهی بشگفت
و در زمانی که حسب الحکم گیتی منقاد از برای اصلاح خلل و فساد افغانیه به نهاد سفر دار الملک قابل بمیان در آمده
و اعلام ظفر اعتلام بدار السلطنت لاهور در رسید و سر فرسود شاهزاده والاگوهر عالی تبار مظفر منصور نامدار
فرخ ناصیه ملت و دین محمد معز الدین منقلا پیش روان شد و خدمت دار الانشا رکاب فیروزی آب
شاهزاده بلند قدر باین ذره حقیر حواله رفت لیکن از رهگذر خار خار نزاع ذوالفقار خان که در پیش کسر پیاد
و نامش بر زبان هر داد دل شوریده در آن سرکار عالی قرار نگرفت و هر چند آن نونهال گلشن صاحبقرانی
نزهت افزای ریاض جهانبانی در حق این مستمند لطف و مهربانی بسیار کرد اما از برای فرخ خدمت
در وقتی و هنگامی که موکب منصور والاشاهی به بلده پشاور آمده رهگرای منزل مقصود گردید بالضروره
رجوع بکچهری دیوانی آورده بدستور سابق تقدیم خدمت انشا قیام ورزید و چون در آن زمان حسان
قدردان رشید خان عرف میرزا بدیع الزمان صاحبت خانی دیوان بود این جوهرشناس اهل هنر چندان
دلدهی و غمخواری نمود که توان بیعت زیاده از حد بیان افزود و بعد مراجعت فتح و نصرت به دار الخلافت
خان صفوت نشان حمیت خان دیوان بیوتات شاهنشاهی خلیفه سلطان و زبیرة النسوء عراق که هم
بارث و هم باستعداد شایسته وزارت بود و دیوان سرکار عالی متعالی شاهی شد و بعد از آن ایام همت
فرجام باشتاب برتیغ جهان مطاع عالم مطیع نهضت لوای فتح سیمای جهان کشای بصوبه دکهن روی نمود
و بعد مبارک وصول رایات جاه و جلال باورنگ آباد خجسته بنیاد بفاصله مدت یکسال کمال دیوان
مشار الیه بنابر مصلحتی بمعسکر معلی که در آن آوان بدار الخیر اجمیر اقامت داشت دستوری یافت در این
سفر دولت اثر چون بتوفیق باری عزاسمه خدمت عرایض نگاری و مراسله نویسی از این [illegible]
دلخواه بتقدیم رسید خان موصی الیه بدلنوازی و حال پردازی این غریب شهرستان بیکسی چندان
گرم دید که پی هم بعطای خلعت و انعام بنواخت و گرد کدورت دیرینه که از حق ناشناسی بعضی دوستداران

بجمعیت خاطر فاتحه شده بود و دوری یافت و چون بموجب حکم مقدس معاودت با سعادت الویه نصرت پیکر
از ملک دکهن بلشکرگاه بادشاهی واقع شد و انقلاب اوضاع روزگار یعنی محمد اکبر بادشاهزاده غبار اکدار
در دلها برانگیخت و بادشاهزاده جهان آرای عالم گشای بتعاقب آن خجلت زده صحرای بی ادبی دستور بی قیمت
وارد آوارهٔ فضای آهی افواج قاهره بپای هولناک شده بگمرای الکه سیوا مقهور گردید لاجرم حضرت شاه عالم
پناه بحضرت خلافت دستگاه اندر سال جهان پیما باتفاق هم بعزیمت استیصال غنیم بد مال رخصت رشته حیات باغی
شده بود و با براه دکهن نهاد و با وجودی که هوا گرم و ماه مبارک رمضان در میان بود بمقام آرام هیچ مکان
دست نداد و بکوچ متواتر منزل اجلال اردوی معلی بدار السرور برهانپور سایه بان افراخت درین بخیر
فیض بیر بیت خان بسبب بهم وسواسی که از کثرت طلب و تنخواه سپاه و قلت حصول محال جاگیر
بهم رسانده بود از خدمت دیوانی استعفا نمود و انتقیا خان مشارالیه شرف خان چندی برین سررشته
چون باشتی انتظام پرگنات از مشارالیه سرانجام نیافت لاعلاج دیوانی محال بمعزول سرکار والا یعنی حضرت
ابو الحسن المدار المهام رشید خان که اکنون دیوان خالصه شریفه است الحاق پذیرفت و دیوانی و تنخواه
اقبال کافتهٔ از اخراجات جزء و تنخواه مواجب خدم و حشم و غیر ذلک بشرف خان بحال ماند بعد چندی در
شاه عالم پناه از پیشگاه سلطنت و جهانداری با عظمت و شکوه و لشکری انبوه بتاخت و تاراج
الکه بیجاپور عاقبت و خیمه مرحمت شده خیام سپهر احتشام بآن سو برافراخت و بعد کوچ افواج قاهره حضرت
ظل الهی خلیفه الرحمانی میرزا محمد ابراهیم را که از اعیان و اشراف و عمده سادات عراق عجم است بخطاب
امتیازات خانی و افزایش منصب سربلند ساخته دیوان سرکار بادشاهی مقرر ساخت چنانچه این صاحب السیف
والقلم بحکم قدر نیز بسرعت و استعجال طی مسافت نموده بمعسکر ظفر اقبال پیوست و شمول عنایات
جهان افروز عالی متعالی گردیده و بسیاق فتح میثاق آنچنان خدمت نمود که بدرجه تحسین و آفرین گذشت
پس از آنکه سرزمین گرده منقادت قرین آمد و بیجاپور بنیاد و از اهل بغی و عناد اثری نمایان نشد مراجعت
بالغیرت بلشکرگاه بادشاهی چهره نشاط برکشود و عمله و فعله کچهری دیوانی که بر طبق احکام جلیل القدر در
اورنگ آباد مبارک بنیاد مانده بود طلب حضور شد و این پیر ضعیف از آن رو که در موسم برشکال
تاب سفر نداشت بگرامی توجه دیوان مهربان و صداقت عزیزی از یاری دوستان در آرامگاه احباب
اقامت یافت و چون سن عمر بهفتاد پیوسته نفسی چند که از حیات مستعار باقی مانده رایگان از دست میرفت بهتر
چنان دید که مسودات پراگنده خود را درین فراغ وقت فراهم آورده مجموعهٔ تازه طرح ترتیب داده یادگاری
بعرصه روزگار بازگذارد لهذا بامید عطاهای ربانی و توقع تائیدات آسمانی کردار شامل حال خود ساخته بفقرات ابیات

است دست بقلم ناسخته بقدر طاقت بشری بتلفیق و تنمیق این مجموعه شامله پرداخت توکه ارباب دانش هنگام مطالعه
سررشته انصاف از دست ننهند و بر نخدان دلاویز گل آفرین افشانده عیب و سهو بدامان کرم و لطف بپوشند تا از
حضرت رحیم کریم اجر عظیم یابند و بماه شعبان سنه ۲۷ موافق سنه ۹۵ فهرست کتاب فرخنده خطاب
مشتمل بر دو دفتر و خاتمه دفتر اول متضمن مسودات جامع این نوآئین مجموعه محتوی بر چهار صحیفه صحیفه
اول نگاشتهای شاهزاده هائی نامدار والا تبار عرائض و مکاتبات و نشانهای فیض عنوان صحیفه دوم صحائف
نوئینان عالیشان صحیفه سوم نوشتجات دیوانیان کاردان از عرائض و مراسلات و پروانجات مالی و معاملات
واسناد خدمات و دستکات و غیر ذلک صحیفه چهارم خطوط عزیزان و دوستان که پیشتر بتکلیف آنان
وسعدو دستی بحسب روزگار ترقیم پیوسته برسم یادگار درین مجموعه مندرج گردیده و در بعضی صفحات که چند
از مسودات دیگران از اسوله واجبه بنابر اقتضای محل اندراج یافته اسم هر یک بشرح نقش تحریر یافته
تا خوانندهٔ طرز کلام آن جماعت بمیزان استعداد فراسنجیده بطور و طریق حسن بیان منشی مختصر موازنه نماید و در
حین مطالعه سیاق و سباق عبارات پست و بلند مضامین باعمان نظر بازدیده سررشته انصاف از دست
ننهد دفتر دوم متضمن منشآت دیگر دبیران نکته سنج مشتمل بر پنج صحیفه صحیفه اول فرامین مطالعه بادشاهی و اسناد
وفاتر معلی صحیفه دوم مناشیر عالیه والا شاهی و برخی از عرائض و مکاتیب که غالبا بقلم اقبال بخت قدسی بخط
نگارش یاب شده باشد صحیفه سوم عرائض و مکتوبات خواتین بلند مکان صحیفه چهارم منشآت سردفتر اوستادان
روزگار شیخ طالع یار عرف او دیپراج منشی رستم خانی صحیفه پنجم نگارین نامهای مستعدان منشی نویس که
خواندنی وار و نحو تصرفات طبع وقاد ایشان خاطر دقیقه یاب را ارشاد می آرد خاتمه واقتصر نامها اعلی القلیل
والقلیل یدل علی الکثیر والحفنة یدل علی البیدر الکبیر والله ولی التوفیق ونعم المعین ونعم النصیر آغاز دفتر اول
مشتمل بر چهار صحیفه صحیفه متضمن ابواب صحیفه اول نگاشتهای شاهزاده هائی والا تبار نامدار منحصر بر سی باب
باب اول عرائض و مکاتبات و نشانهای عالیه اولین باب عرائض عرضداشت
شاهزاده معزالدین بدرگاه مقدس بادشاهی در شکر عطاء خلعت آنکه پیر سازند
که خاصه خلعت سراپا سعادت که از فروزنده پیروری و پروردگاری برای سربلندی و سرافرازی خانه زاد
فدویت نهاد از پیشگاه فضل و کرم کرامت عطا یافته بود بیست دوم شهر ذیقعده در منزل کناره دریای بهت
شرف وصول ارزانی فرمود فرق فخر و مباهات کمترین خانه زادان بنده وده علیین برافراخت مراسم استقبال
آداب تسلیمات آنرا بجا آورده چهرهٔ عبودیت و انکسار بسجود شکر و سپاس عنایات جهان افروز زر آگین
ساخت امیدوار است که بمضمون فی ایزدی افضال در کار فرمائی اقبال عدو مال خانه زاد فدوی مصدر خدمتی

گردیده موردِ مزید نوازش و الطاف حضرت خاقانی جهانبانی شود هرچه زود تر بتقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر که
بجمیع مقاصد دینی و دنیوی مرجع است سعادت دو جهانی اندوزد **بالقابه** عرضداشت مرید فدویت
آئین محمد معزالدین بمسامع جاه و جلال میرساند که نوزدهم شهر ذیقعده از سرای خواجه ایوب کوچ کرده بر تالاب
رحمون یک نیم کروه این طرف از کهاری باولی منزل نمود پیر و مرشد حقیقی سلامت دریای بهت بسیار
دور و راه دشوار عبور است و پیش از باولی مسطور تا دریا مکانی که تالاب یا چاه داشته باشد نشان
نمیدهند فردا هر جا که نزول بشود عرضداشت خواهد نمود **بالقابه** میرساند که بیست یکم شهر ذیقعده از دریای
بهت گذشته بر لب آب منزل کرده چون از بهر خبر فرخنده اثر تهنیت اعلام نصرت فرجام که از روی
عظمت و شکوه زلزله در تمام کوه و لرزه در اندام گروه شقاوت پژوه انداخته جان این مرید عقیدت
آئین هر زمان راه پیمای دریچهٔ گوش است فردا روز مقام شود **در شکر عنایت دوا بالقابه**
میرساند که دوای صحت التماس از دار الشفای فضل و کرم برای این مرید مرحمت شده بود در روز عید الضحی
در مقام حسن ابدال سعادت اتصال بخشید تسلیمات ذره پروری که همیشه شامل حال این فدویت تقدیم
رسانید از نوازش کمال بر خود بالید موافق حکم جهان مطاع بنحوی که حکیم محمد مقیم نوشته است استعمال این
دوا خواهد نمود از سپاس توجه اقدس امیدوار است که زود شفا خواهد یافت **مبارکباد عید الضحی**
میرساند که عید سعید الضحی بر ذات اقدس و شخص مقدس مبارک و فرخنده باد آداب تسلیمات تهنیت
و مبارکباد این روز شریف که باعتقاد فدویت مناهج اکبر معنوی ست بجا می آرد و از جناب ایزد جل و علا
مسئلت می نماید که هر روزی در ایام سلطنت جاودانی طراز بنت طبعید و هر شب بمیامن لیلة القدر
مقرون داراد **ایضاً** میرساند که از رسیدن خود به بلدهٔ پشاور و آمدن مهاراجه بتاریخ بستم شهر ذی حجه
عرضداشتی که بجناب عالمیان مآب ارسال داشته بود از نظر انور گذشته باشد بعد از آن بیست و دوم
ماه مذکور محلهٔ راجه رام سنگه و بیست و چهارم محلهٔ امیر خان دیده چون سر راه جبل واقع شده بود مرغابی
بسیار داشت دو سه دست جانور سر داده روز اول یک سرخاب و روز دیگر دو قشقل و یک مرغابی
شکار کرده و در شکارگاه بگفته جانی خان راجه مذکور را رخصت پیش داد **القاب مشتمل استعفای
تقصیرات در ایام عاشورا** میرساند که چون این سفر نخستین مرتبه مهجوری از سعادت اندوزی
حضور فیض گنجور شب و روز اندیشه میدارد که مبادا از راه قلت سرمایهٔ دانش و کثرت احتیاج بشر
لازم الانقیاد قولاً و فعلاً آنچه نه در حضور پیشگاه جاه و جلال تواند بود از این مرید عقیدت آئین سر زده
باشد لهذا درین روز متبرک عاشورا که زمان عفو زلات و آوان صفح خطیات ست زبان عجز و بیت

بیان را بدرخواست بخشایش آنچه سهو و نسیان تا صورت وقوع پذیرفته باشد بکشاید بیچرای اجابت التماس
کریمهٔ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا از پیشگاه فضل و اصطباح امیدوار نوید رای پوزش و عفو تقصیرات
می باشد ظل ظلیل والا شاهی ابدالله بر مفرق مهر و مه ممدود باد و با بقا چه میرساند که ... و رحمت آسمان [illegible]
سالیان هدایت عنوان مانند نزول آیهٔ رحمت از فلک افضال و کرامت شرف افزاید و غرا ... بخشید
نوید قدوم سعادت لزوم پیر و مرشد حقیقی باین ... و حیات بخش مرید فدوی ... فروغ ذره ... ضیا بخش
عموماً از آن شمع راه هدایت و یقین گردید ... تعظیم رسانید ... افزود ... مهر ... گردید
مراسم آداب و مراتب تسلیمات بجا آورده از فضل کریم آلهی امیدوار است که از ارشاد و الا ... دنیا و ... ایمان
دین و دنیا ساخته قدوم ... نموده سعادت تحصیل شرف ... بیش ... سعادت
کامیاب گردد در مبارکباد سالگره مسعود آنکه فرخنده جشن سالگره مبارک ... گیتی
و هفت انجمن آسمان روشن گردانیده آوازهٔ تهنیت و شادمانی ... مسرت ... جشن
عالمیان رسانیده بر ذات اقدس و عنصر اطهر قبلهٔ دین و دنیا مبارک و میمون باد و بدین روز ...
افروز که بخت خداداد و دولت قوی بنیاد هزار گونه مبارکباد بر فرق مقدس افشانده و اقبال
مهمان خطهٔ خاک و ادراک صومعه نشینان عالم پاک بدعای طول بقای کیهان خداوند با ... فلک
رسیده مرید فدوی آداب تسلیمات و مراسم کورنشات بدراب بندهای عقیدت آئین بجا آورده و خلاصه
دل و جان بآئین نثار تقدیس محفل روان نموده زبان بعبودیت بیان در جناب ایزد منان کشوده که
رشتهٔ عمر روز افزون پیر و مرشد حقیقی از گره سال گره پنج هزار دانه گنا چون درین هنگام
فرجام از قرب بساط سلطنت استاده و ریا ... بتوفیق ایزد ... مسعود ... استدعا
مینماید که سعادت والا لازم است که جمیع مقاصد صوری و معنوی مرجح است ... شود
ایضاً عرضداشت مرید فدویت آئین معزالدین ... بلب ... رسیده ... شال
بسامع جاه و جلال میرساند که بوسیله آداب مراسم تهنیت و مبارکباد وصول ... سعادت اندوز ...
افروز سالگره مقدس ... گلشن امید عالمیان ... تمنای جهانیان ... زبان
بیان را ... اند ... و شرف و دو جهانی میگرداند حق سبحانه و تعالی ... ذات اقدس را
... بخش آفاق و آمال جمهور عباد و طراوت بخش مزرع امید کافهٔ انام و ... آفتاب عالمتاب
سلطنت ابدی الاتصال هزاران سال بر مفارق جمیع بندها تابان و درخشان باد مبارکباد
ولادت شاهزاده آنکه میرساند ... آداب مراسم تهنیت و آداب مبارکباد ولادت باسعادت

بادشاهزاده والانسب عالی تبار که بهار پیرای گلشن مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز حصول تمنای
احبای سلطنت ابدبنیاد است زبان عبودیت بیان را شرف اندوز دعا میگرداند که حق جل و علا نخلستان
عظمت و اقبال چمنستان ابهت و اجلال قبلهٔ دین و دنیا را جاودان دیر و سرسبز داراد این نوباوه بوستان
شهریاری را در سایه خورشید پایه پیر و مرشد حقیقی از کمال عمر طبیعی کامیاب گرداناد مبارکباد ولادت
خلف شاهزاده عظیم الدین آنکه میرساند که مراسم آداب تهنیت و مبارکباد ولادت باسعادت خلف
شاهزاده نامدار کامگار محمد عظیم الدین که بهار پیرای حدیقهٔ امانی و آمال اولیای سلطنت ابدقرین و نشاط بخش
دلهای مریدان عقیدت آگین است بجا آورده از حضرت فیاض علی الاطلاق مستدعی است که نخلستان
دولت و اقبال جاه و جلال قبله و کعبه دین و دنیا را همیشه سرسبز داراد و این نونهال بوستان جاه و جلال را
در سایه خورشید پایه پیر و مرشد حقیقی کامیاب کمال عمر طبیعی گرداناد و بنده کرمه مشتمل ادای تسلیمات
تولد قمر [illegible] مسعود آنکه میرساند که تخلبند گلشن هستی که از امطار ابر بهار اکرام افضال عام والا
جناب شاهی و چاپ گیتی را طراوت بخشیده و بافاضهٔ انهار جویبار مکرمت و احسان همواره علیای
حضرت عالم پناهی نهال امانی و آمال کافهٔ انام را بثمر حصول مقاصد و مرام بارور گردانیده بتاریخ فلان
ماه بنده عقیدت آئین را [illegible] عطا فرموده [illegible] شاهزاده نورسیده [illegible] حال بجهت آستان قدسی
بجا آورده چون مرید فدوی کرامت این عطیه از پیشگاه بتفضل ایزدی بمیامن توجهات باطن
اقدس پیر و مرشد میداند آداب تسلیمات آنرا بکمال ادب و انکسار بتقدیم رسانیده امیدوار است
که از درگاه عالم پناه جهت اسم تجویز نامه کامیاب گردیده باشد و ازین ترک ادب دانسته بدعا
اختتام نمود آفتاب جهانتاب سلطنت و شهریاری ابدالدهر تابان باد عرضه وفات صبیه
با لقا میرساند که چون کار [illegible] مشیت قادر مطلق جل جلاله است هرچه از نهان خانه غیب بر خلاف
خواهش بنده [illegible] بظهور میرساند بحکم عسی [illegible] صلاح حال او دران بود لهذا بتاریخ فلان ماه
صبیه [illegible] در خانه این مرید متولد شد اگرچه در عالم اسباب بمقتضای [illegible] بشری دلهای ارباب
تعلق از وجود بنات [illegible] انقباض [illegible] ملول میشود لیکن از انجا که فدوی عبودیت پیشه سایه نشین
[illegible] مکرمت و تفضل [illegible] این قبله و کعبه جهان و جهانیان است ازین [illegible] نگرده پایندگی
ظل ظلیل ابدی الظلیل حضرت پیر و مرشد حقیقی تا بقای دهر و ثبات عمر از جناب ایزدی مسئلت
[illegible] امیدوار است که مولود [illegible] از پیشگاه عنایت والا بتشریف اسم [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آفتاب سلطنت و جهانداری بر مفارق جمیع بندگان تابان و درخشان باد عرضه شکر عطا

برچهی می‌رساند که عطای برچهی و ترکش و بندوق خاصه از پیشگاه تفضل و مکرمت بیکران علم مفاخرت و مباهات
مرید عقیدت آگین بنده جبین برافراخت تسلیمات ادب آمیز بآئین بندهای فدویت ادا ساخت و چون
ادای شکر تواتر عنایات عالم افروز از حد بیان و اندازهٔ ترجمان بیرون شناخت لهذا تطویل کلام ترک ادب
دانسته بدعا اختتام نمود آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانبانی از افق اقبال جاودانی بر ساحت ربع مسکون
ابدالدهر طالع و لامع باد بالقابه می‌رساند که حسب الحکم اقدس که ادا بنام میر معین الدین شرف ورود عطا فرموده
تا تنبیه امان الله نوشت چهار نخبه در بیست که مرید فدوی [illegible] تقریب شکار تقدیم نموده مردم تنبیه لشکر
ظفر اثر نشده نرسیده تا فراهم آمدن مردم در نجا توقف نماید یا کوچ کند هرگاه مردم جمع شده روانه پیش گردد
یا صورت حال باز عرضداشت نموده مطابق حکم والا بعمل آورده سرپاب نموده که زبان ... مطابق
آن عمل نماید بالقابه آنکه می‌رساند که از پیشگاه تفضل و کرم در دیوزده و ده شیاه که بپاسه مرید فدوی مرحمت
شده بود رسید آداب تسلیمات این عنایت والا بآئین بندهای عقیدت انتما تقدیم رسانید چون از عهدهٔ
سپاس عطای جناب فیض مآب شاهی که بسان نعمای الهی متوالی و متواتر است هیچ وجهی نتواند برآید لهذا
بعجز اعتراف نموده بدعا اختتام نمود آفتاب جهانتاب سلطنت جاودانی طراز هزاران سال جهان افروز باد بالقابه
می‌رساند که منشور لامع النور مکلل بمهر غرهٔ و محلی بطالع متلالی خط قدسی نمط که هزاران جان ما بنده فدویت نشان
نثار هر لفظ و حرفش باد متضمن بر رسیدن عرضداشت بنده فدوی و صدور ارشاد واجب الانقیاد در باب
توقف کوچ تا حصول حکم حضور فیض گنجور و اجتماع متعین و ارسال فهرست آنها و ظهور امر جلیل القدر معاتب شدن
احدی که از آن جماعت تا کیفیت نرسد بکمی منصب با فراد و قایع بجا بوده که از راه بنده نوازی مرحمت شده بود
پرتو وصول سعادت نزول بخشیده سرمایه اعتبار و افتخار این مرید عقیدت شعار گردید تسلیمات آداب شکر این
ذره پروری از آداب بندهای عقیدت انتما تقدیم رسانید امیدوار است که توفیق تحصیل بهرهٔ دولت امتثال
امر والاقدر یافته برطبق ارشاد هدایت سواد کاربند گردد و در شکر مرحمت اصلاح بعضی الفاظ
می‌رساند که مرحمت ارشاد هدایت سواد و عنایت قدسی اصلاح در سهو بعض الفاظ مرقوم بنام امان الله اخیرالحکم
که ملا عبدالخالق بآئین مرید نوشته معلوم نمود آداب تسلیمات آمیز بآئین بندگان عقیدت آگین تقدیم رسانید
چون از راه قلت سرمایه استعداد بارشاد واجب الانقیاد کثیر الاحتیاج است در همه حال امیدوار تربیت می‌باشد
در شکر عطای فیل عرضداشت مرید فدویت آئین معزالدین ذره مثال بسامع فیض مجامع خورشید جاه
می‌رساند که از رسیدن فیل شیر شکار کوه قرار از پیشگاه تفضل و مکرمت عالم افروز باعث سربلندی مرید عقیدت
آگین گردید تسلیمات آداب آمیز بآداب بندهای فدویت انتما بجا آورده و طول کلام از حد ادب دور دانسته بدعا

طول بقاے ذات مقدس اختتام نمود در مبارکباد تولد خلف شاهزاده محمد عظیم میرساند که باستماع
خبر فرح افزاے بهجت پیراے تولد فرزند ارجمند در خانهٔ برادر نامدار کامگار محمد عظیم الدین ابواب مسرت شادمانی
بر روے این فدویت شعار مفتوح گردید تجویز ادب آداب و ذریعهٔ مراسم تهنیت زبان عبودیت بیان مرا
بصنوف تحیات کشوده تسلیمات مبارکباد آنرا بداب بندهاے فدویت نشان بجاے آورد حق جل و علا ظل ظلیل
تربیت و سایهٔ گرانمایهٔ مرحمت پیر و مرشد دو جهان را بر مفارق جمیع بندگان عقیدت سیما مخلد و مبسوط داراد
در اظهار الم جدائی میرساند که امتثال امر والاقدر اگرچه عین عبادت ربانی دانسته دوری از رکاب ظفر
سلطنت مناط باختیار کرده رهگراے سمت مامور گردیده لیکن داناے نهان و آشکارا آگاه است که درین
منزل از الم هجران ملازمت قدسی چه مقدار مرارت کشیده بهرحال پاس ادب بندگی در قبول فرمان میداند
و از جناب عالم‌آب استدعاے توجهات باطن الهام مواطن مینماید که بر وفق ارشاد و هدایت مواد لیسه انجام خدمت
چهرهٔ عبودیت افروخته بدولت شرف اندوز تقبیل آستان سپهر توامان گردد ایضاً میرساند که الم مهجوری از
سعادت حضور لامع النور که سرمایهٔ شرف و سرور این مرید فدوی است اگرچه [illegible] سخت تر است
لیکن امتثال حکم گیتی مطاع باعث تحصیل مقاصد کونین دانسته فرق اعتقاد بر خط فرمان نهاده امیدوار است
که بیمامن قدسی توجهات پیر و مرشد حقیقی زود تر فیض یاب تقبیل آستان سپهر توامان گردد دلال چند منشی
از پیشگاه تفضل و مکرمت والا پیش مرید عقیدت آثار رسیده فدوی تسلیمات این عنایت را بداب شایستگی
فدویت آگین تقدیم رسانید ایضاً میرساند که الم هجران از سعادت ملازمت کیمیا خاصیت از حد بیان
و اندازهٔ تحریر افزون است خاطر فدویت آئین از این سرگذشت بنهایت ملول [illegible] چون فتاح بی کمال هرچند زود تر
از تحصیل شرف تقبیل آستان جاه و جلال کامیاب گرداناد و امروز از فلان جا کوچ کرده فلان جا منزل نموده از [illegible]
مقتضیهٔ فتح منصور چه از بندهاے درگاه بادشاهی و چه از ملازمان سرکار والا شاهی تا حال سواے فلان دیگری
در معسکر نصرت قرین نرسیده و امیدوار است که متعلقان [illegible] حضور ساطع النور تاکیدی بلکه خواهند کرد که حاضر
شوند و بعد رسیدن [illegible] میرساند که بوصول کرامت مشمول خلعت فاخرهٔ افتخاربخش دنیا و آخرت
که طراز آستین عز و جاه و نگار گریبان دولت و دستگاه اید چون فلک الافلاک سربلندی افروخته چون آفتاب
خاور جبههٔ شرف افروخته تارک مفاخرت و مباهات بر فراز آسمان هفتمین افراخت سجدهٔ شکر این عنایت
انجام و تسلیمات سپاس این مرحمت بے اندازه اگرچه از امکان ناصیهٔ عبودیت نشان بیرون ست
لیکن [illegible] آداے آداب بندگی فرق نیاز بر آستان حضرت حبیب الدعوات نهاده زبان عقیدت
بیان را بدعاے امتداد بقاے سلطنت خداداد و دوام ایام دولت ابد میعاد بسعادت اندوز ساخته [illegible]

بندهای فدویت آئین چنانچه باید بتقدیم مراسم استقبال و لوازم کورنشات پرداخت سه تا ماه زخورشید شود خلعت پوشی
تشریف کرامت فرازد سعید روش ... اقبال که عالم زندگیش حلقه در بدر بندگی شاه بود حلقه بگوشش و آفتاب
جهانتاب سلطنت و جهانبانی ابدالدهر تابان و درخشان باد و در مبارکباد تسخیر ملک میرساند که تسلیمات
آداب مبارکباد نهضت فرخنده اثر الویه عالمگشائی پیش آهنگی فتح و ظفر بعزم فلان بدابی بندهای فدویت
آئین بجا می آرد و از تائیدات ایزد متعال امید واثق دارد که بشگون فکاری اقبال عدو مال که همیشه گره کشای
معاقد مقصود و چهره افروز نصرت و بهبود است این عزیمت سعادت اتصال بهزاران فرخی و فیروزی
دولت و بهروزی مقرون بشود زیاده ترک ادب شناخت و بدعا ختم ساخت عریضه شاهزاده
محمد دولت افزا بجناب والاشاهی عرضداشت بنده فدوی دولت افزا سجبین ادب
و انکسار بر زمین عبودیت و افتقار سوده فرسوده و بعد عرض فیض اندوزان حضور ساطع النور میرساند
که چون تحصیل شرف تقبیل عتبه فلک رتبه مقتضای تمنای این عقیدت آگین است لهذا بهزاران
نیاز و نیایش از حضرت رب العزت مسألت مینماید که بفضل و کرم خویش زودتر بدریافت این دولت
عظمی که سرمایه سعادت دین و دنیا است برساند زیاده ازین جسارت را ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود
ایضاً میرساند که بعد استدعای فتح و نصرت اولیای دولت ابد مدت از جناب اجابت مآب واهب العطیات
امیدوار است که سعادت آستانبوسی عنقریب نصیب فدوی گردد و پیر و مرشد حقیقی سلامت درینولا
شیخ حبیب الله خلف شیخ نظام حسب الحکم مقدس معلی در مکتب این فدویت آئین آمده خواندن قرآن مجید را
از بنده شنیده بعرض اشرف اعلی خواهد رسانید که خوب میخواند و صلاحیت آن دارد که حضرت بشنوند
بعد ازین هرچه رو خواهد داد عرضداشت خواهد کرد آفتاب سپهر عالم پناهی هزاران سال ساطع و لامع باد
و دیگر شیخ [illegible] که بر ... عریضه می بندند آنکه عرضداشت بجناب عالمیان مآب والاشاهی و دیگر مشهور
مقرر است که شاهزادهای در صغر سن بسم الله الرحمن الرحیم را بخط خود مینویسند و متن عرضداشت
منشی مینویسد ایضاً میرساند که چون بر وفق تمنای عقیدت آگین نوید سراسر امید مبارک وصول
مقدم فیض توام باینجد و سعادت آمود مسامع افروز گردیده لهذا معروض میدارد که بنده هر مکان که مامور
شود بآستانبوسی قدسی افتخار و جباه اندوزد و این مرید از تعلم قرارت قرآن مجید فارغ شده
و سوای آن چهار ختم کلام وحی پیام نموده بدعای بقای دولت روز افزون قیام دارد دایم ظلال
ظلال عواطف و افضال حضرت والاشاهی را بر مفارق جمیع بندگان مبسوط و ممدود دارد ایضاً عرضداشت
مرید عبودیت آگین زمین خدمت بلب ادب بوسیده بغرض شرف اندوزان محفل جاه و جلال فیض

پایان انجمن خلد مثال میرساند که دوازدهم ماه محرم حضرت گیتی خداوند از راه کمال عنایت مرید عقیدت منشرا
یاد فرموده تند که احراز سعادت ملازمت معلی نماید چنانچه حسب الحکم جهان مطاع دولت حضور پرنور الطاف ربانیه
از روی توجهات خاص و تلفقات افزون از قیاس تحسین از درس و تعلیم استفسا شد بعد از ان ادعیه
با فوت عطا کرده و خلعت اشرف بخشیدند این فدوی آداب تسلیمات را بآداب بندهای ارادت آئین
بجا آورده مراجعت نمود و اکنون از فضل و کرم ربانی امیدوار است که شرف ملازمت والا که بهیچ آرزو
هیچ است هر چه زودتر روزی شود زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود آفتاب سلطنت جاوید
تا ل هزاران سال جهان افروز باد عریضه شاهزاده خجسته اختر عرضداشت بنده فدویت سیرت
خجسته اختر جبین عبودیت بر زمین ادب و انکسار نهاده ذره وار بموقف عرض مستفیضان حضور پرنور
فیض گنجور میرساند که پیوسته بدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت ابد پیوند مشغول بوده
و تحصیل سعادت تقبیل آستان سپهر توامان هزاران نیاز تمنا نموده امیدوار است که عنقریب بحصول
آن کامیاب گردیده بهره ور شد کامل سلامت درین ایام میمنت فرجام شیخ عبدالله ولد شیخ نظام حسب الحکم
اقدس اعلی بمکتب بنده آمده و قراءة قرآن مجید را شنیده بعرض اشرف ارفع رسانیده که خوب بخوانند آفتاب
پایه حضرت والا شاهی بر مفارق عالمیان ابد الدهر مخلد و مسعود باد ایضا میرساند که چون نوید سراپا امید
مبارک وصول فیض شمول موکب ظفر قرین در ایام معدود و باینجانب در سعادت آمود سامعه افروز جهانیان
گردیده از بین رهگذر این عبودیت سرشت بر خود بالید که انشاء الله تعالی علی اسرع الحال بتحصیل شرف
تقبیل عتبه جاه و جلال کامیاب دولت جاودانی میشود زیاده ترک ادب دانسته بدعا اختتام نمود آفتاب
سپهر سلطنت و شهریاری هزاران سال عالم افروز باد بالنون والصاد عریضه دیگر از فرزند حبیب خدیو
شاه عالم عرضداشت مرید صادق العقیدت دیگر از فرزند آداب زمین بوس آستان قدسی بجا آورده
بمسامع حقائق مجامع جاه و جلال میرساند که چون آرزو ادراک ملازمت والا انتهای تمنای این مرید
راسخ الارادت است از انرو همیشه از جناب واهب العطایا استدعا مینماید که عنقریب بحصول این نعمت
عظمی که وسیله اکتساب دین و دنیا است شرف اندوز گردد ایضا بعد ادای آداب تسلیمات مبارکباد
بمسامع جاه و جلال کعبه آمال و امانی آمال میرساند که استدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت جاوید
طراز شبانه روزیست والمنة لله تعالی که درین ایام میمنت فرجام مژده فتح قلاع دشوار کشا که بمیامن اقبال
عدو مال چهره ظهور افروخته سامعه افروز جهانیان گردیده و دلهای دعاگویان مالامال بهجت و سرور ساخته
امید که این فتح نمایان مبارک و فرخنده باد و فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه علی الدوام بخشیده باد

سلطنت ابد معاد روزی شود بانون والعماد بخدمت والده ماجده عرضداشت فرزند نیازمند
دیدار افزون بعد از ادای آداب که بایه و آیینی که شاید معروض میدارد که چون مژده جانفزای مبارک مقدم فیض توام
گلبدن بیگی و ضیوی پیر و مرشد حقیقی بانید و مسعود خاطر افروز گردیده امیدوار است که انشاء الله العزیز
بشرف تقبیل آستان قدسی سعادت دو جهانی اندوخته باد اگر خدمت سامیه محبت پذیر جاودانی گردد سایه
اشفاق پیرایه علی الدوام به مفارق فرزندان گستره باد ایضاً عرضداشت فرزند آرزومند دیدار افزون بعد
ادای آداب ادب و اخلاق معروض میدارد که چون در نیولا ضعف و نقاهت بدن شریف صاحبه ماجده مسموع
گردیده لهذا خاطر صادق العقیدت بکدورت ملال گرائیده بسیار فکرمند است امید که بفضل و کرم ایزد متعال
علی اصح الحال صحت کامله و شفای عاجله نصیب گردد و خبر عافیت اثر استقامت ذات سامیه بکرم سامعه دوستان
مهربانی زده تسلی شود که چشم شوق هر صبح و شام براه انتظار و دل عقیدت منزل مضطرب و بیقرار است سایه عطوفت
پیرایه علی الدوام مستدام باد ایضاً عرضداشت فرزند آرزومند بعد ادای ادب عقیدت و بندگی بموقف
عرض میرساند نشانی که از روی لطف و کرم شرف صدور یافته بود پرتو ورود انگند تسلیمات آنرا
بتقدیم رسانیده به برادر حضور و برادر بیجان برابر نامدار کامگار والا نسب عالی تبار همیشه در سایه تربیت
پایه پیر و مرشد حقیقی کامیاب دولت دائمی و صحت بدنی باشند بعد ابلاغ سلام اخلاص پیام و اظهار اشتیاق
دیدار بهجت التیام مکشوف مینماید چون درین ایام خیرانجام چنان مسموع رفت که بدن شریف و عنصر لطیف
گرامی برادر چندی روز کسلمند بود و بکرم ربانی صحت اصلی رو نموده ادراک سعادت ملازمت مهبط
چهره افروز شادمانی گشت لهذا خاطر موافقت پیوند از کلال و کدورت بسیار ستاده بی محبت
گرائید که هرجا عاقبت مقرون بعافیت باشد اداً کل حال اگر آزار بهم رسید از قبیل خیر محض است امید
که این شفا خداداد بر ذات عالی صفات مبارک باد بعد ازین غبار کلفت و الم ناسیح رنگ بدامن روزگار
فرخنده آثار مرساد بحر الفضل مخدرات شبستان عظمت و اقبال که اسامی کاتب
و مکتوب الیه بسرخی مرقوم ست نگاشته شاهزاده محمد مظهر الدین اول بنواب
بائی صاحبه جیو جده ماجده عرضداشت عقیدت مند اخلاص آئین محمد مظهر الدین بعد از ادای مراسم
تسلیمات بعز عرض جناب نیقه نقیبه میرساند که در تهنیت عید الفطر که اشرف ایام است آداب کورنشات بجا می آرد
امید که این میامن روز بهجت افروز بر خلاصه ماجده و کرم مبارک باد الله سبحانه و تعالی آوان حیات بابرکات را
همیشه بشادی عید قرین داشته غبار ملال از پیرامون خاطر قدسیه دور دارد و این نیازمند را بهرچه شود بتقدیر در
خدمت سراسر سعادت که بهیچ مقاصد صحیح است بهره ور گرداناد بنواب والده کلان بائی بیگم

عرضداشت بجناب رفیعه منیعه نواب بائی صاحبه جیو میرساند که عنایت نامه نامی و قدسی صحیفه سامی که مرقوم قلم عطوفت
طراز شده بود بفر وصول بخشید لوازم آداب بتقدیم رسانید بمقتضاے ارشاد گرامی استرضاے صاحب قبله دینی
و دنیوی پیر و مرشد حقیقی سعادت جاودانی میداند امید از کریم کارساز چنانست که نعمت حضور پر نور بهجت
و سرور بر دودی و خوبی نصیب آن عقیدت آگین گردد و سایه اشفاق پیرایه مخلد و مبسوط باد و بر مبارکباد
سالگره شاه عالم میرساند که بذریعه صحیفه تهنیت و مبارکباد وصول بروز مسرت افروز سالگره حضرت
پیر و مرشد حقیقی که بهار گلشن امانی و آمال جهان و جهانیانست زبان عقیدت بیان را سعادت اندوز جاودانی
گردانیده معروض میدارد که این تهنیت عالم آراے بر جماعة الزمان مبارک و خجسته و فرخنده و میمون باد
بوالده کلان عرضداشت فرزند اخلاص آگین محمد معزالدین بعد از اداے مراسم تسلیمات و آرزومندی
معروض میدارد که در تهنیت عید سعید و میمنت آمود آرزو دست کمال ادب کورنشات بجا آورد و بنا بر وفور
اخلاص که مستلزم عقیدت است مشعوف میگرداند که میامن این روز سعادت اندوز بر ذات شریفه صاحبه
مشفقه مبارک و خجسته باد الله سبحانه تعالی اوقات فرخنده ساعات را بدوام بهجت و سرور مصروف گرداناد
ایام التفات مستدام باد بوالده خورد میرساند که از استماع مژده مسرت پیوند تولد فرزند سعادتمند
در خانه برادر عزیز نامدار کامگار والاتبار شاهزاده محمد عظیم الدین بهادر بحدی مسرور و شادمانی رو نداده که
از عهده تحریر آن سخن توان بر آمد حق جل و علا سایه بلند پایه حضرت پیر و مرشد را بر سر جمیع فدویت کیشان
مخلد و ممدود داشته وجود آن غنچه نو دمیده گلستان دولت و اقبال را بر آن مشفقه مهربان و برادر نامدار
مبارک و میمون گرداناد بخدمت والده عرضداشت فرزند اخلاص پیوند محمد معزالدین بعد از اداے
مراتب اخلاص و دعوات آنکه نشاط عید سعید بر ذات شریف صاحبه مشفقه مهربان مبارکباد میامن این روز
دل افروز باعث دوام بهجت و جاودانی مسرت شود مراسم کورنشات می آرد و بر حصول خدمت سامیه
شبانه روز مستدعا میبود امید که بادراک این سعادت زود بهره ور شود ایام شفقت پاینده باد ایضاً
عرضداشت مخلص قدیمی معزالدین بعد از اداے آداب بندگی معروض میدارد که چون مسجد جامع نزدیک
منزلگاه این خیرخواه است از جناب والا ماذون شود که روز جمعه براے اداے نماز جمعه و صحبت
دیدن شیخ خان محمد درویش برود در باب جان برن فرنگی التماس مینماید که چون او علاج پاے بنده
خوب کرده است و اضافه که سابق یاد حکم شده بود بگفته بی بی جانو موقوف مانده امید که این معنی بعرض
پیر و مرشد حقیقی رسیده بحکم [illegible] گی شود که اضافه او [illegible] قدر ملازمان بنده تیار کرده اند اگر حکم
اقدس صادر گردد روز پنجشنبه یا سه شنبه [illegible] شکار برود ایام بکام باد [illegible] برادر بجان برابر [illegible] گار والا

عالی تبار دعاے بهشت آثار همیشه ما را همیشه در یاد حال عافیت اشتمال خویش دانند والسلام عریضه منشا شهزاده
خجسته اختر بوالده خود عرضداشت فرزند ارجمند خجسته اختر بعد از اداے آداب اخلاص معروض
میدارد که چون نونهال نخبت جاوید مبارک مقدم سعادت توام قبله جهان و جهانیان بانجید و فیض آمود سامعه
ارشد خلائق گردیده لهذا متوقع است که عنقریب بشرف تقبیل عتبه جاه و جلال کامیاب شده بادراک
خدمت سامیه نیز بخت وانبساط حاصل نماید سایه عطوفت پیرایه علی الدوام بر مفارق فرزندان مستدام باد
بحق رب العباد ایضاً عرضداشت فرزند عقیدت مند بعد اداے آداب تسلیمات معروض میدارد که چون
آرزوے ادراک خدمت شریف روز افزون است لهذا حصول نعمت حضور پرسرور حضرت والده را
جناب الٰهی مسئلت نماید امید از لطف کریم آن خواسته و مقصود الخیال است که دریافت این سعادت بزودی
نصیب گردد سایه اشفاق پایه بر فرق فرزندان گستره باد باب دوم مکاتبات که منشا نزادگان
بهم دیگر نگاشته چنانچه برادر خورد بدستور عریضه می نویسد و برادر کلان بآئین مکاتبه
می نویسد مسوده منشی شاهزاده محمد عظیم در خدمت محمد معز الدین در اخبار تولد فرزند
نوشته عرضداشت مخلص صمیمی محمد عظیم بعد از آداب تعظیم و تشریف لوازم تکریم و تبجیل بجا آورده معروض میدارد
که چون صورت پیراے اصناف اشباح و کرامت افزاے نفائس ارواح که هر لحظه بنی آدم را بانعام مقرونه
کبری مشرف میسازد بفضل جسیل و لطف جلیل خویش نخل زندگانی این مخلص صمیمی را بعطاے ثمرة الفؤاد
مثمر گردانیده و پسرے کرامت فرموده لهذا بعد اداے وظائف شکر این عطیه عظمی تسلیمات آداب مبارکباد
را بتقدیم میرساند حق جل وعلا سایه عطوفت پیرایه آنصاحب مهربان را قلد و ممدود داراد جواب برادر بزرگ
نامدار کامگار و الانسب عالی تبار پس از سلام محبت انجام معلوم نمایند مکتوبے که متضمن نوید تولد فرزند ارجمند
در خانه آن والاتبار نگاشته بودند رسید ابواب مسرت و شادمانی بر خاطر دوستی مآثر مفتوح گردانید حق جل وعلا
وجود مسعود آن نونهال چمن دولت را بران گرامی برادر عالیشان سراسر مبارک و میمون گردانیده بظل ظلیل
حضرت پیر و مرشد حقیقی بعمر طبعی رساناد و ما را همیشه در یاد حال عافیت اشتمال خود دانند همشیره مخلص
صمیمی محمد دولت افزا بموقف عرض میرساند که بتوجه آن مهربان شهر صیام بتحت اقدام پیر و مرشد حقیقی
بانجام رسانیده حق جل وعلا این عید را به قبله و کعبه دو جهانی و آنصاحب مهربان مبارک و میمون گرداناد
و همیشه بجهت جانداری دعاے اجابت انتما نموده امیدوار است که از ثواب صوم بهره موفور بذات
بابرکات نصیب شود بحق محمد و آله الامجاد به برادر کلان عرضداشت خیرخواه صمیمی محمد دولت افزا
آداب تحیت و تعظیم و مراسم تبجیل و تکریم بجا آورده معروض میدارد که علی الدوام فتح و ظفر اعلام فلک احتشام

تلثیم عتبهٔ آستان پیر و مرشد حقیقی از جناب ایزدی استدعا نموده ادراک ملازمت گرامی را نیز خواهان است
امید که عنقریب به تقبیل سدهٔ سدره مثال قبلهٔ جهانیان شرف اندوز گشته بدریافت نعمت سامی خدمت چهره افروز
بهجت و سرور گردد و سایهٔ عالی پایهٔ صاحب عطوفت گستر علی الدوام بر مفارق خیرخواهان ممدود باد شرح
شوقی که تحریر پذیر نباشد بخدمت صاحب مشفق مهربان شاهزاده معزالدین **نگاشتهٔ خجسته اختر**
بعد تقبیل عتبهٔ علیه عرضداشت خیراندیش اخلاص کیش محمد خجسته اختر آداب تعظیم و لوازم تحیت و تکریم ادا نموده معروض
میدارد که چون ادراک گرامی ملازمت سرحلقهٔ مقاصد صوری و معنوی است و درین زمان میمنت اقتران
قدوم جهان فزاے مبارک و وصول فیض مشمول موکب نصرت قرین والاشاهی بانجه و مسعود سامعه افروز گردیده
امیدوار است که بشرف تلثیم آستان سپهر توامان سعادت دوجهانی اندوخته بدریافت نعمت
سامی خدمت نیز کامیاب گردد و سایهٔ عطوفت صاحب مهربان بر سر خیرخواهان پاینده و ممدود باد
خط تعزیت نوشته از استماع قضیهٔ ناگزیر فلان بسیار مغموم و متألم شدیم چون هیچکس را در عالم دنیا
اجازت استقامت نداده اند و جان و مال بندها داده خداست که همه را بعاریت سپرده بدین تقدیر درین
قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست درینصورت بمدلول رضینا بقضاء الله بمشورت دانش کامل و خرد شامل
خاطر خویش را به بقاے سایهٔ بلند پایهٔ ذات مقدس پیر و مرشد حقیقی که سرمایهٔ حیات و پیرایهٔ زندگانی مریدان
جهان است تسلی دهند ما را ازین واقعهٔ ناگزیر بغایت متأسف و متأثر خواهند دانست والسلام **باب سوم**
نشانهای عالیهٔ شاهزاده معزالدین به مهاراجه جسونت سنگه عرضداشتی که مشتمل بر ادای
مراسم تهنیت وصول موکب ظفر قرین باین سرزمین ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه درآمده و آنچه که درباب
اظهار ملازمت بعد وصول سرادقات فیروزی سمات بحوالی پشاور مرقوم نموده بسیار موجه است پیرایهٔ
استحسان پذیرفته باید که ما را مشتاق خود انگاشته بنحوی که نگاشته اند از قوه بفعل آرند مراتب اشتیاق
نسبت بحال خویش روز افزون شناسند **ایضاً** عرضداشتی که در ینولا مشتمل بر شرح جانسپاری خود در مقابله
افاغنهٔ باغیه و اهلاک و اعدام آن گروه شقاوت پژوه ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه درآمده و باعث
خرمی شد ازینجا که آن سزاوار عزت بمقتضاے صدق عبودیت همیشه مصدر تجلد و مردانگی بوده آبروی
خویش در جناب سلطنت و جهانبانی افزوده درین ایام فرخنده فرجام که از نهضت رایات عالیات جاه و
جلال با نجده و در رسیدن موکب فیروزی اتصال به پشاور قوت الظهر بهم رسانیده باید که بخاطر جمع در قلع
و قمع فئهٔ باغیه جهد بلیغ بکار برد و التفات ما را شامل حال خود شناخته در حوزهٔ نیکو بندگی از درگاه عرش اشتباه
شاهنشاهی امیدوار نتیجه باشد **به رحمت خان دیوان** سیادت و نجابت پناه لایق العنایت والاحسان

پیرایهٔ مبارک و میمون شود چون رابطهٔ معنوی برادری خان عالیشان بلند مکان مختار خان جیو فیمابین
تمهید رسوم تکلیف را نگیهای نمید بود و تقریب آن بسالت دستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول مطالب
خویش دانسته می آید برین تقدیر یقین که آئین مراتب یکجهتی و حفظ الغیب همه وقت نصب العین شریف
خواهد بود و در هر چندگاه رقیمهٔ فصاحت طرازه مشتمل استقامت حال خیر مآل حواله وکیل در بارگیهان مدار
خواهد بود که مطالعهٔ آن انبساط سواد دوستی می افزوده باشد ایضاً بگذرد که امتداد ایام در وصول صحیفهٔ
ملفت پیام خصوص درین هنگام که شورش ملک دکن بمیان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم محبت
چون ناهراه انتظار باز است هرچند در عالم معنی دیده دل را از تصور لقای نور آمای رویت بر دوام روشن
میباشد اما در نشاء صورت بی ورود رقیمهٔ الوداد خصوص در زمان مساعدت جسمانی که بدیر انجامیده باشد
جمعیت باطن رو نمی نماید برین تقدیر مقتضای رابطهٔ دوستی آنست که بتوسط جریان نائرهٔ خامهٔ
مودت پیوند نهال این آرزو پیوسته گل می بسته باشد زمانه تو بیالد همی دل و جانم جز داستان
محبت دگر چه [illegible] خواهم به عاقل خان خان تجرد نشان مهربان دوستان سلامت خاطر محبت آگین
همیشه جویای خیر عافیت و صحت ذات مصدر حسنات است از چندگاه که نامهٔ نامی نرسیده و کوچ
ازرد [illegible] معلی بسمت دارالخلافت بمیان آمده استخبار احوال خیر مآل بیشتر میبود درینوقت که دست
همه افشانده اند اگر چه تکلیف خط و ابلاغ پیام و [illegible] از قاعده والی میباشد لیکن ازین جهت که خاطر
متعلق بآن طرف است اگر از بعد لنوازش این راقم آستان اطلاع آئین یاد آوری فرحی شده
در سلوک اهل معنی که محبت گل خاصه انجاقه است مستعد نشوانند بود و حلاوت ظاهر و باطن روزی باد
حسب الحکم آنکه چون درینولا از روی افزا دوقایع چکله شهر بعرض مقدس رسید که ضلع خضرآباد
تابع چکلهٔ مذکور شیرها میان جنگل قرار گرفته واحتمال که از صولت آن حیوانات قوی پیکر آسیب گزند
بجان و مال ساکنان حوالی آن بیشه رسد لهذا حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون رفتن
ایشان [illegible] السلطنت لاهور از همان راه اتفاق افتاده و اسباب جلادت را [illegible] شکار شیر سیل تمام میباشد
درینصورت بهر مقام که در اثنای راه شیری ظاهر شود بنفس خود در زدن و انداختن آن بهره یابند
واجب القمع قیام نمایند و الا بهر دم بگویند که دران ناحیت بهر جائیکه شیرها بند پاسه نجله افشرده کارش
بانجام برسانند زیاده چه ابرام رود تعزیت اهلیه نوشته شد از استماع قضیهٔ ارتحال پرده نشین
عصمت و حیا که درینولا باعث کلفت و ملال خاطر گردیده ازین رهگذر که در عالم اتحاد ولهذا از رنج و راحت
هم متاثر است کدورت بسیار رو نمود لیکن چه توان کرد که در جهان کون و فساد هیچ کس را تمکین

مصائب ناگزیر رستگاری ندارد ناچار طریق تسلیم و رضا باید پیمود و بے اختیار بمقام اصطبار اختیار باید کرد
حق عز و علا کمال عمر طبیعی بآن عمده دودمان امارت و اعتلا کرامت کناد ایضاً نتیجه دودمان امارت سلالهٔ
خاندان ایالت معالی پناه تا رخشیمی در حفظ و حمایت ایزدی باشند در واقعهٔ جانسوز و تعزیه دلنوازش خان مرحوم
مغفور که داغ ناکامی بر دلهاے احباب گذاشته ازین سپنجی سراے درگذشته سوگواری گشت که زبان بیان از
حرکت باز میماند و قلم در رقم خون مے بارد و هزار افسوس که شهسوار اقبال از توسن باد اجل شکسته در
سن حیف که نهال بوستان جاه و جلال از برگ و بر نشانه هم قبر بگفت اگرچه غم و الم این ماتم جگرگداز بخصوص
بآن خانواده دودمان صفوت دانسته مے آید لیکن بمقتضاے اتحاد روحانی عالم در دیدهٔ دوستان تیره و
تاریک مینماید و آه سرد بر لب گره مے بندد چه توان کرد که آن درد لادوا را بجز تسلیم و رضا درمان
نیست ناچار طریق اصطبار باید گزید سر بر خط تقدیر ایزدی باید نهاد درین صورت میباید که به هوشمندی
و دانش فطری اولا براے طول حیات بادشاه دین پناه فیض گستر دست دعا بر داشته و بعده روح پر
فتوح آن سفر گزین عالم قدسی را بفاتحه فاتحه مروح ساخته از جزع و فزع که مستلزم ملال باقیان است
باز خواهند ماند و از بهر دلدهی وابستگان که همه را اکنون چشم امید بسوے ایشان خواهد بود بصبر و شکیب
تمسک خواهند نمود که بقاے جاودانی مر ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را عاقبت ازین
خاکدان ظلمانی باید گذشت و در هر چه سرکردگی و بزرگی منشی است بجا آورده آنچه باعث بیشتر آبروی
در جناب معلی گردد بکار خواهند برد که انشاء الله العزیز قدر و منزلت آن فروغ ناصیهٔ دولت بپایهٔ
خان رضوان مکان ارتفاع یابد و اینمعنی موجب خوشدلی جهان شود در تعزیت جبر کلفت انتقال
وزیر اعظم چندان که غم بر دلهاے دوستان ریخته و القدر غبارے که در ته بر صفحات ضمایر محبان نشسته
که قلم در رقم اشکبار میشود و زبان در بیان از حرکت باز میماند اگرچه درد این ماتم مخصوص بآن خانواده
خاندان مجد و اعتلا است اما ازانجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آبروے
جاه و جلال میگردد و ازینگونه دستور کامل الذات بصد زمانی و از کسوت سرگروهی پوشیده پایه شاهی آن
روزگار بروے کار مے آورد و این مصیبت فی الحقیقت بجمیع افراد انسانی شامل است چون لباس
حیات مستعار است و اساس اینخانه ناپایدار بجز تقدیر ناچار فرمان پذیر مشیت ربانی بوده بصبر و شکیب
باید ساخت نقشیکه آن عمده دودمان اقبال بمقتضاے فحواے رضینا بقضاء الله خود را از عادات عوام الناس
و وابستگان عرف و رسم باز داشته و از بهر طول بقاے حیات بادشاه خلد الله ملکه جهان جهانی برادر
زادهاے که هر یکی شایستهٔ مسند است و نامداری و زینگ افروز انجمن دولت و کامگاری است دعا خواهد

روح پرفتوح آن رهگرای نزهتگاه روحانی را بفاتحه فایحه شاد خواهند داشت که چاره این رنج و درمان
ناپذیر بجز رضا و تسلیم نمیتوان یافت ایضاً از کلفت واقعه جانکاه نواب غفران پناه دستور اعظم که عالمی
را در ماتمکده تنگدلی انداخته نویسد که آه در جگر و نفس در گلو گره می بندد و افسوس که سرو گلشن دولت
و اقبال از پا در افتاد و نهال سربلند چمن جاه و جلال از هم فرو ریخت سه اینجا تجربه نشد بهره وشند گلش باد فنا
نه هم شگفتند چه از آنجا که بقای دائمی مخصوص بذات واجب الوجود است و بفحوای کل شیء هالک الا وجهه همه
از دار دنیا باید گذشت درین صورت ناچار سر بر خط تقدیر الهی نهاده بصبر و شکیب باید ساخت
منت خدای را که اساس این خاندان سعادت نشان بارکان ثابته اخلاف نامدار کامگار قایم و پایدار است
و با وجود چنین زلزله پرآشوب خللی در بنیان این دودمان فیض کاشانه واقع نیست اکنون اصلح جهان
مینماید که طول حیات حضرت خلافت پناه درخواسته روح پرفتوح آن سفرگزین عالم نورانی را بفاتحه
فایحه مروح داشته آید که علاج درد بی درمان بدون تسلیم و رضا نمیتوان یافت باب پروانجات
سیادت مآب عزت آیات میر محمد هاشم حفظه الله باشند خطی که بعد از مراجعت از مکه معظمه با چادر تصویر کعبه شریفه
و حلیه مبارک و نقش نعلین عرش فرسای ارسال داشته بودند در خجسته هنگام بسعادت زیارت بهجت
افزا انبساط جاودانی دست داد از آنجا که در جهان تعلق و اسباب ارمغان احباب فایق تر ازین متصور
نمیشود و فرستنده را نیز ثواب عظیم می آید درینصورت هر چند درین ایام دست از قلم و قلمی از کار
باز داشته باشند اگر چندی از تصویرات مانی نگار که در زمان سابق بر صفحه مراتب نقش پذیر شده باشد
بفرستند هر آئینه سواد اخلاص خواهند افزود بنام ملا مشتری فضیلت مآب کمالات اکتساب ملا
مشتری حفظه الله باشند خطی که فرستاده بودند بمطالعه درآمد آنچه در اشتعال آتش در شهر کشمیر و سوختن خانه
متاع خانگی خویش بر نگاشته استمداد وجه احتیاج نموده بودند معلوم شد ازین جهت که درین حادثه عظیم
مضرت بسیاری بمسلمین رسید خاطر مهرگزین ملال پذیرفت چون بر اسرار غیب هیچ کسی توان برد
که در چه وقت چنین واقع حکمت ایزدی چه تقاضا میکند ناچار سر بر خط تسلیم نهاده و سلامت جان و بقیه
ناگهان محض موهبت ربانی باید دانست برای مدد خرج ایشان بالفعل موازی یکصد خروار شالی از
تحویل عامل جاگیر سرکار تنخواه شده آنرا از وی گرفته صرف ضروریات نمایند و توجه و مهربانی شامل حال
خود شناسند و در آمدن حضور و ماندن آنجا اختیار با شماست و در آنچه جمعیت و بهبودی انگارند
بعمل آرند صفحه سوم در نتیجات دیوانیان مشتمل بر پنج باب باب اول در عرائض باب
دوم مراسلات باب سوم پروانجات معاملات مالی از اسوله و اجوبه باب چهارم

اسناد خدمات بدستور و ضابطه باب پنجم دستکات کارخانجات وغیره ذلک باب
اول عرائض بدرگاه مقدس بادشاهی عرضداشت کمترین بندهای فدویت آئین فلان جبین
عبودیت بر زمین عجز و انکسار سوده ناصیه عقیدت بسجود ضراعت و انقیاد سعادت اندوز نموده بندروده استیاده
پایه سریر خلافت مصیر میرساند که فدوی در درگاه معلی از پیشگاه فضل و امتنان بخدمت دیوانی سرکار عالی
سرفراز است و اهل خدمات از حضور کرامت گنجور مامورند که هرگاه فتور و قصوری در امرے از امور ضیاع منه
متعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا معروض مقدس گردانند بدانچه حکم گیتی انقیاد شرف ایراد یابد بعمل آرند
برین تقدیر باین اندیشه که اگر در عرض صورت حال تهاون و تقاعد رود مورد عتاب بادشاهی خواهد شد
جسارت بالتماس مینماید که فوجداران سرکار خالصه شریفه و محال جاگیر سرکار عالیمقدار بر رعایا و برایا آزار
بسیار میرسانند و گماشتهای آنها باهتمام و افترای ارباب غرض بهانه جریمه و مصادره فراهم حال کشتکاران
و مردم ناتوان میشوند یعنی باعث خلل در معاملات و تعویق در مهمات میشود امیدوار است که بیلیغ
جهان مطاع عز ظهور یابد که خلاف امر شریعت غرا احدی از فوجداران و تهانه داران آن محال فرصت
بیوجه بندهای خدا را نرسانند آفتاب خلافت و جهانداری هزاران سال عالم افروز باد بجناب
والاشاهی عرضداشت فلان ذره وار از حضیض عجز و انکسار باوج عرض شرف اندوزان تقبیل عتبه
فلک رتبه میرساند که بیامن اقبال و ببرکت اتصال قدسی شاهی مراد مقصد گردید اگرچه در فرود
مرحله فدویت و امتثال امر اشرف روزی چند بدوری صوری از اکتساب سعادت تسلیم شده
بمجرد امتثال راضی شده بیست ماه سپرده اما خدا آگاه است بر مرآت ضمیر الهام پذیر که مورد
تجلیات ربانی است نیز کما هو منکشف خواهد بود که ذره احقر از شدت آن چه مرارت کشید امیدوار
که ایزد تعالی در مدت ایام بهره یاب سجود آستان ملائک پاسبان گرداند ایضاً ذره وار بعفف
عرض ایستادهای پیشگاه جاه و جلال و متکفان آستان سپهر مثال میرساند که منشور لامع النور فیض گنجور
از مطلع وفور عنایات جهان افروز کالشمس من وسط السماء والقمر من افق الاعلی شرف ظهور و عز وصول
عطا فرموده فرق عزت و افتخار ذره خاکسار باوج فلک دوار افراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده کیمیای سعادت ابدی و سرمایه مباهات سرمدی اندوخت دور
شکر سپاس فضل و کرم خسروانه که بهمه وقت شامل حال بنده فدویت اساس است جبهه نیاز و نیایش
بسجود بندگی برافروخت پناه جهانیان سلامت الم محرومی از استفاضه انوار حضور آفتاب اشراق
اگرچه جبین عقیدت سرشت بغایت سخت و مشتاق است لیکن با متثال امر اشرف والاشاهی که

فی الحقیقت اطاعت حکم الٰهی ست وادی مقصد کوچ بکوچ نوردیده میرود چنانچه بست و پنجم ماه محرم دارالسرور برهانپور
رسیده و بست و ششم روانه پیش گردید امیدوار است که عنقریب بمیامن مکرمت و افضال عالم پناهی بمعسکر ظفر
پادشاهی ملحق شود آفتاب سلطنت پادشاهی تا هزاران سال بر مفارق ساکنان چار سوی هفت اقلیم فروزان
و تابان و درخشان باد بحق رب العباد ایضاً عرضداشت فدوی راسخ الاعتقاد عماد ناصیهٔ عبودیت
بر زمین استکانت و ابتهال سوده جبین عقیدت بسجود عتبهٔ سدره مثال نورانی نموده ذره وار بموقف
عرض باریافتگان درگاه عالمیان پناه و معتکفان آستان سپهر توامان میرساند که چون انقیاد گیتی مطاع و
بندهای خدمت آثار سرمایهٔ کامیابی دین و دنیا است لهذا فرق اطاعت بر خط قبول فرمان نهاده
و دل عبودیت پیشه را باستشعار حصول دوام استسلام شده فلک احتشام ضیای جاودانی داده ره نورد
سمت مامور است چنانچه کوچ بکوچ منازل نوردیده چهارم ماه رمضان بگذر اکبرپور کنار دریای نربده
رسید پنجم از آب عبور کرده امیدوار است که به پیش آهنگی اقبال لایزال مکرمت و افضال بیکمال
حضرت والا شاهی در چند روز بلشکر فیروزی اثر پادشاهی میرسد ایضاً میرساند که بمیامن مکرمت
و افضال والا شاهی که همه حال نیرو بخش بندهای عقیدت اساس است بستم ماه بعسکر نصرت اثر
پادشاهی ملحق گردیده در منزلی که در دارالخیر اجمیر شده که ده فاصله داشت عرضداشت از نظر
مقدس بمطهر گذشت و جهت یافت پیشکش بدرجهٔ اجابت پیوست و از میلان مزاج مبارک گیتی
خداوند جهان تفرس رفت که از روی کمال اشتیاق لقای نور آمای صاحب و قبلهٔ آفاق که در
خاطر ملکوت ناظر تمکین و استقرار پذیرفته باد راک سعادت ملازمت معلی مشرف گشتن جهان
بهادر بهمه وجه و مستوری یافت در هر صورت هرچه عنایت عالم افروز نسبت بحال مرعی الیه مبذول
خواهد شد و هرچند تهیهٔ اسباب و لوازم روان شدن حضور کرامت گنجور اقدس اعلی نموده مختصر ملحوظ
خواهش شده است موافق مرضی اشرف خواهد بود بعد ازین هرچه رو دهد خواهد نمود عرضداشت خواهد کرد
ایضاً عرضداشت فدوی صادق الاعتقاد فرق عبودیت بر خاک آستان ملائک پاسبان نهاده
جبین عقیدت را بسجود درگاه عالمیان پناه فروغ جاودانی داده ذره وار بکمال عجز و انکسار بموقف
عرض طائفان سدهٔ سدره اساس و عاکفان عتبهٔ سپهر اساس میرساند که بورود فیض آمود نشان
عالیشان آفتاب لمعان که از پیشگاه تفضل بیکران کرامت صدور یافته بود کیمیای سعادات ابدی
و سرمایهٔ مباهات سرمدی اندوخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بآئین بندهای فدویت
آگین بتقدیم رسانیده ناصیهٔ خلوص عبودیت بسجود شکر و سپاس این نعمت عظمی برافروخته

تحقیق عمل و تنقیح محاسبه محمد هاشم امین و کروری معزول پرگنه داروک و تجویز منصب و تعیین
خدمت بادشاه بشرط ظهور دیانت و درستکاری بموجب امر عظیم القدر بکماینبغی پرداخته عرضداشت خواهد کرد
پیش از رسیدن فدوی بحضور مقدس مبلغ الف قدر دام از محال جاگیر صوبه پنجاب انتقال یافته عوض آن
از پرگنات سرکار قنوج تن گردیده چون هنگام تحصیل محصول فصل ربیع در رسیده و امسال پرگنات
پنجاب باضافه مناصب تشخیص یافته بودند بمعرض معلی رسانید که اگر درین فصل جاگیر بدستور سابق ماند و از
آغاز سال تغیر و تبدل بمیان آید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی که در عوض مرحمت
شده ربیع آن محال هم خوبست اطاعت حکم گیتی نفاذ مرجح بر جمیع مطالب دانسته تسلیمات بجا آورده بر فرق
برلیغ جهان مطاع افراشت و محال مذکوره را که در سرکار خالصه شریفه مقرر بودند بالفعل مسلم و بحال داشته
ایضاً عرضداشت فلان جبین عقیدت سیما بسجده سده سدره مثال آبروی جاودانی بخشیده و جان
عبودیت آثار بطواف عتبه اعتلا و اجلال مایه اندوز سعادت دوجهانی گردانیده فدوی فدایی موقف عرض
فیض پذیران انجمن خلد آیین و باریابان محفل سپهر قرین میرساند که بوده و دکرامت آمود منشور ساطع
النور در خشنده سطور شرف عزت و افتخار بندۀ علیین افراخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا
بدان بندهای عبودیت بجا آورده فیل کج دندان و چهار ماده فیلان همراه پیشکش فدوی والا
درگاه رسیده هرگاه میرسد بموجب امر جلیل القدر در زمان مسعود از نظر اشرف خواهد گذرانید مبلغ
ده لکهه روپیه که در مستقر الخلافت اکبرآباد موقوف بآمدن خزانه صوبه اله آباد مانده بود برای سرانجام
مبلغ مذکور بنا بر اولان بیمه فرستاده بمتصدیان آنجا تاکید بر تاکید نوشته چنانچه بست و دوم ماه فلان
بتوفیق ربانی مصحوب فلان روانه حضور پرنور شده وصول مبلغ مسطور این مقدار که از محال جاگیر نیز ذخیره
باردوی معلی رسیده بود آنرا بطریق هنڈوی معتبر ابلاغ نمود ایضاً عرضداشت فدوی راسخ الاعتقاد
جبین عبودیت باستیفای تقدیم سجود سده سدره اساس نورآمای جاودانی گردانیده چشم عقیدت
را بتماسی تلثیم خاک آستان عرش اساس توتیای سعادت جاودانی کشیده فدوی از حضیض
استکانت و انکسار باوج عرض فیض پایان بارگاه فلک اشتباه و مقتبسان نوربگاه حضور قدسی ظهور
میرساند که دو نیر نور دینی دو منشور ساطع النور فیض گنجور نوزدهم ثانی ربیع بتعیین پند وصول شرف موصول
بر فرق عبودیت و افتخار فدوی جان نثار انداخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آن دو حرز گردن
ارباب ارادت و هیکل بازوی اهل سعادت جدا جدا بآئین بندهای عقیدت سیما بجا آورده کلاه
گوشه عزت و اعتبار باوج فرقدان برافراخت و باداء شکر چه سپاس عنایات بیرون از حد و هم توجهات

که بآیین جان نوازی و سرفرازی کمترین فدویان از پیشگاه فضل و امتنان شرف صدور یافته بود کرامت
ورود و سعادت آمود عطا فرموده فرق عزت و اعتبار احقر باوج علیین برافراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده در شکر و سپاس عنایات و تفقدات عالم افروز که افزون از اندازۂ قیاس
بشر و بیرون از احاطۂ ادراک خفتر این جز و مختصر بود جان و روان را که خلاصۂ خلعت بنی نوع انسان است
فدای خاک آستان سپهر توامان ساخته زبان عبودیت بیان بدعاء طول بقاے ذات اقدس و شخص
مقدس که سرمایۂ حیات جهانیان و پیرایۂ زندگانی زمانیان ست گوهر نثار گردانید مع ذلک که از
دست و زبان که برآید که از عهدۂ شکرش بدر آید ظل ظلیل ابدی التظلیل حضرت والا شاهی بر مفارق
عالمیان عموماً و بر فرق فدویان خصوصاً تا انقراض زمان مخلد و مبسوط و ممدود باد بحق رب العباد
ایضا میرساند که بتاریخ فلان بتقدیم شرایف آداب استقبال و تسلیم جلایل مراسم تبجیل و تکریم خلعت فاخره
که افتخار بخش دنیا و آخرت بود بوالا پایگی صورت نگار گریبان دولت طراز آستین سعادت را رنگ
افزاے بهبود فرق عزت و اعتبار باوج فرقدان برافراخت و ناصیۂ بندگی باداے سجدات شکر و سپاس
این مرحمت افزون از وهم و قیاس نورانی ساخته زبان عقیدت بیان را بدعاے دوام دولت
ابد بنیاد و خلود عهد سلطنت خداداد شرف اندوز گردانید الٰهی تا فلک اطلسی از طلیعۂ خورشید خاوری
لباس زرین در بر گیرد و سواد شام از طلوع ماه منور بفرش سیم بافت آرایش پذیرد بیرق جهان کشاے
با علم ظفر پرچم والا شاهی منضم باد و خلاع بخشش و انعام عام حضرت عالم پناهی علی الدوام تارک افزاے ساکنان
عرصۂ هفت اقلیم شود **ایضا** میرساند که بوصول مکرمت شمول خلعت فاخرۂ افتخار بخش دنیا و آخرت
که طراز آستین عز و جاه و نگار گریبان دولت و دستگاه بود چون فلک اطلسی سربلندی اندوخته و چون
آفتاب خاوری چهرۂ شرف افروخته تارک فخر و مباهات بر فراز آسمان هفتمین افراخت سجود شکر این
عنایات تازه و تسلیمات سپاس این مرحمت بے اندازه اگرچه از اندازۂ ناصیۂ عبودیت آگین بیرون
است لیکن بذریعۂ سفینۂ اداے آداب بندگی و تقدیم لوازم پرستندگی فرق نیاز بر آستان حضرت
مجیب الدعوات نهاده زبان عقیدت بیان را بدعاے بقاے سلطنت خداداد و دوام دولت
ابدی استداد سعادت اندوز ساخت که تا خورشید بخلعت پوشی و تشریف کرامند فرازند
[illegible] و اقبال که عالم [illegible] حلقۂ [illegible] بندگی [illegible] حلقه بگوشی آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانداری
[illegible] **ایضا** [illegible] بندگی [illegible] بندگی
[illegible] آستان [illegible]

که درین هنگام میمنت آغاز سعادت انجام که سامعهٔ زمین و زمان از صیت جشن سالگرهٔ مبارک شاهزادهٔ مملو
بهجت و سرور و باصرهٔ مکین و مکان بمشاهدهٔ تمکین بزم اقدس همقرین فراوان اضعاف و نور بود ورود
منشور لامع السطور فیض گنجور با خلعت خاصهٔ این جشن مقدس دست نوازش استقبال و آداب تسلیمات
آن را بتقدیم رسانید و جبین عبودیت را بسجود شکر و سپاس این موهبت عظمی روشنی بخشید امید که میامن فیوضات
روزگار همایون آثار خصوص این سال خجسته فال بتاییدات ایزد متعال نخستین بر ذات خجسته و بعده برا حباے
سلطنت ابد اتصال فرخ و فرخنده و مبارک و میمون باد و رشتهٔ ایام حیات سماوی برکات حضرت پیر و مرشد
عالمیان بامتداد زمان بعلاقهٔ عمر حضرت توام شواد بحق رب العباد **ایضاً** ذره وار بموقف عرض انجمن آرایان اقبال
و قهرمانان محفل سپهر مثال میرساند که منشور ساطع النور لامع السطور که ناصیهٔ والاش بنگارش خامهٔ اقبال نشان خسروانه
و صفحه‌اش بنقوش تحریر قدسی ترجمان فروزان بود پرتو ورود سعادت آمود بر مشرق فدوی جان فشان
انداخت مراسم استقبال و آداب تسلیمات آن را بجا آورده روح و روان را که خلاصهٔ بود و وجود نوع انسان است
فداے تحریک قلم حسرت بیان ساخت و شکر عنایت بیکران والاشاهی و اداے سپاس تفقدات حضرت
عالم پناهی بعرق نیاز جبین و چشم عجز بر زمین داده بدون قربانی شدن در راه عبودیت جان نثاری
کردن هیچ گونه نمیتواند که شمه از مراتب شکر مراحم و الطاف افزون از وهم و قیاس برگذارد **ایضاً** میرساند
که منشور ساطع النور لامع السطور مکلل بلآلی تلالی رشحات سحاب در نیسان خامهٔ اقبال و متوج بدر غرر قدسی
نگارش دست دریا نوال که جان عقیدت اشتمال فداے هر حرف در سے مثال باد در زمان سعادت اتصال
پرتو ورود و فیض آمود افگنده فرق شرف و افتخار ذرهٔ خاکسار بدروهٔ علیین برافراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آن را بآئین بنده‌هاے فدویت آما ادا نمود و جبین شکر و سپاس بسجود این عطیهٔ عظمی و موهبت کبری نورآگین
ساخت حسن خدمت و خوبی اندیشه این عبودیت پیشه اگر در محفل جاه و جلال غرقبول یابد سراسر از برکت
ارشاد و هدایت مواد مرشد و هادی جهانیان است والا از وجود بے بود ذرهٔ ناچیز چه آید که نگاه التفات
آفتاب عالمتاب را شاید لیکن ذات اقدس و شخص مقدس شهریاران والاشکوه فروغی است از جمال باکمال حضرت
الٰهی و بهمین صورت چنانچه فیضان نعمت و رحمت عام او سبحانه و تعالی بیواسطهٔ غرض و علاقهٔ علت همه وقت
شامل حال کافهٔ انام میگردد اگر فضل و کرم جناب والاشاهی نیز بهمان منوال جلوهٔ ظهور داده تشریف تحسین
به بنده‌هاے اعتقاد نهاد عطا فرماید همانا که مظهر افضل فضائل اخلاق الله که عبارت از رحمت رحمانی اوست
عزّ اسمه بر اوج گاه پیدا آمده باشد **ایضاً** عرضداشت فدویت نهاد عماد جبین صدق ارادت بخاک
آستان فیض نشان نهاده و روے عقیدت بقبلهٔ اقبال مقبلان و کعبهٔ حاجات عالمیان آورده ذره وار

بموقف عرض طائفان سدهٔ سدره اساس و عاکفان عتبهٔ سپهر مماس میرساند که منشور لامع النور کرامت گنجور
که سراپا پرتو افشانی ید بیضا یعنی نگارش دست مبارک خورشید آسا سیمای آئینهٔ حقائق نما داشت پرتو ورود
سعادت آمود افگنده شرف افتخار افزون از اندازه اوهام و افکار بندهٔ خاکسار عطا فرمود لوازم استقبال
آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده و اثر عنایات عالم آرا که در ضمن آن ترجمه نسخهٔ الهام آلود نسبت بحال
عبودیت اشتمال چهره افروز یافته چندان بر خویش بالیده که در پیراهن نگنجیده فدوی حکیم محمد مقیم را رخصت
و احکام قدسی گزارش منوط حکیم مشار الیه را ظاهر ساخت که اکنون او را مطابق امر جلیل القدر پیشتر ارسال داشته
و آنچه بالفعل حکم شده بسرعت سرانجام داده میفرستد جان بدن فرنگی و سرانند گال را . و انکه در ایام
عمارت بدار الخلافت شاه جهان آباد است فدوی والا درگاه در هر باب بهر چه مامور میشود نثار جان
در انصرام آن باعث سرخروئی هر دو جهان اندیشیده حتی الامکان تقصیر نمیکند و نخواهد کرد انتظام امور
مضافه خدمت مامور موجب آبروی جاودانی دانسته لوازم خلوص بندگی بجا آورده و خواهد آورد
نشان عالیشان که سابق بنام کمترین بندگان عز اصدار یافته بود از نظر اقدس اظهر گذرانیده عرضداشتی
در جواب آن ارسال داشته اگر شرف اندوز مطالعهٔ والا شده باشد بهتر والا الامید مضمونش اینست که
حضرت گیهان خدیو گیتی خداوند فرمودند که فرمان خود را در جواب مطالب مرقومهٔ این نشان
… اول … آفتاب سپهر سلطنت … تا ابد الآباد تابان و درخشان الحمد لله
فدوی و ابجد عرض ایستادهای موقف خلافت و جلال باریافتگان پیشگاه سپهر مثال میرساند که نشان
عالیشان قدسی تحریر شامهٔ اقبال فیض منوال پرتو ورود سعادت آمود افگنده فرق عزت را افتخار فزوده خاکسار
باوج فرقدان بر افراخت آئین استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده بجنس از نظر اقدس اظهر گذرانیده
در مرتبهٔ مطالعهٔ والا در آورده فرمودند که فرمان فدوی بیان در جواب این مطلب مصحوب قراولان
صادر شده و حکیم محمد محسن منزلی نماید که همراه موحی الیه بود و چون این صورت مکرر بر زبان الهام ترجمان
جلوهٔ ظهور یافت در فیروز فدوی معروض داشت که اگر چه بوده خوب است حکم شد که خواه مخواه می باید فرستاد
التماس نموده که چون بنده خانه زاد است و فرمان پذیر و مدتی است که شرف اندوز خدمت حضور کرامت
گنجور بوده و پدرش صالح خان در بندگی آستان عرش نشان جان نثار گردیده بدین تقدیر از قبول حکم
جهان مطاع چه گریز دارد و درین ذکر است آثار کمال انبساط از چهرهٔ جهان افروز مبارک نمایان بوده
همین هنگام روح الله خان لوازم صدق عقیدت و اخلاص نسبت بجناب عالم آب بخوبی عیان نموده
و مقالات شایسته ابلغ رسید بعرض مقدس رسانیده که از دیگر بر نیاید و مثل روح الله خان شاید که این

قسم حسن ادا نماید چنانچه خلعت از روی فراوان عنایت بحکیم مشار الیه مرحمت شده و در باب سرانجام
کارخانجات از پیشگاه خلافت تاکید رفت که زود برکاب نصرت انتساب برساند باذن محسن خان
محض حکمت بود و عین مصلحت و هر چند بظهور آید از قبیل ما صنع الله فهو خیر توان دانست عقیدت سرشت
درباره کارخانجات اهتمام تمام دارد ولیکن متصدیان آن ماهر نیستند و کارخانجات متفرق اند بهر حال قدغن بلیغ نموده
هرچه در کارخانه بود بسر انجام داده انشاء الله تعالی بسپهر همراه خواهد رسانید فرشکوه حضرت والا شاهی تجلیات
الهی علی الدوام جهان کشا باد ایضاً میرساند که منشور لامع النور بدستور بخط قدسی که هزاران جان گرامی
فدای هر حرف و الفاظ آن باد متضمن کیفیت استقبال فرمان الامر الامتثال که بالهام محفوف و محفوف الهام از
پیشگاه خلافت ملکوت انتظام که محل ورود فیوضات سبحانی و مورد فیوض تجلیات ربانی است سر بر زده
بود بپرتو نزول مرحمت موصول افگنده فرق عزت و افتخار این ذره خاکسار باوج علیین رسانید مراسم
استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده مطابق امر جلیل القدر از نظر اقدس اعلی گذرانید حضرت ظل سبحانی
سراپای این صحیفه قدسی بنیان را بدالا ملاحظه در آورده ایشان بمزید اختصاص حواله فرموده و نوید جمعیت
حقیقی سلامت بیاغ [illegible] نکهت هزار و چهار هزار [illegible] تفاوت تبدیل جاگیر صوبه پنجاب و غیره که از ابتدای
خریف تغیر شده و از بیع [illegible] بسیار نموده که از خزانه عامره مبلغ گرفته برکاب نصرت انتساب ارسال دارد
چون بسبب فقدان زر بخزانه حضور کرامت گنجور میسر [illegible] و از تنخواه مبلغ مذکور بخزانه
اماده گرفته چنین ارتهین ساخت که جلد و شتاب شتافته بمردانگی جمعیت فوجداران باقیات تمام بیارند
زیاده ازین جسارت را خلاف طریقه ادب دانسته به اختتام می‌پردازد آفتاب عالمتاب عنایت بر مفارق
بندها حضور و غائب ساید گستر باد ایضاً فدوی صادق الاعتقاد بعد بوسیله رسوخ عبودیت
فدوی وارسته موقف عرض بار یافتگان پیشگاه عظمت و جلال مستفیضان آستان فلک مثال میرساند که
هر چند از روی فدوی التزام رکاب نصرت فرجام بود اما امتثال امر والاقدر ذریعه حصول سعادت
جاودانی دانسته بعد رخصت از جناب اقبال و دولت بادراک شرف ملازمت عالی مستسعد گردیده
و عنایات جلیله بمرتبه کمال نسبت بذات فدوی از نواب صاحب و قبله دین و دنیا مشاهده نموده در باب
مصالح مهم از روی مراحم بیکران فرمان رفته که هرچه درکار باشد التماس نماید فدوی بعرض اقدس
اعلی میرساند که بالفعل برای انسداد معابر و مسالک دریای پنجاب ضرور است که احکام گیتی نظام
بقدغن تمام شرف صدور یابد بر زبان الهام بیان گذشت که درین وادی تاکیدی که باید که و بخشیده
نشتافته لیکن صورت واجب آن سبب ادب نا هنجار در حضور کرامت گنجور ساطع النور نکرده بود که ا

راه گجرات یا راه ملتان خواهد بود الحال پرتو انگن خاطر ملکوت ناظر چنان است که غالباً بسمت ملتان باراده
قندهار از راهی که دارالشکوه رفته بود در حرکت [illegible] شود و از این رهگذر آگاه بوده در هر باب آنچه باید کرد آن فرقهٔ اتباع
خلافت عظمی بعمل درآرند بعد از آن آنچه روی خواهد داد عرضداشت خواهد کرد آفتاب سپهر سلطنت جاه و دانی
ظهور باد ایضاً عریضهٔ عقیدت باستیلام سده سدره مثال برافروخته جبین ارادت بسجود عتبهٔ عظمت و
اجلال نور آگین ساخته بموقف عرض باریافتگان درگاه عالم پناه میرساند که هر چند اصل مقصود سرمایهٔ بهبود فدوی
بیدلان باز بسته است که سایهٔ الدوام باقتباس اشراقات حضور ساطع النور شمع سعادات حال و مآل برافروزند
[illegible] باستفادهٔ انوار قرب آستان فردوس توامان برکات دین و دنیا در اندوزند ولیکن بنا بر
استعمال قدسی رقمهای انجمن آرایان جاه و جلال [illegible] دوری از بساط فیض انبساط ایشان بر داشته [illegible]
بدعاهای استدام ایام دولت ابد مدت و اقتدار اعلام فتح و نصرت اشتغال دارد و در تقدیم خدمات ماموره
بتائید [illegible] مساعی [illegible] داشته در انجام معاملات و [illegible] باقی پرگنات حتی المقدور سعی موفور در اهتمام
تمام بجا میآرد امیدوار است که بدستیاری تائید جبین اقبال و دستگیری اقبال عدو مال امری که
تمنای فدویان خجسته انتظار درگاه جلال است از مکمن بطون بمنصهٔ ظهور برآید که کوکبهٔ فلک احتشام عالم پناهی
هزاران سال همان افزون باد و [illegible] فدویت نهاد بوسیلهٔ راستی اخلاص و ذریعهٔ درستی اعتقاد بموقف
عرض شرف اندوزان آستان سپهر توامان میرساند که چون امتداد زمان حرمان ملازمت والا بخلاف
تمناهای [illegible] ارادت آثار بکمال تطویل انجامیده لهذا دل عقیدت منزل را خفقان بی آرامی
بهمرسیده حال [illegible] گشته مینماید که این شورابهٔ ناگوار که بی اختیار از جام ناکامی می کشد انتقام
سرخوشی های کامیابی ایام سابق است که چندی از اشراقات حضور فیض گنجور نور پذیر بوده سرمایه
[illegible] کسب نموده [illegible] خوشدلی لاحق [illegible] از بساط پیرایان بزم خسروانی نصیب
[illegible] از تقبیل سده سدره مکان خواهد شد از آنجا که ناامیدی لایق پیشگاه ادب نیست توقع
چنان دارد که آنچه مطلوب قلوب صدیقان جان فشان است عنقریب از مکمن بطون بمامن ظهور
جلوه نماید تفصیل سوانح مذکورات در بار گیتی مدار چون بهم معروض مسامع جاه و جلال میگردد و یقین حاصل
است که هر چه اصلح بنظام دولت جاوید [illegible] طراز بوده باشد بمرآت باطن الهام مواطن که نسبت
نهایت اقدس و نهایت تنزه از مبادی عالیه بلاواسطه فیض پذیر است پرتو انداز خواهد بود در این صورت
عرض [illegible] بوده در تکمیل امور [illegible] الولایت ترک ادب دانسته بدعا ختم مینماید
[illegible] بانوار [illegible] اعلام ظفر اعلام والا شاهی الی الدوام روشن و منور باد [illegible]

عقیدت و ذریعه رسوخ ارادت ذره وار بغرض ایستادهای موقف عظمت و جلال و باریافتهای انجمن خلد
مثال میرساند که منشور لامع النور فیض گنجور در زمان میمنت اقتران شرف ورود دولت آمود بخشیده فرق عزت
و افتخار ذره خاکسار باوج فرقدان برافراخت مراسم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده بجنس از نظر
اقدس اعلی گذرانید قبله دین و دنیا سلامت امر جلیل القدر کرامت ظهور یافته که هرگاه رایات عالیات
نصرت آیات یک منزل از دار الخیر اجمیر نزول اجلال فرماید فدوی بتحصیل سعادت تقبیل آستان سپهر توامان
مستسعد گردد اگرچه آرزوی عقیدت سرشت همه وقت چنین بوده که بدوام التزام رکاب فیروزی
مآب کامیاب دارین باشد و الحال که نهضت اعلام فلک احتشام بانجید و مسعود روی نموده داعیه داشت
که چند منزل استقبال نماید لیکن امتثال امر اشرف باعث بهبود جاودانی انگاشت حاجی عبد الله که بعزت
زمین بوس عتبه والا رهگرای موکب ظفر قرین است بمقتضای حسن سلیقه و کمال عقیدت بخصوصیات
کلی و جزوی در بارگیدهای مدار معلی چندان اطلاع پذیرفته که از دیگری نیاید صورت حال کما ینبغی مودی
پیشگاه جاه و جلال خواهد گردانید آفتاب آسمان سلطنت جاوید تا هزاران سال عالم افروز باد و له
ذره وار بذریعه عبودیت و انکسار بغرض ایستادهای موقف عظمت و اجلال و باریافتهای درگاه سپهر
مثال میرساند که بورود فیض آمود نشان عالیشان فرخنده عنوان شرف و افتخار جاودانی اندوخته مراسم
استقبال و آداب تسلیمات بتقدیم رسانید و یکهزار اشرفی برای نذر حضرت جهان خدیو گیتی داور بموجب
امر جلیل القدر حواله حاجی عبد الله و محمد مومن نجم ثانی نمود که از نظر اشرف اقدس گذرانند و چون نوید بهجت
جاوید ولادت باسعادت شاهزاده عالی نسب والا تبار در مشکوی دولت و اقبال سامع افروز نیا
زمندان گردید کورنشات تهنیت و مبارکباد آنرا بآئین بندهای عقیدت ادا بجا آورده زبان عبودیت
بیان بهزاران خضوع و خشوع کامیاب دعا گردید که حق جل و علا باغستان سلطنت و شهریاری را بجاوید نهال
سرسبز و برومند داراد و نوباوه گلشن ابهت و نامداری را در سایه خورشید پایه حضرت صاحب قبله
دین و دنیا بکمال عمر طبیعی فائز گرداناد آفتاب عالمتاب جهان شاهی ابد الدهر تابان و درخشان باد مبارکباد
عید فطر بوسیله ضراعت و بندگی ذره وار بموقف عرض سعادت اندوزان حضور کرامت گنجور ساطع النور
میرساند و آداب تسلیمات تهنیت و مبارکباد عید سعید فطر که آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات
روزافزون بآئین بندهای عقیدت آما بجا آورده زبان عبودیت بیان را بصنوف تحیات
والوف دعوات میگشاید که حق سبحانه و تعالی جمیع ایام و لیالی سنین و شهور خصوصاً این روز جهان افروز
را بر ذات اقدس و عنصر حضرت قبله و کعبه عالم و عالمیان مبارک و فرخنده و خجسته و همایون کناد و لشعه انوار

آفتاب سپهر عالم پناهی با شیوع عید سامی ساکنان روی زمین گردانا و بالنون بالقابه و حصول خلعت
آداب تسلیمات زمین بوس آستان سپهر توامان تقدیم رسانیده و جبین عبودیت بسجود سده سدره نشان
نورآگین گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل جاه و جلال و مستفیضان انجمن جلیله شمال
میرسانند که در دو والا منشور سعادت سپهر نور ساطع النور مشتمل بر تاکید ارسال خزانه و متضمن طلب فدوی بحضور فیض گنجور
با خلعت بارانی مطرز بطراز نوازش خسروانی که از پیشگاه فضل و کرم کرامت صدور یافته بود پایه عزت
و افتخار احقر برافزود آیین استقبال منشور عالیه و مراسم تسلیمات هر فرد قدسی نورد جدا جدا تقدیم رسانید
و بعد حصول شرف اطلاع بر مضامین هدایت تضمین آن هر دو دستور العمل دنیا و دین قیام به لوازم احکام گیتی
نظام باعث بهبود کونین اندیشید قبله جهانیان سلامت از آن هنگام که بنده درگاه دوری ضروری از بساط
سلطنت مناط اختیار کرده بمسکن ضروری اشرف پادشاهی رسیده حال است که شماره روزی و فکر رسانیدن
خزانه برکاب نصرت انتساب والا شاهی بود اما چند که از جمله محاصل و شمال المبلغ سی و پنج لک روپیه که قریب بطلب
ده ماهه ملازمان سرکار عالی متعالی میشود و عوض مطالبه در سرکار خالصه شریفه عاید شده و برای مبلغ مذکور هر چند تردد
تلاش نمود صورت نبست تا بالفعل در باب وجوهات بقایا سه دو و نزدیک که در باب تحصیل و ارسال
آن بجد رسیدن موکب اقدس قرین اجلال تاکید بر تاکید نوشته بود اهتمام بلیغ بکار برده چون ابلاغ زر بطریق هندوی [illegible]
سیقت کثیر سپهر آماده جمعیت شایسته که خزانه را بجا نفرست تمام نتوانند آمد و همراه نداشت لهذا سی لک از آن
به تنخواه داران که سوا از حضور ساطع النور آورده بود و نیز بر وقت بوصول پیوست قریب ده
سه لک روپیه که در خزانه واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد موجود مانده اکنون با سعد و سه از
شقه داران که همراه حاضر بود و نیز روانه ساخت که بسرعت و استعجال بدار الخیر اجمیر رسانند و تحویلات
سه لک روپیه و کسری خزانه قنوج که بدین دستور [illegible] دولتخانه مستقر الخلافت اکبرآباد موجود مانده است
بمتصدیان چکله اسلام آباد قدغن نوشت که بلا اهمال مصحوب بدرقه فوجداران بفرستند اگر زر مالی سه حرقوم
نقد و میرسد همراه خود آورده الا استیا بر وقوف تمنای التزام دوام بندگی آستان فردوس نشان که مجمع
مقاصد صوری و معنوی مرجع بهاد انداز جناب اقدس و حضوری خواسته بتقبیل عتبه فلک رتبه کامیاب
میگردد زرها سه هر قدر چند روز پیشتر خواهد رسید در باب پرگنات صرف خاص و محالات طلب
شاگرد پیشه و چهار و غیر ذلک موافق ارشاد واجب الانقیاد عمل خواهد آمد کیفیت توجهات
شاهزاده عالی نسب والا تبار و حقیقت توجهات سرکار نواب فلک احتجاب منزه القاب ادام الله بکاته
عبدالله خان عظام بقاعده دستور بقید کتابت آورده بعرض مقدس معلی متوقف داشته اند

بنده برای تحصیل وجه طلب چند وجه بسیار مینماید بعز عرض اشرف اعلی بهرچه یرلیغ جهان مطاع صادر
شود و معروض خواهد داشت آفتاب عالمتاب سلطنت جاودانی الی ابد الدهر بر مفارق ساکنان ربع
مسکون تابان و درخشان باد در تعزیت میرساند که چون بموجب آیهٔ کریمه ان الینا ایابهم بازگشت
همه بسوی اوست عز اسمه و جل جلاله فلان علیه الرحمة والغفران رخت هستی ازین پنجی سرای بربسته
بنزهتگاه تقدس خرامید ازین ماتم جان خراش چه بر شمع دلها که چشم مصیبت این بندها سه فدویت آگین جگرها
اشکبار شد و جگرها سیه فگار بخون آغشته گردید با جمله یک داغ صد شعله بر سینه واسوخت دیگر غم هزار دل مجروح
ساختند و چون از نیرنگی اندوه و غم باطفای حرارت این الم پرداخت ناچار لب آوا تا بفاتحه
بر روح پرفتوح آن رهگرای عالم جاودانی زبان تعزیت بیان بدعای بقای ذات اقدس شخص
مقدس که سرمایهٔ حیات جهانیان و پیرایهٔ زندگانی زمانیان همانست سعادت اندوز گردانیده سر
بر خط فرمان ایزدی نهاده آمد هرچند برسم [illegible] روزگار در هنگام وقوع چنین امر اضطرار بعقده آن
مسکن اوجاع درونی و آیات و احادیث که در شأن صبر گزینان وارد است بعرض تمهید میآید لیکن ازین
ابجد خوان لوح ادب را چه یارا که در پیشگاه دانش آموز عقل کل جارشاد فرمای خداوندان معرفت الهی
لسان مقال برگشاید و ازانجا که اصل حقیقت عالم کون و فساد بر خاطر علوی مظاهر انور قبل عالم شهودی
است و بشهودیت یقین حاصل که از بهر اطفای حرارت این قضیهٔ ناگزیر که لازم طبیعت بشری
است هرچه مستلزم صفات ملکی خواهد بود بمرآت ضمیر حقایق تصویر منعکس پذیر خواهد باشد تا بود
زندگی خضر یکجهتی بیاد بیده سبز باد اچمن عمر نواز آب بقا و الهی سایهٔ آفتاب پایهٔ حضرت ظل اللهی تا
انقراض زمان بر مفارق عالمیان مخلد و ممدود باد ایضا بوسیلهٔ خلوص عقیدت وفریعهٔ رسوخ
ارادت ذره وار موقوف عرض باریافتگان محفل خلد مثال و مستفیضان انجمن جاه و جلال میرساند
که و پیکر نور یعنی درفشنده روشنده سطور فیض گنجور که متضمن طلب خزانه و اسپان و شتران
بعوض حقیقت بسرانجامی سپاه التماس مساعده از درگاه جهانیان پناه و دیگر بشتابه اشتمال
حاجی عبد الله در زمان سعادت اقتران شرف ورود عظمت آمود بخشیده تارک فخر و مباهات
فدوی باوج سپهر برین برافراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا جداجدا بتقدیم رسانیده
نشان عالیشان بجنس اولین بار از نظر مقدس مظاهر گذرانیده بعد مطالعه [illegible] الا بزبان الهام ترجمان گذشته
که خزانه چیزی موجود داری احقر عرض نمود که فصل خریف منقضی شده و از محصولات ربیع قدری
بخزانه رفته مابقی هنوز نرسیده و احوال لشکر منصور بسیار پریشان و اضطراب بدرجه کمال انجامیده

اگر عنایت گیهان افروز حضرت شاهنشاهی حال پرداز نگردد کار دشوار است و بدون نذر بار بردار
حرکت و اقامت بر بنده های فدا محال چون این تعدیات اصغای اقدس پیوست بحکم شد که یکصد راس اسپ
از سرکار بادشاهی بطریق مساعده بگیرند باز معروضداشت که جاگیرهای صوبه پنجاب از خریف سال حال تغییر
نشده و عوض آن صوبه برار که هیچ تن گرویده حاصل خریف قریب هفت لکه روپیه در سرکار معلی طلب است
و بندگان فدویت اگر اینهم مرحمت شود سپاه و شاگرد پیشه فی الجمله تسکین می پذیرد و الا تفرقه تمام در سلک
جمعیت ملازمان راه می یابد فرمان رفت که اسد خان سررشته دفتر همایون ملاحظه نماید بعد ملاحظه خان
مشار الیه هر چه مشخص خواهد شد عرضداشت خواهد کرد و اسپان حرفی مذکور زیر سرکار شاهی شریفه گرفته با شتران
فرمائش بهر نوع که میسر خواهد آمد خواهد فرستاد و چون محل جمیع محال جاگیر تاکید بر تاکید نوشته که آنچه از محصول
پیشتر رسیده تحصیل در آورده باشند بسرعت و استعجال التقید وصول توانند آورد و دفتر ستند
در ین صورت هر قدر زر بهم فراهم آید بلا اهمال بعسکر اقبال ارسال خواهد نمود حاجی عبد الله بجا بر محنت
همه دوره ناتوانی اعتراضات حضرت گیتی خداوند که بیکس خواهش نداد و بیان بشیان می آید از شغل
وکالت بغایت دل سرد شده التماس استعفا نموده بود و از آنجا که در رقم عبودیت نهاد حاجی نداند کرد ه
بنده وافی عقیدت و دولتخواه است از ین جهت معنی الیه را همیشه مشغول میداشت خصوص درینولا
بر طبق مدلول نشان مرحمت عنوان بچند وجوه امیدوار مرحمت و افضال والا کرده بموجب
امر جلیل القدر والا ساوادّه راضی ساخت که بتقدیم خدمت ماموره سرگرم باشد و مشار الیه بعرض
ملتمسات بحضور ساطع النور نگاشته بر زبان داده که امور معروضه اگر در پیشگاه عظمت و جاه درجه
پذیرای می یابد در راه وکالت بدستور سابق قیام می نماید و الا داخل لشکر دعا میشود بدین
تقدیر بر اقرب بصلاح دولت چنان می بیند که لطف و کرم عالم نواز نسبت به مشار الیه نوعی جلوه ظهور دهد
که ملتمسات او درجه اجابت پذیرد و تا خاطرش بسر انجام خدمت اشتغال ورزد و بجهت این امر جمله تمنیات
فدویت سرشت انیست که فتح و نصرت اولیای سلطنت ابد معاد چهره کامیابی بنده های عقیدت
اما بر افروزد و این جان نثار که با لم حرمان ملازمت کیمیا خاصیت گرفتار است بتقبیل آستان
فردوس توامان شرف و افتخار جاودانی اندوزد امید که دعای نیم شبی و نیاز سحرگاهی ماندگان
نقاب کشای شاهد این مقصود گردد و بساط دوری از قرب عتبه اعلی و اجلال که در شش جهت
بیپایان گسترده است دست فضل و عطای ایزدی بر ذوری در نوردد لوای ظفر سیمای
دولت شاهی علی الدوام جهان گشا باد ایضا بوسیله عبودیت و انکسار و ذریعه استکانت و افتقار وزیر داره

بموقف عرض ایستاده‌های پیشگاه عظمت و جلال و باریافته‌های محفل خلد مثال میرساند که نشان عالیشان متضمن اتصال
حاجی عبدالله که عرضداشتی مشتمل بر وصول خلعت موهبت پیش از این بسبب اقبال ارسال داشته بود در نهم شهر ربیع الاول
از نظر اقدس گذشت و مضمون کرامت مشحونش که سراپا از قبیل القای ربانی و ارادت آسمانی بود در خاطر ملکوت
ناظر بکمال خوبی جلوهٔ استحسان داده بر زبان الهام بیان صادر گشت که آنچه در دیدهٔ مردمان صورت
استغراق باز نموده و پیرایهٔ حسن اعتقاد چهره [illegible] دودمان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بیان واقعه
است عنایات اقدس با نسبت بایشان زیاده از آنست که بشرح درآید و چرا نباشد که درة التاج
خلافت همایون ذات قدسی نهاد است لیکن بعضی هنگام که خلاف بریغ گیتی ستان بعمل می‌آید و این معنی
از طریق حزم و احتیاط دور مینماید بالضرور کلمهٔ چند بآیین ارشاد و هدایت که فی الحقیقت بدون مرحمت مرشدانه
اصل و اساسی نداشته باشد بمنطق وحی ترجمان شرف جریان می‌پذیرد و فی الجمله از [illegible] آثار مراحم
و الطاف خسروانه از کلام عالم نظام اشرف بدر [illegible] بیدای شناخت فدوی دستوری یافت که بعرض
عالی درآورد که از این دست کلمات منزلت سمات محض شفقت و عین عطوفت است حاجی مذکور
که بامید مکرمت و افضال جهان افروز با حضرت [illegible] سرگرم گشت [illegible] اشتغال فتح و فیروزی نصیب
اولیای دولت جاوید [illegible] طراز گشاد و این عقیدت کیش را که آرزو [illegible] مقبل آستان سپهر توامان سعادت
شرف اندوز ملازمت والا گرداناد ظل ظلیل حضرت عالم پناهی هزاران سال [illegible] و ممدود باد بالنون
والصاد بشتابی شهزادهٔ محمد معزالدین میرساند که نشان عالیشان مرحمت عنوان سراپا تفهیم پذیر قدسی خاتمه
اقبال که از پیشگاه مکرمت و افضال بعز صدور یافته بود پرتو ورود فیض آمود افگند فرق تفاخر بمباهات
نیازمند بذروهٔ علیین برافراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات بجا آورده امر عالی جاه ظهور بخشیده
که این ارادت آیین بعامل پرگنه جلال پور بنویسد که علی اصغرخان میرسامان سرکار برای تعمیر و ترمیم دولتخانه
واقع دار الخلافت و دیگر ضروریات هر چه خواسته باشد بلا اهمال سرانجام دهد امتثالاً للامر العالی بعامل آنجا عامل پرگنه دارد که
بمبالغه نگاشت که هر چه میرسامان مذکور ضرور درکار داشته باشد رو براه ساخته زود بفرستند و بعد از این هم بر سبیل تاکید
متواتر خواهد نوشت که توقف و تعویق بمیان نیارند جنس شوده را انشاءالله العزیز سرانجام داده عنقریب ارسال
میدارد و چون بمقتضای صدق بندگی تقدیم خدمات سرکار شرف روزگار خود می‌انگارد امیدوار است که بهمین
دستور بانصرام فرمایش حضور سعادت گنجور مامور می‌شده باشد و مبارکباد ولادت فرزند و شکر وصول
عطای نشان و خلعت عرضداشت عقیدت نهاد عماد ذره وار بموقف عرض شرف اندوز ان محفل
استقلال و اجلال میرساند و بذریعه سایه ادای تسلیمات تهنیت و مبارکباد ولادت با سعادت شاهزاده که

عالی نسب والا تبار که بهار پیرای گلشن مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز حصول تمنای احبای
سلطنت ابد بنیاد است زبان عقیدت بیان را کامیاب دعا میگرداند که حق جل و علی نخلستان عظمت
و اقبال روز افزون را جاودان برومند و سرسبز داراد و نوباوه بوستان ابهت و نامداری را در سایه
خورشید پایه قبله دین و دنیا حضرت والا شاهی و صاحب جهانیان بکمال عمر طبیعی برساناد و نشان فرخنده
عنوان با خلعت خاص که از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدار یافته بود ورود فیض آمود عطا فرموده سرفرازی
و سربلندی بخشید آئین استقبال و مراسم کورنشات آنرا بآداب ارباب ارادت بتقدیم رسانید در ماده
مطالب سرکار بادشاهی بدون عنایت آلهی موجب عرضحالی سعی مقدور بجا آمده و آنچه [illegible] بپایه معروض
رسیده در سرانجام خدمات سرکار دولتمدار شرف و افتخار خویش میداند در باب انتظام مهمات محال جاگیر
حتی الامکان تقصیر نمیکند ظل ظلیل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ممدود و مبسوط باد در وصول نشان
[illegible] رسید که نشان عنایت عنوان با خلعت مرحمت طراز که بآئین دلنوازی و سرفرازی احقر
از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدار یافته بود ورود سعادت آمود عطا فرموده تارک عزت و افتخار برافراخت
لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بآداب ارادت مندان صافی الاعتقاد بتقدیم رسانیده و کورنش های
شکر عنایات [illegible] بجا آورده زبان عبودیت بیان بدعای طول بقای ذات اقدس و شخص مقدس
قبله دین و دنیا حضرت والا شاهی و صاحب جهانیان که سرمایه حیات و پیرایه زندگانی زمانیان است
کامیاب سعادت جاودانی گردانیده سایه عالی پایه هزاران سال بر مفارق جمیع بندگان ممدود و
مبسوط باد بالفعل به فدوی مثال بغرض استادهای موقف اقتدا و اجلال میرساند که نشان مرحمت
عنوان معنون بتقدیسی تحریر قلم اقبال که از پیشگاه لطف و کرم بکمال شرف اصدار یافته بود کرامت ورود
مسعود عطا فرموده فرق عزت و افتخار احقر باوج سپهر دوار برافراخت لوازم استقبال آنرا بجا آورده
جبین ارادت باداے آداب تسلیمات برافروخت و چون از مدلول فیض موصول عنایات خاص
نسبت بحال عقیدت اشتمال مبذول یافت سرمایه کامیابی کونین فرا اندوخت و در شکر و سپاس
مکرمت های بیکران کورنشات جداگانه بتقدیم رسانیده بر سواد بندگی برافزود و امیدوار است
که در انجمن عالی در زمره صدیقان محسوب شده باشد سرانجام خدمات سرکار دولتمدار بهمت سعادت جاودانی
[illegible] انکار [illegible] در باب [illegible] شش هزار روپیه زر [illegible] ذمه محمد هاشم امین معزول [illegible] که ماخوذ شده بود
[illegible] بلکه زود تر بسرعت باستعجال بخزانه عالی ارسال میدارد دیگر خواجه حسن وکیل در خدمت
موجود بصدق عبودیت قیام مینماید محتاج بتحریک نمی باشد ظل ظلیل صاحب عالمیان بر مفارق جمیع

بندگان

دولت خواهان تا انقراض زمان مخلد و مبسوط باد بحق رب العباد بجناب شاهزادهٔ محمد عظیم عقیدت نهاد
بعد از ادای آداب بندگی بعز عرض ایستادهای موقف اعلا و اجلال میرساند که بورود مسعود نشان
سعادت عنوان شرف اندوز جاودانی گردیده آیین استقبال و مراسم تسلیمات آنرا بتقدیم رسانید و امتثال
امر عالی در باب پرداخت جاگیرهای سرکار دولتمدار باعث مزید عزت و افتخار اندیشیده بسرانجام خدمت
مامورہ قیام ورزیده انشاء الله العزیز در انصرام مهمات و انتظام معاملات و عزل و نصب عمال آن محال
بمقتضای وقت و حال سعی موفوره خواهد نمود و برای طلب خزانه و دیگر امور واجب الانجام کمال
اهتمام بکار برده کیفیت محال مذکوره بعرض التماس خواهد آورد و بالفعل بعضی حقائق پرگنات که بجاجی قلی
دیوان سرکار نگاشته بعرض عالی خواهد رسید سایه بلند پایه ظل مکرمت و احسان بر مفارق جمیع
بندگان مبسوط و ممدود باد بجناب نواب بائی صاحبه جیو خیر اندیش عقیدت کیش فدوی
بموقف حاجبان عتبه رفیعه منیعه نواب فلک احتجاب منزه القاب میرساند خلعت فاخره که بمقتضای
بنده نوازی از پیشگاه تفضل و مکرمت علیه از بهر سرفرازی احقر مرحمت شده بود بورود
سعادت آمود افگنده فرق عزت و افتخار فدوی باوج علیین برافراخت آداب تسلیمات آنرا
بآداب بندهای ارادت آما بتقدیم رسانیده جبین عقیدت بسجدهٔ شکر عنایت ملکه دوران ادام
الله برکاتها نورآگین ساخت از انجا که بساعدت بخت یاور پیش از خدمت دیوانی سرکار عالم مدار
عالی متعال شاهی باعتصام حبل المتین بندگی شادروان اقبال مفتخر و مباهی بود و میخواهد که بالتزام دوام
خدمت آستان سپهر توامان والا شرف اندوز است امیدوار توجهات سنیه بهیه بیش از ایام
پیش میباشد سایه دولت پیرایه سرادق عز و اجلال فراوان سال ممدود و مبسوط باد بحق رب العباد

باب دوم مراسلات بعمدة الملک اسد خان و محمد خان مسند جاه و جلال میامن
وجود مسعود فیض آمود نواب مستطاب معلی القاب رفیع جناب ظهیر الامرا امیر الوزرا افتخار خوانین عظیم
الشان صاحب مهربان خدایگان مطلق الملکی مدار المهامی فراوان سال زینت پذیر باد بعد اتحاف تحف ابلاغ
دعوات عقیدت طراز و اظهار مراسم آداب و نیاز مکشوف خدمت سامی گرامی مینماید که حسب الحکم
ارفع اعلی اقدس متضمن اینمعنی که اگر شجاعت دستگاه بادشاه قلیخان دیوان داروغه باشد مبلغ یک لک روپیه
خزانه سرکار بادشاهی که باهتمام بنده درگاه خلائق پناه مقرر است تنزا بمهمان موحی الیه برساند والا پیش
خود نگاه داشته هرگاه نواب قدسی القاب شاهزادهٔ جهان و جهانیان بتالاب تشریف بیارند مبلغ مذکور
بدیوان فوج آن نامدار کامگار والاگهر سپرده قبض بگیرد روز شنبه ششم ماه ذی حجه سنه ۲۴ نزد [illegible] رسید

اندرین باب بخوبی که بیرلیغ گیتی منقاد شرف ایراد یافته انشاء الله تعالی بعمل می‌آرد و بعد از آنکه زر
مسطوره بموقف حکم تر برقوام حواله رسد صورت حال معروض میدارد ایام دولت و اقبال و زمان ابهت
و اجلال جاودانی باد و ایام عافیت بر دوام و جمعیت مسرت التزام پیوسته خاطر افروز خان مهربان
مشفق دوستان باد بعد ابلاغ سلام محبت پیام و اظهار شوق و غرام بدریافت ملاقات بهجت
التیام مکشوف رای رزین مینماید که درین ایام میمنت فرجام خدمت استیفای ابواب المال
حضرت نایبان از پیشگاه جاه و جلال سیادت مآب مرتضوی انتساب میر محمد نصیر مرحمت شده سوای الیه
بجهت تنقیح محاسبات و تنظیم امور مضافه خدمات مأموره رهگرای دارالخلافت گردیده از آنجا
که رسیده واجب الاحترام و مستعد ارتباط و انتظام صحبت شریف ست اگر نگاه عاطفت بندگان شامل
حال مشار الیه گردد و بدل نوازی و مهربانی اختصاص پذیرد بهر آئینه از مکارم اخلاق فطری ذات
خجسته صفات بعید نخواهد بود بهره‌مند خان خان عالیشان مشفق دوستان سلامت بعد
از ابلاغ دعوات محبت سمات مشهود رای رزین میگرداند که حسب الحکم والا المتضمن الضمیمی که
بنده درگاه خلایق پناه هرجا رسیده باشد همانجا توقف نماید غره روز جمشید مطابق یرلیغ گیتی
منقاد انتظام گردید لیکن توجه گرامی مرعی شود که رخصت کوچ زود بحصول پیوندد والله تعالی وسیله
ادراک مواصلت سامی عنقریب الایام نصیب گرداناد ایام بهجت و کامرانی مدام باد عبدالرحیم خان
بیگم داند که این محب نیم ماه شهر ذی حجه بمنزل مقصود رسیده باستان بوس قدسی شرف اندوخته
مشمول مراحم و الطاف عالی متعالی گردید الحمد لله علی ذلک و چون سیادت و معالی پناه سید
نور محمد مرحوم با مرحوم برادری در پاسداری خزانه شبانه روز حاضر بوده لوازم حفظ و هوشیاری
بجا آورده و در اثنا راه سید ابراهیم تهانه دار مستعد کار و دولت سنگه با جماعت نابینان بر تهانه
خود و سرگرم خدمت بنظر آمد لازم بود که صورت حال بخدمت سامی اعلام نماید تا هنگام حصول مواصلت
مسرت و حصول صحائف شریفه را همیشه مترصد خواهد بود ایام کامرانی بر دوام باد باامانت خان
خان عالیشان بلند قدر سمو المکان مهربان دوستان مخدوم مخلصان سلامت حالت شوق
مستغنی البیان است و ذکر بهجت و نشاط ایام مواصلت که نظیران طراوت باغ و بوستان شگفته دا
همیشه ورد زبان اکثر بسبب دوری صوری شکایت ملال باشد عجب دریافت قرب معنوی
بشکر اتصال است عجبی که وسیله حصول گرامی ملاقات گردد و بفضل و کرم ایزد متعال عنقریب الحال
از نشیمن تقدیم بعد امکان خرام کنانه پنجم ماه صفر المظفر مخلص مشتاق از دریای نربده عبور نموده وارد

پیش گردید بعنایت الهی درین چند روز بمعسکر فیروزی اثر بادشاهی خواهد رسید اعلام کار و خدمت
نموده و نامهٔ مسرت شیمه را زیاده اشتیاق است و بس الایضا در جواب بعد از ابلاغ دعوات
مصادقت آیین و اظهار فراوان اشتیاق گرامی ملازمت بهجت قرین مکشوف خاطر محبت ناظر میگرداند
که سامی صحیفهٔ یگانگی طراز مرقومهٔ کلک نادره پرداز که از شگفتگی عبارات رنگین و برجستگی مضامین بسته
برگ و ساز دلکشاے و ساز و سامان جانفزا است در بر داشت در زمان خجسته نشان ورود و نمود جیب
و دامان آرزو بهزاران گل نشاط مالامال ساخت و هم مکشوف کشادم چو نامه‌ات [illegible] کلید باب
گلستان دلکشاے بود آنچه از شعبده سنجی روزگار با عهد [illegible] بخلاف خواهش دلها [illegible]
ذوق بر نیزه خامهٔ گوهرین رقم شده بود الحق [illegible] که خاطر آزار ارباب مودت و صفا است میگزارد
که اتحاد کیشان عالم دوستی از صحبت هم مسرت و سروری حاصل نمایند چون بمقتضای تالف ارواح
و تجانس معنوی صفحهٔ باطن مصادقت مواطن محبت بیان نقوش شوق و اشتیاق ارتسام پذیر است
که در دل حقیقت منزل خان عالیشان جلوه ظهور داده باشد داستان سرا گشته در شرح و بیان آن [illegible]
تکلف میدانند توقع که عنقریب حجاب دوری از میان برخیزد و بادراک دیدار شریف اسباب کامیابی فراهم
آید به محسن خان ملاذ محبت مشتاق کریم الاخلاق عمیم الاشفاق خان اتحاد نشان مخدوم دوستان
سلامت مکشوف ضمیر منیر و خاطر خطیر میگرداند که هرگاه خامه بدست میگیرد و فکر میکند که در نامه [illegible]
[illegible] اگر آیات محبت و داد بشرح در آرد هر چه هست بر آئینه باطن ایشان روشن و جهره [illegible]
و اگر حدیث شوق و اشتیاق که مکشوف دل مودت منزل است سر کند بپایان نمیرسد و اگر شکایت
جدائے اضطراری در داستان پردازی نماید ملال خاطر از گذارش و نگارش آن بهم میرسد و [illegible]
کدورت طبع لطیف میگردد و در صورت تکلف در عبارت آرائے شایستهٔ مرتبهٔ یگانگی نمیداند ناچار
باختصار ورساخته باعلام مطلب تصدیع میدهد که پنجم ماه صفر المظفر [illegible]
نموده عرضداشتی متضمن تهنیتی بدرگاه عالم پناه نگاشته ارسال داشته از نظر اشرف اعلی گذرانند
و بتحریر چگونگی احوال فرخنده مال محبت پذیر گردانند والسلام به جانی خان [illegible]
نامه‌ات بخاصیت ورزیدن باد بهار داشت و رقیمهٔ دلپذیر مرقوم کلک تو دستیاران عالیشان بلند
مکان ملاذ محبان استظهار دوستان در فرخنده زمان جلوه ظهور بصد فور السرور داده خاطر دوستی آگین را
قرین بهجت و شادمانی ساخت شرح داستان کلفت دوری و مهجوری از اندازهٔ بیان افزون است
و جوش اشتیاق و شوق ادراک ملاقات مسرت سمات از احاطهٔ ترجمان بیرون است امید که سبحانه

و تعالی علی اسرع الحال بمواصلت سامی شادکام کناد توقع آنست که تا هنگام مفارقت جسمانی که انشاءالله
العزیز چون مجال است روحانی نصیب شود بارسال نامهٔ نامی بهمین آئین دل شاد و نشاط پذیر میفرموده
باشند زیاده عمر و جمعیت باد والسلام ایضاً به آتش خان رفیع الشان شهامت نشان ملاذ معاذ مخلصان
سلامت فرط شوق و وفور اشتیاق دریافت ملاقات بهجت آیات را بزبان کوتاه خامه بر سنجی تا بدو در
میدان تنگ نامه چندان فسحت نمی یابد که اندکی از آن داستان دراز به پیرایه طراز در ناچار بیان آنرا
بوجدان ضمیر منیر که صفا آئینه درستی نااست حواله مینماید گرامی نامه بهجت افزود در حین انتظار رسید
و خاطر مشتاق را نوید عافیت ذات فرخنده صفات رسانید الحمد لله علی ذلک حسب مدعا بتوفیق ایزد
متعال و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت ظل الهی بیست یکم ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر بلشکر فتح اثر پادشاهی
لحوق گردیده بادراک سعادت ملازمت فیض سرمایه فخر و مباهات جاودانی اندوخت بالفعل ملتزم رکاب
نصرت انتساب است بعد ازین آنچه رو دهد بمعرض اعلان در می آید وصول نامهای مراسلات سا
متضمن دلپاسی کار و خدمت را منتظر است والسلام ایضاً به محسن خان بعد از اظهار فراوان شوق
مشهود ضمیر اتحاد پذیر میگرداند که حسب صافی الولا در ایام سابق نوشته بود که نظم و امر با ملایم کده شده
التزام خدمت و بندگی پیر و مرشد حقیقی را کیمیای سعادت جاودانی انگارند که عواقب امور مقرون
بخیر و خوبی باشد و کوکب مسعود مقصود فقیر بر اوج جاه ببر و سر آید الحمد لله تعالی که درین هنگام آنچه
بار خاطر بود بالفعل از میان برخاسته و دلها بانبساط گرائیده مخلص قدری از عهده نگاشته خویش
برآمد امید که ضمیر صافی نیز در زبان اندک شیرازه بند جمعیت دل کامرانی گردد و آنچه به زبان قلم محبت
رقم رفته بکلی صورت وقوع پذیرد والله نگاشتی قدیر نعم المولی و نعم النصیر دیگر منت خدا را عز اسمه که
این معروفت سرشت را هم بنفع کدورت بالمیر رهم ایرا یافت نعمت عظمت تحصیل شرف
التقبیل آستان سپهر نشان و بعد از آن ادراک گرامی ملاقات ملاذ مخلصان که انشاءالله العزیز بزودی
آوان دست بهم بهجت اندوز ساخته ازین رهگذر چندان مسرت و شادمانی رو میدهد که اگر هر
سر زبان شود و هر زبان هزار داستان سرآید از عهده شکر آن نتواند برآمد والیه نتمنا و
به نیکم والسلام ایضاً بجانی قان سه بر رحم خواهد گشت و آخر درگذار وصل آن که شمع غنچه را از باد و روش میکند
گلدسته بهارستان محبت و دو وادکه الفضل افضال سخنان دل افشان مثنوی اتحاد نسیم عنبر شمیم شکوفه مشام
مودت مشام میرساند و هنگام بهجت التیام رسید و نوید عافیت ذات ستوده صفات شگفتگی خاطر
مشتاق را سرانجام داد الحمد لله والمنة که مخلص بمیامن اقبال جاوید آل والا بیست یکم ماه صفر المظفر

بمکتب مطابق گردیده شرف ملازمت مصاحب کیمیاست سعادت دوجهانی ست دریافت وصول گرامی مراسله
که در ایام جدائی جمعیت بخش دلهای احباب بهانست همیشه مترصد است و اعلام کار و مطلب را منتظر توقع
که تا زمان حصول مواصلت سراپا مسرت آئین یاد آوری بهمین دستور مرعی و مسلوک میشده باشد زیاده
شوق دیدار فرحت آثار است ایضاً شوق ملاقات گرامی که از اندازه بیان افزون ست و کدورت
جدائی از احاطه ترجمان بیرون امید که توسط نامه و پیغام نموده از میان برخیزد و حصول مواصلت بهجت
پیرا که هم وقت دلخواه دوستان است بوجه احسن رو دهد تا ایام بسیار گذشت که وصول نامۀ نامی
سرور افزای خاطر مشتاق نگشت شاید که بمدلول مقوله مشهوره هرکه از چشم دور از دل دور بر یاد کرده
محب بیریا را رقم نسیان کشیده باشند بجاکه تا رفع حجاب مباعدت ابواب صحائف دوستی مفتوح بوده
سواد یکجهتی می افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی ست باعث افزایش
ارتباط محبت و اختصاص گردد زیاده چه تصدیعه دهد ایضاً به میر محمد مهدی بعد از اظهار مراتب یکجهتی و یگانگی که شیوه ضمیر
منیر میگرداند که صحیفه خلت انتما مشحون بکمال محبت و ولا در هنگام مسعود رسید و مضمون آن که مشعر بر
شمول عنایات حضرت خلافت و جهانبانی نسبت بذات شریف بود نشاط افزای خاطر دوستی آئین
گردید ایزد متعال دایما کامیاب مقاصد ارجمند داراد از انجا که از دیرباز شوق ملاقات گرامی دامنگیر
دل سودا منزل میگردید درین ولا بحسن اتفاق چنین رو داده که مخلص برکاب نصرت انتساب
عنقریب بدار السرور برهانپور میرسد لهذا غایت خوشی و فرحی دست داد که انشاء الله العزیز ادراک
سعادت ملاقات سامی بحسب دلخواه چهره افروز بهجت و شادمانی خواهد شد ایضاً بعزیزی نوشته بعد از اظهار لوازم محبت
و وداد مکشوف ضمیر باد که نتیجه الوداد در زمان مسعود رسید و مضمون بهجت مقرون آنکه
متضمن بیان شوق و اشتیاق دیدار و دید بهر گونه بود مواد مودت و وفاق بر افزود الحق در عالم
اتحاد هنگام توقع قرب مسافت از هم التیامی بی اختیار از دلهای احباب سر بر میزند لیکن
بمقتضای مفهوم الامور مرهونة باوقاتها در وقتیکه مشیت قادر مطلق مقدر و مقرر شده باشد
چهره ظهور مینماید نظر بر خلوص دوستی جانبین انوال منزلت را نادیده بجای دیده انگاشته میشود
و خیریت ظاهر و جمعیت باطن ایشان خواسته می آید اینجانب نیز بسیار مشتاق است و حصول
ملاقات وابسته بحسن اتفاق زیاده عمر و عافیت باد والسلام علی من تبع الهدی ایضاً خان
بلند مکان نجابت نشان ملاذ مشفق دوستان پیوسته کامیاب مقاصد صوری و معنوی باشند
بعد اظهار شوق و شمول ابلاغ مرام مدعا یافت گرامی ملاقات مسرت التیام منشور خاطر اتحاد

تأثر میگرداند که سامی صحیفهٔ موالات مضمون محبت مشحون مشعر قابلیت و کاردانی خان در زمان اسعد
ورود نموده مواد بهجت و سرور برافزود خان مهربان سلامت هنگام ذکر تغییر سعی الیه اگر این
صحب بسعادت حضور فیض گنجور شرف پذیر میبود ازانجا که اختصاص مادتیها و مشارالیه بخان عالیشان
میدانست بتوفیق الهی سعی بلیغ نموده بدستور سابق بحال میداشت اکنون که بر طبق نمیقهٔ ایشان خدمتی دیگر
برای او تجویز باید کرد و دوستدار همیشه خواهان اینست که مردم کارآمدنی را معطل نگذارد و درین صورت
پاس خاطر شریف البته مرعی میشود ولیکن بر ضمیر همه دان پیداست که تا رویداد خدمات در میان نیاید
این قسم مطالب صورت انصرام نمیگیرد و بهرین تقدیر هر وقت خدمتی درخور لیاقت و استعدادش
رو نماید انشاء الله تعالی بنام موصی الیه مقرر کرده مے آید ایضاً به افراسیاب خان امید اشتمال وجه آمالی و آمال فروغ
تا ایسا بهجت و اقبال طراز کسوت عز و اجلال امارت و ایالت پناه حشمت و شوکت دستگاه رفیع مرتبت
منیع منزلت خان عالیشان ملاذ مهربان محبان مستظهار دوستان را همیشه بحصول مقاصد بابند یارب
ارجمند بود مسند آرا و بعد از ادای لوازم فراوان شوق و کمال اشتیاق بدریافت ملاقات مسرت
آیات که گل پیش رس این چمن محبت و وفاق است مشهود ضمیر مهر اشراق میگرداند که صحیفهٔ شریفه
ولیمه رقم قلم یگانگی طراز که از هر سطرش نقوش الفت پیدا و از هر نقطش معانی خلعت هویدا بود
درین انتظار که دل صداقت منزل از بهر خبر خجسته اثر عافیت و سلامتی ذات خجسته صفات هر زمان
راه پیمای دریچهٔ گوش میشد ورود سعادت آمود ارزانی فرموده خاطر دو دانگین را قرین انواع شادمانی
ساخت و در دل هزار گل شگفانیده نامه ات خاصیت وزیدن باد بهار داشت و ازانجا
که آمدن خود نامبرده از نهضت که ادراک دیدار گرامی انشاء الله تعالی عنقریب چهره افروز کامیابی
خواهد گشت مغتنم شمرده مے آید لهذا به فوز بهجت و سرور قطع منازل مینماید عرضداشتی که بجناب [illegible]
صاحب و قبلهٔ جهان و جهانیان سمت ارسال یافته بود آنکه مخلص اطلاع یابد از نظر منور گذشته [illegible]
عالیشان فرخنده عنوان در جواب آن شرف صدور میباید لیکن قدم دوستی جانبین چنان اقتضا
میکرد که با انصرام اینگونه امور دوستی انبساط مییافت این مرتبه کام دل میسر نیامد بعد ازین مرضیات (?)
گذشت هر کام حسب اخلاص قرین رجوع گردد تا بعون باری عز اسمه صورت مقصود با حسن شایسته
منصهٔ ظهور رساند ایام دولت و کامرانی جاودانی باد ایضاً به شیخ عبدالخالق نوشته بیگر پردم [illegible]
نخوانده چمن حرف آشنائی را چون سالکان طریق محبت و ولا و طالبان لباده مودت سراپا پیرایه لابد اخلاص
[illegible] که بیک وتیره باشد و گاهے شکر این بیان نیامد از اذیتش ماطل (?) و از نقصان عاری میدانند

اگر وقتی از مظنه یا اشتباهی ملالی رو نماید بمنزلهٔ سپند دفع چشم زخم بعین الکمال چهرهٔ اتحاد شده انکار ندارد لهذا
مرقوم کلک تودد سلک میگردد که وصول صحیفهٔ شریفه که چون صحایف ضمایر عرفاست روزگار رقم قبض [illegible]
شامل بیان فجایع روزگار مراتب کدورت و صفای احوال بود خاطر را قرین استغراب و استعجاب ساخت
چه از کلیات سلوک و مقرر است وضع خیرخواه خلایق آنست که بعد از انتظام سررشتهٔ سودا [illegible]
که منافی آئین دوستی باشد پیرامون ضمیر راه نمیباید بلکه سررشته دراز و یاد سواد وداد میکرده شده [illegible] لهذا
هرگاه بنده حسب [illegible] احوال و اقوال مشاهده میرود و از آغاز ارتباط سلسلهٔ مؤالفت تا زمان
حال نسبت بآن سلاله دودمان مجد و کمال غیر از موافقت مشهود و معائن نمیشود و [illegible]
نگار دوستانه بکدام [illegible] آویزه راز شده باشد بحق اخلاص مند بهادر است که سررشتهٔ یگانگی [illegible]
و دراز دلی بوده و استرضای ایشان مقدم بر استمنای خویش تصور نموده لیکن از راه پیشین بنده [illegible]
ادای شکایت خارج از قانون یکتائی است که ازان آهنگ شناس مقام محبت در بیچ و پیچ [illegible]
روز جدائی سر برزده و این دوستدار متوقع است که شکوه آن نوای مخالف قاعدهٔ یکدلی [illegible]
بدستان سرای [illegible] قلم راستی رقم حواله سازد و اگر بخلاف عزیزان حق دوست حقیقت [illegible]
پرده باشد چشم انصاف گردیده [illegible] سپرده ای شکایت شده باشد گنجایش دارد و دال فی نفس الامر
جواب خطاب شریف انیست هم جا با سخن از زبان من بگوید والسلام ایضاً مکشوف خدمت گرامی
مینماید که چون همه وقت تمنای باطن خیراندیش متعلق بدین بود که بالتزام دوام ملازمت سامی [illegible]
[illegible] اندوز دنیا بر اوضاع روزگار که خلاف خواهش آرزومندان عالم محبت راه میرود حصول این
دولت تأخیر و تراخی میافتاد درین ایام خجسته فرجام بمقتضای بیان صدق ارادت حسن اتفاق
چنان افتاد که اخوی میرزا فلان اصالتاً از جانب خود و وکالتاً از هواخواه شرف پذیر دایمی خدمت باشند
بعد از انکه بادراک این سعادت کامیاب گردد و تقدیم مواد مهربانی با سه جان نواز ایشان خواهد شد
و این دوستدار بهمه حال در زمرهٔ عقیدت مندان خیرسگال محسوب خواهد گردید زیاده عمر و دولت و اقبال
باد ایضاً بعزیزی نوشته شد فضایل و کمالات پناه محبت و صداقت دستگاه مکتوب محبت اسلوب [illegible]
دلاویزش موجب انبساط خاطر گردید آنچه از کمال اتحاد خان عالیشان و باعث تأخیر در تحریر مکاتبات
از جانب ایشان رقمزدهٔ کلک بیان شده بود بوضوح انجامید بمقتضای قدم محبت و دوستی طرفین که
بثبوت و وثوق آن دلها گواه است اگر ظاهری رسمی که بنزد ارباب حقیقت عدم و وجودش
مساوات دارد بنا بر موانع مستوفی شده باشد چه گنجایش که احتراز از بیان درآید ایشان [illegible]

و در اینجا حسن معاش و خیر معاد باشد مقصود ره سپر گرداناد و اشتیاق اینجانب بسیار از بسیار ظاهر نماید و خطا و خلل
کمترک این مسطور نوشته باشد الحمد لله چه کتابت خان گرامی بشقه بهارین سواد مرقوم کلک اتحاد که در طبع بهره از می
نگارستان محبت و وداد رنگ آمیزی نقطه فرح افزا کارنامه مانی نگارستان سواد نشان میداد تو زبان
سعید جلوه ایراد نموده فراوان بهجت و شادمانی را متکفل گشت سطر این نامه چه نامه بود که از لطف سخن
ارتباط شگفته همچو گل در گلشن چون مضمون موالات مشحون مشعر صحت و عافیت ذات خجسته
صفات بود برگ و ساز جمعیت باطن را منتظم داد امید که حصول الاوقات سامی که سرمایه انتعاش روحانی
است منقریب الایام چهره کامیابی برافروزد و جواب نامه و پیغام از میان برخیزد و چشم مشتاق از دیدار
مسرت آثار روشنی پذیرد و بعد نگارش در باب کارسازی میرزا محمد نعیم و خواجه لال چند منشی که متعلق
ایشان بجانب سرکار [illegible] صورت شده باعث آنهم زیاده مواد دوستی و یگانگی گردید آری دوستان
جانی را بمقتضای یکدلی که مستلزم اتحاد مودت و صفا است در امور جهانی نیز آئین یکرنگی و یکزبانی
نصب العین می باشد همه وقت عنوان پیرایه صحیفه یکجهتی بوده حرف دوئی هرگز نخوانده اند و مثال درهم
حال مقتضی المرام دوستکام دارد الحمد لله شوق را زنجیر گسل که مقیم خلوت کده دل محبت منزل است بتکلف
طرازی خامه برگ و ساز بیان نپذیرد و اشتیاق بافراط ملاقات سراسر انبساط که سفینه تاب و توان
در گرداب اضطراب انداخته بعبارت پردازی نامه رنگ و آلایش ترجمان نمیگردد لاجرم وجدان آنرا
بضمیر صافی نهاد که مرآت سراسر اتحاد است حواله مینماید توقع بهمین که باعث حصول گرامی مواصلت
بوده باشد از حضرت واهب النعم میخواهد امید که شاهد مامول بوجه احسن از نشیمن تقدیر بعرصه امکان جلوه خرام
گرداند رقیمه الوداد متضمن رسیدن نورچشم [illegible] اشرف پیرایه ادراک سعادت ملازمت اقدس
اعلی پیش از این چند روز ارسال داشته و کیفیت مقرر شدن پرگنات سرکار قنوج از انتقال خالصه شریفه
مِن ابتدای فصل ربیع بجاگیر وکلای سرکار عالی متعالی شاهی برنگاشته یقین که بمقتضای رسوخ عقیدت
جناب جاه و جلال بعمال آن محال در باب بیباقی مال واجب فصل مذکور فقره تاکید اکید بر نوشته باشند
و کمال توجه در ضبط و ربط و جمعیت و رفاهیت رعایا محال مسطور مرعی خواهد بود و جواب صحیفه الشوق
را منتظر و اعلام کار و خدمت را منتظر است ایام بهجت و کامرانی جاودانی باد الحمد لله امید جان نسیم عنبر شمیم بهارستان
مکارم اخلاق و محاسن اشفاق نواب مستطاب معلی القاب صدر آرای سیادت و اقبال پایه افزای
صفوت و اجلال استظهار خوانین بلندمکان افتخار امرای عظیم الشان امیدگاه مهربان همیشه تازگی بخش روح
و روان نیکخواهان صمیمی باد بعد از ابلاغ ادعیه وافیه و اثنیه زاکیه که مستلزم آئین ادب و اخلاص است

(۱۰)

رست کشوف خدمت گرامی مینماید که مفاوضهٔ واجب التعظیم لازم التکریم که بمراسم ولداری این عقیده مرقوم کلک
عنایت سالک شده بود بهرنگ انفاس مسیحا جانفزاے و کلفت زدا گردید و چون مبنی بر انبای پایدار
بودن کام ملتمس بعضی امور بے انتها بود بدون شکیب و اصطبار دیگر چه علاج ناچار سر بر خط تسلیم و رضا نهاده بآید
شکر ایزدی تقدیم میرسد که درین دوره زمان که سلوک معاش عزیزان ذوی الاحتشام بر خواص و عوام
پوشیده و پنهان نیست عالیجاهی که حق اخلاص مخلصان را شناسا باشد و مراعات رسوم مخلص نوازی از جهان
روزگار نمایان گردد ذات فرخنده صفات نواب فلک اقتدار است که بمقتضاے بلند نهادے فطرت و خوش نهادے
همیشه مخفی و مستور آثار شفقت و الطاف قدردانی چنانچه شایستهٔ بزرگ کرد بارے الهی توانند بود و بهر فراز گاه
بیداے آورده دلهاے تهیدستان را شادان و فرحان میفرماید امید که بیامن طول حیات و رفع درجات
خداوند فراوان سال حال پرداز بیاسرایا نیاز بحق رب العباد ایضا بامانت خان ایزد دوستدار ذات مجسته
صفات خان عالیشان بلند مکان ملاذ خلان مودت و صفا صاحب دوستان صادق الوداد همیشه
کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته نوید عافیت و سلامت بآرزومندان نعمت دیدار رسانا د
بعد اظهار شوق اداے ملاقات گرامی مکشوف ضمیر مینماید که گلدستهٔ بهارستان یگانگی که بشکفته کاری
کلک محبت و وفاق بر حسب اشتیاق منضود بود و حدوث هنگام علو انتشار اخبار بهجت آثار که از
دیر آمدن صحائف دوستی نزدیک بود که گلدستهٔ سر زبان خامه رو بر تسبیه انواع بهجت
و شادمانی بخشید از تاثیر بیانی چه نویسد و تا کجا تواند نوشت محبت گواه است که از مفارقت خانان
مهربان سرمایه مهر و حیات آنقدر که در رشته ملال لاحق حقیقت و حال است که با وجود وابسته گروه آشنا
و بیگانه که در دیار گیتی مدار بحسب اتفاق گاه بیگاه با مجمع اختلاط بے اختیار دست بهم میدهد اشتیاق شگفتگی
و انبساط و خاطر بهجران کشیده نمایان نمیشود آرے دلی که خو گرفته صحبت نیاز بخش دوستان یکدل است
در شهرستان کلفت زا آفاق چگونه گرفتار گربه غربت و وحشت تنهائی نباشد [illegible] دل من [illegible]
صحبت تست [illegible] میان نخواهد بن تنها است امید که مدت [illegible] ملازمان [illegible] ظفر تقاضان دولت و
اقبال جاوید بیان حضرت شاهنشاهی باشند [illegible] و ایام [illegible] بهم گذشته
حصول دیدار شریف که بایسته تر از همه چیز است [illegible] روزی گردد [illegible] انشاء الله [illegible]
برادر غمخوار یگانگی و ثار مشفق [illegible] بکمال [illegible] و به رسم تعزیت از سپهر [illegible] شکیب افزاے الم
دیدگان مصائب جان گداز و دیگر آنچه از تاثیر [illegible] و این ماتم [illegible] علاقه [illegible] نسبت دلها
هم مرقوم قلم دوستی رقم شده بود و اتفاق بمقتضاے اخلاص و اتحاد [illegible] است کلفت

و آشوب باطن احباب خاک کوب خدام انزوی شده باشد ازین واقعه جانکاه و جگر خراش هر چند سینه داغ داغ
سوخت و جان اندوهگین احباب کدورت بسیاری اندوخت لیکن چون لقای جاودانی ذات واجب
تعالی را مسلم است و تمکین الوجود را ناچار ازین تنگنای سرای باید گذشت لاجرم چاره کار بجز صبر و تسلیم نیست
ایزد غفور اسمیه آن ناسره گرای عالم بقا را غریق بحر مغفرت کناد و یار را و شما را توفیق رضا رفیق گرداناد ایضا
بپایانشته خان مدظله دولت و اقبال ملازمان سیادت و وزارت مرتبت اقبال و اجلال منزلت
نشان عالیشان باندیشگان استظهار محبان مشفق مهربان مخلصان همواره بآبیاری سحاب مکرمت و افضال
ایزد متعال سرسبز و ریان باد بعد از اظهار شوق گرامی ملاقات بهجت آیات که چون رنگ آمیزی ریاحین
دانهای شگفته انگیزی مرغان گلزار در فصل بهار زیاده از اندازه نقش و نگار خامه رقم گزار است [illegible]
اصابت پیرا عرضه [illegible] اقتضا میگردد اندکه نگارین صحیفه یکجهتی و رنگین نسخه یگانگی که متکفل و کاشف و متضمن محبت
افزاست بلا در زمان مسعود و اوان نزهت آمود در فرخنده وقت بانثار آمده وسعت که دوستان را لذت افزا
دل راحت جان است شرح کدورت بیکران خاطر آشوب اگر در صحیفهٔ قرطاس گنجیدی [illegible] دقت
گنجینه نگارش شکایت ایام هجران رشتهٔ از کلفت و الم خالی نبودی لیکن چاره کار بجز [illegible] همیشه
بهار بیرون حضرت آفریدگار عنقریب الزمان روزی شود و یافته ملتیشود امید که الطاف و کرم او سبحانه
باعث وسیله حصول تمنای دوست اشتیاق بوده باشد منتظر ظهور دیدار باد و جناب صباعدت پرور دوی
از میان برداره و در دیار جهان [illegible] اگرچه با بسیاری از ابنای روزگار بجالست و اختلاط دست
بهم میدهد اما طبع حقیقت دوست که حلاوت پذیر باده خوشش [illegible] حسن خلق خانصاحب مهربان است
بهیچ کس نمی آمیزد و با دوجانی لذائذ صحبت شریف خانصاحب است و کام جان پیشکند بهر تقدیر اوضاع
اوضاع عالم چه اینجا و چه آنجا یکسیره و یک نظیر نمی آید و بدون سعادت ازلی متعذر و محال است که
آدمی زاده در لشکار تعلق مثل خدام جناب مخدومی معاش نماید [illegible] نواب اشرف خان حسب پیام مصافات
التیام را بعنوان و گلذین گذارده ایشان نیز دعا رسانیده اند ایضا شیخ عبدالخالق [illegible]
[illegible] از مساقت خاص واده اساس اتحاد و اختصاص بر صحیفه خاطر صداقت شناس مینهاد و در بهترین
زمان وارد شده فراوان مسرت [illegible] گشت [illegible] قصور در حفظ مراعات رسم وداع
نهایت التزام و دوام قیام مودت آستان سپهر نشان خالی شده بود الحق در عالم محبت معنوی تا عدم فراغ
[illegible] مانع نیابد [illegible] است کز این [illegible] نرفته و هر چه
[illegible] تصویر صورت

بسته بمقتضاے موافقت قلبی ہمہ وقت یاد مے آیند و اصلا از دل بیرون نمیروند ہرچہ بگویم کہ چہ مقدار بدل نزدیکی بچشم بد دور کہ بسیار بدل نزدیکی پس مارا بجہ و شتاق دانند و مراسلات بہجت انگیز بہمین نمط می نگاشته باشند **ایضاً با میرخان** میگرداند در زمانیکہ بندہ درگاہ خلائق پناہ از پیشگاہ خلافت و جہانداری دستوری یافتہ در رکاب نصرت انتساب عالی بود مفاوضہ سامی گرامی را سیادت پناہ میر غلام محمد رسانید از مضمون عطوفت مقرون آن صحیفہ واجب الاعزاز معلوم گردید کہ فقیر حقیر در باب اضافہ منصب شجاعت دستگاہ امام الدین منصبدار کہ از منتسبان جناب فلک اقتدار است سعی نماید لہذا بعد وصول بموکب مسعود ظفر آمود حقیقت موصی الیہ بآئینے کہ مناسب بود معروض شرف اندوزان انجمن اعتلا و اجلال گردید چنانچہ مشارٌ الیہ باضافہ یکصدی سرفرازی یافت از آنجا کہ این نیازمند بمقتضاے رسوخ عقیدت و صدق محبت ہمہ وقت منتظر و مترصد اعلام کار و خدمت سرکار خداوندی میباشد متوقع است کہ بہمین نمط بواسطۂ اقدام امورے از ہر کہ باعث از دیاد مواد امیدواری ہا است نشاط پذیر گردد زیادہ چہ جسارت رود **ایضاً بہ محمد علی خان** بعد ابلاغ دعوات مصافات آئین و اظہار اشتیاق ملاقات بہجت آگین مکشوف خاطر عطوفت مآثر میگرداند گرامی صحیفہ شفقت طراز کہ بنا بر تشفی واقعہ ہائلہ نواب مغفرت قباب براے دلداری محب بیریا مرقوم قلم اتحاد رقم شدہ بود ورود نمود چہ نویسد کہ خاطر غم آمود و سینہ درد آلود کہ از رہگذر ارتحال والد ماجد و برادر و برادرزادہ داغ بر داغ داشت ازین قضیہ دل خراش چہ مقدار کلفت و چہ مایہ کدورت اندوخت تا کے زمانہ داغ غم بر جگر نہد یکداغ نیک ناشدہ داغ دگر نہد لیکن چون در وقوع اینگونہ امور کہ متعلق بمشیت قادر مطلق است بدون صبر و شکیب چارہ دیگر بدست نمی افتد لاعلاج طریق اصطبار اختیار کردہ مے آید رضینا بقضاء اللہ تعالی انا للہ و انا الیہ راجعون زیادہ عمر و دولت نواب نامدار باد **ایضاً بہ محسن خان** گرامی نامہ واجب الاکرام در خجستہ ہنگام بہجت ورود آوردہ رفع کدورت انتظار نمود بشگفت دلم چو نامہ بدست رسید چون غنچہ کہ بشگفد ز باد سحری الحمد للہ علی ذلک کہ ذات فرخندہ صفات بصحت و شاد کامی کامروائی احباب است اشتیاق ملاقات سامی از آن پایہ گذشتہ کہ در قید قلم در آید انشاء اللہ تعالی حصول این تمنا را بوجہ احسن چہرہ افروز نماید آنچہ از عدم وصول صحائف دوستی رقم زدہ کلک اتحاد ساختہ ظہور مقصود از رہگذر نقصان محبت تصور فرمودہ اند حاشا کہ در اصل و اساس یگانگی از وجہے من الوجوہ قصور و فتورے راہ یافتہ باشد بلکہ مواد یکجہتی بتوفیق ایزدی روز افزون است مسند امکاتبات محبت طرازانہ مکرر بخدمت شریف ارسال نمودہ و از احوال سعادت اشتمال برخورداران ارجمند ہمہ وقت

خبریاب بوده نامه و قاصد اگر بنابر مخاطره راه یا وقوع امر دیگر در عقدهٔ تعویق افتاده باشد عذر خواهی
مخلص محض تکلف است محنت و تعب این سفر عافیت اثر انشاء الله تعالی اسرع الحال بفتح و ظفر اختتام
پذیرفته باعث کامیابی شود و فضل و کرم او جل شانه دیدار مسرت آثار را هرچه زودتر بمحبان مشتاق
روزی گرداناد مخلص هرچند از التزام رکاب نصرت فرجام بجریان موسوم ست لیکن در تقدیم
خدمات ماموره مساعی موفوره بجا آورده در بارهٔ جهاندار پادشاهی بقاعده و دستور قیام دارد
زیاده چه نگارد ایضاً بشیخ عبدالخالق جامع مراتب فضل و کمال دوست عدیم المثال از مکروهات
زمان در حفظ و امان باد مکتوب مودت اسلوب رسید و بر واقعهٔ همشیره زاده غم خوار ایشان استداد
کلفت و الم و انبوه اندوه و ترحم این رهگذر بر خاطر عزیز دوستان خبر داده دل دوستی منزل را
متاسف و متاثر گردانید آرے صاف ازین بزم گاه درد آلود است ز نوش نیش آمود ه درین حدیقه
بهار و خزان هم آغوشست ه زمانه جام بدست و جنازه بر دوش ست ه ازانجا که کارکنان قضا درین
سپنجی سرا بحکم بقا هزاران سینه را برنگ برگ لاله بیک داغ مبتلا ساخته جگرے که ازین زخم جان
آشوب نخورده باشد در عرصهٔ دنیا نگذاشته در هنگام وقوع چنین حوادث بے اختیار چاره کار بدون
شکیب و اصطبار بدست نمی افتد بدین تقدیر یقین است که آن حقیقت و آن عالم کون و فساد به
مقتضاے دانش خداداد و اقتضاے عالم معاش و معاد سر بر خط رضا و تسلیم نهاده خود را از بیطاقتی و بیتابی
باز خواهند داشت و مجیب بسیار است از احوال خیر مآل دانسته ارسال نامه و پیغام را همیشه مستلزم طریقهٔ
محبت خواهند انگاشت و در سفارش سوداگر نوشته بودند زبدة التاجرین محمد کاظم براے کارسازی
خویش روانه معسکر فیروزی اثر بوده و استدعا رجیان می نمود که بذریعه سفارش از دوستان ملاذ الاحباب
بهره اندوز خدمت مساعی گردد و لهذا قلم محبت رقم که هرچه بان دوست مهربان بنویسد به خود میبالد
به تحریر این رقیمه اقدام ورزید تا موصی الیه بتوسط مودت نامه کامیاب ادراک خدمت شریف شود
از نسیم عنبر شمیم گلشن خلق همیشه بهار حسن الزمان مشام خاطر برافروزد والسلام ایضاً حدیقه امانی
و آمال ملاذ بان منیع المکان مخدوم و ملاذ محبان اعتضاد و استظهار مخلصان خان عالیشان مغفرت
نشان صاحب مهربان همواره با بیاری سحاب مکرمت و افضال ایزد متعال سرسبز و ریان باد
اظهار شوق و اشتیاق ملاقات مسرت آیات که مستلزم قاعده محبت و وفاق است چون از اندازه
بیان و احاطه ترجمان متجاوز میباشد و از بهر شرح و بسط آن عبارتے وافی در کارخانه لوح و قلم نمیباید
لهذا وسعت ازان باز داشته بکشف رائے و شعور نمی خلت گزین میگرداند که از سنوح واقعه

مغفرت نشان غیاث الدین خان مرحوم اگرچه خاطر گرامی بغایت اندوهگین شده باشد لیکن بمقتضای اتحاد
حقیقی کلفت و المی که بدل دوست یکرنگ رسیده سوزش باطن بی اختیار در تنگنای حزن و ملال کشیده اگر
بقلم در آید احتمال دارد که در نظر همگنان بتکلف گراید بر این تقدیر نیست که طول عمر و بقای دولت آن عمده دودمان
عز و علا از حضرت ربانی خواسته آید خبر تهنیت عید گذشته و آینده چه نگارد امید که پیوسته انواع مسرت و مبارکی
قرین حال رفق مآل آن عدیم المثال باشد و محب بیریا از تشویش جدائی رهائی یافته دیدار سامی را در عین جمعیت
و شادکامی مشاهده نماید از توجهات ظاهر و باطن مراعات حفظ الغیب ارسال مراسلات و ارجاع جهات و مقدمات
را مترصد و منتظر است ایام بکام باد ایضاً ذات خجسته صفات نواب امارت و ایالت مرتبت ابهت و بسالت
منزلت خان عالی شان رفیع مکان اعتضاد مخلصان ملاذ محبان همیشه مسند نشین دولت و اقبال باد بعد اظهار
جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی باد رک خدمت گرامی که عنوان بهجت و سرور دلهای مشتاقان همان
است مکشوف ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند که گلدستهٔ وداد یگانگی در خجسته هنگام مسرت ورود بخشید نسیم عنبر شمیم بهجتی
بمشام محبت تمام رسانید آنچه از مراتب خلت و مهربانی مرقوم کلک گوهر سلک شده بود باعث ازدیاد مواد و تشیید
گردید از وقتیکه بمقتضای حسن اتفاق ورود مسعود فیض آمود لشکر فیروزی اثر نصرت قرین باین سرزمین
بهشت آئین رو داده همیشه تمنای خاطر حصول دیدار فیض بار که بتائید ایزدی صحبت صوری نیز رو داده است
بهمرسد لیکن بموجب مفهوم الامور مرهونة باوقاتها چندی در دریافت این نعمت توقف شده انشاء الله تعالی
بزودی و خوبی کام دل دوستان حاصل آید و فیض یاب صحبت موفور البهجت لازم المسرت گردد
ه بشوق بزم وصالت دویده ایم همه ز بهر دیدن رویت دویده می آئیم زیاده از اشتیاق
که متجاوز از حد بیان است چه نگارد ایام نشاط و انبساط علی الدوام باد ایضاً حسب الامر جلیل القدر مرقوم
کلک محبت پیما باد که چون درین ایام میمنت التزام بمیامن فضل و کرم ربانی که همیشه قرین حال سعادت
اشتمال اولیای سلطنت جاودانی طراز است در خانهٔ سعادت کاشانهٔ نواب قدسی القاب ثمرهٔ شجرهٔ دولت
و اقبال غرهٔ ناصیهٔ عظمت و جلال شاهزاده معز الدین فرزند متولد شده و نذر تولد بقاعده دستور بنظر اقدس
اعلی معلی باید گذرانید لازم آنست که نه صد مهر طلا از محال جاگیر سرکار شاهزاده والا گهر بابت نذر خاصهٔ کیهان خدیو
گیتی داور بسرعت و استعجال سرانجام نموده موجود و مهیا دارند که هرگاه عرضداشت بدرگاه عرش اشتباه برسد
از نظر اقدس و اشرف بگذرد ایضاً شوکت و معالی پناه رفعت و عوالی دستگاه محبت و مودت انتباه
پیوسته مورد عنایات حضرت خاقانی باشند بعد اظهار مراسم محبت و وداد مکشوف ضمیر اتحاد پذیر مینماید که
درین وقت رفعت پناه شیخ احمد عرب ملازم سرکار دولت مدار بجهت خرید اسپان عربی از جناب جاه و جلال

دستوری یافته روانهٔ ملک یمن است و میباید که در بندر سورت بجهاز نشسته اول رهگرای منزل مقصود
گردد و درینصورت شایسته آنست که هرگاه در بندر مذکور برسد امداد و اعانتی که در مادهٔ کارسازی مشارالیه
باید نمود از قوت بفعل آورده میان جهاز برای موحی الیه و زاد سفر که همراه دارد مکان مناسب مقرر نمایند که
بروقت و هنگام بآن صوب روانه شود و معطل نماند زیاده چه مبالغه رود ایضاً بخان عالیشان ملاذ محبان مخدوم
دوستان سلامت گرامی صحیفهٔ یگانگی طرازیه و رخیته هنگام ورود نموده از مضمون محبت مقرونش که مشعر صحت و عافیت
ذات بابرکات بود جمعیت خاطر دستدار برافزود و ملالی که دوستی را بنابر ظهور امور ناملایم طبیعت بر باطن
شریف راه یافته اگر بمقتضای نشأ بشریت از مشاهدهٔ انقلاب اوضاع روزگار خصوص در وقتیکه زمانه بمقام تحنیج
و دلال آمده حوصله آزمایی میکند دید و شنید امثال اینحالات در مذاق آشنایان زبان ناخوش می آید اما
در بنیان عرصهٔ شهود که گل و خار این چمن خسروان و بهار این گلشن را دوش بدوش هم میبایند امعان نظر بکار
برود حقیقت هیچ بر عافیت کار سیکار ندید هرچه بصورت نگری بدنما ست بمعنی همه تن جان فزا
ست که بود تلخ رطب را از شیرینی غنیمت نگر پایهٔ حلوای ترش درینصورت مستلزم حال فرخنده مآل آنست که ازین
رهگذر کلفت پذیر نشوند و متصدی لطیفهٔ غیبی بوده در خدمت صاحب و قبلهٔ دین و دنیا بنحوی که دل بسته اند
بهمین دستور ورزش آستان عقیدت و اخلاص باشند که انشاءالله تعالی بهمین صدق نیت و صفای ارادت
عنقریب فتح الباب مقصود و تهیهٔ اسباب بهبود بوجه احسن رو مینماید محب بیریا در لوازم دوستی و خیرخواهی
بهیچ گونه کوتاهی نکرده و نمیکند و حتی المقدور سعی موفوره بجا آورده و می آرد خاطر سامی ازین طرف مطمئن
دارند و در رنج و راحت شریک انگارند **بالقابه** چون درینولا از روی صحیفهٔ شریفه که بشرافت و رفعت
پناه حاجی عبدالله قلمی شده بود معلوم نمود که نقض در پاس مراتب دوستی و حفظ الغیب نسبت بحاجی موحی الیه
در خاطر گرامی خطور کرده و آنچه بمقتضای نشأ محبت و وفاق توان دانست بمشارالیه التحاق پذیرفته لهذا باستیلای
خیر جبلت که در اظهار کلمة الحق با یار و اغیار بی اختیار است بمقتضای عنصر طبیعت که در گزارش نفس الامر
باآشنا و بیگانه یکسانیست و صدق این مقال بر آن خلاصهٔ دودمان مجد و کمال مختفی نه منصدع میشود که حاجی
در عالم مودت و صفا از خوبان روزگار است و در شهرستان یگانگی صد فرسنگ دور از رسم و آئین بیگانگی
خدمات سرکار عالیمقدار مثل بندهای نمک حلال بکمال خوبی بجا می آرد در مراسم خیرجویی و هواخواهی
خان محبان استظهار زیاده از آنچه بزبان قلم در و در ظرف حرف گنجد از دل و جان قیام دارد چنانچه التماس
که متضمن حال خیر مآل آنشان بهنگام شایسته از نظر اشرف انور اقدس اظهر گذرانیده بود و حضرت گیتی خداوند بمطالعه
آن منبسط شده تبسم فیض توام عرضه بین مرزبان لشکرستان ساختند غالباً که نقلش بمطالعهٔ سامی در آمده باشد

در صورت بے گواه و بینه و براهین عقلیه ارباب فطنت مبرهن میگردد که در جناب بادشاهان عظیم الشان که از
عظمت و جلال این گروه فلک شکوه زهرهٔ شیر الشیر لخت لخت میشود بدون دولت دلسوز آشنا سے کسی را
بجا نیرو که مصدر این قسم جرأت و دلیری تواند شد بدین تقدیر مسلم قانون انصاف آنست که علاوه الا حباب از
چنین هردم اخلاص بند امید رضا داشته باشند و از پیشگاه اعتلا و اجلال مجرا ها نمایند باآنکه مخلص قبل ازین در تاریخ
نامهٔ نامی مرقوم گردانیده که اعزهٔ دربار جهان مدار بعنایت الهی در خیرخواهی و خدمتگزاری سرکار والا شاهی یگانه
فدویت نشان یکجهت و یکزبان اند بالفرض اگر منافقی هم در میان باشد در بودن این عقیدت آثار صحیفه
کرامت گنجور ساطع النور کرارا بخلاف نقش نوازند در بین زمان سعادت اقتران هرگاه بیگانگان در بندگی
درگاه عالم پناه با بندگان عبودیت سرشت یکرنگ و هم آهنگ باشند فدویان راسخ الاعتقاد کرا از جانسپاری
میزنند و امور مضاف خان مخلصان اعتضاد را منور و متعلق گزین خدمات سرکار والا امیدانند چگونه نه
نوع دیگر سلوک خواهند نمود اگرچه صحبت دربار معلی بکرم ربانی صاف است و هرچه بسمع شریف خواهند آورد اکثری را
از اکثر بزرگان معلوم خواهند کرد اما چون از فحوای منیقهٔ انیقه افسردگی طبع همیشه بهار ذات ستوده صفات مستنبط
میگشت بنابر رفع ملال خاطر عاطر تطویل کلام اقدام رفت ایام بکام باد و جمعیت بر دوام انشاء الله المتعال علی
اسرع الحال روز بروز اشتداد ایضا اشتیاق ملاقات گرامی متجاوز البیان است و شوق دید از صحبت آثار افزون
از احاطهٔ ترجمان ایزد متعال حجاب مباعدت بزودی از میان بردارد و خاطر مشتاق را از کلفت جدائی برآرد
از عنفت الهی در بار جهان مدار چه نگارد که بمقتضای صدق عبودیت و رسوخ بندگی جناب جاه و جلال که
سرمایهٔ سعادت دینی جهان سے انگارد و بقدر طاقت بشری در تقدیم خدمات سرکار عالی متعالی کوشیده نفسے
بآسایش بسر نمی آرد والسمی بنی دالاتمام سلمه الله در ینولا بتقریب عرضداشت امیرخان که متضمن یادتی طلب سپاه
متعینهٔ دار الملک کابل به درگاه معلی نوشته بود پرگنه جالندهر را پرگنه شمس آباد و نکسار تابع صوبهٔ پنجاب از جاگیر
وکلای سرکار بر آورده بخالصهٔ شریفه تعلق یافت و اندرین باب هرچند تردد و تلاش نمود پیش نرفت
بالفعل هفت کرور و هفت لک دام سوای دو لک دام مقرری عوض مطالبه طلب وکلای سرکار والا
شاهی در سرکار بادشاهیست و دیوانیان عظام حسب الحکم مقدس معلی پرگنات صوبهٔ بهار وغیره بموجب افراد
علیحده دول جاگیر نوشته فرستاده که رضانامه نوشته بدهند و اگر حکمی تن بنده درگاه جواب داد که عمال سرکار
جاگیر بر طبق رضامندی بندها سے درگاه والا شاهیست در چکله اتاوه بدهند و اگر حکمی تن باشد در رضانامه چه
در کار است باز پیام فرستادند که اگر همه را نمیگیرند هرچه خوب دانند بگیرند بالفعل بعد تفحص تحقیق بعض
ازان پرگنات موافق فرد جداگانه انتخاب نموده و او چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته و هنوز نه

دخل جاگیر نامشخص است تا مقرر شدن پرگنات کل جاگیر و حصول سند در کار است و تجویز عاملان سرکار عالی
متعالی و رسیدن آنها در آن محال احتمال که ایام فصل خریف نزدیک بانجام رسیده و در بعد ایام گرداوری
مال متعذر مینماید و درینصورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر هیچ موقوف دارد
که شاید چیکلا ازین بهتر بدست افتد چنانچه انیمعنی بعرض اشرف اعلی رسیده و تنخواه از هیچ منظور گردید لیکن
خلل بخاطر می افتد که شاید هردم کار ناآشنا این مقدمه را در لباسی که معمول بتعطیل و تعویق می شده باشد
ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جهان مطاع صادر گردد و خواه مخواه از خریف تنخواه بگیرند لهذا بخدام که بدون ذات
شریف ایشان را بجز خلوص دوستی دیگری استشنا نمیتوان کرد تصدیع میدهد که کیفیت مرقومه را بعنوان
مناسب معروض قدسی گردانند و استمزاج مبارک نموده اگر خاطر حقائق مظاهر متوجه تعیین عمال در همین فصل
خریف شناسند زود اعلام بخشند که موافق مرضی مقدس صاحب و قبله دین و دنیا بعمل آید و اما تا تشخیص
پرگنات جاگیر و طیار شدن دخل و سند تنخواه و روان گشتن عاملان و رسیدن آنان بمکان مقصود که
اواخر فصل وقت منقضی شده چیزی بدست نخواهد آمد بیشتر بفوت و فرو گذاشت خواهد پیوست ارسال
جواب را بسرعت و استعجال مترصد است **ایضاً** از ایام جدائی اگرچه زیاده از دو سه روز نگذشته اما جهت
آنکه هست که مراتب خواهش دریافت صحبت شریفه بچه مرتبه انجامیده بهر تقدیر معاودت باسعادت
مع الخیر والبرکة از حضرت الهی مسألت میرود دیگر کیفیت معامله محمد هاشم امین معزول پرگنه دارک
اینست که اکثر کاغذ و اسناد خود را رجوع نموده و طلب محصول موافق تعهد که هرگز از هیچ عامل بعمل در نیامده
و متصدیان سرکار شاهزادهای عالی نسب والا تبار ازو بازخواست مینماید صورت حساب ندارد
موافق حساب و ضابطه و دستور خالصه شریفه و سرکار عالی متعالی با او محاسبه خواهد شد تا هنگام خاطر نشان این
مطلب بمتصدیان سرکار شاهزادهای والاگوهر زمانی ممتد میباید و پریشانی او بنحوی مسموع گشته که قادر
بسواری نیست که بدفترخانه عالی بیاید درینصورت اگر چیزی هم بر ذمه او برآید چه قسم بازیافت خواهد شد اگر
حقیقت مشارالیه در زمان شایسته بعرض اشرف صاحب و قبله دین و دنیا برسد بالفعل معزی الیه
بمنصب متصدی که در خور حال اوست سرافرازی یابد و بنده درگاه خدمتی مناسب از خدمات سرکار
والا مقدار با او رجوع نماید اقرب اصول است و منافاتی بمحاسبه سرکار والا شاهزادهای عالی نسب بحسب
پندار ندارد زیرا که هرگاه متصدیان سرکار فرصت مقتضای وقت باشد تنقیح حساب نموده چیزی به
ذمه او ظاهر سازند موافق حساب از عهده از جواب خواهد برآمد و اینمعنی را بنوعی که در خاطر شریف موجه در آید
معروض انجمن فیض نشیمن گردانید جواب تلمی نمایند که مطابق امر جلیل القدر عمل نموده شود زیاده چه تصدیع دهد

ایضاً سیادت و نقابت مرتبت شهامت و معالی منزلت اخوی مرزا جی همواره محفوظ بحفظ حافظ حقیقی بوده کامیاب
دارین باشند بعد اهدای دعوات وافیه و اظهار شوق بلانهایت مکشوف ضمیر خجلت پذیر باد که در نیشار وجود
بنا بر حدوث امور نا مرغوب و ظهور وقائع نا مطبوع هر چند مقتضای علاقه جسمانی زنگ کدورت بر صفحهٔ
دلهای نشیند لیکن دوربینان عرصه شهود نظر معنی شناس بر بیوفای ناپایدار گماشته ازین رهگذر غبار
کلفت در خاطر نمی آرند بمفهوم انا لله و انا الیه راجعون خود را از اوضاع دل بستگان رسم و عادت باز میدارند
درینصورت یقین حاصل است که آن گرامی برادر از مجرد وقوع امر نا ملایم ناخوشی را بدل راه نداده در مقام
استقامت تسکین پذیر خواهند بود و اشتیاق دیدار بهجت آثار زیاده ازانست که به تحریر درآید ایزد متعال
عنقریب بادراک مواصلت یکدیگر نشاط خاطر بیفزاید ایضاً خانصاحب مهربان والا منزلت رفیع المکان
فیض بخش فیضرسان امیدگاه عالیجاه سلامت بعد ابراز لوازم بندگی و نیاز معروض رای عالم آرای میگرداند
که بر خردمندان پیداست که هر چیزی که در عالم کون و فساد صورت ایجاد پذیرد ظهورش بحکم یزدان بود
و هر چه از خدا به بنده برسد خیر و مصلحت اندران بود و عقل جزوی بحسب ظاهر هر چند در تحسین و تقبیح اشیا
مجال تصرف دارد و لیکن نظر بحقیقت نمیتواند که در دائره ادراک پای جرات بگذارد و بس عبد ضعیف را
بهمه حالت در حضرت قادر مطلق سپاس گذار باید بود و از تلخ و ترشی روزگار یکسان برابر و نباید نمود
ایضاً ذات جامع الکمالات خادمان سیادت و نقابت پناه صفوت و نجابت دستگاه مسند آرای
فضل و افضال صدر پیرای صفه مجد و جلال مقتدای زمان پیشوای حق طلبان مخدوم جی مولوی سیدی سندی
استظهار شهود تجلیات ربانی و ظهور مکاشفات عیانی لذت پذیر جاودانی باد ابتدا بابلاغ دعوات عقیدت
آیات که مستلزم عقیدت اخلاص خالص و محبت صادق است مکشوف ضمیر مرآت نظیر حقائق تصویر میگرداند
که گرامی صحیفه واجب الاعزاز مرقوم کلک شفقت طراز که در دلکشائی و جانفزائی حکم اعجاز مسیحائی داشت
در هنگام مسعود بهجت آمود فیض ورود عطا فرمود آنچه از صرف توجه باطن در حق صدیقان ارادت مند
نقش پذیر خامه حقیقت پیوند شده بود در سوخ مودت و حسن اعتقاد برافزود الحق ارباب کمال و خداوند
وجد و حال را نسبت بمحبان و مخصوصان همین طریقه انیقه مرعی و مسلوک بوده است که هرگاه زنگ
کدورت و غبار ملال از انقلاب اوضاع روزگار بر صفحه دلهای آنان راه یافته از سیاس همت آسمان
گرای آن دوستان در طرفة العین بیکبار مرتفع و محو گردیده حمایت را کس دامان ورد و پیش
نصد سا سکندر نه قوتش بخشید ؛ ازانجا که بمفهوم الفقر فخری بهره موفور از فقر خدائی بتوفیق ایزد
باین عمده خاندان مرتضوی رسیده است برین تقدیر یقین حاصل است که باندک توجه خاطر حق پژوه

خرام مقصود در حرم سعادت گزینان علی الدوام بوجه احسن چهره‌کشا خواهد شد تعویذ مرسوله که حرز بازوے
اهل سعادت بود با نامهٔ نامی بخ بسوی آنهم فی الحقیقت هیکل گردن اخلاص پرستان شایسته می‌نمودند حرز زری
معامله با اوست فرستاده آید که بمطابق امر شریف کاربند گردد و پیداست که معاضدت و مساعدت ظاهر و باطن
آن برگزیده جناب ربانی بجمیع وجوه حفیظ و نصیر محبت ورزان بوده معین و مددگار خواهد گشت اشتیاق ادراک
صحبت بابرکت که در زمرهٔ دوستان نسخهٔ بهشت برین همانست از اندازه گذشته لیکن چون بمقتضاے
وقت پاسے منع درمیان میگذارد ناچار خاطر زخمهٔ شوق خورده را در کنار شکیبائی سے سپارد کارساز حقیقی
سببے برفراز پیدا سے آرد که بحصول این تمنا کامیاب شود زیاده چه تصدیع دهد ایضاً چار بالش فضل و
افضال بتائیدات ایزد متعال بمیامن وجوه مسعود فیض آمود مسند آرائے سیادت و نقابت حرمت فضائل
و کمالات منزلت عمدهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی جبهه افروز ملت و دین پایه افروز
کشف و یقین مخدومی مولوی بسیار سال زینت پذیر باد بعد از اداے ادعیهٔ وافیه و اثنیهٔ زاکیه که مستلزم
مودت راسخ است مکشوف ضمیر منیر حقائق تصویر میگرداند که مفاوضهٔ واجب التعظیم لازم التکریم که عبارت دلکشائی
از محبت ایمانی و فرط مهربانی نشان میداد یعنی جانفزا باب الابواب گلستان بهجت و سرور بر خاطر دوستی
گنجور میگشاد در هنگام سعادت التیام جلوهٔ ورود فرموده نسیم عنبر شمیم خلت و وفاق بمشام موالات
مقام رسانید و مضمون عطوفت مقرون نقش کرد اساس یکجهتی و اختصاص بر دل صداقت منزل مے نهاد و غنچهٔ آن
گل نشاط وقف آمال و آرزو ساخت الحمد لله علی ذلک از استیلاے شوق گرامی ملاقات فائض البرکات
چه نویسد که تکلیف طرازی خامه در داستان پردازی نامه برگ و ساز شرح و بیان نمے پذیرد و
درون سینه ام چندان بهار شوق در جوش است که با یک غنچهٔ دل صد هزاران گل هم آغوش ست
باتکیه آمدن خود و بعد سکر عذر هوری اثر ازین جهت که ان شاء الله العزیز درین معدوده ایام وسیلهٔ حصول استفاضه
صحبت سراسر مسرت میشود از مغتنمات شمرده مے آید توقع که عنقریب شاهد مقصود بوجه احسن چهرهٔ ظهور برافروزد
بالفعل دیدار شریف فروغ ناصیهٔ سیادت و اجتبا نور باصرهٔ نجابت و اصطفا جامع فضائل صوری و معنوی مخدوم زاده
کریم الذات ستوده صفات که بهم نقد وقت دست بهم داده نعم البدل مواصلت سامی بعنایت محظوظ
و مسرور است حق جل و علا این تازه نهال مجد و اجلال را از عین الکمال محروس و محفوظ دارد ذوق
مشاهدهٔ حضور حضرت نور الانوار و حلاوت مکاشفهٔ شهود رب المعبود که لیس فی الدارین غیره بار وصف خاص
اوست بر دوام باد بالنون والصاد ایضاً وسادهٔ افادت و افضال بذات جامع الکمالات شریعت فضیلت
پناه افاضت و نجابت دستگاه مولوی استظهاری زینت پذیر بوده و انی باد بعد از ابلاغ دعوات اختصاص آیات

مکشوف ضمیر فیض گستر میگرداند که صحیفهٔ انیقه بهنگام مسعود و زمان محمود بهجت در رده آورده سواد اتحاد و دوستی
برافزود و نمودارے محبت افزاے بر زبان رسیدن مکاتبات اخلاص بیان در طول زمان و امتداد آوان اشعار
محمود الحق مرزنشان تعلق و علائم انسحاب بین الاحباب حفظ رسوم صوری و پاس مراتب عرفی مستلزم مودت
معنویست و نظر بر انقلاب اوضاع روزگار و اختلاف اطوار لیل و نهار و عدم اعتبار برگ و ساز دنیاے زود
گذر و فناے نشو و نماے دهر کم فرصت مے باید که وصول صحائف مضافات پیام که نعم البدل ملاقات
و کزین غرض کلمه و کلام و دستانه است اخبار و استعلام بر حال عافیت اشتمال هم میکرده باشد لیکن چون
در ایام سابق صحیفهٔ گرامی متضمن استدعار انصرام بعرض مطالب بهیچم رسیده و بعد معروض حقیقت بخدا سید
جاه و جلال پایه پذیرائی نیافته بود و نگارش جواب بے حصول مقصود مقرون بالیق صواب نه بود
الحمد لله که درین چندگاه کارسازی عزیزے که سفارش او بکمال مبالغه قلمی فرموده بودند صورت سرانجام
پذیرفت و بخدمت عمال سائر آن ضلع منسوب شد چنانچه کیفیت در باره عالم مدار زبانی ظاهر خواهد ساخت
زیاده جمعیت ظاهر و باطن باد تعزیت ذات جامع الکمالات فضائل و شرافت پناه افادت و افضلت
دستگاه مشفقی مولوی [illegible] پیوسته از معرفت آلهی و دوام آگاهی مسرور میشده باد بعد ابلاغ دعوات
وافیه منبعث از مودت معنویه مکشوف ضمیر منیر حقائق تصویر میگرداند که گرامی نامه کلفت تضمین مشعر ارتحال
مرحوم سید غلام محی الدین و کیفیت واقعه شهادت سید مغفور رو داده بر نیرنگی روزگار جفاکار انتباه
پذیر ساخت از خدا اهل دنیا و تیره درون باطن خرابان ظاهر اندا که در کسوت پارسائی جلادی مینمایند پناه بخدا
باید برد و از فریب دل آشوب طبیعت کوب تیره درونان بے بهره از حقیقت ایمان امان باید خواست
کاش وجود بیسود ایشان از ملک عدم بعالم شهود نیامدے تا خلق از مضرت و آزار این مردیان
بازرستی برین تقدیر ماجراے مرقومه معروض جناب عالم مآب گردید از آنجا که انفصال چنین قضایا [illegible]
بحکم شریعت مسطوره است امر عالیقدار شرف صدور یافت که به وفق احکام شرعیه بر ذمه هر کدام خون
مقتول باثبات رسد بقصاص خواهد رسید و متصدی آنجا در صورتے که اجراے این عمل شنیع خواهد بود بعد
تحقیق بعتاب زمانه سوز خسروانی مغضوب اند و نه خواهد شد درین صورت بجز آنکه رضا بقضا داده سر
خط تسلیم و رضا نهاده آید گریز نیست برآن عارف اسرار وجوب و امکانی داننده حال باقی و فانی
منکشف است که لباس حیات مستعار ثبات و قرار ندارد و اساس خانهٔ آب و گل از غبار دوام بهره نیافته
است ناچار ازین خاکدان باید گذشت و این چهار دیوار عناصر باید گذاشت نفسے که بجمعیت بگذرد غنیمت
باید دانست و دل ازین رباط ناپایدار بر کنده بخدا باید پیوست والله ولی التوفیق دوستان را [illegible]

فدوی والا بارگاه آنچه لازمه اخلاص است بجا آورده فلان وکیل نیز در سعی و تلاش مقصر نبوده بلکه در تقدیم
خدمات ماموره احتیاج ترغیب و تحریک نداشته که سرانجام کار حسب المدعاے دولتخواهان صورت پذیر
نشود ایضاً بعد از ابراز لوازم تعزیت مکشوف گردانیده می آید که از استماع قضایاے نامرضیه شورش
و ملول گشت چون از مشیت ایزدی چاره و گزیر نیست و هرکه بعرصهٔ وجود آمده بحکم عدم خواهد شتافت
یقین که آن داناے عالم کون و فساد رضا بقضا داده در مقام اصطبار خواهند آمد که این جراحت بدون صبر
شکیب علاج و مرهم ندارد زیاده زیاده است ایضاً مخفی و مستور نماند که چون در شوال خبر کلفت اثر از وطن
رسید که بقضاے ربانی و سرنوشت آسمانی اولاً واقعهٔ جانسوز و قضیهٔ دل خراش برادر عزیز میرزا معین الدین علی
روے نمود و ثانیاً بفاصلهٔ چند روز خلف آن برادر گرامی از عالم درگذشت غنچهٔ مرادش از شاخسار تمنا ناشگفته
فرو ریخت بعده والد ماجد علیه الغفران غالباً از غم ایشان رخت هستی ازین سپنجی سراے بربست پس از آن
پسر میرزا مرحوم نیز با پدر سفر گزین نزهتگاه روحانی شد چه گوید و چه نویسد که باستماع این مصیبتهاے
جگر گداز طبیعت بشری و قالب عنصری چه مقدار پے سپر شورش و سوگواری گشت و چه صعب حالتے
و سخت اندوهی بر دل ناتوان بیطاقتی آورد هرچند در عالم دیدها تاریک شود و آه سرد بر لب گره
بست لیکن چون این درد لادوا و درمان پذیر نبود لاعلاج سر بر خط تسلیم حکم ایزدی نهاده آمد
اگرچه شورش این ماتمهاے جانکاه آن اخوت پناه را بے اختیار اضطراب و انکدار خواهد انداخت
و کدورت و الم پایان ناپدید خاطر غمناک دیده ایشان را محزون و ملول خواهد ساخت اما چه توان کرد که
بقاے دائمی ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را ازین خاکدان ظلمانی باید گذشت درین صورت
چاره کار بجز اصطبار نمیتوان یافت بدین تقدیر میباید که آن نور دیده که با خلاق پسندیده اتصاف
دارد بمشورت خرد حقیقت اندیش خود را از تکلفات عوام الناس باز داشته در تحصیل مرضیات الٰهی
که مستلزم معرفت و آگاهی است بکوشند و از بهر ترویح ارواح آن رهگرایان جهان بقا و [illegible]
فاتحه تمسک جویند حق عز اسمه با ایشان افزونی عمر گرامی کناد دیگر داستان گله دوستان دراز است
و طول و عرض صفحه کاغذ کوتاه قلمی درین باب اگر بود و ازین راه خواهد بود و نه از راه فقدان بیم حد
کراه هیهات چه میگوییم و از کجا میگوییم طریق سراپا خرابه افتاده اینجا هم که بپوییم که کار با دلبری افتاده
که مصداق حقیقی این شعر ملک الکلام است ؎ قربان آن تغافل و آن پرسشم که دوش ٭ فریاد من
شنیدی و گفتی فغان کیست ٭ هرچه حکیم علی الاطلاق جل شانه و عز برهانه بر اعیان و اعراض وارد
و سازد با ضافات و جبلیات و نسبیات و اعتبارات بجز و گواره باید ساخت و بقیل و قال بلا اثر

نباید پرداخت از کلمات حکمت سمات ارسطاطالیس است دوستی که بخواهش تو راه رود و اگر راست خواهی حکم
کبریت احمر دارد و اگر تو بخواهش او راه روی همه عالم دوست تست حق تعالی دوستان را انصافی دهاد و
رحمهم الله علی من اتبع الهدی والسلام جواب سه هستیم با تو بر سر عهد قدیم خویش با ما کم نکرده ایم ره مستقیم خویش
گرامی صحیفهٔ بدیع رقم که صفای ذاتی و کدورت عارضی را شامل بود در زمان مسعود بهجت آمود ضیافت فرمود تحقق
محبت بیریا که از آغاز انتظام سلسلهٔ دوستی تا زمان حال امریست که منافی طریقهٔ اتحاد باشد هرگز پیرامون
خاطر راه نیافته و اگر بنابر تاکید نشاء تعلق نفسانی صدور رقعه برخلاف مرضی شریف بمنصهٔ ظهور نشتافته وجه نقصان
او از قبیل ممتنع و محال نباشد چه گنجایش که در استان گله دوستان در راز نشود و بر تقدیر عکس تصور و پندار
اگر اندوه جبین الوجوه غبارے بر صفحهٔ ضمیر صافی نشسته فی الواقع رشتهٔ شکایت بر تطویل انجامیده بے قیام
گواه و بینه بیک سخن مے توان کوتاه ساخت که عزیزے گفته یار اگر موافق است و محب صادق از هیچ رهگذر
ملال و شکر آبی بمیان نمی آید بلکه از هر در رسم که درآئی و بهر آئینه که جلوه خرام نمائی مواد مودت می افزاید
و اگر چنین نیست دوست دل گزین نیست بیگانهٔ آشنا روی است اورا با تو پیمان وفا و نه ترا با او موافقت و ولا
زیاده ازین بجز شوق مجالست نشاط آمیز و اظهار خواهش خرق حجاب مباعدت کلفت انگیز چه نگارد
دیگر سه صد لذت صلح از تو بیک جنگ توان برد بیش رسم از آن دم که دگر جنگ نماند نگارستان بدیع
سخن آرائی که عرائس الفاظش در پرده بجلوهای شوخی داد دلربائی داده بلاد مشتاقان گوش آوازه
اخبار عافیت ذات ستوده صفات رسید فصل بفصل سخنان دلاویز نکته پذیر یافته به معنوی از دل
حسب پیرایه گرفته بزبان تحریر در معرض تقریر آورد و مصرعه جانا سخن از زبان من میگوئی صورت
وقوع غبار ملال و عدم آن بمقتضای القلب یهدی الی القلب بر مرآت صفوت آیات خاطر رافت
مظاهر آشکار و نمودار خواهد بود اطناب کلام در تحقیق المرام تطویل لاطائل و تحصیل حاصل ست عزیزے که
کیفیت محب صادق و صفت یار موافق ازو نقل کرده اند همانا از سلسلهٔ کائنات و کشش که در وحدت وجود
از ملاحده بحر اصل پیش قدم اند بوده باشد و اگر نه آن روزگی منصور از شبلی که هر دو از کبار اولیاء الله اند
بروز نکلی مخالف این مقوله است و ثبت مدعی والسلام در باب جاگیر حسب فهمی که مشافهه وعده فرموده اند
یقین که بمقتضای الکریم اذا وعد وفی توجه خواهند نمود جواب گلدستهٔ بهارستان فضل و کمال که برنگینی عبارت
و تازگی طرز هزاران برگ و ساز نشاط در تقه دامان آرزو مے ساخت و زیبا نیکه خاطر جهت ناظر خواهان
مژده عافیت و سلامت حال فرخنده مآل بود پرتو وصول انداخته انجمن افروز یگانگی گشت و از انجا که
دلنشین راز و اداے صافی بهمه گر عکس انداز است الحمد لله که وجه و صورت ملال و عدم آن از باطن

آیینه مثال توام یافته سرمایهٔ شگفتگی فراندوخت آرے فروسینهٔ صافان را غبارے ست که بود بر چهره است غبار درون
سینهٔ آئینه راه گرد نیست بهر درباب جاگیر بلا ذوالاجاب انشاء الله العزیز منتهی المقصد و بسعی موفور بظهور خواهد پیوست
خاطر شریف ازین وادی مطمئن باد دیگر از نگارش نقل محب صادق و یار موافق آنچه در حسن ظن ایشان نقش
مطابق واقع نیست ازان رو که چنانچه در صحیفهٔ انیقهٔ اولی مقولهٔ دوست و دوستی منسوب بکلمات حکمت سمات
حکیم ارسطاطالیس ست نقل مذکور بحسب سماع از سخنان بوعلی سیناست معهذا به رسم مطارحه عرضه شد و ان بهر
جواب پرداخت زیرا که خلاصهٔ مدلول کلام مولوی عبدالرحمن جامی که در دیباچهٔ نفحات نوشته پیدا نیست که
جوانے با درویشی از در بحث در آمد و بسخن درویش اعتراض بیجا کرد و درویش بر وبر آشفت و جوان تمام
شد عارفے بدین حال وقوف یافت و گفت اگر آن مرد کامل بودے دوست را بهمان جلوه مشاهده نمودے که
هرگز نیاشفتے هرگاه آزرده شدن اولیا از بیگانه ناروا باشد آزردگی منصور از نهج دل با وجود مرتبهٔ ولایت
کبری برائے بر سر زدن گل از شبلی بغایت ناسزا بود بلکه چنانچه عمل شبلی منجر بپاس آداب شریعت بود
قول منصور مشعر به رعایت اطوار طریقت باشد شبلی را بدون صرف زبانی آزردگی و گرانی بدل راه نیابد
بالقطع و بهر تقدیرے که راه یابد بیجا نا نشر و مشائخ صوفیه منصور را از اولیائے کبار نیاشد فقط باب مناظرهٔ علمی که
خاصهٔ علماے فارغ التحصیل ست ه در جهان مثل خویش پیدا کن چو تا سوال ترا جواب دهد و درازنفسی
را چشم عفو ست و بس والسلام علی من انصف جواب شرافت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه
سلالهٔ دودمان افضال نقاوهٔ خاندان کمال پیوسته تازگی بخش چمنستان افادت باد فوادان دعوات تحیت
سمات ادا نموده مکشوف رائے صواب نما میگرداند که گلدستهٔ بلاغت با هزاران طراوت معانی که از بستان
طبع گلریز و گلستان خاطر بهار انگیز سمت ارسال پذیرفته بود و خجسته هنگام مشام افروز مسرت و انشا گشته
کلک بدیع رقم چنان نقش پیرائے صفحهٔ بیان گردیده که اگر بدستور سابق پاس مراتب کیفیتی ابلاغ رقیمهٔ الوداد
بمیان نمی آید بارے بتقریب ایکا کاری و مطلبی رسم یاد آوری مرعی گردیده و بحق آفریدگار لوح و قلم که از اولین
روز جدائی تا اینوقت که دست بتحریر پاسخ رقیمهٔ انیقه آشناست بے یاد آن چهره آراے محبت و اتحاد
نبوده و نخواهد را بدین یاد دل شاد یافته تعداد مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان در رشتهٔ سپرده
در نگارش صحائف دوستی نیز کوتاهی نشده و احتمال که مکاتیبات مرسله تا این زمان بمطالعهٔ گرامی نیامده باشد
در ایامی که فکر جمیل از قبیل انقلاب اوضاع روزگار در دربارهٔ گیهان ما بعنوان دیگر بمیان آمده و در مراعات
حفظ الغیب که مستلزم قانون یگانگی ست تقصیر نرفته اما چه توان کرد که وضع زمانه قسمے بنظر مے آید که تفصیل
واجمالش صرفه نماید امید که شاهد مقصود عنقریب جلوه نما شود و مشتاق توایم آنقدر ها که مپرس

خاوندان سیادت و نجابت مرتبت شیخیت و شرافت منزلت حقایق و معارف مرتبت هدایت و ارشاد منقبت
زبدهٔ مشایخ کرام عمدهٔ اولیای عظام درخجسته هنگام بهجت ورود بخشید باعث ازدیاد مواد ارادت و اعتقاد
گردید آنچه با آیین مبارکباد خدمت و لوای اقبالی سرکار والاشاهی سلطانی از روی شفقت و مهربانی نقش پذیر
نامهٔ فیض نگار شده بود انهما همه از میامن توجه باطن الهام مواطن بزرگان دین و اهل کشف و یقین که حقیقت
این گروه والا شکوه و ایادی انشین دانسته می آید امید که توفیق او عز اسمه و جل جلاله مهر و محبت
خداوند دستان تا دم حیات دل افروزی نماید کار خدمتی که از خادمان آن سلسلهٔ علیه را چه باین نگار
در [illegible] بوده باشند باینها روا اعلام آن شادمان گردانند و همیشه از مستمندان وافر الاخلاص تصور فرموده
از گوشهٔ خاطر حقیقت ذخایر فراموش نسازند بجهت شیخ محمد یوسف کمر همت بر همی استفاده که لازم التعظیم
واجب الاعزاز نگاشتهٔ قلم عطوفت طبع از خاوندان سیادت و نجابت مرتبت شیخیت و شرافت
منزلت حقایق و معارف حقیقت هدایت و ارشاد منقبت زبدهٔ مشایخ کرام عمدهٔ اولیای عظام
درخجسته هنگام بهجت ورود بخشیده باعث مزید حسن ارادت و اعتقاد گردید آنچه از روی مهر و محبت
برقم در آمده بود انهما همه از اثر توجه باطن حقیقت مواطن دانسته می آید و مواد شوق و عقیدت بتوفیقات
ایزدی دایما می افزاید انشاء الله تعالی بنحوی که دل میخواهد دریافت صحبت گرامی دست بهم دهد
بالفعل اکثر وقت بیاد حضرت [illegible] مکارم اخلاق ذات ملکی صفات صرف می شود و مقرب حضرت
خاقانی جامع شرایف انسانی قاضی محمد میر نیز پیوسته بسخنان اخلاص و مقالات عقیدت تر زبان اند
بهر تقدیر که کمالات صوری و معنوی در محفل اقبال بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بعنوان شایسته بیان
می آید چنانچه درین ایام سعادت انجام تشریف شریف مع نشان عالیشان از روی عنایت وافیه باسم
مخدومی شرف اصدار پذیرفته بود اگر کیفیت شکر گذاری پیکر در بیان نمی بود احتمال که ایمای خاص بآمدن در
حضور پر نور [illegible] السحال [illegible] تا معاودت رایات عالیات مشغول بفاتحهٔ دولت افزا باید بود
و احباب صدق نصاب را بیاد آوری کامیاب باید داشت زیاده چه ابرام رود والسلام دلیرخان
نواب مستطاب والاجناب رکن السلطنة العظمی عمدة الخلافة الکبری عظیم المرتبت جلیل المنزلت امیدگاه
حقیقی سلامت والاستفاده واجب الاعزاز مرحمت طراز مرقوم قلم منشیان عطارد رقم در هنگام خجسته فرجام
سعادت ورود بخشید باعث دلفروزی و دل افروزی گردید مامور شده بود که متصدیان پرگنهٔ [illegible]
[illegible] آباد که در فصل گذشته متعلق بجاگیر سرکار نواب نامدار فلک اقتدار بوده بنویسید که باتفاق فلان چودهریان
و قانونگویان بوزارت پناه شیخ ابوالحسن دیوان بادشاهی رجوع سازند تا معاملهٔ بقایا بر آمد عاملان

فصل مذکور منقح شود سرانجام این کار شرف روزگار خود تصور نموده متصدی آنجا نوشت که اندرین باب
سعی بلیغ بجا آرد چنانچه وکیل سرکار که بدربار جهان مدار قیام دارد بخدمت گرامی معروض خواهد داشت دیگر
از رهگذر عدم تقدیم آداب وداع که بنابر اضطرار با وجود خواهش بسیار بی اختیار بمیان آمده هرچند پای
در دامن اعتذار کشیده می آید آستین شرمساری بر رو مینماید امیدوار است که چشم لطف و کرم نواب خداوند
بنگاه عاطفت بر ارادت باطن انداخته عذر خواه این هوادار خواهد شد و همین دستور بانصرام کار و خدمت
سرکار انبساط و افتخار خواهد یافت زیاده چه مبادرت رود ایام دولت و اقبال جاودانی باد بهرامانت لنگا
در بنولا بموقف عرض عالی متعالی رسید که در میان زمینداران پرگنه هت پور متعلق سرکار فیض آثار و پرگنه
سالار پور متعلقه جاگیردار از مدتی نزاع سر زده و باهم جنگ و جدل بمیان آمده جانبین بدرگاه
جهان پناه داد خواه اند و قطع خصومت نمی نمایند بنابران حسب الامر جلیل القدر نگارش می یابد
که به کیفیت این قضیه کما ینبغی وارسیده بنحوی که رفع مواد مخالفت طرفین صورت بندد و هر کدام
تسلی پذیرفته در جا و مقام خود آباد شود سعی بلیغ بتقدیم رسانند و آنچنان کنند که بار دیگر بجناب جاه و جلال
بفریاد نیایند درین باب تاکید دانند [illegible] قاسم مکتوب مصادقت اسلوب در خجسته هنگام
رسید و از فحوای آن خواهش خدمت پرگنه جلال پور برداشت جاگیر وکلای سرکار نواب
قدسی القاب ثمرهٔ شجرهٔ عظمت و جلال نونهال گلشن ابهت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ ملت و دین شاهزاده
محمد معز الدین معلوم گردید اگرچه این جانب در همه حال پیشش و بهبود آن سلالهٔ خاندان مجد و کمال میخواهد
اما چون مراتب انتقال عمال بمیان می آید بمسامع حقائق مجامع حضرت شاهنشاهی میرسد و ایشان در
کیفیت کار پردازی و کفایتی که در بودن آن سیادت پناه صورت بندد اصلا تعلیم نیاورده بودند
که بچه عنوان خواهند پرداخت و سرانجام معاملات و افزونی مال چگونه خواهد ساخت لهذا نگاشته
می آید که این همه را بطریق اجمال بنحوی که قابل عرض مقدس معلی تواند بود بنگارند که معروض مطهر گرداند
انشاء الله تعالی رسته فرستاده آید زیاده زیاده است بعنایت خان خان عالیشان بلند مکان ملاذ
جهان معاذ دوستان همواره مسند نشین وزارت و اقبال بوده کامیاب مطالب کونین باشند بعد
از ابراز لوازم دوستی و یکجهتی مکشوف ضمیر اصابت پذیر گردانیده می آید که در بنولا چنان معلوم شد که خدمت
امینی و فوجداری پرگنه نگینه از تغییر میرزا علی به چهجو ناجی مقرر گشته و از سررشتهٔ دفتر دار الظهور انجا رسید که
میرزا علی از سال گذشته سه پست جمع باضافه مقرر مشخص کرده مال واجب سال تمام بیباق ساخته و حال
جمع سال باضافه [illegible] مناسب [illegible] پور [illegible] سال داشته درین صورت پیدا ست که تغیر موقعی الیه بی سبب

نخواهد بود توقع که مخلص را برین نمط اطلاع بخشند و محمد مومن امین پرگنه بهوک پور که در گذشته سال اضافه نمایان
بعمل آورده و کیفیت افزونی مزروعات آینده سال بر نگاشته شنیده میشود که پاسه عزل او نیز بمیان آمده اگر
بنابر جهد و تقصیر مستوجب تغیر شده باشد تغلی فرمایند از حسن پرداخت ذات شریف یقین حاصل است
که عاملان کارآمدنی بے تقصیر بیجا نخواهد شد و بر تعهد و لشکر ابهی مردم که اوایل حال متعهد اضافه میشوند و آخر
سال ورق برمیگردانند اعتماد نخواهد رفت که حقیقت تعهد پاسه سال گذشته در سرانجام مال و معامله بر ضمیر
محبت تخمیر کیماثیمی واضح و لائح شده باشد ایضاً مدتی است که شیخ محمد مراد و مستقر الخلافت اکبرآباد به انتظار
آمدن خزانه صوبه الهآباد و یاد و صد سوار بهمراهی معطل و بیکار نشسته معلوم نیست که زر جاگیر از صوبه کی میرسد
کیفیت اخراجات رکاب نصرت مآب و کمال احتیاج بزر پیشتر ازین مکرر مرقوم کلک محبت سالک
گردیده نظر بر سرانجام مهمات سیاق مشتاق [illegible] آگرده لک روپیه وجه تنخواه از پیشگاه افضل [illegible]
حضرت شاهنشاهی از خزانه مستقر الخلافت مرحمت شود و از جمله دوازده لک روپیه که در سرکار عالی مانده هر چه
بتوجه گرامی میسر آید بطریق استرداد یافته باز بسابق اضافه پذیرد گنجایش دارد و الا آنچه درین مدت
از پرگنات جاگیر فراهم آمده باشد بمبلغ مذکور روپیه فرا بند و مصحوب شیخ مسطور ابلاغ نمایند و در صورتیکه
اینها متعذر باشد سیصد هان ده لک روپیه [illegible] واستعجال روانه فرمایند که در باب [illegible] زر از آنچه بزبان
قلم آید زیاده است از انجا که پیش رفت کار وابسته بسعی ذات ستوده صفات است ترصد
چنان میرود که امور متعلقه سرکار عالی متعالی خصوص ارسال زر معروض که اهم مهم تریخ کارهاست بلا اهمال
انصرام پذیرفته باشد تا مهمات حضور سعادت گنجور شاهی و مواجب سپاه که درین هنگام اینجا هست را
همیشه بالتزک نگاه باید داشت که سرانجام یابد و از امور ضروریه آنچه ناگزیر وقت است در تعویق نماند ایضاً
بیگم واند که چون درینولا از روی افراد وقائع چکله حصار معروض پیشگاه جاه و جلال گردید که آن فرات
[illegible] خدمت دیوانی چکله مذکور به خواجه نجم الدین تفویض یافته معزی الیه را در انجا فرستاده متصدی [illegible]
اجلیل القدر شرف ظهور یافت که آن ملاذ مهربان نگاشته آید که او را از عمال طلبداشته بلا اهمال روانه
حضور پرنور گردانند و صورت حال بمسامع فیض مجامع اقدس اعلی برسانند که خدمات مرقومه بسیادت
پناه میرزا لشکر الله [illegible] چکله سهرند که سابق پرگنه [illegible] و پرگنه شاه آباد [illegible] و جوابه
بمشار الیه حوالا است مقرر میشود و باید که به متعلقین خواجه محمد [illegible] سیال را از جواب [illegible] قلمی خواهند نمود
[illegible] شاهی بسیار ایضاً بیگم واند که درینولا از روی [illegible] در باب [illegible] بمسامع فیض
مجامع جاه و جلال [illegible]

بشمار الیه بحال مانده و چون خواجه مذکور را از خدمت دیوانی و زمین اقطاع سرکار دولتمدار استعفا نموده آن ملاذ دوستان
خواجه نجم الدین را بجاست سوی الیه مقرر کرده امر جلیل القدر شرف صدور یافت که چون در بودن دو متصدی معاملات
مالی بوجه احسن سرانجام نمی یابد اگر خواجه مذکور را از وجهی تشویش شده باشد بهتر آنست که از خاطر مومی الیه رفع دغدغه
نموده بدستور سابق بحال دارند و در صورتی که تسلی پذیر نشود می باید که جمیع خدمات بگذارند تا بدیگری حواله رود
و از آنجا که خواجه نجم الدین خورد سال است و نسق و انتظام کارها که به بزرگی از خوردان بسی محال بلکه برین تقدیر از مردم
کاردان معامله فهم و جزرس بسیار کار شایسته این خدمت دانند و بنده و بست آن محال و گرد آوری مال قرار
واقعی تواند نمود منصوب ساخته بنگارند که بعرض والا برسد. و چون محمد صادق از همراهان مشیخت پناه شیخ حسن
وکیل که پیشتر ازین برطرف شده بود و بنویلا بحال حکم شده خدمتی در خور حالش باو مفوض سازند یقین که
در هر باب مطابق امر جلیل القدر عمل خواهد آمد. بخواجه محمد مکتوب محبت اسلوب متضمن بیباقی محصول پرگنات
داراسال زر و سررشته کاغذ بدار الخلافت و خجسته بنیاد فرستاده و آنچه از صدور حکم اقدس اعلی بنام عالیشان
عنایت خان در باده تجویز دیوان و آئین دیگر که حسب الالتماس آن نجابت مرتبت قلمی شده بود معلوم گردید چون این مراتب
معروض جاه و جلال گشت سرانجام تحصیل مال و ایصال زر و کاغذ بدار الخلافت مذکور به درجه استحسان پیوست و در باب
استعفا از خدمت بزبان فیض ترجمان کرامت بیان پذیرفت که استعفا از خدمت سرکار دولتمدار بصدق بندگی و رسوخ
عقیدت ایشان هیچ نسبت ندارد بهتر آنست که بدستور سابق در رتق و انتظام معاملات دیوانی و اینجا قیام ورزیده در
پیش آمد جمیع آن محال مساعی بر کمال بتقدیم رسانند و خلاف آنرا پسندیده معروض پیشگاه عز و علا نباید از آنجا که بسعادت عقل
مآل اندیش معامله فهم در جنب اینگونه عنایات عالم افروز عالمیان نواز بندگان عقیدت آرا را هزار جان فدا باید
ساخت درین صورت یقین حاصل که آن زبدهٔ خاندان شرف و کمال امتثال امر واجب الانقیاد
را مقدمه مبارکه اقبال خود دانسته پهلو تهی نخواهند نمود و جوابی که شایسته معروض والا خواهد بود خواهند نگاشت

باب سوم در رقعجات معاملات رفعت و جلادت پناه شجاعت و معالی دستگاه لعل محمد بهادر

در حفظ الهی باشد مخفی و مستور نماناد که مکتوب محبت اسلوب در بلدهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد رسید و آنچه
از استقامت خود در چکله اسلام آباد به نیابت امارت و ایالت مرتبت خان عالیشان حسن علی خان بهادر
حسب الحکم جهان مطاع گیتی منقاد و حسن سعی در حصول مال واجب جاگیر وکلای سرکار دولتمدار بطریق اظهار
تطمیع و تنبیه مفسدان نکوهیده اطوار در رفاهیت رعایا مالگذار و رسوخ محبت و ولا باین قاعده شناس ابواب
صدق و صفا نگاشته بودند معلوم گردید الحق در عالم وسائط و اسباب مردم درست فهم نیک سرشت که بر حرف [illegible] نوشته
آنان همین سعادت است بهمین آئین در دلها جاگیر شده کامیاب نشاء تعلق میشوند خاطر اخلاص پسند را متعلق بخود [illegible]

احوال خیرمآل خویش دانسته در هرچندگاه بخصوصیت کیفیت آن محال اطلاع میداده باشند و یک لکه روپیه بقیه پیشین از جمعبندی
سال گذشته در پرگنه کول و پیلنی و محال دیگر باقی مانده بقید شده در مساعی جمیله بکار برده چنان کنند که زود بوصول برسد
تا وام تا آخر سال باقی نشود و تهدید و تادیب متمردین پیشگان و امداد و اعانت عاملان هر قسم که باید نمود و از قوه بفعل آورده
از تحصیل محصول سال حال خبریاب بوده نوشته نمایند که مال سرکار سال تمام بر وقت هنگام بوصول انجامد و دامے
و درمے در هیچ محال باقی نماند **ایضاً** امانت پناه رفعت و شجاعت دستگاه مهر کام به عافیت باشند مخفی نماند که دو
قطعه خط متضمن تاکید در تشخیص سال حال و تحصیل محصول فصل خریف رسید مضمون معلوم گردید تا این وقت که ایام
فصل مذکور بانقضا پیوسته یقین که مال واجب بکمال اهتمام باتمام بقید وصول آورده تحویل فوطه دار عاید ساخته
باشند و تشخیص جمیع آن از روی جزو رسی بمقتضای کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بانجام پذیر کرده خواهند بود
بر این تقدیر سررشته سال مذکور با جمع واصل باقی خریف بلا توقف و اهمال به مهرخانه والا ارسال دارند و زرے
که در فوطه خانه پرگنات موجود باشد در هر چندگاه فراهم آید بسرعت و استعجال بخزانه واقعه دار السلطنت لاهور
برسانند و در محال متعلقه بینی و فوجداری خود قدغن بسیار بکار برند که از مرهم تهانه دار و پته دار و محصول اخراجات
زاید الحال از قسم بیت و فصلانه و فرباشی و غیر ذالک خلاف حکم جهان مطاع عالم مطیع هرگز بعمل نیاید و رسیده
رعیت مرفه الحال و جمع خاطر بوده در کسب و پیشه خود اشتغال نمایند بپرداخته و عملے و اظهار دولتخواهی و افزونی
مال در ابتدا سال حال و بر گردانیدن و رتق در آخر سال نحوے که در سال گذشته از آن رفعت پناه بظهور آمده
از عهده خاطر خویش بمطالعه درآورده امثال مے باید که بر خلاف ماضی از جمیع وجه خبردار و هوشیار بوده طریقه
راستی و درستی دیگر و آوری مال و کار پردازی آنچنان پیش نهاد سازند که تلافی آفات صورت بندد و مجری
حسن خدمت آن شجاعت دستگاه معروض جناب جاه و جلال گردد **ایضاً** خطے که در باب اشعار سعی و تلاش
بر کمال و افزونی کشتکار ارسال و کیفیت صورت حال ارسال داشته بودند بمطالعه درآمد مضمون بوضوح
پیوست رسم و آئین عمال و دولتخواه کار آگاه آنست که در همه وقت طریقه جزو رسی و کار پردازی و کفایت
سرکار و رفاهیت رعیت پیش نهاد ساخته در گرد آوری مال و سرانجام معاملات راضی بکمی و کوتاهی نمیشوند
بر این تقدیر میباید که در تشخیص و تحصیل محصول فصل خریف مساعی جمیله بکار برده مال واجب فصل مذکور از قرار
واقع بقید ضبط درآرند و برای مزروعات ربیع چنانچه نگاشته اند در شد و بست جاری نمودن جاے
پخته و خام تاکید تمام نموده آنچنان کنند که بتوفیق الهی و افزونی مال سرکار والا شاهی رو نماید و در قرار داد جاها
مذکوره اکتفاے بر همچه کاسے رعایا مذکوره ننگرده و خبر چاوا رسیده قدسے پرداخت نمایند که موافق قبولیت
از همه قدر و فرارعه فراغ بعمل آید در صورتیکه کار ناساخته و جاه افتاده ماند و ثانی الحال بحجت قبولیت بر رعایا مواخذه

صورت حال اعلام نماید لازم چنان ست که آن معالی دستگاه راضی بظهور حق ونفس الامر بوده تعصب نفسانی را که چنین
سلوک علام افروز دین مسلمانی دور است هرگز میان نخواهند آورد و درانچه کارهای سرکار دولت مدار نظام
سرانجام پذیرد و زیاده برین اینکه بلند نشود سعی موفور بکار خواهند برد ایضاً مخفی نماند که چون شکوه
و شکایت مردم در حق آنوزارت پناه فریاد و تظلم از بابت تنخواه از بدسلوکی عمله و فعله خزانه و عدم وصول زر
بازپس آمدن اسناد و قاصدان سپاه و سوداگران بی حصول مقصود از حد گذشت و آنچه از فرستادن وصل جمع
اسال باضافه نمایان و بیباقی مال واجب فصل خریف تا نهایت ماه رمضان پیش ازین بخدمتگاه نوشته بودند
تا اینوقت که ماه ذی قعده میگذرد اثری بران مترتب نگشت معهذا قاصدی و خطی از مدت سه ماه از انجا
نیامده هرچه ازینجا رسم موعظت و نصیحت و برآمد کار و گرد آوری مال سرکار نگارش پذیر گردید جواب
متضمن چگونگی حال نرسید و گفتگوی نزاع و نقاران رفعت دستگاه با فوجدار و میان اعزه درباره عالم
مدار بطول انجامید و هنگام تفویض خدمت دیوانی بآن معالی پناه هرچه از فهمیدگی و کاردانی ایشان
متصور شده بود که نسق و نظام معاملات قرار واقع بر فرا رسید الی آمده از بند و بست آن ضلع جمعیت
خاطر خواهد افزود قضیه برعکس بظهور پیوسته نسبت باطن و زیادتی تصدیع روی نمود بالفعل فضیلت
و رفعت پناه را که بر دین و دیانت او اعتماد میرود و ظن غالب اینست که از حق و نفس الامر در نگذرد
بجهت تحقیق مقدمات مرقومه فرستاده آمد تا در انجا رسیده کماینبغی دریافت نماید و عمل و سلوک ایشان
و فوجدار و عاملان پرگنات و کیفیت تشخیص جمع و تحصیل مال در سرانجام معاملات اسال حقیقت
آنست سالگذشته و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است و در میان فوجداران وزارت دستگاه ماده
نزاع چیست و فریاد مردم تنخواه دار شمه وضع صدق دار دیانه میباید که بترقب حسن عاقبت که رستگاری
دنیا و آخرت بدون راستی و رستگاری نمیتوان حاصل کرد بی تعصب حرف حق و کلمه نفس الامر بشار الیه
ظاهر سازند و درانچه موصی الیه بمراتب مسطوره کما حقه اطلاع پذیرد و آشنا بی کم و کاست بحضور نویسد
موافقت و معاونت نمایند که اگر حق بطرف ایشان راجع است و دامن حال آلایش اغراض نفسانی ندارد
و زر خالص هر قدر بر محک امتحان کشیده آید بهمان قدر در قدر و قیمت می افزاید و الا فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من
یعمل مثقال ذرة شرا یره هرچه از نیک و بد آنهمه بخود کنی ایضاً پوشیده نماند که درینولا جمعی کثیر از ارباب
تنخواه که پروانجات خود را بمصحوب قاصدان فرستاده بودند اسناد مذکوره بازپس آورده استغاثه نمودند
که در انجا نرسیده شد و سه صد پانزده روپیه میخواهند اینمعنی که موجب تفرقه احوال مردم است از حزم و شیمه
آنوزارت پناه بعید بنود لهذا فلان سوار ملازم سرکار عالیمقدار را بطریق سزاولی تعین کرده شد وجه تنخواه

اہل طلب بلا مزاحمت دستگاہا درینوقت که پرگنات نزدیک بیباقی رسیده اگر مردم زر نیابند کدام وقت
پرگنات خواهند یافت می‌باید که الحال برخلاف گذشته خود تقید بر کمال ورزیده وجه طلب مردم از تحویل
خزانچی و فوطه داران بنام هر که تنخواه شده باشد بدهانند و تاکید بلیغ بکار برند که از مردم طلبکار یکدام
بخرج نرود اگر احیاناً این مرتبه احدی اظهار نمود که در وصول تنخواه تعلل و تعطل راه یافت یا طمع
و توقع در میان آید داروغه و مشرف و خزانچی از خدمات معزول خواهند شد و بجای آنها دیگران
منصوب خواهند گشت درین باب قدغن تمام دانسته آنچنان کنند که اینگونه گفتگوی بار دیگر بر زبان
نرود ایضاً درینولا خبر رسید که خزانه در قریه نهر پیجیت بار برداری تا حال معطل است لهذا نگاشته
می‌آید که چون اسناد سه هزار روپیه بدو دفعه از سابق و حال تنخواه بر خزانه بادشاهی نزد آن سیادت دستگاه
فرستاده شده کار ازین جمله هر چه برای کرایه در کار شود بخرج داده باقی را برای ضروریات انتیاع خانه
بطریق امانت نگاهدارند می‌باید که بار برداری از بلده دارالسرور برهانپور یا حوالی شهر بالفعل ازانکه دیگر جا که
دست بهم نرسد و سرانجام پذیر ساخته باتفاق فلان بقریه مذکوره بفرستند که خزانه را ازانجا برداشته
سوار شده جوق در رسیدن در برهانپور مقرر نمایند که منزل بمنزل طی مسافت نموده بکنود فیض گنجور رسانند
درین باب نهایت تاکید دانسته بتحریر جواب بر صورت حال اطلاع دهند پروانه خطی که در جواب
پروانه حضور مع افراد حقیقت جمع ده ساله پرگنه شمس آباد و نقل دول جمع محلی سال گذشته و افراد دستور
ضبط چهره وقت تلک تشخیص سعی و تلاش در گرد آوری مال واجب ارسال داشته بودند بملاحظه در آمد اضافه
جمع سال گذشته از جمع سال پیوسته تشخیص افتاده باعث خوشحالی ان امانت دستگاه شد و مطالب دیگر که شرح
و بسط نوشته بودند بوضوح انجامید رسم و آئین عمل کارشناس عاقبت بین اینست که در نظام مهمات
و سرانجام معاملات حکمت عملی و میانه روی و حسن تدبیر که نتیجه صلاح مال و مثمر خوبی حال و مآل بوده باشد پیش نهاد
ساخته و کفایت سرکار در رفاهیت رعایا نصب العین داشته بنحوی که مطلب و مقصود فوت نشود در
انجام کار بوجه احسن گراید معاشرت بینمایند که بر تقدیر در افتادگی باگروه اشرار پیش رفت معامله
منظور بشود و می‌باید که آن رفعت پناه توجهی که فرو گذاشتنی بحق سرکار راه نیابد و غائت معامله به تحسین
پرداخت باشد بجمعیت خاطر و کمال استقلال در تقدیم خدمت قیام نمایند و چون درین باب رجوع نمودن
گذارش زمینداران پرگنه کہمار و چودھریان و فساد پیشگان پرگنه دھولگی مواضع پرگنه شمس آباد تاخته اند بجهه
بابهجهت نواب امارت و ایالت مرتبت حکومت و نجابت منزلت خان عالیشان سیادت و معالی
پناه فوجدار بادشاهی مدد یاوری امداد و اعانت آن امانت دستگاه بوزارت پناه میرزا محمد نعیم دیوان منصوبه

خواهند بود و چودهریان و قانونگویان و زمینداران و مقدمان و رعایا و سایر سکنهٔ پرگنهٔ بهوکپور رفعت و امانت پناه
محمد مومی الیه را آیین مستقل آنجا دانسته مال واجب سرکار بتحصیل او جواب گفته باشند و از سخن و صلاح حسابی او که
بهر آئینه مقرون بکفایت سرکار دولت مدار و رفاهیت رعایا مال گذار بوده باشد بیرون نروند حسب المسطور عمل
آورده تخلف نورزند در این باب تاکید شناسند ایضاً مجموعهٔ اخلاص مخالصت اساس خواجه کالستر دام بعافیته باشند
مکتوبی که مرسل داشته بودند رسید و مضمون مودت مشحون که از اخبار گنج عافیت اعلام نموده مفهوم گردید
اگرچه امن و آسایش ارباب عقیدت باعث خوشوقتی میشود لیکن بمقتضای تعلق باطن دوام حضور آن لطف
وافر الاعتقاد پیوسته مطبوع ضمیر یگانگی شناس است از نگارش حسن اتفاق بدیع مینماید که عنقریب عید [illegible]
نشاط بر افزود و مهربانی بسیار شامل حال خویش دانسته ارسال مراسلات مشتمل آیین محبت شناسند بهمین رسم
محرر دفتر بر وفق نگارش آن حقیقت پیوند توجه وافی مرعی خواهد شد ایضاً مخفی نماند که چون موسم فراهم آمدن
هنود یا نبود تمام و اثر دهام عام بر کنار دریای گنگ که بزبان هندوی مشهور به گنگاست و ابتدا چندین سال
جمع مینماید نزدیک رسیده و درین هنگام میباید که محصول کلی از محال سایر آنجا بضبط درآید و خود زمیندار
واقف کار بسیار از کارها از مسالک و معابر مردم خبردار شود و فوتی و فرو گذاشتنی در مال سرکار راه نیابد لهذا
عزت مآب فلان حسب الامر عالی قدر که زمینداری پرگنهٔ مذکوره حسب سند علیحده بدستور پیشین بمومی الیه مقرر است
تعهد افزونی جمع بدفتر والا سپرده از جناب جاه و جلال دستوری یافته که در گرد آوری مال واجب و ضبط
محصول محال مذکوره و جمعبندی ایشان پیشکاران امانت پناه بوده آثار دولتخواهی بمنصهٔ ظهور آرد و در ملازمت
میباید که باتفاق مشار الیه بند و بست معاملات حضور مع ضبط حاصلات محال مرقومه قرار واقع نمایند و تشخیص جمع سال
تمام بعنوان شایسته سرانجام داده کیفیت حال برنگارند که معروض پیشگاه عظمت و اقبال گردد زیاده چه تاکید بود
ایضاً مخفی نماند که فلان مقدم موضع فلان ظاهر نمود که عمل موضع مذکوره را از قدیم غله بخشی است برای جمعیت
خاطر رعایا سند مقصود میباید که از دیار آبادی بعمل آید لهذا قلمی میگردد که چون عمل تباهی نشده طی که محافظت نمود
قرار واقع میشده باشد بهمین عنوان است بدین تقدیر که بدستور قدیم عمل تباهی داشته باشند و بحکم
بقدر استطاعت در سرانجام زراعت از روی راستی و نگاه بانی غله کوتاهی و خیانت پیشگی نکنند باید
که موافق شد آید عمل نموده مزارعان را سرگرم کار دارند و افزونی مال و رفاهیت خلق الله بهمه حال ملحوظ نظر
داشته باشند ایضاً خطی که ارسال داشته بودند بمطالعه درآمد آنچه از کمال سعی در افزونی مزروعات سال
حال و سرانجام مع غله سه پیج سال گذشته و تاکید تحصیل قلمی بود بوضوح انجامید الحمد لله که چنان برکار پردازی
آن سیادت پناه اعتماد بود بوضوح انجامید و آنچه از حسن عمل آن امانت دستگاه خان جلادت نشان

سیصد تکلمی بود که وقتی روپیه شاهجهانی در پرگنهٔ [illegible] بهیبت پور سه صد و دو روپیه و چهار آنه و در پرگنهٔ فیروز پور دو
نیم روپیه معمول و مقرر است و در خزانهٔ پادشاهی دستور قصور روپیهٔ شاهجهانی زیاده از وقت مرقوم است
فوطه داران در عمل [illegible] روپیهٔ شاهجهانی را تبدیل نموده عالمگیری بخزانه میدادند بموجب مسطور خود متصرف
می شدند [illegible] قرار یافته که روپیهٔ شاهجهانی ابواب جمع شود و جنس بجنس داخل خزانه گردد و درین باب فوطه داران
سند بخواهند که ثانی الحال بضابطه دستور [illegible] پادشاهی با نهایت احمیت [illegible] وزارت پناه چنین که در فوطه خانه
پرگنات به تحصیل در آید و آنرا موافق معمول گرفته ابواب جمع نمایند که مستوفیان عظام بعلت ضابطهٔ پادشاهی
بفوطه داران فراهم [illegible] در باب جمع نمودن روپیه سکه مبارک بلا قید و تنخواه آن سپاه و فوج
قصور تمام [illegible] باز گردانند و جهت صرف بابت اخلاص جنس نوشته بودند مقدوم گردید میباید
که روپیه از هر جنس که [illegible] آید جنس وار داخل سیاهه می شد قصور آن موافق دستور معهود بعمل می آید
بر هر تقدیر آنچه در ایام سابق بعمل آمده آنرا بحال داشته آینده جنس وار داخل جمع نمایند و بعد و سکه
از مردم سپاه [illegible] باز گردانیده [illegible] از بابت تنخواه اخلاف جنس برده اند آنرا بجا هر چه
زیاده از دستور ضابطه گرفته باشند [illegible] حساب باز پس داده قبض الوصول از خزانچی بدهانند
و بی سند یکدام از خزانهٔ عالی تجویز نکنند درین باب مبالغه شناسند باب چهارم از صفحهٔ سوم [illegible]
و [illegible] مطابق نشانهای عالیه رسالهٔ [illegible] و موافق پروانجات دستور
و ضابطهٔ دیوانی اول مسودات نشانهای عالیه مسوده خدمت فوجداری چون
درین ایام خجسته فرجام از جناب عالیات آب شاهی خدمت فوجداری محال متعلقه تیول سرکار دولتداره
واقع فتوح تابع صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد از تغیر طاهر خان بشجاعت شعار دیانت بیگ مرحمت گردیده
لهذا امر جلیل القدر [illegible] باید که [illegible] متصدیان مهمات و محال و کروریان و زمینداران و چودهریان
و کافهٔ رعایا و سکنهٔ محال مذکور شجاعت شعار مذکور را فوجدار مستقل آنجا دانسته دست تصدی اورا در جمیع امور
متعلقهٔ فوجداری قوی [illegible] که هر آینه مستلزم صلاح دولت و متضمن ضبط و ربط مهمات و [illegible]
مال سرکار و رفاهیت رعایا [illegible] باشد [illegible] طریق سعی الیه آنکه در تقدیم خدمت مرجوعه بخوبی
دقیقه از دقائق حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نکرده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع
الطریق و محافظت راهها و امنیت شوارع مساعی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کافهٔ رعایا که [illegible]
مرفه الحال و فارغ البال مشغول بکشتکاری باشند و با جمعی از مترددین و مسافرین و سایر برایا سکنهٔ آنجا از دستی و نقصانی
نرسد و قضایا و معاملات را باتفاق ارباب عدالت آنجا بطبق شریعت غرا فیصل میداده باشند و در تحصیل

سرکار عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون بموجب نشان عالیشان سعادت عنوان فلان از پیشگاه جاه و جلال
بجهت دریافت حقیقت و تحقیق عمل و کیفیت سلوک عمل مقرر گشته که بتشخیص جمع و تحصیل مال و دیگر خصوصیات
کلی و جزئی محال اطلاع یافته صورت حال را کما ینبغی بشرف اندوزان حضور فیض گنجور معروض دارد و در ارسال نقشه
فصل خریف انتخابیل و محصول ربیع سیکوتیل سال تمام و سررشتهٔ کاغذ لازمهٔ دفتر دیوانی بکمال اهتمام بجا آرد که در سهم
چکله و در هر محال که موصی الیه برسد سررشتهٔ مذکوره بمشار الیه بدهند که اطلاع رکاب فیروزی انتساب نماید
درینباب موافق امر واجب الانقیاد بعمل آرند و در باب حکم دستور چون درین ایام سعادت فرجام
بذریعهٔ مستفیضان آستان سپهر توامان بعرض عالی متعالی شاهی رسید که صلاح آثار محمد صالح قریشی از نبایر قدوة العارفین
عمدة الکاملین شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بموجب اسناد منشیان سرکار عالیمقدار مقرری یکهزار و پانصد بیگهه
زمین بنجر خارج جمع بدستور سر یک بیگه بنجر روپیه استمراری مفروغ ساخته التماس دارد که هر قدر زمین بنجر بدستور
اراضی سابق آباد سازد و حاصل آنرا موافق معمول پرگنه مذکور جواب بگفته باشد و از پیشگاه فضل و کرم امیدوار
عطای نشان عالیشان فرخنده عنوان است امر جلیل القدر بشرف ظهور یافت که اراضی سابق شیخ موصی الیه
بدستور سابق بحال فرموده و هر قدر زمین دیگر جنگل بر سه نموده بزارعان غیر جمعی آباد سازد تحصیل آنرا موافق
نمایند و معمول آن پرگنه جواب گوید میباید که عاملان حال و استقبال پرگنه مذکور بموجب امر واجب الانقیاد
عمل نموده زیاده طلبی نکنند که بخاطر جمع بوظایف دعای بقای دولت روزافزون قیام و اقدام نموده باشد
درینباب تاکید تمام دانند و در باب معموری زمین بنجر فلان بالقابه بدانند که چون درین زمان سعادت
نشان از روی موازنه رقمبندی معروض پیشگاه خلافت جاه و جلال گردید که در محال [illegible] سرکار
[illegible] زمین لائق زراعت بسبب عدم پرداخت عمل نا غور [illegible] لهذا باقتضای نیت [illegible]
[illegible] که همگی مصروف بر آبادی ملک و نظام حال رعیت است امر جلیل القدر شرف صدور یافت که
زمین بنجر پرگنات متعلقهٔ فوجداری آن لائق العنایت بدستوری که مفروغ شود مقرر ساخته اهتمام تمام
بجا آرد که یک بسوه افتاده نماند و در هر محله کار امین شایسته با وقوف بوده باشد خدمت کروربندی
زیاده سپرده موافق قاعده چکله گیرد که سرانجام معاملات بوقت و هنگام نماید و چنین در مکان که کروری
دیانت کاردان ظاهر شود بر تقدیر لیاقت خدمت امینی با و حواله کنند و از هر پرگنه امین و کروری
دیانتدار باسلوک در تقدیم خدمت باهم موافقت داشته باشند و گردآوری مال سرکار و رفاهیت
رعایا چنانچه باید بعمل درآید بدستور سابق بحال دارد و اگر هر دو قابل خدمت نباشند بجای آنها دیگری
[illegible] ساند و در هر باب قبض و بسط امور کلی و جزوی بجا بی نماید که آبادانی و حصول محال مرقومه بمرتبهٔ کمال انجامیده

باعث خواسته آن قابل المرحمت در بارگاه دولت و اقبال گردد در باب تحمل سیادت و نجابت پناه شجاعت
و شهامت دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان فلان مشمول عواطف والاشاهی بوده بدانند که چون
بعضی محال جاگیر وکلای سرکار دولتمدار در صوبه الهٰ آباد واقع ست لهٰذا نظر بر مراتب رسوخ اخلاص و اختصاص آن
سیادت و نجابت پناه از روی عنایت والا امر جلیل القدر صدور می یابد که در تقدیم لوازم آبادی و بیش آمد
آن محال مساعی موفوره بر ذمه همت خود لازم شناسند و در آن باب بمهر وزارت پناه فلان دیوان سرکار عالی
متعالی بآن مورد مراحم نمایان بنویسد تا از تفحص کفایت و دولتخواهی سرکار دانسته معتبر انگارند و مقتضای تفویض
زمین بر سر زمین از وقوف و دیانت و دیگر مراتب عمال آن محال هر چه بر آن مهبط عواطف بی پایان تحقیق
گردد از روی دولتخواهی معروض محفل عز و اقبال نموده باشند و عواطف جلیله را در بارهٔ خود روز افزون
شناسند ایضاً فلان بالقابه بدانند که چون در بنولا معتمد الدوله فلان از جناب فیض انتساب والاشاهی بخدمت
فوجداری پرگنه بهاره وغیره محال جاگیر سرکار عالی متعالی سرفرازی یافته که در انجا رسیده در ضبط و ربط تعلقات
و امنیت طریق و شوارع و رفاهیت رعایا و مسافران و تنبیه و تادیب متمردین کمال مساعی موفوره بتقدیم
رساند لهٰذا امر جلیل القدر شرف صدور می یابد که آن لایق العنایت و الاحسان در جمیع امور محال و معاون این
مذکور بوده هر چه از مهمات آن محال اظهار نماید بآئین پسندیده مهیا ساخته باشند و عنایات عالم افروز
را شامل حال عقیدت اشتمال خود شناسند در باب بازخواست اسد خان بالقابه بدانند که چون در بنولا
معروض محفل عز و اقبال گردید که سلطان قلی فوجدار چکلهٔ اسلام آباد و لهٰذا از آنکه حقیقت بدعملی او در محال جاگیر
سرکار دولتمدار بعرض اشرف اعلی رسید از خدمت معزول گردید لهٰذا خدمت دیوانی محال مذکور بعهده
محمد مقیم که از قدیم بندهای سرکار والاست مقرر فرمودیم که سر سال در آن محال رسیده بپرداخت معاملات
نماید و مال سرکار از فوجدار سابق موافق تعهد سی که بنصر کرامت گنجور سپرده است و بکچهری معلی بعرض بازخواست
در آرد در نیصورت برای تحقیق تصرفات مومی الیه و گماشتگانش قاضی اسد الله اصفهانی را تعیین کنند که بمواجهه
رعایا آنچه از روی نفس الامر باثبات رسد تلو وار برآید موافق دستور و قاعده درست نموده بیارد و آنچه مطالبه
حساب بذمه او لازم الادا شود مقرر نمایند که بموقت دیوان منصوب بخزانهٔ سرکار عالی متعالی عاید گردد و بنام
برادران حکام ممالک نظام و متصدیان کفایت فرجام و ناظمان مهمات و ناسقان معاملات و متحفظان
شوارع و مراحل از آن روی معلی تا سرحد دار الملک قابل بعنایت والا سرافراز بوده بدانند که چون باقی بیگ
تاجر بجهت آوردن اجناس توران دیار برای سرکار فیض آثار والاشاهی از حضور لامع النور رخص گردیده
لهٰذا امر جلیل القدر شرف صدور می یابد که مومی الیه از منتسبان آستان فیض نشان دانسته از طرق محفوفه

دعا به منشکه سلامت بگذرانند و هرچه از نفائس آن دیار برای سرکار عالیان مدار بیارد و طومار تفصیل آن را خود با
نموده بحضور فائض النور ارسال دارد. درین باب تاکید دانند. باب مسوده پروانجات متصدیان مهمات پرگنه
دریا بادمن مضافات سرکار و صوبه اوده متعلق بتول وکلای سرکار عالیمقدار معلوم نمایند که چون حسب الحکم
اقدس الاعلی بموجب سند صدر الصدور تاریخ خان خدمت قضائی پرگنه مذکوره موازی یکصد و پنجاه بیگه زمین
از پرگنه مسطوره به شیخ فلان ولد قاضی فلان متوفی مقرر شده و موعی الیه برطبق پروانه درگاه سند صدارت
و شرافت پناه حاجی یسین صدر سرکار عالی متعالی نیز حاصل کرده میباید که مطابق پرلیغ جهان مطاع عالم
مطیع خدمت قضائی پرگنه مرقوم با اراضی مزبوره بموعی الیه متعلق دانسته دست تصدی مشار الیه در اجرای
امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و دیگری را سهیم و شریک موعی الیه ندانند تا کما ینبغی به لوازم
و مراسم این خدمت قیام نموده در قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی خصومات جهد و
انکه بلا و لی و قسمات و ترکات و کتابت صکوک و سجلات و تقید احکام شرعیه مساعی موفوره تقدیم رسانیده
سر موی از منهاج شریعت غرا و ملت بیضا انحراف جائز ندارد و طریق جوی پرگنه مذکور آنکه تمامی قبوط
و قبالات و همگی صکوک و سجلات را بخط و مهر موعی الیه معتبر شمرده درین باب تاکید دانسته حسب المسطور
بعمل آرند. خدمت داروغگی عدالت متصدیان مهمات و کلفلان معاملات دار العدالت پرگنات
چکله کره متعلق وکلای سرکار دولتمدار معلوم نمایند که چون خدمت داروغگی محکمه عدالت و صدارت پرگنات
چکله مذکوره حسب الضمن مشیخت پناه فلان مقرر و مفوض شده که به لوازم و مراسم خدمات مذکور داروغه
راستی و درستی کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارد و در احکام شریعت
غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم رساند و در احقاق حق و انفصال معاملات و رفع خاصمات
و قطع قضایا و دعاوی شرعیه کمال احتیاط بعمل آورده نوعی نماید که سر موی خلاف شرع انور بعمل نیاید و در
تصحیح اسناد ارباب مدد معاش و تحقیق حیات و قیام اشخاص نهایت غور و وارسی بکار برد باید که مشار الیه را
داروغه عدالت و صدر آن محال دانسته امور مضافه این خدمت را بموعی الیه متعلق شناسند و اتفاق مشار الیه
در قطع و فیصل مقدمات شرعیه لازم دانند. ایضا متصدیان مهمات پرگنه مالپوره پرگنه ٹونک محال جاگیر سرکار
عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع بموجب سند سیادت و نجابت پناه
صفوت و ایالت دستگاه صدر رفیع القدر رضوی خان خدمت قضائی مذکوره به مشیخت و فضیلت مآب
شیخ فلان مقرر و مفوض گشته باید که تا وصول فرمان عالی شان سعادت عنوان که متعاقب از دفاتر
معلی درست شده و در انجا میرسد برطبق پرلیغ گیتی منقاد عمل نموده مشار الیه را قاضی آن محال دانند

دستور تصدی مشارالیه در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانسته دیگری را سهیم و شریک
نگردانند درین باب تاکید بلیغ شناسند ایضاً متکفلان مهمات دارالعدالت پرگنات جاگیر وکلای سرکار عالی متعالی
شاهی مضاف سرکار شاه آباد قنوج معلوم نمایند که چون داروغگی محکمهٔ عدالت پرگنات مذکوره بدستور عمل
خالصهٔ شریفه بخان عالیشان والامکان سزاوار خان مقرر و مفوض گشته میباید که انفصال معاملات و قطع
قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق نائب خان مشارالیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور
ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع مخاصمات کمال احتیاط بکار برده آنچنان
کنند که سر موی خلاف شرع انور بعمل نیاید درین باب زیاده چه مبالغه رود دستک فوجداری درینولا حسب
امر جلیل القدر خدمت فوجداری پرگنه فلان از تغیر فلان بفلان تفویض یافته تا به لوازم و مراسم این
خدمت از روی دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست و ضبط و ربط و قلع و قمع مفسدان و تنبیه و
تادیب متمردان و حفظ و حراست راهگذاران و زیر دستان و امنیت طرق و شوارع پرگنه مذکور سعی موفوره
بکار برد میباید که زمینداران و چودهریان و قانون گویان پرگنه مذکور شجاعت دستگاه مشارالیه را فوجدار
مستقل دانسته دست تصدی موما الیه در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح
و صوابدید مشارالیه که بر آئینه متضمن نسق و نظام محال مذکوره بوده باشد بیرون نروند و هرکه را
از مفسدان نصیحت پناه و سر قوم بجا رسانند و اخراج نماید در محال متعلقهٔ خود جا ندهند و حمایت ننمایند درین باب
تاکید دانند دستک خدمت دیوانی چون حسب الامر جلیل القدر خدمت دیوانی پرگنات متعلقهٔ صوبهٔ
الٰه آباد بدستور فی الفصل من ابتدای فلان بوزارت و رفعت پناه فلان مقرر و مفوض گشته که از روی
کمال دیانت و راستی به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کماینبغی پرداخته در باب تشخیص جمع بوقت
و جمع آوری مال واجبی بنگاهداشت و ازدیاد آبادانی و استمالت رعیت اعتنا کرده درین باب تاکید بلیغ نموده و از
خصوصیات پرگنات و کیفیت عمل عمال و عمله و فعلهٔ سرکار بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند
که در مال سرکار دولتمدار از هیچ من الوجوه فوت و فرو گذاشت راه نیابد و رعایا و مالگذار از آسیب
و آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال به کسب پیشهٔ خود قیام نماید و جمع آن محال سال بسال
بیفزاید که محصول پرگنات بالتمام بوصول پیوسته دام و درمی باقی نماند و در کوته خزانه بمهر خود نگاهداشته
تنگراند و کلید آن بدستور معهود بتحویل سپرده در احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان و گماشتگان آنها بر
اخذ ابواب ممنوعهٔ منهیهٔ دستگاه خلایق پناه و تپه و اخراجات زائد المال و بر داشت بالادستی اقدام ننموده
گردد و سر رشتهٔ کاغذ موافق قاعده و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده با نسخهٔ دیوانی بدفترخانهٔ والا

ارسال

ارسال میداشته باشد میباید که جمیع امنا و عمال و چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و جمهور سکنهٔ
آن محال موصی الیه را دیوان باستقلال دانسته دست تصدی مشار الیه در اجرای امور مضافهٔ این خدمت
قوی شناسند و در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن و صلاح موصی الیه که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار و رفاهیت
خلق الله بوده باشد بیرون نروند و درین باب تاکید دانند خدمت امینی چون خدمت امینی و تهانه داری
پرگنه شاه آباد عرف لکهنو و توابع صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدای فلان از تغیر فلان حسب الضمن
بفلان مقرر و مفوض گشته که در تشخیص جمع بوقت و گرداوری مال بهنگام و ازدیاد آبادانی و مزید معموری و استمالت
رعایا مالگزار کماینبغی پرداخته و در موسم تخم ریزی قطعه بقطعه رسیده اهتمام تمام بجا آرد که زمین لایق زراعت افتاده
نماند و در ضبط محال مزروعات جزو رسی بکار برده از تغلبات متغلبان گنجایشها برآورده و ریزه رعیت را
بحق رسانیده آنچنان کند که جمع پرگنه سال بسال افزایش پذیرد و در امنیت طرق و شوارع و تنبیه و تادیب
دزدان و راهزنان بکار رسی موفور بجا آورده نوعی نماید که در عهد و تهانه داری او مقیم و مسافر بجمعیت من الوجوه گذرند
و آسیب نرسد و متنفسی از سکنهٔ آنجا بیوجه حق و حساب و برخلاف شرع انور اطهر آزار و آزار نیابد و دست تعرف
کروری و فوجدار را از پرده [illegible] بالادستی و بیعت و اخراجات سوار و پیاده کوتاه داشته قدغن کند
که ابواب ممنوعه مفقوده درگاه خلایق پناه اصلاً و مطلقاً بعمل در نیاید و کوته خزانه را بمهر خود و عهده کروری و قفل فوطه دار
بمحافظت نگاهداشته نگذارد که یکدام بی سند معتبر حضور بخرج رود و بازخواست باقی بر ذمهٔ فوطه دار بعهده
خود شناخته محاسبت موجودات فوطه خانه بنحوی نماید که دامی و درمی از آن مصروف نشود و طومار جمع و خرج
سررشته کاغذ لوازمه دفترخانه را موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته به جمع و خرج تحویل فوطه دار [illegible]
دستخط خود نموده بدفترخانه عالی متعالی ارسال میداشته باشد و در عدم تبه و اخراجات زاید المال که باعث آسودگی
حال رعایاست کمال تاکید بجا آورده با جمهور سکنه حسن سلوک داشته میباید که چودهریان و قانونگویان و
زمینداران و مقدمان و سایر مزارعان پرگنه مذکور مشار الیه را امین و تهانه دار مستقل دانسته دست تصدی
موصی الیه در اجرای امور مضافهٔ این خدمت که مستلزم کفایت سرکار و رفاهیت خلق الله و نظم و نسق معاملات
بوده باشد قوی دانند و شکر و شکایت او موثر شناخته از سخن و صلاح حساب مشار الیه بیرون نروند و درین باب
تاکید دانند خدمت امینی چون حسب الامر والا قدر خدمت امینی پرگنه فلان من ابتدای فلان
برفعت پناه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کماینبغی پرداخته و امور
مضافه این خدمت از روی راستی و دیانت سرانجام پذیر ساخته در تشخیص جمع بوقت و گرداوری مال
بهنگام و ازدیاد آبادانی و معموری و استمالت و رفاهیت رعایای مالگزار مساعی جمیله بتقدیم رساند و در موسم

تخم ریزی قبلیه تعلیم داده سپرده و حالت و استطاعت هر فرد و زراع دیده و نوشته تاکید نماید و اهتمام بجا آرد که زمین
لائق زراعت افتاده نماند و جمع پرگنه مذکور سال بسال بفزاید و در اخذ خراج هر زده جات ریزه رعیت را بحق
رسانیده گنجایش کند در تعلقات تنخواه داران باشد نگذارد و جمهور سکنه محال بحسن سلوک و رسانیده کشاورزان آنچه
من الوجوه نیاز آرد و دست تصرف عامل فوطه داران برداشت بالا دستی و بهیت و خسیح سوار و پیاده
باز دارد نشده ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اصلا مطلقاً بعمل در نیاید و بازیافت باقی ذمه فوطه دار
بعهده خود دانسته و کوته خزانه زیر مهر خود نگاه داشته نگذارد که یک دام بیسند مخبر تخصیص خرج رود و طومار جمع و
سر رشته کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته جمع و خرج تحویل فوطه دار معلوم شده و تحاشا نموده
بدفتر خانه والا ارسال میداشته باشد میباید که چودهریان و قانون گویان و زمینداران و سایر متوطنان
پرگنه مسطور مشار الیه را امین باستقلال دانسته دست تصدی معهود الیه را در اجرای امور متعلقه این خدمت
قوی دانسته از سخن و صلاح حسابی او که بر آنچه مستلزم کفایت سرکار و بر آید کار و رفاهیت خلق الله بوده باشد
بیرون نروند و نیز باب تاکید بلیغ شناسند و تخلف نورزند خدمت کروری سندی چون حسب الامر
جلیل القدر خدمت کروری پرگنه فلان تابع سرکار و صوبه فلان من ابتدای فلان بتجویز امارت پناه فلان
امین پرگنه مذکور بشرط ضامنی فلان مطابق مقدمه ضمن مقرر و مفوض گشته که در مزید آبادانی و افزونی معموری
پرگنه و آمدنی مال و رفاهیت رعایا سعی بلیغ بکار برده آنچنان کند که از حسن عمل کارپردازی او زمین لائق
زراعت بالتمام مزروع شود و محصول پرگنه مذکور سال بسال افزایش پذیرفته رعیت برفاه حال مالگذاری
نماید و تحصیل مال واجب بوقت و هنگام پرداخته موافق تشخیص امین بوصول رساند و یک دام باقی نگذارد که تا فی الحال
بازخواست آن بعهده او ست و احتیاط نماید که وجه تقاوی با تلبیس بصیغه تقاوی تعلم نیاید که تمسک لباسی رعایا
درین ماده منظور نخواهد شد و برانه و کمحرفی بازخواست خواهد آمد و از بهیت و بالادستی و بلیه و اخراجات
و دیگر ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اجتناب و احتراز لازم دانسته بوجهی من الوجوه بر خلاف حکم
اشرف اقدس اقدام ننماید و تحصیل هر روزه تحویل فوطه دار نموده کوته خزانه بمهر امین و مهر خود و قفل فوطه دار
نگاه دارد و بست و گشاد آن باتفاق یکدیگر بعمل آورده اهتمام تمام بجا آرد که یکدام بی سند معتبر صحیح بخرج نرود
و در تقدیم خدمت مامور راستی و درستی و دیانت واجب شناخته چیزی از هیچ کس طمع و توقع ننماید
و از سلوک پسندیده جمهور سکنه آنجا راضی داشته سر رشته کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل و جمع و اصل باقی مال و تتمه
تحویل فوطه دار ماه بماه بدفتر خانه والا ارسال داشته باشد میباید که چودهریان و قانون گویان و مقدمان و مزارعان
و سایر متوطنان پرگنه مسطور مشار الیه را کروری باستقلال دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب کفایت سرکار

در برآمد کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نرود و مال واجبی و حقوق دیوانی از قرار واقع بتحصیل رسانیده الیه
جواب میگفته باشند درین باب تاکید دانند خدمت فوطه داری متصدیان مهمات عمله و فعله پرگنه فلان
صوبه فلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه داری پرگنه مذکور درین ولا از ابتدای فصل خریف بموجب تجویز شجاعت پناه
فلان حسب الضمن از تغیر فلان بفلان مقرر و مفوض گشته میباید که موحی الیه را فوطه دار مستقل دانسته آنچه
از مال و سایر جهات بتحصیل درآید و بعد تحویل او نموده یکدام علاوه در نگاه ندارند تا تحویل فوطه دار سابق
آنکه خدمت مزبوره بکمال راستی و دیانت بتقدیم رساند و از هیچ وجه من الوجوه از کسی طمع و توقع ننماید و در کوته
نشستن ایمن و کم درمی و قفل مهر خود نگاه داشته یکدام بی سند معتبر منقود تحیه نماید و بعد جمع و خرچ تحویل
خود به روزنامچهٔ فوطه هر روزه بموافق ضابطه دستخط میکرده باشد درین باب ابوده شناخته تخلف
نورزند خدمت واقعه نویسی چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه نویسی پرگنه صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد به رفعت دستگاه سعادت الله خان حسب الضمن مقرر گشته که از روی راستی و درستی
بتقدیم خدمت مزبوره پرداخته حقائق و سوانح آن محال و کیفیت عمل عمال از قرار واقع داخل روزنامچه
نموده بحضور پرنور ارسال میداشته باشد و مقدمات مالی از قسم تشخیص جمع و تحصیل مال سایر و باقیات
مطالبه پیشکش و غیره ابواب جمع را بالمشافهه عاملان آنجا داخل واقعه نماید و با چودهریان آنجا حسن سلوک
مسلوک دارد باید که عمله و فعله پرگنه مذکور موحی الیه را واقعه نگار باستقلال دانسته امور متعلقه این خدمت
بمشار الیه متعلق شناسند ایضا دستک باسم رفعت مآب آنکه چون خدمت واقعه نویسی کچهری دیوان
واقعه دار السلطنت لاهور بعهده او مقرر شده باید که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره از روی راستی
و درستی پرداخته سوانح و حقائق روئداد کچهری مسطوره را از قرار واقع داخل سیاهه وقایع نموده بدفترخانه
دار الانشا فرستاده باشد و احتیاط نماید که در تحریر سوانح واجب الاعلام کم و کاست بمیان نیاید درین باب
تاکید داند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نگاری محال متعلقه چکله اسلام آباد مضاف
بصوبه مستقر الخلافت اکبرآباد بدستور سابق حسب الضمن برفعت پناه فلان مقرر و بحال شده که به لوازم
و مراسم خدمت مامور کماینبغی پرداخته حقیقت عمل سلوک تهانه داران و عاملان پرگنات و تشخیص
جمع و تحصیل مال و محصول ابواب سایر و موجودات خزانه و کیفیت مزروعات و دیگر خصوصیات
و مقدمات واجب الاعلام داخل روزنامچه وقایع نموده بدفتر دار الارسال میداشته باشد و در ثبت قضایا
طریقه حق و راستی مسلوک داشته از حقائق و سوانح آنچه رو دهد بیکم و زیاده بتعلیم آرد میباید که متصدیان
مهمات و معاملات و چودهریان و قانونگویان و زمینداران و سایر عمله و فعله چکله مذکور مشار الیه را شناخته

در ابواب مسطوره کرا او را بحضور پرنور باید نوشت اطلاع میداده باشند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر
خدمت واقعه نویسی و بخشیگری پرگنه فلان مطابق ضمن بعهده فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت مامور
از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و سوانح و اخبار پرگنه مذکور را
[illegible] انجام امور بحکم زیاده داخل واقعه نموده روزنامچه وقائع را موافق ضابطه هفته بهفته بدفترخانه
والا میفرستاده باشد و افراد وقائع موافق دستخط گماشته عامل کنانیده و برسیاهه عامل دستخط خود نموده باشد
و [illegible] سپاهیان و سلاح هر دو هم تشخیصا آنجا بموسم موافق ضابطه سرکار والا دیده تصحیح نامه را بمهر خود میداده باشد
باید که ماشتهاست عاملان و چودهریان و قانونگویان عمله و فعله آنجا امور متضافه این خدمات متعلق بمشار الیه
دانند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی چکله [illegible] و داروغگی خزانه حسب الضمن بعهده
رفعت پناه فلان مقرر شده که بتقدیم لوازم خدمت از روی راستی و درستی پرداخته دقیقه و سوانح محال
آن چکله و کیفیت عمل عمال از قرار واقع داخل روزنامچه نموده بحضور پرنور ارسال میداشته باشد و مقدمات
مالی از قسم تشخیص جمع و تحصیل مال و سایر در بازیافت مطالبه و پیشکش وغیره را بالمشافهه عاملان آنجا داخل واقعه
نماید و در کوتی خزانه را بمهر خود و قفل تحویلدار باحتیاط تمام نگاهداشته بکدام [illegible] بغیر حضور صرف نماید و
سر رشته [illegible] موافق ضابطه بدفترخانه والا میفرستاده باشد و چیزی از کسی طمع و توقع ننماید میباید که عمله و فعله
خزانه و چودهریان و قانونگویان و رعایای آن محال موصی الیه را سوانح نگار و داروغه خزانه مستقل [illegible]
امور متضافه این خدمات بمشار الیه متعلق شناسند درین باب تاکید دانند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر خدمت
واقعه نویسی پرگنه کره وغیره و داروغگی خزانه محال سائر از تغیر فلان وغیره حسب الضمن بفلان مقرر و مفوض
شده که بلوازم و مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته حقیقت عمل عمال و تشخیص جمع و تحصیل مال و موجودات
خزانه و کیفیت [illegible] و دیگر خصوصیات و معاملات واجب الاعلام داخل روزنامچه وقائع نموده بدفتر
عالی ارسال میداشته باشد و هرچه بخزانه مذکوره آمدنی شود موافق ضابطه مقرره و قاعده معین داخل جمع شده
باشد چیزی [illegible] نشود و محصول سایر را بدستور معمول در عمل آورده بکافه رعیت و سوداگران
و بقالان و مسافران حسن سلوک مسلوک داشته در ضبط مال احتیاط تمام بکار برده سعی نماید که سال بسال افزونی
جمع محال مسطور صورت بندد و دامی و درمی از میان فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه
درگاه جهان پناه بوجهی من الوجوه بعمل در نیارد و بغیر حق و خلاف حساب بنفسی مزاحمت و آزار
نرساند و سر رشته آمدنی محصول و [illegible] جمع و خرچ تحویلدار ماه بماه بدفتر والا ارسال میداشته باشد میباید
که عمله و فعله و چودهریان و قانونگویان و بتواریان آن محال موصی الیه را واقعه نویس و داروغه باستقلال

دانسته امور مضافهٔ این خدمت را بموحی الیه متعلق شناسند و از ابواب مسطورهٔ مزبوره که موحی الیه را بحضور والا
میباید نوشت اطلاع میداده باشد و از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و حصول سرکار فیض مدار را بتحصیل
موحی الیه جواب میگفته باشند درینباب تاکید دانند **خدمت خزانچی گری** چون خدمت خزانچی گری
چکله فلان از ابتدای سنه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته
طریقهٔ احتیاط و راستی از دست ندهد و آنچه از پرگنات و محال سائر آمدنی شود موافق ضابطهٔ معین داخل کوتهٔ
خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند معتبر حضور یکدام خرج ننماید میباید که عمله و فعله خزانهٔ مزبوره
موحی را خزانچی باستقلال دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت جواب او میگفته باشد و کوتهٔ خزانه بمهر دیوان و مهر
داروغه و قفل خزانچی نگاه داشته بست و کشاد باتفاق هم بعمل آرند و نگذارند که دامی و درمی خلاف قاعده
بخرج رود درین باب تاکید دانند **خدمت سزاولی چکله** چون خدمت سزاولی ارسال کاغذ چکله
قنوج بتحویل وکلای سرکار عالیمقدار خلافت پناه فلان منصبدار حسب الضمن مقرر شده که به لوازم این خدمت
براستی و درستی کما ینبغی پرداخته سررشتهٔ کاغذ را موافق ضابطه و دستور از متصدیان و عاملان آن محال گرفته
مطابق قاعده و معمول بدفترخانهٔ دار الامیر فرستاده باشد باید که عمله و فعله پرگنات مذکوره موحی الیه را سزاول مستقل
دانسته امور مضافهٔ این خدمت متعلق باو شناسند **خدمت داروغگی محال** چون حسب الامر جلیل القدر
خدمت داروغگی محال سائر پرگنه کتره وغیره و داروغگی خزانهٔ پرگنات چکلهٔ صوبهٔ الهآباد مرقوم فی الضمن
بفلان مقرر گشته که به لوازم و مراسم خدمات مذکوره کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقایق تاکید نگذارد و در ضبط
محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان اهتمام تمام بکار برده آنچنان کند که دامی و درمی
در مال سرکار فوت و فروگذاشت راه نیابد و ابواب ممنوعهٔ درگاه خلایق پناه اصلاً و مطلقاً بعمل در نیاید و
سررشتهٔ آمدنی محصول آن محال و رشتهٔ جمع و خرج تحویل تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل
بدفتر عالی میرسانیده باشد و در کوتهٔ خزانه بمهر دیوان و مهر خود و قفل خزانچی نگاه داشته یکدام بی سند معتبر
حضور خرج ننماید میباید که چودهریان و قانونگویان و سوداگران و بیوپاریان محال مرقومه عمله و فعله خزانه امور
مضافهٔ خدمات مذکوره متعلق بموحی الیه شناخته از سخن و صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد
بیرون نروند **خدمت مشرفی** چون خدمت مشرفی محال سائر و چبوتره کوتوالی قصبهٔ مذکوره
گهاتم‌پور متعلقهٔ صوبهٔ الهآباد بعزت آثار فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته میباید که چودهریان و قانونگویان
و عمله و فعلهٔ آنجا مشار الیه را مشرف مستقل محال مذکوره دانسته لوازم و مراسم خدمت مسطوره بمشار الیه راجع
گردانند سبیل موحی الیه آنکه خدمت مرجوعه را از روی راستی و درستی و دیانت بتقدیم رسانیده دقیقه

از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و جمع و خرچ و روزنامچه وغیره سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول
به دفتر خانه والا میرسانیده باشد درین باب تاکید تمام شناسند خدمت کوتوالی چون خدمت کوتوالی
قصبه اسلام آباد از انتقال مرتضی خان برفعت پناه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته که از روی
دیانت و راستی به لوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته بنوعی بکند که آنجا را از حسن سلوک راضی دارد و در محافظت
و محارست قلعه مذکوره و چوکی و پاسبانی کمال تیقظ و هوشیاری بجا آورده آنچنان کند که اثری از دزد
و رهزن بنماند و متوطنان آنجا در امن و آسایش بوده بکسب و پیشه خود اشتغال نمایند و احیاناً اگر در زمانه احدی
از سکان قصبه مذکوره دزدی واقع شود مال مسروقه بهم رسانیده بمالک مسترد گرداند والا از عهده جواب برآید
بیجهت کسی را بتهمت گناه گرفتار نشوند و زیاده تحصیل داشتن و گذاشتن آنها بموجب دستخط قاضی بعمل آرد و بدون سارق
بهند و بندیان دیگری بطور خود جبارت نکند و اقویا را بکار برد که زبردستی بر ناتوانی تعدی نتواند کرد
میباید که متصدیان مهمات چبوتره کوتوالی قصبه مذبور مشار الیه را کوتوال آنجا دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب
بر آمد کار و رفاهیت خلق الله بوده باشد بیرون نروند درین باب تاکید دانند خدمت بر آورد نویسی
چون خدمت بر آورد نویسی پرگنه کوڑه بفلان حسب الضمن مقرر گشته که ابواب بر آمد عاملان معزول پرگنه
مذکوره از روی کاغذ خام اصلی بی اغماض و تلبیس بتحقیق آورده طوامیر بر آمد موافق ضابطه و دستور
نماید که هیچ کار پوشیده و پنهان نماند و بر عامل میل و حیف نرود و مرتب و طیار ساخته به دفتر خانه
والا ارسال دارد و میباید که متصدیان مهمات پرگنه مذکوره و چودهریان و قانون گویان
و زمینداران در ارجاع کاغذ خام اصلی و سوادها بمشار الیه همراه و معاون بوده آنچنان کنند که در معدود
ایام سر انجام نموده طوامیر مذکوره بحضور بفرستند و از امور مضافه این خدمت هر چه ظاهر نماید در انصرام
آن موقوف و معطل نماند خدمت کارکنی چودهریان و قانون گویان و مقدمان و مزارعان محال
دیگر مضاف صوبه کشمیر بدانند که چون خدمت کارکنی محال مذکور بموجب رفعت و امانت پناه محمد مقیم
متصدی و آمین آن محال حسب الضمن بتغییر فلان بفلان مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مسطوره
از روی دیانت و راستی کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و احتیاط نامرعی نگذارد و سررشته کاغذ
موافق ضابطه به دفتر خانه والا میرسانیده باشد که معنی الیه را کارکن مستقل دانسته امور مضافه این خدمت
متعلق باو شناسند درین باب تاکید دانند خدمت قانون گوئی متصدیان مهمات حال
و استقبال پرگنه کڑه مضاف صوبه الهآباد محال جاگیر و کلاسه سرکار عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون
در ینولا حسب الحکم مقدس معلی بموجب سند درگاهی خدمت قانون گوئی پرگنه مذکور بدست نصف

حصه

بدستور سابق و نصف دیگر از تغیر داد و معرف و موردنو مسلم از ابتدای فلان مقرر و مفوض گشته که با یقینی
بلوازم و مراسم خدمت پرداخته و دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایا بالگزارد و افزونی مزروعات و تشخیص
آن پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه معمول بدفتر عالی
والا میرسانیده باشند و رعایا و برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون تغلب و تعدی و یاجبه
نگردد و بدعتی احداث نکند و بطمع و توقع و اخذ ابواب ممنوعه اقدام ننماید باید که بموجب یرلیغ عالم مطیع
مشارالیه را قانون گوی در وبست پرگنه مسطور دانسته دست تعدی او در امور متضمنه این خدمت
قوی شناخته دیگری را شریک و سهیم نگردانند و نگذارند که از قانون گویان معزول مداخلت توانند کرد
و سخن و صلاح حسابی او را که سرآئینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اعتبار نمایند درین باب
تاکید دانند سند مدد معاش متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون بموجب
فرمان عالیشان قضا جریان موازی یکصد بیگه زمین افتاده لائق زراعت خارج جمع از پرگنه مذکور
در وجه مدد معاش فلان وغیره از ابتدای فلان حسب الضمن مقرر گردیده میباید که اراضی مسطوره را
مطابق حکم مقدس معلی از رقبه بنجر پیموده و چک بسته بتصرف موعی الیهم واگذارند که حاصلات آنرا
صرف مایحتاج خود ساخته بدعای دوام دولت ابد مدت اشتغال داشته باشند و چهلکا بگیرند
که سند سرکار عالیمقدار نیز حاصل نماید ایضا متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه مضافات
چکله اسلام آباد معلوم نمایند چون درینولا بعلو پیوست که مطابق سند امارت و ایالت مرتبت حشمت
و شوکت منزلت فلان موازی دو صد بیگه زمین بنجر خارج جمع در وجه مدد معاش فلان از پرگنه مذکوره
انداختند [illegible] مبارک اراضی مسطوره بدستور سابق او از محل قدیم حسب الضمن در وجه مدد معاش موعی الیه بحال
داشته شد میباید که زمین مذکور را بتصرف مشارالیه واگذارند که حاصلات آنرا صرف مایحتاج خود نموده بدعای
دوام دولت ابد مدت اشتغال داشته باشد و چهلکا بگیرند که سند صدر سرکار عالیمقدار نیز حاصل نماید و
ثانی الحال مطابق سند حضور پرنور اعتبار کنند سند جاگیر چودهریان و قانون گویان و مقدمان و مزارعان
پرگنه دیلواره متعلقه چکله فتوح بدانند که چون بموجب امر جلیل القدر پرگنه مذکور از ابتدای فصل خریف
انتاییل بجاگیر سیادت و نجابت پناه شهامت و حوالی دستگاه میر محمد مع برادری حسب الضمن مقرر شده باید
که مال واجب و حقوق دیوانی از قرار حق و راستی بگماشته میر مشارالیه جواب میگفته باشند و از سخن و صلاح
و حرف حسابی او تخلف نورزند [illegible] گماشته مسطور آنکه با رعایا و برایا بحسن سلوک در زیده معمول
بر طبق معمول قیام نماید و ابواب ممنوعه معفو درگاه خلائق پناه هرگز بعمل نیارد و پرگنه مذکور را آباد گرداند

نگاهدارد سند بعوض نقد دیس مکهیان و دیسپاندیان و مقدمان و مزارعان دیه کنوری و قسریه
کولنکالو محال تپول و کلاسے سرکار والا بدانند که چون مواضع مذکوره من ابتدائے فلان حسب الضمن عوض
نقدی بجاگیر سیادت و رفعت پناه فلان وغیره مقرر گشته میباید که مشارالیه را جاگیردار خود دانسته مال واجبی
و حقوق دیوانی از قرار واقع و راستی بگماشته موجی الیهم جواب میگفته باشند و سبیل مشارالیهم آنکه بحصول
قریات مسطوره موافق دستور معمول از رعایا بازیافت نموده دہات مرقومه را آباد و معمور نگاهدارند و
بر اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اصلاً و مطلقاً اقدام ننمایند درینباب تاکید دانند ایضاً چون
حسب الامر جلیل القدر موضع فلان مبلغ اینقدر بالتمام از ابتدائے فلان عوض نقد حسب الضمن در جاگیر
فلان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شده میباید که چودهریان و قانون گویان و متصدیان و مزارعان و سائر
رعایا موضع مذکور موجی الیه را جاگیردار دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی موافق ضابطه و معمول جواب میگفته
باشند سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده راضی و شاکر داشته
در صورتیکه از نقد سالم به رعایا برسد معاملت نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه معفوه درگاه جهان پناه
نگردیده بدعت تازه احداث نکند درین باب تاکید دانسته تخلف نورزند ایضاً متصدیان مهمات و معاملات
پرگنه فلان معلوم نمایند که چون مبلغ اینقدر حسب الضمن از بابت اضافه منصب فلان من ابتدائے فصل
فلان منجمله محصول مذکور تن گشته میباید که موضع فلان وغیره که جمع اینقدر سابق در اجاره مقرر است یا یک
موضع دیگر که اینقدر جمع داشته باشد جدا علیحده کرده حواله گماشته مشارالیه نمایند که دہات مسطوره را بحسن
سلوک آباد داشته مال واجب آن محال موافق معمول از رعایا بازیافت می نموده باشند ایضاً فلان فوجدار
پرگنه فلان بدانند که چون مبلغ یکهزار روپیه در ماهه فلان در عوض جاگیر نقدی حسب الضمن از تحویل او تنخواه
گشته میباید که وجه مواجب مشارالیه از ابتدائے خریف او یا ئیل موافق ضابطه سرکار والا بعد از چهار ماه ماه به ماه
از تحویل خود تنخواه داده قبض الوصول میگرفته باشند که ثانی الحال مطابق آن موجب این پروانه بخرچ او
مجری و محسوب خواهد شد درین باب تاکید دانند چٹهی جاگیر وزارت پناه فلان در حفظ الٰهی باشند چون
حسب الامر جلیل القدر مبلغ جاگیر از پرگنه بتی بهجت پور من ابتدائے فلان عوض نقدی حسب الضمن در طلب
فلان وغیره مقرر شده میباید که آن وزارت پناه دہات نیک اندر بد که از قرار سراسری ده ساله مبلغ مذکور
جمع داشته باشد تقسیم نموده چٹهی موافق ضابطه علیحده کرده حواله گماشته مشارالیه نمایند که به پرداخت و استمالت
نموده مال واجب را موافق دستور و معمول از رعایا بازخواست می نموده باشد پروانه تنخواه جاگیر امارت پناه
فلان محفوظ باشند چون درینولا عوض نقدی من ابتدائے فصل فلان بشجاعت شعار فلان در جاگیر مقرر شده

سواران سه بندی همراهی وزارت پناه دیوان چکله مذکور من ابتداے شروع خدمت از تحویل او تنخواه شده
میباید که مبلغ مذکور بدیوان مشارالیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشند که ثانی الحال بموجب این پروانه و قبض موصی الیه
محرران دفترخانه والا بخرچ مجری و محسوب خواهند داشت الوفه مشرف خزانه فلان خزانچی چکله فلان بدانند
که چون مبلغ پنجاه روپیه بلا قصور ماهیانه الوف راے مشرف خزانه مذکور از ابتداے شروع خدمت بدستور گذشته
حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور موافق ضابطه سرکار دولتمدار بموصی الیه رسانیده قبض الوصول
میگرفته باشند که ثانی الحال محرران دفترخانه والا بموجب این پروانه و قبض مشرف مسطور بخرچ او مجری و محسوب
خواهند داشت سند مددگاران امین فلان فوطه دار پرگنه فلان بدانند که چون مبلغ پنجاه روپیه درماهه
مددگاران سیادت پناه امین منصوب پرگنه مذکوره موافق ضابطه حسب الضمن از ابتداے شروع خدمت
بدستور مواجب فلان امین معزول پرگنه مسطور از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور بر طبق ضابطه و دستور
از تحویل خود بمشارالیه تنخواه میداده باشند و قبض الوصول بمهر امین موصی الیه حاصل نماید که ثانی الحال محرران دفتر والا
بموجب این پروانه و قبض امین مذکور از روے حساب بخرچ او مجری و محسوب خواهند داشت سند تحصیل
کروری فلان فوطه دار پرگنه فلان بدانند که چون حق التحصیل کروری پرگنه مذکور یکصد روپیه پال بعد
وضع سایر یکصد بیست و هشت روپیه فیوع و غیره الواب هفت روپیه مقرر است درینولا که خدمت
کروری آن پرگنه بعزت آثار فلان مفوض گشته وجه حق التحصیل حسب الضمن از تحویل او تنخواه شده باید
که موافق ضابطه سرکار عالیمقدار سه یکصد روپیه بر کل تحصیل یک روپیه بر آید علی الحساب موقوف داشته
تنخواه باقی مطابق ضابطه خالصه شریفه منجمله تحصیل بقایا سنوات که بر صد پنج روپیه بر جمع حال مقرر است اعتبار
نماید و اگر در پرگنه مذکوره باقی سنواتی نباشد یا از تحصیل بقایا وجه حق التحصیل کروری کفایت نکند تتمه را از
تحصیل محصول سال حال از تحویل خود داده قبض الوصول ستاند که ثانی الحال محرران دفتر والا از روے حساب
بخرچ او مجری خواهند داشت سند فوطه داری متصدیان مهمات پرگنه کول تابع چکله اسلام آباد معلوم نمایند
که چون رسوم فوطه دار پرگنه مذکور سه یکصد شش پنج روپیه پال بعد وضع سایر بر یکصد و هفده روپیه و فیوع و غیره
الواب شش آنه مقرر است درینولا که خدمت فوطه داری پرگنه مذکوره از تغیر فلان بفلان مفوض شده باید
که رسوم فوطه دار مسطور مطابق ضابطه حسب الضمن از تحویل او تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرران دفتر والا
موافق حساب بخرچ فوطه دار مذکور مجری خواهند داشت سند مددگاران واقعه نویس فلان کروری
پرگنه فلان بدانند که چون موافق ضابطه سرکار عالی متعالی مواجب مددگاران واقعه نویس پرگنه مذکوره
مبلغ چهار روپیه درماهه از حق التحصیل کروری مقرر است درینولا که خدمت واقعه نویسی آنجا از تغیر فلان

بفلان مفوض شده و مبلغ مذکور در وجه مواجب مددگاران موحی الیه مطابق ضمن از جملهٔ حق التحصیل او بدستور سابق
تنخواه گشته باید که از ابتدای شروع خدمت بمشار الیه میرسانیده باشد درین باب تاکید داند ایضاً کروریان
پرگنه فلان وغیره بدانند که چون موافق ضابطهٔ سرکار عالی متعالی تشخیص مبلغ چهارده و نیم روپیه در ماه مواجب مددگاران
واقعه نویس از حق التحصیل کروری مقرر است درینولا که خدمت واقعه نویسی پرگنه مذکوره بفلان مفوض شده وجه
در ماه مطابق ضمن از جملهٔ حق التحصیل آنها تنخواه گشته باید که مبلغ مذکور بموجب حصه رسد از ابتدای شروع خدمت
بمشار الیه میرسانیده باشند درین باب تاکید دانند ایضاً کروری پرگنه فلان و فلان معلوم نمایند که چون خدمت
بر آورد نویسی پرگنات مذکوره از ابتدای فصل فلان عمل ایلچی فلان و کروریندی فلان بعهده فلان مقرر شده و
مبلغ چهارده و نیم روپیه در ماه مددگاران همراهی موحی الیه موافق ضابطه از جملهٔ حق التحصیل تنخواه گشته میباید که آید
پرگنه را که مشار الیه شروع نماید تا درست شدن طومار بر آورد مبلغ مرقومه را کروری آن پرگنه از حق التحصیل خود به
موحی الیه داده قبض الوصول میگرفته باشد درین باب تاکید داند سند مواجب خزانچی متصدیان مهمات
خزانه چکله مصاعد معلوم نمایند که چون خدمت خزانچی گری خزانه مذکوره بموجب سند علیحده از تغیر فلان بفلان مقرر شده و مبلغ
چهل و یک روپیه و دو آنه و یک پول موافق ضابطه بدستور علاوه خزانچی سابق در وجه مواجب موحی الیه از تحویل او تنخواه گشته میباید
که مواجب مرقومه حسب الضمن بقاعده و ضابطهٔ معهوده تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرران دفتر عالی مطابق حساب
بخیج خزانچی مذکوره مجرا خواهند داشت سند سروب لاسه خزانچی خزانه واقع دار الخلافت شاهجهان آباد
بدانند که چون حسب الامر جلیل القدر مبلغ سی روپیه در ماه بالمقطع بابت مواجب قاصدان همراهی شرافت
و معالی پناه دیوان بیوتات متعلقه دار الخلافت حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور لیوان
ده و پروانه بعد از انقضای چهار ماه سه ماه موافق ضابطه از تحویل خود میرسانیده باشد و قبض الوصول
ستانند که ثانی الحال مطابق این پروانه و قبض مذکوره محرران دفتر والا مجری و محسوب خواهند داشت سند
پیاده وزارت پناه فلان بالقابه بعافیت باشند چون بموجب پروانگی حسب الامر جلیل القدر که بمهر
صداقت و معالی مرتبت فلان بدفتر والا رسیده مبلغ بیست و سه هزار و دو صد روپیه بابت مواجب یکساله
یکشنگی سوار و پیاده تعینه همراهی سیادت و معالی پناه میرک فلان که از جناب جاه و جلال به صاحب تلخیح
دستوری یافته روانه آن صوب است بطریق تفصیلی که با شرح پروانگی در ضمن رقم کرده بر خزانه واقع دار السلطنت
لاهور تنخواه شده میباید که آن صیابق حاضری جماعه مرقومه بمهر سیادت پناه موحی الیه گرفته و تمسک بمهر نیز
بنام خزانچی بدهند که وجه تنخواه بمیرک مشار الیه حواله کرده قبض الوصول بگیرد که ثانی الحال میرک موحی الیه
موثق طلب بمهر کی ام از انجماعه تدبیر خواهند داد و قبض الوصول موافق ضابطه گرفته باب تنخواه

سوم دستکات خدمات دستک دیوانی دستک باسم سیادت پناه رفعت دستگاه فلان آنکه چون
بموجب امر جلیل القدر خدمت دیوانی فوج سفینه رکاب نصرت مآب نواب قدسی القاب تازه نهال گلشن ابهت
و اجلال ثمرهٔ شجرهٔ عظمت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ ملت و دین شاهزاده محمد معز الدین بآن سیادت پناه مقرر گشته
میباید که به لوازم و مراسم خدمت ماموره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و سررشته کاغذ دیوانی
موافق ضابطه و دستور نگاهداشته بقاعدهٔ معهوده بدفتر والا ارسال دارد و درین باب تاکید داند بتاریخ فلان
قلمی شد خدمت استیفا دستک باسم سیادت و رفعت پناه محمد نصیر ملازم سرکار عالی مقدار آنکه چون خدمت
استیفا ابواب آن مال محال متعلقه حصه تابینان از تغیر شیخ فلان بآن نجابت انتساب مقرر گشته میباید که به
لوازم و مراسم خدمات ماموره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و در تنقیح محاسبات و تشخیص
معاملات و دیگر امور مضافهٔ خدمت مذکوره کمال جد و جهد بجا آرد و درین باب تاکید تمام شناسد خدمت
ملاحظه و داغ دستک باسم رفعت مآب فلان آنکه چون خدمت ملاحظه داغ و تصحیحهٔ اسپان و سلاح تابینان کمکیه
فلان بعهده آن رفعت پناه مقرر گشته میباید که بموجب موافق ضابطه و دستور تصحیح آن بجا میرسانیده باشد و سررشته
آنرا مطابق قاعده جهت ارسال دارند درین باب حسب المسطور عمل آرند خدمت داروغگی خزانه دستک
باسم سعادت نصاب خواجه انور برای آنکه چون حسب الامر جلیل القدر خدمت داروغگی خزانه انعام از تغییر
دوست بیگ چیله بآن سعادت آثار مقرر شده باید که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق
نامرعی نگذارد و زر سرکار تحصیل خزانچی خزانه مسطوره ابواب جمع شود باحتیاط تمام زیر مهر نگاهداشته بی حکم
سند مهر تخریج ندهد درین باب تاکید بلیغ شناخته بعهده داند مشرفی خزانه فوج دستک باسم فلان
و فلان آنکه چون خدمت مشرفی خزانهٔ مرحوم سفینه فوج حسب الضمن بعهده او مقرر گشته میباید که در تقدیم
لوازم و مراسم خدمت از روی راستی و درستی و دیانت پرداخته دقیقه از دقائق احتیاط و خبرداری
نامرعی نگذارد و دیگر امور از کسی طمع و توقع نکند و سررشته کاغذ را مطابق ضابطه درست کرده بدفترخانهٔ والا
میفرستاده باشد میباید که عمله و فعلهٔ خزانهٔ مومی الیه را مشرف آنجا دانسته ابواب مضافهٔ این خدمت
باو متعلق دانند درین باب تاکید شناسند داروغگی محال سایر دستک باسم سیادت و رفعت پناه میر
...الملک منصبدار سرکار عالی مقدار آنکه چون خدمت داروغگی محال سایر شاهگنج و غیره مرقوم فی الذیل متعلقه
اسلام آباد از تغییر فلان باو مفوض و مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره از روی راستی و درستی
پرداخته دقیقه از دقائق احتیاط و خبرداری نامرعی نگذارد و ماخذ محصول مسطوره بدستور سابق معمول عمل آورده
بکافهٔ رعایا و سوداگران از مقیم و مسافر حسن سلوک مسلوک دارد و در ضبط مال سرکار سعی بلیغ بکار برده آنچه ان

کنند که جمع آن محال بسال بسال بیفزاید و واسطه و رسمی از میان فرو گذاشت نشود و ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه
بوجهی من الوجوه در عمل نیاید و سررشتهٔ آمدنی محصول موافق ضابطه بدفتر والا میرسانیده باشد میباید که چودهریان
و قانونگویان و بیوپاریان و عمله و فعلهٔ محال مذکور بسیر موعی الیه را داروغه باستقلال دانسته از سخن و صلاح [illegible]
مشارالیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت سوداگران باگذاره بوده باشد بیرون نروند و امور مضافه این خدمت
متعلقه موعی الیه دانند خدمت امینی چبوترهٔ کوتوالی دستک باسم رفعت پناه فلان بیگ آنکه چون حسب الامر
جلیل القدر خدمت امینی چبوترهٔ کوتوالی واقع لشکر اقبال والا شاهی بآن شجاعت دستگاه مفوض گشته باید که
بلوازم و مراسم خدمت مامورهٔ کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و باتفاق متصدیان مهمات چبوترهٔ مذکوره
عمله و فعله حسن سلوک ورزیده احتیاط نماید که بر احدی از توابع و لواحق آن محال جور و تعدی نرود و در [illegible]
حسب المسطور بعمل آرد. خدمت دستک باسم فلان آنکه چون خدمت چودهرائی منڈوی شاه گنج واقع دار الظفر
بدستور متعلقهٔ جاگیر وکلای سرکار عالی متعالی از تغییر فلان باو مقرر گشته میباید که در امور مضافه متعلقه این خدمت
مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت
سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسلوک دارد و واسطه و رسمی از احدی
بوجهی من الوجوه طمع نماید درین باب تاکید داند. در باب پایمال زراعت دستک باسم متصدیان
پرگنات ذیل آنکه چون عبور موکب والا در حدود پرگنات مذکوره واقع میشود و زراعتی که سر راه خواهد بود
در پایمالی خواهد آمد لهذا نگارش میرود که سرزمین تخمینی سطر اوقات جاه و جلال گرده خود با عمله و فعله در آنجا رسیده
رهگذرگاه و اطراف لشکر ظفر اثر ملاحظه کرده قطعات زراعت هر چه پایمال شده باشد در نموده خود را ک
فیلان و فیلخانه سرکار دولتمدار رسانند و زمین را قدم پیمایش نموده سررشتهٔ آن را بدفتر والا تعیناتی ایالت
دار و غیره پایمالی مساحت نموده رعایا را بحق خواهد رسانید. خدمت دستک باسم متصدیان خزائن مندرجهٔ ذیل
آنکه چون بموجب فرد حقیقت که بمهر سیادت و بسالت پناه تن بخشی بدفتر والا رسیده حسب الامر جلیل القدر
مقرر شده که از بابت بچهرحاضری مردم منصبداران چوکی سائر و سخن خاص چوکی و تعیناتیان غسلخانه و گرز محل
و غوره برداران و یساولان و برق اندازان و احدیان و غیره ابواب وضعی آنچه از قبوض هر کدام وضع شده در
خزانهٔ جریمانه داخل نمایند میباید که موافق حکم والا بعمل آورده از ابواب مذکوره تحویل خزانچی جریمانه نموده
قبض الوصول میگرفته باشند درین باب تاکید تمام دانند. در باب اجاره چون فلان در پرگنه فلان دو ده
اجاره میخواهد لهذا قلمی میگردد که اگر در پرگنه مذکوره دهات موصوفه از پا افتاده بوده باشد بعنوان
مناسب جمع مشخص کرده بدهند که در دو سه سال بجمع کامل برسد. و آنکه برقبه ده مسلوکه داشته هر سال

مقرر نمایند که ده افسرده باشد و بعد تشخیص و گرفتن قبولیت و مال ضامن موافق قاعدهٔ معهوده سرانجام نمایند که استاجر
سرانجام آبادانی و استمالت رعیت بوقت و عمل آرد و عمل حاصل مال واجب مطابق قبولیت اجاره دار بهنگام بیباقی نماید
و به تقدیر دیگر به جواب اطلاع دهند استغاثه در هنولا فلان زمیندار موضع فلان علاقه پرگنه فلان استغاثه نموده که چار
زمینی زرعی ده مسطور دریا برده و بدون عمل بناسی آبادانی آن ده امکان ندارد و لهذا نگارش میرود که حقیقت دریافته
بر تقدیر وقوع اگر آن امانت پناه آبادانی آنجا منحصر در عمل بناسی دانند بشرطیکه رعایا در سرانجام زراعت تقدیر
استطاعت کوتاهی نکنند و در نگاهبانی غله راستی ورزیده خیانت پیشگی نخواهند عمل بناسی قرار داده بطریقی
که نصف به رعایا و نصف سالم بسرکار دولتمدار برسد معاملت نمایند و افزونی مال سرکار و رفاهیت خلق الله بهمه وقت
نصب العین داشته باشند و اگر حقیقت بعنوان دیگر ظاهر شود به سرکار نویسند باب محصول باغات
در هنولا وکیل خواجه یاقوت ظاهر ساخت که باغ موکل در پرگنه انوپ نگر واقع است و عاملان بعلت سردرختی
مزاحم میشوند و سوای آن انواع آزار بحال باغبان میرسانند بنابران نوشته میشود که چون بموجب امر جلیل القدر
مقرر شده که بساتینی که در آن مقابر باشد و دخلش با خرج برابر بود یا کمتر از آن باشد حاصلش معاف شناسند و
باغاتی که در آن مقابر باشد و دخلش از خرج زیاده باشد از قرار ده و یک ششم حصه از مسلمین و پنجم حصه از
هنود بگیرند میباید که درین باب مطابق امر جلیل القدر عمل آرند و محصول سردرختی را موافق ضابطه مقرره ستانند
و درباره آن بهیچگونه موجب آزار باغبانان مذکور نشوند و بوجهی من الوجوه مزاحمت نرسانند استغاثه فلان
بوسیله باریافتگان محفل فیض منزل قدسی العرفی والا رسانید که سلیم ساکن آنجا از راه تعدی متقدمی آن ده که آباد
اجداد او از قدیم تعلق دارد متصرف شده لهذا حسب الامر جلیل القدر نگاشته می‌آید که آن رفعت پناه بحقیقت این
مقدمه وا رسیده در صورت صدق معروض و مالک مالگذار بودن رافع و برآمدنش از عهده سرانجام زراعت
بوقت و ادای مال واجب بهنگام و عدم فروخت سه ساله قریه مذکوره با حواله کردن حکام سابق آنجا
بدیگری بنا بر تمرد و عدم استطاعت مستغیث متعدی قریه مذکوره از تحت تصرف متعدی برآورده بمالک
متعلق گردانند تا مکرر ازین جهت بجناب عالمیان مآب تظلم ننماید ایضاً فلان ساکن موضع فلان ظاهر نمود
که عمل آنجا جمع بستی شخصی منها بیندلند اعلی میگیرد و که بر تقدیر وقوع اگر مزارعان آن ده با وجود استطاعت
از راه حیله سازی کوتاهی در زراعت میکنند و طریقه رعیت گری و مالگذاری در پیش دارند بطریقی که نصف
به رعیت و نصف سالم بسرکار عاید شود معاملت نمایند و اگر نوع دیگر باشد حقیقت به سرکار نویسند باب
پل بستن چون همگی نیت حق طویت حضرت والا نیت مصروف بر آن است که کافه رعایا و جمهور برایا
از مقیم و مسافر و کاسب و تاجر که بجهت حصول وجه معاش از شهری بشهری میروند و از ممر کسب قوت حلال

هجران اوطان مالوفه و قطع منازل مخوفه اختیار میکنند همیشه در مقام امن و آسایش باشند و هنگام طے مسافت در راه تغلب نکشند بنابران امر جلیل القدر جلوهٔ ظهور یافت که امنا و عمال تیول سرکار فیض آثار کمیت جمیع معابر و مسالک محال مذکوره وارسیده هر جا که آب دشوار گذار در راه غیر العبور باشد دانند برائے رفاهیت عباد الله به نالها پل باید بست و راه وسیع باید ساخت صورت حال اشرح و بسط معروض پیشگاه اقبال گردانند تا بمقتضائے لطف جهان افروز اعز کرامت مظهر شرف صدور یابد درین باب تاکید تمام شناسند **فرمایش سوت**

چون موازی (۳۰) من سوت وجه بها از حضور پرنور بفرمایش ابتدا قلمی میگردد که موازی مرقومه را حسب الضمن زود و بشتاب سرانجام داده بتحویل تحویلدار علاقه سپرده نامچه و قبض الوصول بستانند که ثانی الحال مجرا دفتر والا بموجب این پروانه و قبض مسطور مجرا ست و محسوب خواهند داشت **فرمایش قالی** بموجب ضروریات بهر تصدیان قالیخانه واقعه سرکار والا که بدستخط متصدیان دیوان بیوتات رسیده منظر گردیده که موازی یکصد و پنجاه شطرنجی دوازده درعی یا هشت درعی در مستقر الخلافت اکبرآباد سرانجام پذیرد میباید که موازی مذکوره از جنس اول مطابق از رشته وقت باحتیاط تمام ابتیاع نموده تحویل تحویلدار قالیخانه نمایند برآورد قیمت آن نوشته بفرستند که تنخواه نموده آید درین باب تاکید تمام دانسته حسب المسطور بعمل آرند

تنخواه مخفی نماند که فلان و غیره ملازمان سرکار دولتمدار که اسم هر کدام بر فرد علیحده مسطور است مبلغ مطابق اسناد حضور در ماهه مقرری بجمله مواجب خود را از تحویل فوطه دار پرگنه فلان تنخواه دارند و در شوال الخاصه من ابتدائے فصل خریف عوض نقدی جاگیر یافته اند بنابران نگارش میرود که در ساعت وصول این پروانه در ماهه مقرری آنها را از ابتدائے که طلب مانده باشد موقوف نگاهدارند و آینده یکدام تنخواه نکنند و هر چه وصول یافته آنرا بمهر خود و دستخط فوطه دار آنجا نوشته زود بفرستند درین باب تاکید دانند **طلب کاغذ**

مخفی نماند که چون طومار تجمل و جمعبندی و جمع خرچ تحویل فوطه دار و دیگر کاغذ لوازمه میبایدکه فصل بفصل بدفترخانه والا برسد و حال آنکه ایام سال منقضی گشته و کاغذ مذکور بحضور پرنور نرسیده بنابران نگاشته می آید که بمجرد وصول این پروانه کاغذ مجملی از تشخیص و تحصیل و تتمه جمع و خرچ تحویل فوطه دار بلاتوقف و اهمال ارسال دارند و کاغذ مفصلی بعد انقضائے موسم برشکال باحتیاط تمام بسرعت و استعجال بر رکاب نصرت انتساب بسپارند درین باب تاکید دانند **دستور العمل دیوانیان حضور** مشتمل بر پانزده دفعه اول عاملان و چودهریان و قانونگویان و تعلقه داران را در خلوت راه ندهند و منظر کنند که سر دیوان حاضر میشده باشند و زمرهٔ رعایا و غربا که برائے عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازند تا در اظهار حاجت محتاج توسط بخیرے نباشند دوم بعاملان قدغن نمایند که هر سال دو بار دو هزار عمله دانه بتعداد قلبه و شکست والا رسیده اگر

رعایا بحال باشند اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت در ازدیاد تخم ریزی کوشیده نسبت بسال گذشته افزونی
مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی رسانده تا توانند زمین لایق زراعت افتاده نگذارند و اگر جماعه از
کارندهای فراری شده باشند حقیقت آنرا دریافته در رد راه و معاودت او بمکان مالوف جهد بلیغ بکار برند که همچنین در
فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسای موفور بجا آرند و زمین بنجر بهر وجه
که مقدور شود بمعمور رسانند سوم باعمال هر پرگنه تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده اسامیوار
دریافته جمع را از روی خبرداری بمقتضای کفایت سرکار و رفاهیت رعایا تشخیص نمایند و دول جمع بلا اهمال
بحضور بعد الارسال دارند چهارم چون بعد تشخیص جمع مقرره معهود است که در هر پرگنه اقساط وصول مال واجب قرار
مییابد درین باب بکروریان تاکید نمایند که تحصیل محصول هر فصل بر محال شروع نموده بازخواست آن مطابق
میعاد بعمل آرند و خود هم بعد مقرر گرفته تاکید نماید که از قسط معین چیزی باقی نگذارند و احیاناً اگر از قسط اول
چیزی موقوف داشته باشند در قسط دوم بقید وصول درآورند و در قسط سوم باتمام بیباق نماید پنجم
باقی سنوات را اقساط مناسب بقدر حالت و طاقت رعایا قرار داده بکروریان تاکید نماید که موافق وعده
بتحصیل درآرند و خود از سرانجام وصول آن خبردار باشند که از غفلت و مساهلت عمل در تعویق نیفتد
ششم هرگاه خود برای دریافت حقیقت پرگنات برآید در هر دهی که عبور نماید صورت مزروعات
در هر یک ... از استطاعت ... قدر جمع منظور درآرد و اگر در تفریق جمع هر واحد حق و حساب بعمل آمده باشد
بشنود و اگر چودهری یا مقدم یا پتواری ستم شریکی نموده باشد قرار واقع را ستمان ساخته بحق رسانند گنجایش از تحت
متغلبان برآورده بالفعل در تشخیص سال حال و تفریق موجودات از روی خبرداری پرداخته مفصل بنویسد
تا حقیقت کار و دانی ... پروانت وزارت پناه ظاهر شود هفتم نانکار و انعام موافق معمول عمل سرکار
خالصه شریفه بحال بوده و آنچه عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند و رسیده که انجاعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا
حال چه قدر باقی نگاه داشته و چه مقدار ... و آفت جز اگر ... باین مراتب گذاشته را بازیافت نمایند
و آنچه موقوف دارد که هرگاه آنها پرگنه آنجا بحالت اصلی خود خواهند داد و جمعیت بعرض والا خواهد رسید
در خود و تنخواهی هر کدام رعایت خواهد شد هشتم در فوطه خانه مقرر کنند که فوطه داران روپیه سکه مبارک
عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و جلنی خزانه رایج بازار گرفته صرف سکه ابواب
جمع نمایند اما روپیه کم وزن که رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر برایند که در بازار گردانیده جنس
نافس تحصیل و تعویق ... بدلا ... موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آنرا روپیه بعمل آرد
... نماید باشد و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات

را قرار واقعی بکمال احتیاط نگاهبانی نمایند و بزراعت وا رسیده جمع از روی فرد رسمی موافق هست و بود شخص
سازند آفت برسته که تفریق آن باختیار چودهری و قانون گوئی و مقدم و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا به ریزهٔ
رعیت بحق رسیده از آسیب نقصان ایمن ماند و متغلبان تغلب نتوانند کرد و هم در باب عدم ملبه و رفع اخراجات
زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه احوال رعایا است با امنا و عمال و چودهریان و قانون گویان و مقدمان
تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعه معفوهٔ درگاه خلائق پناه هرگز بعمل نیاید و خود
همیشه خبریاب باشد و اگر احدی بدین اقدام نماید و بتاکید بلیغ و تهدید باز نیاید حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت
معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد و پاره و هم برای تحقیق برآمد کاغذ خام اصلی به برآمد نویسی
که از حضور باین خدمت منصوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برآمد اینست که برآمد نویس هنگام جمع
کاغذهای سفارشی بجمعیت باجه و برهی مال و اخراجات و رسومات اسامی وار وا رسیده هر چه بهمه جهت
از خانهٔ رعیت برآمده باشد و اصلات فوطه خانه محسوب ساخته باقی تصرف امین و عامل و زمینداران و غیر ذلک
نام بنام منقح ببیند و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دیهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید و اگر بسبب عدم وجه پتواری
یا وجهی دیگر کاغذ مواضع مسدوده بدست نیاید آن جزو را از روی برآمد دیهات کلیه سرسری کرده داخل
طومار کند دیوان را میباید که بعد تیار شدن نسخه اگر موافق دستور تعلیم آورده باشد وجه تصرف عاملان موافق
ضابطه و تصرف چودهری و قانون گوئی و مقدم و پتواری که زیاده از رسوم مقرر گرفته باشند بعرض بازخواست درآورد و واجبی
از جماعه امنا و کروریان و فوطه داران هر کس براستی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و موافق
دستوری که تعلیم آمده در هر باب اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آورد او را مستمال ساخته بنویسد که در کفایت
اندیشی و دیانت داری به نتیجه بهره‌مند شود و اگر خلاف آن عمل حقیقت بحضور بنگارد که از خدمت معزول و از نوکری
برطرف شده و در باب بازخواست مواخذه آمده سزای کردار ناهنجار در کنار خویشتن بیند تا دیگران
عبرت پذیرند سیوم و هم گردآوری سررشته کاغذ بتاکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محلی که خود اقامت داشته
باشد روزنامچه که تحصیل مال و سایر و نرخنامه روز بروز از پرگنات دیگر روزنامچه تحصیل و موجودات خزانه
پانزده روزه و اثبته تحویل فوطه دار و جمع واصل باقی ماه بماه و طومار جمع مجمل و جمعبندی و جمع خرج تحویل فوطه دار
فصل بفصل از عاملان بقید تحصیل درآورد و آنرا ملاحظه نموده و آنچه زیاد از حساب متصرف شده باشد بعرض باز
خواست آورده بدفترخانه والا ارسال دارد و کاغذ خریف با ربیع و ربیع با خریف موقوف نگذارد و چهارم و هم
آئین و عامل و فوطه دار که از خدمت معزول شود کاغذ از انها بتاکید تمام گرفته بر حساب آید و ابواب بازیافت
از روی بدرنویسی موافق قاعدهٔ دیوانی بعرض بازخواست آورده کاغذ را با سررشته وصول ابواب بازیافتی

فیض جاودانی اندوزد و چشم عقیدت از مشاهدهٔ نورانی طلعت آن عزیز مصر معنی برافروزد امید که این محب را
یکی از ارادت گزینان انگاشته باشند و توجهی که در تربیت مخلص زاده جیچند مرعی فرموده اند چون بر وفق
سجیهٔ فطرت بلند الشان این سلوک دلپذیر ورد ایشان با جمیع مستفیدان و تربیت طالبان مسلوک بوده و اعمال
حسنه و امور خیر که از آن یگانهٔ زمانه سر بر میزند هیچ وقت معطل بعلل اغراض نگردیده درینصورت این هواخواه
منت بر خود می نهد و جزای خیر از بهر آن فرزانهٔ کار آگاه الهی مسألت مینماید زیاده عمر باد و در تعزیت
درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش است زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است اگرچه از سنوح واقعهٔ هایله
بیشکوه تبه کاهی بهیچ عنایت چندگانه و کلفت بی نهایت بر صفحهٔ خاطر گرامی رسیده باعث کدورت و ملال خاطر
گردیده باشد اما از آنجا که دانایان حق شناس و فرزانگان حقیقت اساس بی اعتباری و زوال اوضاع عالم بی ثبات
سریع الانقلاب حالت بنی آدم محسوس دارند یقینیکه باستماع این خبر دو پیشی و استطلاع کمر صواب گزین در
مقام رضا و تسلیم درآمده چهرهٔ صبر و شکیبائی برافروخته باشند معاذالله این ملامت خوان ورق تحقیق را چه یارا که در خدمت
افلاطون زمانه و استفاده از علم الهی بمیان آورده لب باندرز گشاید بحضرت همه دان فضلی از بیان
معاش و معاملتی از عالم معاد ارسال نموده در موعظت درآید لیکن بمقتضای رسم ارباب عرف و وابستگان سلسلهٔ
مجاز و صورت که ترک رسمیات عیب و تمهید عرفیات هنر میدانند این دو کلمه صورت نگارش یافت ایزد تعالی
ذات شریف را بکمال عمر طبعی رسانا د بهجت صالح میگرداند که این هواخواه بخیر و خوبی در وطن رسیده گوش
سخن آشنایان بتمهید مکارم اخلاق آن مجمع فضل و کمال گوهر آمود گردانید در سفر سادس نعمت که دستیاب
ادراک ملازمت گرامی بوده روزی چند که در خدمت شریف صرف شده بدل ثمرهٔ حیات تصور
نمود افسوس از ایامیکه بحضور موفور السرور میگذرد دیگر بخت در کاید و دور نیست که درین نزدیکی چنین
عقیدت پذیران آستان اقبال نشان ببایند و از برکات انفاس شریفه بار دیگر سرمایهٔ سعادت جاودانی
فراندوزد و درین عصر و زمان آثار مروت و مردمی معدوم است الحمدلله که در میان جهان مثل حضرت
بزرگان هستند که از راه جوهر شناسی ما از پا افتادگان را دستگیری مینمایند و اگر نه چنین مینمود حلاوت
زندگانی بر هردم ناتوان مفقود میگشت مهربانیهای سرشار ان چمن طراز معانی در سینهٔ دل مستمند آن قدر
کار کرده است که میخواهد بهر حالت از بهره پذیران خدمت سامی گردد و بوسیلهٔ جمیله اسباب کامیابی فراهم
آرد زیاده ازین از مراتب اعتقاد چه نگارد و تعزیت رقیمه که دلاویز هر قوم قلم جواهر رقم زیب و دامان آرزو بگوهر
گران از دوستی مالامال ساخت درین عصر و زمان که در میان اهل عالم صورت پرستی محمود و معنی شناسی
مفقود است وجود مسعود مثل شما عزیزان ناقد البصر از جملهٔ مغتنمات باید دانست توجهیکه در نگارش خلاصه پارسی

بجناب نواب عمدة الملک بکار برده اند مورد محبت و اخلاص برافزود الحمد لله که بنده منشی بآن سخندان
سنجیده بیان چون معنی بیگانه شد و از قطعهٔ زمین وطن که به نسبت گرمی مهرورزان در رنگ زمین
سخن سرسبز ساخته برای الفاظ گذاشته آمده است مجموع بال گشت که حسن معاونت لطف مرافقت
پیرای گلشن اتحاد بدستور معمول بحال خواهد ماند و خلل در انبای زمیداران موروثی نخواهد یافت
بعضی نیز نوشته میرساند اگرچه بمقتضای رسم و عادت ابنای زمان گنجایش داشت که مراسم
بندگی و لوازم خیرخواهی بنحوی که هرگونه باطن صدق مواطن است بتوسط قلم عقیدت رقم بر صفحهٔ اظهار
در آید لیکن چون مسند نشینان اقبال این گروه فلک شکوه بنور معنی منور است خوبی گفتار بی حسن کردار
منظور نظر اعتبار نمیفرمایند بنابرآن از حضرت قادر مطلق توفیق میخواهد که این مراتب بزبان معلی ادا ساز و لیس از حصول
گرامی ملازمت که در همه وقت بتهیج آرزو پا مقدم بوده بوسیلهٔ استرضای خداوندی اسباب
کامیابی فراهم آرد **ایضاً** بورود اقبال آمود پروانه واجب الاعزاز مرقوم خامه مرحمت طراز که بمعانی
لطیف و عبارات کریم حاشیه خط عبودیت مضمون را رشک فرمای متن صد کتاب بدیع بیان ساخته بود
سر و هوش ارادت سعادت تازه یافت و بوصول خلعت شریفه که از راه نواخته پروری و پرورده
نوازی عطا شده بود سر و دوش عقیدت کرامت بی اندازه اندوخت جبین غلامی بسجود شکر این
عنایات هر زمان بر زمین نیایش گذاشته طول حیات و رفع درجات نواب خداوندی دائما از
جناب الٰهی بصد آرزومندی میخواهد امید که مجیب الدعوات دعای بی ریای این سراپا نیاز را در پذیره دو فرخنده
اثرش بر جهانیان جلوهٔ ظهور گیرد **بهر شاهزاده** عرضداشت حقیر ترین دعاگویان بعد از ادای آداب
ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض باریافتگان محفل قدس منزل میرساند که انفاس شبا روزی
بدعای بقای دولت جاوید بهار و اعتلای اعلام اقبال پایدار صرف میشود و آرزوی صدق
عقیدت و رسوخ ارادت از حضرت الٰهی مسألت مینماید که گلشن جهان از جویبار عدل و انصاف سلطانی
سرسبز و شاداب و ساحت گیتی از پرتو آفتاب فیض و عطای خسروانی دائما نوریاب باد اگرچه این دعاگو
موروثی بوسیلهٔ اعتقاد باطن خود را در حلقهٔ بهره اندوزان حضور سراسر نور منتظم سنگارد و لیکن تشرف
ملازمت والا که متکای ارباب سعادت است بهزاران نیاز میخواهد امیدوار است که بیاوری
ایزدی عنایت بحصول این دولت بی بدل سرمایه مفاخرت ابدی اندوزد **ایضاً** میرساند که نوید
مبارک فال صعود کوکب جاه و جلال سلطان جهان اقبال که انشاء الله المتعال تا اتصال بدرجه کمال همین
منوال اوج پذیر باد ابواب بهجت و سرور بر دلهای دعاگویان عقیدت سگال برگشوده و از بهر تبیان

دولت جاوید مآل اسباب کامیابی و کامرانی فراهم نمود والحمد لله والمنة که نخل آمال ببار امید و غنچهٔ آرزو شگفتن
آغاز نهاد زمانه فیروزی گرفت روزگار بهروزی گزید ماه مبین مژدهٔ کرم جان فشانم رسید است چه کرامت مژده
آسایش جان ماست و از آنجا که شرف ذاتی و کمال فطری حضرت بادشاهزادهٔ عالمیان [illegible] شکوه و والا قدر مستعد
رتبهٔ علیا است بکرم سبحانی و تائید آسمانی اختصاص عنایات خاقانی در پایه افزائی حشمت سلطانی روزافزون
خواهد بود چون این پیر غلام علی الدوام بدعای طول حیات و رفع درجات صاحب جهانیان اتفاق آمال
دارد امیدوار است که در زمرهٔ حواشی بساط فیض انبساط بحساب خواهد آورد و ایضا دعاگوی دولتی
ذره وار بموقف عرض باریافتگان جناب فیض‌مآب صاحب جهان بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان میرساند که
در هنگامی که چهرهٔ اقبال پایدار با انقلاب اوضاع روزگار در نقاب عین الکمال نهفتگی پذیرفته بود و بدین
دعاگوی در نورستان سحری دست مناجات بدرگاه برآرندهٔ حاجات برافراشته طلوع آفتاب [illegible]
جاودانی سلطانی مسألت مینمود والحمد لله والمنة که دعای پیر بابستهٔ اخفر باجابت پیوست و نوید جان
فزای وصول کوکبهٔ والا بدارالخلافت و شمول عنایات حضرت خلیفهٔ الهی در استقلال پایهٔ جاه و جلال شاهی
سامعه افروز خواهندگان این روز گشت ایزد جل شانه و اعظم برهانه بمیامن ذات قدسی برکات صاحب
آفاق ساحت گیتی علی الدوام گلشن چشم جهانیان تا انقراض زمان روشن دارد و صاحب عالمیان سلامت
فقیر حقیر بجان وسیله که در دارالامان ملتان از حاشیه‌نشینی درگاه سلطانی سربلندی داشت بفضل و کرم
خسروانی بمنصب دو صدی و خدمت صدارت و عدالت افتخار یافته بدارالامان مذکور قیام دارد و در
اجرای احکام شریعت مطهره سعی انجام مهام و امور مضافه خدمات مذکوره بموجب حکم مقدس اقتضای تمام
بجای آورد الحال که مقدم سعادت توام کامروائی ارباب عقیدت گردیده این فدوی که از چندین سال
آرزومند چنین ایام مبارک فال بود و خود را بدین بخت خویشتن تصور نموده امیدوار است که باین دولت
خواه از ملازمت سراسر میمنت مفاخرت ابدی اندوخته سرمایهٔ کامیابی حاصل نماید بجانب [illegible] آداب
عجز و انکسار بجا آورده ذره وار بموقف عرض بجناب خلافت‌مآب قدسی القاب بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان صاحب
عالم و عالمیان میرساند که بورود مسعود کرامت آمود نشان عالیشان مرحمت عنوان احراز سعادات ابدی
دارد راکب مباهات سربلندی نموده فرق ادب و اعتقاد بفرقدان عزت و افتخار بسوده بتقدیم سپاس
خدای جل و علا و ادای شکر الطاف صاحب جهان [illegible] گردیده و بدعای دوام دولت قاهره
و تعالی و ظهور خلافت باهره و سلامتی ذات قدسی القاب الله تعالی زیاده از آنچه سابق میبود است اشتغال
ورزیده امیدوار است که انشاء الله العزیز همیشه مورد عنایات عالیه و مراحم متعالیه خواهد بود و در زمرهٔ

دعاگویان دایمی محسوب خواهد شد بشاهزاده دعاگوی قدیمی قطب بعرض حاشیه‌نشینان محفل فیض منزل
میرساند که در هنگام تشویش بدن مبارک این خیرسگال پیوسته در نورستان سحری اشتغال بدعا روا داشت
درینگاه مژدهٔ صحت مزاج وهاج از دلهای خلائق روح حزن و ملال محو چیدن شکر و سپاس بجناب ایزد متعال نهاده آمد
امید که لمعان کوکب جاه و جلال سلطان بلندمکان بر اوج دولت و اقبال از عین الکمال ایمن باد و بعد ازین
هیچ رنگ غبار کدورت بر آئینهٔ ضمیر خورشید تنویر مسند صاحب جهانبانان سلامت فقیر حقیر از چند گاه در
نشیمن وطن زاویه‌نشین است و چون درین ایام فرخنده فرجام آرزوی خدمت خاقانی بسیار بالیده در
تمنای ملازمت سلطانی بافراط انجامیده لهذا عزیمت چنان است که عنقریب راهگرای دار الخلافت
گردیده کامیاب سعادت جاودانی گردد و سه روز هم قریب بتقبیل خویش محروم و دیگر متعلقه این خانه
نیز بهمراه نیت ان شاء الله العزیز حصول این مطالب باین دولت خواه جانفزای نماید و چشم عقیدت
از دیدار فیض بار روشنی پذیرد ایام سلطنت جاودانی باد و خط فلان که از عمده مرزبانان اینصوبه بسعادت منسوبه
است وکلای خود بجهت عرض مطالب و صورت معاملات که در هم زیبنده اکثر اوقات بدربار جهاندار
رجوع می‌افتد بدار الخلافت فرستاده میخواهد که بخدمت گرامی متوسل بوده قاعدهٔ خدمتگاری و فرمان
برداری درگاه خلائق پناه روزافزون سازد بهمین تقدیر یقین حاصل است که آنچه وکلای مذکور
معروض خواهند نمود بمقتضای صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب قدسی آئین شفقت و مهربانی مرعی
خواهند فرمود خط نگارین نامهٔ محبت طراز مرقوم کلک نادره‌پرداز که از شگفتگی عبارات رنگ بسته
برجستگی مضامین برجسته برگ و ساز دلکشا و ساز و سامان جانفزا برداشت و رنگ سعادت
قدران ورود نموده جیب و دامان آرزو و بهزاران گل تمنا مالامال ساخت رسید از دوست
نکته‌ای برنگ غنچه سربسته چو بازش کردم از رنگین مضامین بود گلدسته هر یک زان بیان و دهر
با نادران رنگ خامه گشته دراین وقت صورت پا به شاد معنی برجسته الحمد لله والمنة که استقامت خیریت
تحریر فرموده با برکات است و جریان حالات بمدقق دلخواه میشود امید که خیر و خوبی علی الدوام شامل
حال فرخنده مآل باد دوستی پیرایه‌ای رقت اشتیاق دارند و بارسال رسل و رسائل بهمین آئین
شاد و فرحان ساخته اینمعنی را موجب ازدیاد مواد دوستی تصور نمایند حفظ یقین که نسبت مراتب
اخلاص و اتحاد دوستان یکدل از سجیهٔ رفیع آن رمزدان عالم صورت و معنی دور است اما خاطر
محبت سرشت اجابت شید باشد که تنها باخلاص باطنی اکتفا نماید و راه ارسال صحائف دوستی فیمابین
مسدود باشد اگرچه فی الحقیقت اصل همان است اما چون صوفیان ذو العین و ذو العقل راشهود معنی

در صورت آن معنی نگار میباید محاکات نسخه گرامی را چون حکایات ملاقات صورت تصور میکند ناگاه اگر رسیدن نامجات
فرح‌بخش از سبب موانع روزگار ناهنجار در حیز تراخی می‌افتند از شدت انتظار حوصله ارباب وقار و تمکین خنده در
پیرو دست آرزو مضطرب و منقلب دل پرده‌نشین و تا بیکه حوصله پیرامن تمکین گرد و وا اگر راست میخواهی
اینهمه اضطراب برای حصول نامه‌های وفاق آنجامع کمالات از استحکام اساس مودت باطن است مصرع
که ظاهر نیست جز عنوان باطن لاجرم ٭ در هنگامی که پاره از اشغال امور اولی فراغ دست دهد دو کلمه حقایق آمیز
مسرت پیرایه و راحت افزای خاطر دوستان شده باشد ایضاً ایزد تعالی آن توشنوی چمن خلت
و آشنایی بستانها غنچه اتحاد و یکتائی بلبل بوستان فضیلت گوگرد سرخ و لعل بیپیکان معنی را برحسب خواهش
خیرابادان دارد فقیر جان علی را زیاده از حد و بحد اشتیاق و استهمام تصور نمایند متاع خورشش نمائی ولایت سخن
که به دست قاصد صبا آثار فرستاده بودند رسید خانه هوش و مکان عقل از نزول آن چون از رنگ
مانی صورت نگار پرنگار گردید الحمدلله علی ذلک مشفقا از گشت فرستادن اخلاص نامه مسطور بود پوشیده
نماید که گردش این دائره مینا رنگ دو نقطه احدیرا برحالت خود نمیگذارد و پیوست از حوادث افشانی
سبکی نمی‌سازد تا سوخته دلی بهم نشینی بخاطر جمع دو کلمه از پریشانی خود با از استقلال استفصال دست
حقیقی ارقام نماید و اگر نه خدا آگاه است که هیچگاه در مراتب حفظ الغیب فتوری واقع نیست و یکی
دو نامه اخلاص نگار ارسال داشته‌ام اما این هم از وضع باستانی روزگار است و آنجا نرسیده برآرنده
حاجات قطع وسائط نامه و پیغام میخواهد تا بهم مقابلست صوری آراسته آید شوق میگوید که نهال اشتیاق
ملاقات گرامی چنان بالیده است که با حاطه ترجمان در نمی‌آید و کدورت جدائی چنان کلفت انگیز گردیده
که در قالب بیان نمیگنجد ع گر آشکار کنم در جهان نمیگنجد ٭ نهفته که مرا با تو در دل تنگ است ٭ ولهاسے
اهل مودت و صفا در شرح داستان محبت و ولا بمقتضای انقلاب سدی الی القلب هر چند تخلیج زبان
قائم نیستند لیکن استیلای شوق مواصلت جان افزای اختیار این می‌آرد که خامه شیامه آشنا شده دو
قفلی از باب الابواب دوستی بدیباچه اعلان رود و مشکل اینست که آنچه در دل است بزبان نمی‌آید و هرچه
بزبان می‌آید اظهار مراتب شوق را نمی‌شاید فلان جرم از جناب ایزدی مسألت مینماید که عنقریب شاهد
مقصود را بوجه احسن چهره افروز کامیابی سازد و سینه محبت گنجینه را از انگاره هجران وا پرداز د ایضاً
اشتیاق گرامی ملاقات افزون از اندازه و شرح و بیان ست و قاطع محبت ناظر او راک آن را بهمه شوق
خواهان تهیه انشوق را که برسم ابنای زمان در کسوت عبارت متعارف می‌آرد و صورت مدعا از
نقاب چهره بر نمی‌دارد و اگر بطور معنی پرستان تجارت کده باز میگذارد و استیلای تمنای وصول محبت

سامی حوصله را بی‌شکیبائی سپارد اما حاکم مطلق را سپاس که دلهای دوستان کامل الاتحاد را که از غایت
صفا حکم آئینه میگیرد در اظهار اسرار محبت بداستان طرازی محتاج نمی‌سازد و ضمائر احباب صافی الولا را که
از کمال استجلا خاصیت جام جهان نمائی پذیرد در انکشاف تصور صفحهٔ باطن زنگ آلودهٔ نقش و نگار خامه
نمیگرداند بدین تقدیر کدام مهر و صحیفهٔ اشتیاق تواند بود که بر خاطر مهر اشراق آن یگانهٔ عالم وفاق پرتو انداز
نشده باشد از حضرت مسبب حقیقی مسألت چنان میرود که بتقریب ایام جدائی بسر آید و شاهد مقصود که چشم
مشتاقان باز بستهٔ جلوهٔ ظهور اوست بوجه احسن رو نماید تا بهنگام مواصلت بهجت پیرا وصول مراسلات
را مترصد و اعلام کار و خدمت را منتظر است ایضاً میگرداند که اهل مودت و صفا که دلهای ایشان
از غایت استجلا که حکم آئینه میگیرد اگرچه در میان مراتب دوستی محتاج نامه و پیغام نیستند لیکن تکلف
شوق مفرط که بنا بر ادراک ملاقات بهجت آیات خاطر مشتاق را همیشه در اضطراب میدارد و سطری
چند می‌نگارد که از تأثیر جدائی و وحشت تنهائی چه نویسد و تا کجا تواند نوشت که هرچه بر دل میگذرد
بزبان قلم نمی‌آید و آنچه در عبارت می‌آید از مقصود نمیباید بحجت گواه است که از مفارقت
آن ملاذ مهربان چندان کدورت و ملال دارد که تحمل آن از اکثر از کوه الوند نمی‌شمارد آری دلی که خو کرده
صحبت روح بخش دوستان یکدل است در شهرستان غربت که از متاع نشاط خیال است چگونه کلفت
پذیر نباشد امید که مدت حرمان و ایام هجران زیاده برین امتداد نکشد و این سفر عافیت اثر بفتح و فیروزی
لشکر اقبال پیکر سپری گشته دریافت مواصلت گرامی بخیریت و بهروزی روزی زیاده شوق است
ایضاً هجران و آشوب کاش در عالم امکان ظهور نمودی تا جان و صلت دوست از قید کلفت
آزاد بودی بیدوستی عزیزان که مرد و اهم مهماند از نظر غائب است و آنچه دیدن آنها شاید بهر دوان
حاضر آنی وضع فرسودهٔ روزگار همین است که دو همنشین را یک نفس بحال خود نمیگذارد و چهره صورت
بر عکس بهر فراز پیدائی نمی‌آرد مصرعه من در چه خیالم و فلک در چه خیال بهر حال از حضرت ایزد
متعال مسألت میرود که حجاب دوری برداشته ملاقات گرامی بوجه احسن چهره افروز سازد و دلهای
مهجور را از کدورت جدائی رهائی داده در مقام مقارنت نشاط اندوز گرداند ایضاً بهارستان
دولت و جاه گلشن شرافت و معالی پناه نجابت و شهامت دستگاه نقاوهٔ خاندان عز و علا صفادهٔ دودمان مجد
اعتلا دائماً شگفته و خندان و سرسبز و ریان باد بعد از ابلاغ دعوات صداقت آیات حرف خیالسر
خاطر و باطن نشین میگرداند که نگارین صحیفهٔ گلگون و رنگین نسخهٔ یکجهتی که مصحوب فلان ارسال یافته بود رسیده
موجب فزونی موالات و وداد و مستوجب افزونی مصافات و اتحاد گردید بمقتضای یکرنگی و یکتائی

ایالتی از استقامت و استعداد او اشاره در بارهٔ اعانت و امداد او رفته بود از انجا که نظام حال و حصول
استقلال آن عمدهٔ ارباب شرف و کمال در بهره‌وریت نصب العین ضمیر مودت تخمیر است آنچه بایستی بوقوع
آمده و هر چه باید انشاء الله بفضل خدا بعمل خواهد آمد لازم آنست که بشناخت قدر مهربانی و دریافت مرتبهٔ قدردانی
جذب مزید جمعیت و جلب زیادتی طمانیت نمایند و گذارش اخبار و آثار احوال عافیت اشتمال که ناگزیر
نشاء محبت است واجب شناخته در هر چند گاه رقیمهٔ الوداد متضمن چگونگی اوضاع قرین منفرستاده باشند
سفارش شجاعت شعار فلان باراده بندگی درگاه عالم پناه در عسکر فیروزی اثر میرسد از انجا که انتظام
سلسلهٔ حشم و سپاه متعلق بصواب دید ذات خجسته صفات است چشم آن دارد که بوسیله خدام از نظر منور
بگذرد و درین صورت یقین حاصل که چنانچه صلاح دولت روز افزون خواهد بود توجه و مهربانی بحال
مومی الیه مرعی خواهند فرمود زیاده صحبت و کامرانی باد ایضاً چون بظهور پیوست که فلان از مردم غربت خواه است
و بی علاقهٔ زراعت به آیین مردم خوش نشین در ان محال سکونت دارد لهذا اقامی میگیرد و کاگر در مواد حساب و امور
مقرون بصواب بان مشخت آب رجوع آرد فضمانه میکرده باشند که در جا و مکان مالوف برفاهیت بگذراند ایضاً چون
جاگیر اینجانب در پرگنهٔ فلان تنخواه شده و ظهور این حسن اتفاق در خاطر دوستی دوست ذریعهٔ ا...
مواد قدم مودت منصور گردیده درین صورت یقین حاصل است که هر بابی چه در قسم دیهات
سایر امور مرجوعه عامل آنجا متوجه و ملتفت بوده و مراتب حفظ الغیب زیاده از حضور منظور دا...
لوازم محبت و موالات خواهند بود زیاده زیاده است ایضاً چون این از جاگیر دستدار پرگنهٔ فلان تنخو...
از مقتضیات حسن اخلاق ذات شریف و خصوصیات محبت و وفاق که فیما بین متحقق است ترصد چنان دارد
که در امور مرجوعه گماشته محب مراعات لوازم دوستی بهمه وقت نصب العین خاطر گرامی خواهند بود و آنچه
مواد موالات خواهد افزود شقه قیمه تمهید کلفات عرفیه که طریقهٔ ظاهر پرستان است مغایر مقتضیات خاطر
دوستی دولت انگاشته و شرح مراتب شوق مواصلت نشاط افزا که چون نهاد مکارم اخلاق آن عنوان
صحیفهٔ محبت و وفاق زیاده از اندازه و بیان است توجه آن ضمیر مصفا که سراسر اتحاد است واگذاشته
نگارش مدعا که ناگزیر نشاء تعلق است تصدیع میدهد ایضاً خان مهربان من زبان قلم در گذارش
داستان درد هجران کوتهی می پذیرد و پیمانهٔ نامه در نگارش ترجمهٔ اشتیاق سبب پایان تنگی مینماید شگرف
حالتی و رنگین صحبتی که راقم میخواهد با چراغی ایام جدائی برطراز د و اگات کار ازین علی که خاصهٔ آنهاست
پهلو تهی مینماید درینصورت ناچار میباید و ترک این بر گردانیده و ادراک آن بوجدان ضمیر فرخنده دلی
سپرده باظهار مدعا که مستلزم نشاء تعلق است وا پرداخت ... چه در دو نامه گلدستهٔ تازه طراز

آراستهٔ کلک نادره پرداز که از جوشش بهار معانی نکته‌زیب سخن فهمان بود و آب و رنگ الفاظ نکته‌سنجان
را دلفروزی می‌نمود در زمان شگفته‌تر از صبح عید مسرت اندوز رسا و غنچهٔ فرخنده‌تر از روز نوروز نشاط پیرای
خاطر احباب گردید ایضاً گلدستهٔ گلشن یگانگی در خجسته هنگام رسید نسیم عنبر شمیم محبت و یکجهتی که از معاودت
محاوی آن مجموعهٔ دوستی می‌وزید نکهت عشرت و انبساط را بمشام مودت مقام رسانید اخلاق آن عزیز مصر
یکدلی در نظر اخلاص منظر و ایما جلوه‌گر است و خوبیهای فطری ذات شریف همه وقت پیش چشم خاطر
اتحاد پیوند حاضر در اظهار توجه گرامی که شامل حال دوستان است چه توان نوشت ایضاً نامهٔ شریف
که شرف نامهٔ احباب بود رسید در صورتی که دولت متوجه شما است و اقبال رو بشما دارد مقتضای خرد
دوربین آنست که هر کس بمطلب و غرض خود بتکلف حرفی مذکور کند از روی فهمیدگی بغور آن رسیده
آنچه نزد عقل صواب اندیش مستحسن باشد بعمل آرند و عنان اختیار بدست ارباب غرض نسپارند ایضاً
صحیفهٔ انیقه نگاشتهٔ کلک مودت سلک که سراپا بعبارت دلاویز بیان مراتب یگانگی و یکجهتی رنگین طراز
نسخهٔ ارژنگ و از آغاز نگارخانهٔ چین عطرآگین بود در زمانی که زبان از آن کسب سعادت می‌نمود
بهجت ورود ارزانی فرموده خاطر بود و تأثر از مشاهدهٔ آن دستمایهٔ جانفزایی و بهین پیرایهٔ دلکشای اسباب
جمعیت ظاهر و سواد شگفتگی باطن برافروخت ایضاً در دل هزار گل شگفانید نامه است به خاصیت نوبهار
باد بهار داشته به چهره پرداز صور افلاک و نقش طراز صفحات خاک که بقلم ابداع هزاران رقم بدیع
بر صفحهٔ اوراق کائنات اختراع نموده باشند لطافه نویس سرخط دولت و اقبال و عنوان پیرای صحیفهٔ
عز و اجلال مسند نشین امارت و ایالت پایه افروز شوکت و جلالت عارج معارج ابهت و کامرانی صاعد مصاعد
شوکت عظیم‌الشان خان بلند مکان عالیجاه مخلصان امیدگاه باد بعد از اظهار مراتب خیراندیشی و بهواخواهی
که مستلزم طریقهٔ اخلاص خاص متضمن وظیفهٔ صداقت و اختصاص است مکشوف رای مهر نشان و مشهود
خاطر صبح توامان میگرداند که مفاوضه واجب الاعزاز لازم التکریم در زمان مسعود و هنگام محمود بهجت آمود ورود
ارزانی فرموده باعث ازدیاد مواد محبت و اعتقاد گردید ایضاً خاطر تمام وفاق از جوشش اشتیاق گرامی
ملاقات مالامال است و توقع انجام ایام دوری و هجران و ابتسام بهار مواصلت جان افزا عنقریب
از زبان پیام رسان حصول امانی و آمال ایزد متعال فتح الباب مقصود دلبوده بهبود آئین سراپا سعادت روزی
گرداناد و محب مشتاق را هر چه زودتر بادراک لذت صحبت لازم المسرت بکام دل رساناد ایضاً
شوق دریافت ملاقات گرامی بافراط اتحاد انجامیده و تمنای ادراک دیدار بهجت آثار خاطر مشتاق را
مضطرب ساگردانیده حق جل و علا حجاب جدائی از میان رفع نماید تا دلهای بیتاب از بیتابی برآید

ایضاً شوق را پایان نیست و هجران را درمان نه دل مشتاق را خواهش دیدار است و شاهد مقصود در کنار
طرفه حالتست که آنچه خاطر میخواهد بدست نمی آید و هرچه نمیخواهد رو نماید فقره سفارش شیخ فلان مرد بسیط
کاردانی و معامله رس است و اراده خدمت ایشان دارد و یقین که در حضور رسانیده خود به پیرایهٔ اقبال و قبول
خواهد یافت مشوقیه گزارش شوق و آرزو و بندگی اگر محمول بر بیباکی نباشد شمه ازان در حیز بیان نتوان گنجید
بر صفحهٔ نیاز صورت طراز میگرفت ازانجا که مراتب اخلاص و اعتقاد قلبی بر وجدان نانوشته خان
مخدوم مهربان ظاهر است اولی آنرا بزبان بیزبانی اولی دانسته تحریر بدعا میپردازد ایضاً
مراتب شوق و اشتیاق متجاوز از حد بیان ست و انتعاش و انبساط خاطر محبت ناظر ازین سبب که ملاقات
گرامی انشاء الله العزیز عنقریب الزمان چهره افروز کامیابی میشود زیاده از احاطهٔ ترجمان است
لهذا شرح این داستان مقصود الانتها بوجدان ضمیر نانوشته خان ملاذ الاحبا حواله نموده بتحریر مطلب
واجب الاداء می پردازد تحسین منشی ابتسام صبح دولت و اقبال و اهتزاز غره اجلال عمده دودمان
مجد و کمال نقاوه خاندان فضل و افضال رنگ افروز گلشن سخن بدیع رقم نادره فن سنجیده جاه و نظام
مخدومی تبایند ایزد متعال بسیار سال با هزاران فرخی و فیروزی و سعادت و بهروزی مقرون بوده
بخشش بر ذات مصدر حسنات و اجداد این دوستان و هواخواهان ایشان مبارک و میمون
و خجسته و همایون باد فراوان دعوات محبت سمات اهدا نموده مکشوف خاطر خطیر و ضمیر منیر میگرداند که
چون پیش ازین بظهور پیوست که خدمت دار الانشاء حضور ساطع النور از پیشگاه عظمت و جاه و بانی
جامع الکمالات صوریه و معنویه اختصاص پذیرفته میخواست که تهنیت نامه بر رسم اخلاص مندان صداقت
آیین ارسال خدمت شریف نماید لیکن تا به هنوز مانع اقدام در سواد می دو راه قاعده شناسی مسدود
در حوالا که از مردم معتبر تحقیق انجامیده و خاطر دوستدار نشاط اندوز گردید لاجرم عذر تقصیر مافات از خلاق
وسیع ملاذ الاحباب میخواهد بمضمون صدق مشحون القلب یهدی الی القلب صحیفهٔ مودت محتاج بدیباچه
اظهار ندیده دران باب رجوع بقلب سلیم و لوح ضمیر مستقیم می آرد که عزیزی گفته ع دلها همه در نشیمن
رازها بیکدگر اند پر نواز ازین رهگذر الفاظ محبت و سبزه در دست داده که در بیان نمیگنجد با جمله
اوقات بذکر جمیل حضرت ایشان میگذرد و از دعای فطری خدام امیدوار حفظ الغیب میباشد
یقین که پاس مراتب و مراعات حق صحبت و معرفت نصب العین خاطر حق پرست خواهد بود چه امانت حقا
ذره وار بموقف عرض ملتمسان جناب جاه و جلال مسند نشین امارت و اقبال صاحب دو جهان
خدایگانی میرساند که پروانهٔ واجب الاکرام مرحمت ارتسام در جواب عریضه بیعلامه بخجسته شبگاهم

ورود بخشید فرق مفاخرت فدوی باوج فرقدان رسانید و سفارشی که در حق خانه‌زاد حجی چند به نواب
مدارالمهامی هر فهم فاهم فیض رقم شده بود باعث مزید عزت و اعتبار گردید کارسازی خانه‌زاد بمیامن لطف
و کرم خداوندی بوجه احسن رهنمود و نواب فرخنده نهاد که هم بارث و هم باستعداد شایستهٔ منصب
وزارت است کمال مهربانی مرعی نمیبند و دل فرمود و آینده نیز امیدوار است که بوسیلهٔ جمیلهٔ نگاشتهٔ شریف
رعایتی و مزید عنایتی شامل حال دعاگویان دایمی خواهد شد ایزد تعالی سعادت قدمبوس گرامی باین
نیازمندان عقیدت کیش بزودی و خوبی روزی کناد شیخ ابونصر نیازمند منشی بذریعهٔ رسوخ اعتقاد
بعرض منسوبان جناب فیضمآب دولت و اقبال خداداد مصدر اخلاق الهی مقرب حضرت والاشاهی
قبله‌گاهی میرساند که چون سنة الله برین جاری شده که مهمات عالم تعلق بسبب ساخته شود تا قاعدهٔ
افاده و استفاده بمهم پاید برین تقدیر بالقای او سبحانه و تعالی عزیزی در زمان پیشین بعلاقهٔ
رابطهٔ موروثی حال پرداز این جزو ضعیف گردیده اکنون بمقتضای انقلاب اوضاع ایام پای
آن عزیز در میان نمانده و بزرگی که از کمال فطری و حوصلهٔ سخن‌شناسی کام‌بخش مستعدان نکته‌سنج تواند
بود بدان ذات عالی درجات مشهود و معاین نمی‌شود لهذا پناه بقبله بر و احسان خداوندی آورده
معروض میشماید که چون درین زمان چراغ فضل و علم بلمعات ملو افاضت حضرت ایشان روشن
است و دودمان بلند قدرت را از اختیار کردن امور دنیوی که سراسر خارستان است پای
از راه شکاف غیر از پاسبانی دلها و انتظام احوال جهانیان پیش نهاد همت نمیباشد درین صورت
اگر خاطر مهر آگین که شخص دانش را جان و جان خرد را توان است نظری که آفتاب بخاک مبین کند
برین ذرهٔ ناچیز می‌انداخته باشد هر آئینه که تخم احسان را زمینی قابل هست والله یحب المحسنین
پیشگاه سپهر ابعاد از راه آداب ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض منسوبان جناب حقایق مآب مقتدای
علمای ملت و دین پیشوای عظمای کشف و یقین عمدهٔ ارباب العلم والعین حاج الحرمین الشریفین
عالم عالم ربانی مظهر تجلیات سبحانی صاحب و قبلهٔ خداآگاهی میرساند که از هنگام مبارک مقدم سعادت
توام بدار السرور بریلی اگرچه از رهگذر عدم حصول ابواب عرایض عبودیت آئین خاطر عقیدت آگین سبکی
اندیشهای حیرت قرین بود در ملم آن غیر ازین که فدویت سرشت نیز در گروه کافرنعمتان ناسپاس محسوب
شده باشد پیرامن خیال نمیگشت لیکن درین ایام خجسته فرجام که در میان مکتوب مخدومی مولوی محمد تقی
[illegible] پرتو التفات بترشحات سحاب قلم افاضت رقم از بهر توقیر تکریم این جزو محقر مانند آبحیات از ظلمات
دوات شفقت جریان پذیرفته کلبهٔ احزان اخلاص نشان را شاداب گلستان بهجت و شادمانی گردانید گلهای

زمان جدائی از خدمت بابرکت و کلفتهای جور و جفای سفرهای بیمروت باتمام محو و منسی گردیده
نورے از روزن اقبال در افتاد مرا ؛؛ که ازان خانهٔ دل شد طرب آباد مرا ؛؛ الحمد لله علی ذلک که چنانچه سابق
ایام استشمام روائح فوائح طیبات انفاس علوی خرام و نتائج کلام حقیقت نظام باطن افروز شده رشتهٔ قدم
بندگی را کمال استحکام بخشیده بود درین ولا مشاهدهٔ تمیق افادت تنسیق که بعینه از مطالعه شاه عالم پناه مد الله ظلاله العالی
مشرف اندوز شده فرق عزت و افتخار ذره خاکسار بذروهٔ علیین رسانیده مواد رسوخ اعتقاد بدرجهٔ اسمی
افزوده و مصرع چه انبها تو آید و چنین نالهٔ کمی ؛؛ بار از عنایت بیکران که زیاده از حوصلهٔ استعداد عجز و بیت
نهاد و بیرون آنکه جان و دل از عاشقان خاک آستان فیض مکان ساخته و هر چیز دیگر دست قدرت نیافت
و بفعل بسا رفت که قائل به وحدت وجود بوده در تحفة الاحرار در هیچ فرموده ــ کثرت صورت ز حقایقست
و بس ؛؛ اصل همه وحدت ذاتست و بس ؛؛ بالیقین معلوم شود که تباین عنصری قالب و تنوع دین
و مذهب در دیدهٔ اهل یقین مانع یگانگی نمیگردد و چشم حق شناس متحقق در شهود تکوین و ایجاد اگر از پایهٔ
انجمن ترقی و امتیاز گذر ناکرده به مرتبهٔ خلوت کده جمع و اتحاد نقید کار مثل ما ابجد خوانان لوح تعلیم بدین
نحو صورت نفی بند و الله تعالی این وحشته را علی الدوام سایه نشین ظلال بر و احسان خداوندی و ازاد
و عنان توجه سامی زده و تریا بظرف معطوف گردانادـ سخن بجز سخن چیزے ندارد و که پیش اهل معنی
هدیه آرد ؛؛ تاریخ حج میمنت پیوند میخواست که وقت ادراک ملازمت گرامی از نظر کیمیا اثر بگذراند منظومی
درین رقیمه ارسال داشت گزارش احوال و دولت اشتمال اگر مطابق واقعه خواهد بود و خاطر معارف آگاه از
واردات نورانیه سماویه تصور خواهند فرمود و الا از خیالات ظلمانیه دل بستگان هوا و هوس نفسانیه بالقابه
بیرسانند که سابقاً خط عبودیت نمط متضمن تهنیت مقدم گرامی بوساطت مخدومی مولوی محمد تقی صیغهٔ ارسال
خدمت سامی نموده بود و ثانی الحال از مولوی معز الیه ظاهر شد که خط مذکور شرف پذیر مطالعه خداوندی
گردیده اما جوابش نرسیده و پیداست که درین هنگام خاطر حقایق مظاهر بنابر سنوح قضیهٔ غم اندوز پردگی نشین
ستر مغفرت نهمیه قدسیه مکدر و ملول خواهد بود که بیان مبارک به تحریر پاسخ آن التفات نمود و خدا گواه
است و دلهای دانا آگاه که سینهٔ عقیدت گنجینهٔ غلام درگاه ازین راه چه کلفت و الم کشیده خاطر اشک ریز نخواهد
بعضیه منقولات که در تسکین او جامع در روثی واقعه است درین سانحهٔ جگر خراش بنگارد ولیکن چون بیند
طلاب بالیست میداند که حاصل گفتگو غیر تحصیل حاصل نیست چه آیاتی که در شان صبر کنندگان نازل است
در پیش نظر دوربین مخدومی الا نامی حاضر حق تعالی صبر جمیل عطا فرماید که مقتضای تجدد مشیت زوال
کمال ملکی لازم بنیاد لبید گفته و نیست میداند شعر المال و البنون الا ودیعة ؛؛ ولا بد یوما ان ترد الودائع

بتوفیق او سبحانه و عزاسمه رفته رفته از رفتن سبب رستگاری و باز ماندگان را وسیله آگاهی و بیداری باد سرور سروران
عالم سلامت باقی اظهار شوق پابوس که خود هیچ آن در دها است و بین فهیمه ترک ادب شناخته و شهادت آن را بفهمیده دان
عوالد ساخته بپدر عاجیه دانسته سایانه که مبادا از سر باد بسط الله ظلالکم ابداً و شاهزاده زاویه نشین کنج گمنامی
که بداغ غلامی درگاه عالم پناه جبین افروز است فرق عبودیت بر زمین عجز و انکسار نهاده و ناصیه عقیدت را بسجده خاک آستان
سپهر توامان جلال سه جاودانی داده با کمین فدویان که نثار جان و سبیل بندگی تسلیم شعار و تصمیم قلب در ایلیث
فدویت رکن ایمان را واسطه کار دانند و طواف آستان قدس نشان پیر و مرشد را کعبه مناسک و حج اکبر
خوانند بموقف عرض فیض پایان انجمن جلا نشیمن شرف اندوزان محفل ملائک منزل که بهین نمونه حضرت واهب
النعم و گزین قرینه عرش معظم است میرساند که در فرخنده ساعتی خجسته زمانی که سعادت بر خویش میبالید
و میمنت شگفتگی میورزید دولت چهره حضور می افروخت و اقبال سامان ظهور می اندوخت منشور
ساطع النور لامع السطور مشحون القدسی تحریر خامه خاص به بنیا خواص که جان عبودیت اقتباس فدای
هر حرف نورانی لباس با فخامت فاخره عزت طراز که برگ و ساز بلند اختری و فیروز بختی در سبز داشت
سایه ورود و مکرمت آمود افگند فرق عزت و افتخار ذره ناچیز باوج فرقدان بر افراخت و مضامین ارشاد
مشحونش که چون فیضان فضل کریم بر دوام ابر و جهان آرا و انعام عام رحمت پیام اجل و اعلا
افزون از اندازه ادراک عقول و اوهام بیرون از احاطه افکار و اوهام است جان ناتوان را که از
بیماری های گوناگون گران شکایت میشود و ملتمس سپاس بی قیاس عنایات بی غایات عالم فروز گردانیده تقدیم مراسم
استقبال و آداب تسلیمات کامیاب سعادت جاودانی ساخت خاطر عقیدت سرشت که بمقتضای سر نوشت
الم هجر و دوری مقصود فیض گنجور مثل برگ خزان دیده زار و نزار و برنگ آئینه پریشان کار شاخ شاخ بود از
وزش نسیم بهار چمن زار عنایات حضرت ظل الهی [illegible] نوازشهای بی منتهای جناب عالم پناهی
چون سبزه نو دمیده شاداب و تازه و چون غنچه آفتاب گلدسته [illegible] گردید و برابر گوناگون شگفته
و مراحم قدسی قلم کار دست اقبال که هر نقطه اش بهزاران معنی چون دم عیسوی شخص افسرده را روح پروری
میکند و هر حرفش چون ارشاد معنوی دل مستمند را می بخشید هر چند که دار خانه لوح و قلم گشت عبارتی وافی که حق
شکر نعمتهای بی دریغ به گذارد و در عالم حق گزاری آنچه شاید بجا آرد و نیافت ناچار تن بعجز داده و سر بپای
نارسائی نهاده زبان قاصر البیان را بهره یاب دعاگو داشتن لازم شناخت که تا شعشعه مهر انور فروغ
پیرای سپهر است و طلیعه صبح صادق کوکبه آرای مهر ساحت اقلیم و فسحت روی زمین از انوار چراغ
دولت و اقبال جاوید تا آل گیتی پناهی روشن و فروزان باد جواب بسته سر غنچه نمط نامه رسید

بازکرده هم گل خندان گردید و گلدستهٔ گلشن یکرنگی و یگانگی مجموعهٔ بخردی و فرزانگی که بمعانی دلگزین و عبارات رنگین
از بدایع بیانهاے اعجاز خسروی یاد میداد و در اوایل فصل بهار که اعتدال مزاج و طراوت دماغ گرمی بخش نگارنده
سخن بود و نسیم عنبر شمیم یکتائی بمشام محبت مقام رسانید و نوایح بروایح اهلیت معطر دمی که از مطالعهٔ فحاوی مشکین
خط نورانی سواد شش جهت روشن فرموده جیب و دامان آرزو را عطرآگین می‌ساخت بیان رسان خاطر شگفتگی
و دلگشائی گردید از جودت ذهن و حدت طبع و اصابت فکر و ربط کلام جادو نظام بر نگارنده یار خوبی معاشرت
که مقتضاے استیناس و استیجاب بی‌سابقهٔ معرفت خود بخود بانی مبانی اتحاد گردید اساس دوستی را پایه
بر اوج کرسی نهاده اند پیدا گرد و با آنجمله خط نیاز نمط بعینه در نظر جوهریان بازار سخندانی و متقربان بارگاه خسروانی
در آره و همگنان متفق اللفظ و المعنی بسند پسند بر آفرین و تحسین بر اندازه‌هاے بلند و ارادهاے ارجمند ایشان
نموده برب الارباب در عالم التعلق و اسباب که در نگاه دوربینان برگ و سازش چون سایه بال سحاب
و نقش بر آب ناپایداریست علی الدوام به نشار تجرد و ذوق تحقیق سرخوش دارد و داته بهر تحصیل دستمایهٔ معیشت
باوجود علاقهٔ اهل و عیال که بالفعل مستلزم و متلازم وقت و حالست پاے سعی نا فرسودن موجب استعجاب
دانشوران عظیم میگردد و اگر بر سر سپهری کامل خود درسے توجه باید باریکبینی مدارج آورده بر آینه اقبال بیشکار
و دولت در کنار پیدا گفتند و از ترک علایق و شیوهٔ نکهیه بانقطاع معنوی در باطن حلاوت بیشتری انداخته اند
به نقیه برائیه قتال از آنچه بهر معاش و حسن معاد اوده باشد مقرر و مقدر گرداناد بحق الحق و اهل الاجداد
و در هواے نقیه ولینه بریاسعود محبت حکیم النظر عدیم النظیر مقرب جناب سلطانی قاضی محمد سلمه الله
نگاشته کلک گهرین تحریر بر سر و سرفراز بهم بفقیه فخر یا انچه بدلهاے نادره فن نشاط افزائی سن جیران انجمن
هستی گردید گوهر قابلیت و استعداد آن والاتبار و سنگین بهتر ازانست که بمیزان بیان توان سنجید حسن
منشی و الاقب کلام پیدا باید که از تمهید چنین معانی بدیع و عبارات فصیح بر آید این گنج زبان تهیدان اگر دستگاه
حرف سرائی نداره و گوهر ستوده‌ای چیده انتقسیم نامه‌ها به چرخ و ترتیب نوازنده شنائیکن به قلم قبول هر یکی گر گذشته اند
سیلهٔ متاع دوستی پیش آن گرسنگ گوهر باشد جست می‌پذیرد و هر چه از عیب و هنر باشد کلمهٔ چند بطور ابرده
دستگاه نوشته شد که بااینهمه جودت ذهن و حدت طبع و کمال آشنائی سخن طریق رنگین نگاری باختصار
بی‌ایثار الله بر بانه چرا اختیار کرده اند چون در سنگ لاخ استعارت و ابهام خاطر خودشان باشد انکار میشود
لهذا دانشمندان این بزرگان هر چند دستگاه علمی داشته باشند بجمله این گونه سخنان جادو نشان
دل نمی‌بندند بلکه استنکار و پذیرند اگر بیچیان نباشد پنهان بنیاده مضامین نهند که هر چه این جامعه منظمات امور
و نمونه بسیار است و دلبستگی بآنکه بیشتر عبارت ساده و پرکار شگفته تر از گل بهار خوش می‌کنند و از الفاظ

پیچیده چون گره غنچه و مضامین درهم کشیده چون گیسوی سنبل بصیرت می پذیرد و خوشصورت بهتر آنست که بمتانت
حرف باید ساخت که متانت در کلام بمنزلهٔ جوهر و محسنات بدیعی بمشابهٔ اعراض ست از متقدمین آئین گزین
حکیم نصیر طوسی صاحب اخلاق ناصری و استاد جاوید منیر مصنف تاریخ روضة الصفا و از متاخرین طرز نشین
شیخ شرف الدین علی یزدی مولف ظفرنامه و شیخ ابوالفضل مطبوع ابنای روزگار است و لهذا [illegible]
تر و شسته تر عبارت جهانگیرنامه دیده شد که بغایت قریب الفهم و شیرین ادا ست بهر جانب که طبیعت
رغبت نماید پیروی باید کرد که فائده تمام خواهد داد امید که این جرأت ناشی از اخلاص و دلیل پایه
صداقت دانند بعد ازین اگر وقت مساعدت نمود به شیوه ریزی قلم یگانگی رقم چمنستان یکرنگی دایما طراوت
پذیر خواهد بود و از فراوان مشغله که تاکنون به علاقه نوکریست بعبارت آرائی نمی توانند پرداخت بدین
تقدیر در پاسخ دوستی نامه ادای مقصود کافی و السبب سوده مرسله در خور ادراک خویش درست کرده
فرستاده آمد بنظر بگذرانند که خوبیست تهنیت قضا حضرت با عظمت شریعت مرتبت افادت منزلت
عمده علما ملت و دین قدوه فضلا شرع متین رکن الاسلام مخدوم الانام علی الدوام مسند آرای عدل و داد
باد بعد ادای ادب تهنیت و مبارکباد منصب جلیل بابت القضای دارالسلطنت که بیاوری بخت و مساعدت
طالع سکان آن خطه شریفه صورت ظهور پذیرفته معروض خدمت سامی گرامی مینماید که چون درینولا از
خط فرزندی پیچند نوید دل آگهی بمقدم سعادت توام دارالسلطنت و استخبار احوال احقر از معزی الیه بهنگام
ادراک ملازمت فیض منقبت معلوم گردید شکر مواهب ایزدی بتقدیم رسانید که بمیامن معدلت
و انصاف ذات ملائک صفات باشندهای شهر مذکور که بنده زادهای نیز در آنجماعت داخل اند در
مهد امن و عافیت خواهند آسود و المنة بعد ذلک دیگر در ایام سابق این خیر محقر اگرچه جمال مبارک
[illegible] سیما ندیده اما از بنده زاده میکھ راج که به رهبری دولت در دارالامان ملتان شرف اندوز قدمبوس
گردیده محامد دین و دیانت و مناقب فضل و کمال حضرت شنیده حلقه ارادت و اخلاص در گوش جان
کشیده آرزومند است که بدریافت خدمت با برکت بساط کامرانی درانداز و خوشنامی که حصول این
تمنای چهره انبساط برافروزد که بعلاقه بندگی درگاه عالمیان پناه بادشاهزاده جهانیان اتفاق [illegible]
بلده بار معلی واقع ست و بعضی اعیان دولت و ارکان سلطنت معرفت و آشنائی درست بهم داده اگر
حضرت برحسن اعتقاد احقر اعتماد آورده بسر انجام کاری و خدمتی که از دیگری پیش نرود نامور
سازند امید است که باقتضای خلوص عقیدت با اتفاق و اطلاع وکیل نوعی بانصرام خواهد پیوست که
به وسیله نقش صدق بندگی بر لوح خاطر عاطر حقایق مناظر درست خواهد نشست زیاده ترک ادب آ

عمر و دولت روز افزون باد از جانب عزیزی نوشته تا سحاب نیسان قلم گهربار معانی نو آئین
و صفحهٔ قرطاس نقش پذیر عبارات رنگین است ذات تخته صفات مصدر حسنات ملازمان رفیع الشان سیادت
و امارت مرتبت صفوت و ایالت منزلت عظمت و جلالت منقبت ملاذ الاحبا مخدوم الامجد فلان خان بلند مکانا
پیوسته رنگین پیرایهٔ گلشن دولت و بهار افروز حدیقهٔ اقبال بوده باد و فور بهجت و سرور سبب جمعیت و اسباب
کامیاب جاودانی باد اگر منطق باظهار مراتب اشتیاق برگشاید با نهایت روزگار که دل پر غبار و زبان پر
نگار دارند مشتبه میشوند و نسبت اتحاد و یکجهتی که بتوفیق ایزدی بین الجانبین متحقق است حاشا که اقتصار
زینهمی نماید و اگر دست از ینها کوتاه داشته نگارش مطلبی درآید کدام مطلب فائق تر از بیان شوق
و اشتیاق است که نی قلم موقوت رقم آنرا بآئین دلگزین بسر آید و در صورتیکه در مقام خاموشی گراید
جوش اخلاص و اختصاص درونی که در داستان طرازی و مهتی آهنگ رنگارنگ دارد باختیار خود نمیگذارد
متعجب بحالتیست و طرفه مقالی که در عالم محبت نه از بهر سکوت حوصله فراخ می بخشد و نه رخصت حرف
زدن میدهد در ینصورت بمدلول قول عزیزی که گفته است ۵ دوستان نامهٔ ما از صفحهٔ دل خوانده اند
گویا ام و خاموشم چون نقطه یکتاب اندر [illegible] ناچار معاش باید کرد و بمدارج و منازل شیرین مقالات
یگانگی حواله بدلها محبت باید نمود و فقره بیگانگیست بهر حال گلدستهٔ بهارستان خلت و وداد که مضمون نشر یاد
از صد هزار طراوت و دلکشائی پیدا و در زمان سعادت اقتران جلوه ایراد ارزانی فرموده باعث گوناگون
مسرت و شادمانی گردید الحمد لله علی ذلک که خاطر حق پرست حقیقت نصاب بیاد کرد احباب
متوجه و ملتفت است و دل مخلص چنان که دائما بذکر جمیل اشتغال دارد بر مرآت باطن فیض مواطن بوجه
احسن پرتو می اندازد امید که تا هنگام انجام ایام جدائی از خدمت گرامی نسیم عنبر شمیم یکرنگی فتیره مشام
افروز دوستان موقوف مقام می شده باشد زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت باد بحق الحق و اهله الامجاد
ایضاً بعد از ابلاغ تحف دعوات اخلاص آیات مکشوف رای مهر انجلای عطوفت اقتضا میگرداند
که الحمد لله والمنة که درین ایام میمنت فرجام نوید فرخنده فال فتح و ظفر آن طراز نده مسند شوکت و اجلال
سامع افروز گردیده و دلها و احباب صدق نصاب را لاابال مسرت و شادمانی گردانیده و ظهور عنایات
بیکران حضرت خاقانی جهانبانی نسبت بحال خجسته مآل اولیاء کامیابی و کامرانی بمردم رسیده [illegible]
غیر مسکال مفتوح ساخته امید که این فتح نامدار که فاتحه فتوحات روزگار و عنوان صحائف لیل و نهار است
پیرو اشتیاق رفیع الدرجات مبارک و میمون باد و مضمون تیسیر تحفهٔ خان عالیشان که مفتاح مقاصد بلند و سیلهٔ
[illegible] [illegible] جهانست بتائید ربانی و نصرت آسمانی استیصال کرده شقاوت پژوه و بدمال را

عنقریب الزمان سرانجام پذیر گردد باش تا آفتاب جلوه کند که این هنوز از نتایج سحر است چه خیر اندیش
همی ازین عطیهٔ ایزدی چندان بهجت و سرور اندوخته که در اندازهٔ بیان و احاطهٔ ترجمان نمیگنجد و میزان عبارات
و معانی نمی تواند که مقدار آنرا برسنجد لهذا ایجاز کلام اولی دانسته اختتام بدعا مینماید که ایام دولت و اقبال و
آوان نصرت و فیروزی جاودانی اتصال باد ایضاً مدح و ثناگیهان پیرای قبلهٔ دین و دنیا مالک ملک
صورت و معنی نزهت افزای ریاض جهانبانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی بهین گوهر تاج خلافت عظمی
بهین افتخار درج سلطنت کبری پیرایهٔ ده شمع انور چهره افروز ملت اطهر مورد الهام الهی منبع فیض نامتناهی
مظهر اسم رحیم مصدر خلق عظیم کامل خرد فیروز بخت سزاوار افسر شایستهٔ تخت عدل مصور عقل مجسم تخته معراج جود و
کرم پادشاهزاده مظفر لواء معدلت کشور کشا سر افزون تر است از اندازهٔ ادراک و اوهام بشر بدان احاطه
عقول و اوهام مختصر بر آنکه شکر گذاری اقبال لایزال و پایداری دولت جاودانی اتصال آوازهٔ عدل بر
دوام و صیت عطا و انعام بیدریغش در بلاد عرب و عجم رسیده و خط نشینان بر نامهٔ عدالت کبرای
ایشان بر نسخهٔ سخاوت حاتم کشیده و تیزی تیغ آبدارش در میدان مصاف کلهٔ دشمنان بریده
چون گوی چوگان بر خاک هلاک غلطانیده خصوص درین ایام میمنت فرجام باعتلای اعلام نصرت
نظام در عزم و لوم دار الحرب ساحل دریای شور که بنا بر تنگناهای عسیر العبور و مسافت دراز و دور
دریا سپاهی زمان نعل فرسای لشکر اسلام نشده بود شور محشر و غلغل نفیر اکبر افکنده چندین حصار
اهل بغی باز گشاده خان و مان اشرار بباد فنا داده طنطنهٔ فتح نامدار در اقصای هفت اقلیم انداخته
کارنامهٔ سکندری در عرصهٔ روزگار نمایان ساخته معهذا بخت بلندش در جمیع اسباب جهانگشای همال
پیش کار است و فلک آسمان پیوندش در تهیهٔ برگ و ساز ملک آرای همیشه همکار ابر نوبهار چنانچه
هیچ یکی از سخن آفرینان این جزو زمان را مجال نیست که بحرف طراز محامد اخلاق فطری و ثنا پیرای
قیاس کمالات ذات قدسی صفاتش تواند شد مگر دبیری مستعد قادر الکلام که بنقش و نگار عبارات
خاطر فریب روی ورق را چون رخسارهٔ خوبان حور وش بیاراید و بآب و رنگ معانی دلاویز صفحهٔ
صحیفه را چون قطعهٔ بهشت برین فرا نماید ورنه بصورت مثل من هندی نژاد کم پایه استعداد را چه سزد که مقصد
این کار دشوار و ره نوردی این مرحلهٔ مشکل گذار گردد لیکن برسم دعای بقای دولت روز افزون
داستان ایام سلطنت ابد مقرون با پیرایهٔ رباعیات رابعه که چون اربعهٔ متناسبه باهم اتحاد معنوی دارد
سامعه افروز جهانبان میشود تا بود که جهد المقل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بارگاه خسروانی
حسن قبول یابد و همین وسیله سرمایهٔ کیمیای سعادات دو جهانی اندوزد شاهی که زوال علم از رفعتش

هردودار صمیم قلب اتفاق مینماید مفصل زینت وضوح اقدس پذیرفت و جوابهائی که آن زبدهٔ دولادوران
در پاسخ اینمقدمات بملاحظه در آورده نگاهداشتن او تا تنقیح معامله پیش نموده داشته و آنچه در جواب نگاشته بیان
مسعود چتر توهم گردانیده نقل آنرا بحضور پرنور مرسل ساخته و مقدمات که بتقریر محمد ابراهیم وکیل پیشکش
حواله کرده آنهارا با یکی از برهمنان لوکرجی و بانجاجی فرستاده و در حضرت خلافت درجهٔ استحسان یافت
حکم جهان مطاع صادر میشود که چون از پیشگاه سلطنت بآن شایستهٔ اقسام مرحمت فرمان شده که بخان مشار الیه
بنویسید که محالی را که آن مفسد متصرف گشته اند و انتزاع کنند خصوصا بنادر تلنگکن بیجاپور اگرچه بانچه خان مذکور
آن محال را از آن شقی مردود متصرف توانند شد فبها والا سال آینده تا بهدایت ربانی و برکات عون
آسمانی آن محیط الالطاف بی پایان بحسن سعی و کوشش بحیطهٔ تصرف در آرد و مقدمه فرستادن قطب الملک
خط مهر خود وکیل خود را با برخی جواهرالات براسته الشایسته خراج پیکران و قصد ارسال جواهر پادشاه
پسند شان واضح رای ساحر الجلال گردیده بموقف عرض اقدس رسانیده که از صنعت اداری ملکی یکی
وکیل سیواسبه فرمیادان ... رسیده اظهار اطاعت و انقیاد آنها نموده بخدمت ...
که امیر فرستاده بعد از این آنچه قرار خواهد یافت عرضداشت خواهد نمود و اینکه معمی سخن افتاد و باید که آنهارا
استمالت و امیدوار بمراحم پادشاهانه گردانیده آنچنان کند که خدمتگار و فرمان بردار باشند و لوازم دولتخواهی
بجا آرند و ایضا عرضداشتی که درین زمان سعادت اقتران در جواب فرمان والاشان باستمالت ملک
پاسبان ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت و فتاحت نمودن داود خان جاجهٔ راسے سنگه
را قبل ازین آنهارا با چوکی از بندگان درگاه دولت و جاه بجهت تخریب ملک فلنم تعیین نموده بود به
محال نواحی قلعه راجگره و کدایه و سوختن و بتاراج پرداختن سپاه ... اند و تاراج مضافات
حصون مذکوره و بدست آوردن اسیران و مواشی از آن سرزمین و نهب و غارت پرداختن
قطب الدین خان و بعضی محال متعلقهٔ آن مردود و ملاقی گشتن بداود خان در راه و سواری کردن
خان مذکور بموجب نوشتهٔ آن زبدهٔ متعددان برسر جمعی از مردم سیوای شقی که در محال پایین
چهار قلعه که یکی از آنها ... است اقامت داشتند و بجنگ پیش آمدن آن جمع واجب القمع و طعمهٔ صمصام
خون آشام گردیدن جمعی کثیر از آن مخاذیل در روی بفرار نهادن بقیة السیف بسمت لوهگره
و تعاقب نمودن بندهای اخلاص شعار و پناه بردن مردودان بقلعهٔ مذکوره و مصدر ترددات
نمایان شدن خان مشار الیه و همراهان او معلوم رای عالم آرای گشت و چرا که حسن خدمت
... و تلاش و سعی خان مشار الیه در حضرت خلافت شد از راه عنایت و بنده نوازی مثال شرف

نشان محتوی بر مرحمت والا بنام خان مذکور کرامت صدور یافته و تردد آن سزاوار مراحم مرسل گردیده
خان مذکور را با ایصال آن مفتخر و مباهی سازد و از آنکه خانه زاد لائق العنایت کنور رام سنگه بموجب نوشته
آن خلاصهٔ هواخواهان جان نثار در باب خان مرقوم بعرض معلی رسانیده و قبل ازین جملة الملکی جعفر خان نیز معروض
اقدس گردانیده بود از روی بنده پروری بآن عمدهٔ وزرای رفیع الشان حکم نمودیم که عوض محال
صوبه مالوه پرگنه جنید و دیگر پرگنات متعلق چکله حصار که تنخواه اوست من ابتدای فصل خریف ایت ئیل
تن نماید میباید که خان مذکور را بر عواطف والا مطلع و آگاه ساخته پیشتر از پیشتر سرگرم خدمات بادشاهی گرداند
بموقف عرض ارفع در آورده که آن هدایت و ارشاد نصاب مقدمه مشارالیه سربلندی یافته و مستظهار تا
کمترین که بطریق تجارت بآنجا رفته اند تا حال نیامده و قول و فعل اهل دکهن شایستهٔ اعتماد نیست انجمنی [illegible]
وضوح پذیرفت حکم جهان مطاع صادر میشود که چون درین مدت عادل خان توفیق امتثال احکام مطاعه نیافته
با رعایت احوال لازم و متحتم باشد اگر آن عمده را چنانچه دولتخواه میداند که قلعه انجا بدست آید سعی و کوشش
که در کشایش آن باید کرد بمنصهٔ ظهور رسانیده نهایت الی سعی کننده مرو خود داشته که از حضور پرنور برخصت
فرمان شده بود که چون موسم مهم زیاده برشش ماه نیست میباید که نوخود را بر سر کار برساند و فدوی
مجامع حقائق مجامع رسانیده بود که هرگاه جا و مکان مناسب برای اقامت اختیار کرده شود در تمام سال
تردد می توان نمود الحال مطابق معروض هم قلعه در محاصره است و هم تاخت و تاراج محال غنیم بیال
بالفعل می آید معلوم آن شایستهٔ مراحم بی پایان باد که چون لشکر شهر دوستان فیض نشان در موسم
برسات دست از کار و بار بکشد و چاره نی اختیار مینماید لهذا نظر برین مراتب در وقتی که مشخص فرموده
متکفلان عقبه سپهر مرتبه گردانیده حکم اشرف صادر شده بود لیکن با دولت و اقبال درین سال
قلعه ظفرآباد و گلستان را مفتوح گردانیده ایم پیدا است که آن سزاوار الطاف بیکران نیز در هر [illegible]
آنچه لازمهٔ سرانجام کار خواهد بود بمقتضای تدبیر صائب و اندیشهٔ درست از قوه بفعل خواهد آورد
و مردم را معطل و بیکاره نخواهد گذاشت فرمان قلعه داری شجاعت شعار سلطان علی بنابیت
بادشاهی امیدوار بوده بداند که درینولا حفظ و حراست قلعه کلیان از تغییر عبد النبی با و مفوض فرمودیم
حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع بصدور می پیوندد که بعد وصول مکرمت موصول این مثال
کرامت تمثال بآنجا شتافته در محافظت و حراست قلعه مذکور که سرحد بیجاپور است کمال آگاهی و
هوشیاری بکار برده دقیقه از دقائق نامرعی ندارد و در استحکام قلعه و تبوزک اقسام نگاهداشت و از ادوات
توپخانه و غله و سائر اجناس نیز ذخیره کند و کهنه را بر وقت مناسبه مقرر در مصارف صرف نماید و احتیاط

کنند که در قلعه ذخیره کم از خرج یکساله نباشد درین باب تاکید تمام دانند فرمان قضا درینوقت فرمان
والاشان صادر شد که خدمت قضای منگل پور وغیره من اعمال سرکار سهارنپور و فرید آباد مضاف صوبه
دار الخلافت شاهجهان آباد از انتقال قاضی محمد حسین به شیخ عبدالحفیظ ولد شیخ عبدالسبحان مقرر باشد
که کما ینبغی بلوازم آن بپردازد و در نشر شرعیات و قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی
مخصومات و عقود و انکحه بلا اولی و قسمت ترکات و کتابت سجلات و تحریص و ترغیب مردم بطاعات
و عبادات و اقامت جمعه و جماعات و اجرای حدود و تعزیرات و تحقیق اموال غیب و ایتام و تعیین اوصیا
و نصب قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال امور
قاضی آنجا دانسته اراضی مذکوره را بتصرف مومی الیه واگذارند و اصلا و مطلقا تغییر و تبدیل بدان راه ندهند
و تغلب بالوجهات و اخراجات مثل قتلغه و پیشکش و جریبانه و ضابطانه و محصلانه و داروغگانه و بیگار و مقدمی
و قانونگوئی و ضبط هر ساله و تکرار زراعت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحم نشوند و درین
باب هر سال سند مجدد نطلبند و اگر در محلی دیگر چیزی داشته باشد آنرا اعتبار نکنند طریق جمهور سکنه
و متوطنین آنجا آنکه خطوط و قبالات و سجلات را بخط و مهر او معتبر شمرند فرمان براجه عمده راجهای دولتخواه
و زبده مخلصان کاراگاه راجه جی سنگه بتوجهات خاص اختصاص یافته بداند که عرضداشتی که از سبب بعد ارسال
داشته بود در فتحپور از نظر اقدس گذشت یقین که تا حال از احمد آباد روانه پیش شده باشد باید که از راهی
که مناسب داند بسرعت تمام رفته در دستگیر ساختن آن آواره دشت ادبار مساعی جمیله بتقدیم رساند
و موجب مجرای عظیم خویش داند بتاریخ هشتم شهر شوال بنواحی دار الخلافت شاهجهان آباد خواهم رسید
از عرضداشت فرزند عزیز بجان پیوند محمد سلطان بهادر که در پانزدهم از راج محل رسیده ظاهر شد
که بیست و هم رجب در میان کوهستان جمع راجپوتیه سوای راجه سجان سنگه بندیله برخصت آن فرزند
ترک همراهی لشکر ظفر اثر نموده روانه اینطرف شدند نمیدانم که کنور راجه شد که باغوای عاقبت
نیندیشان و اطلاع بر اخلاص درست آن عمده راجهای زمان چنین اراده نامناسب کرده بر تقدیری
که از جانب فرزند سعادتمند حرمانی و عنایت نمیدیده باشیدی که با عمده دولتخواهان چیزی می نوشت
یا بتحریرات عرضداشت میکرد تا آنچه منظور مودیم بعمل می آورد بهر حال کنور خود خانه زاد است و خاطر
آن دولتخواه بلا اشتباه که بیش از بیش بالبسیار جاده است در میانست تربیت و ارشادی که باید خواهم کرد
اما آن عمده راجهای که در صدق اخلاص و بندگی او هیچ شبهه نیست جواب بخاطر آورده عرضداشت نماید
که هرگاه در وقت کار چنین حرکتی از بنده می شده باشد تا چند بگذریم و بافعل با نوها چه سلوک کنیم عمده

مخلصان خلیل الله خان بست و یکم از ملتان روانه بهکر شده شاید که تا حال که هفتم شعبان است بآنجا رسیده
باشند ایضاً کفایت شعار مطیع الاسلام سکداس بمرحمت بادشاهانه امیدوار بوده باشند که از آنجا که یکی
همت والا و تمامی نهمت فلک اعتلا بر ازدیاد آبادانی و معموری مملکت و استرفاه حال کافه رعایا و عامه برایا
بدایع حضرت آفریدگار جل ذکره اند مصروف است و درینولا بعد استفسار حقیقت عمل پرگنات خالصه شریفه
و تیولداران از کارپردازان پیشگاه خلافت و جهانبانی بموقف عرض اشرف اعلی رسیده که اکثر
پرگنات ممالک محروسه جمع اکثر مواضع پرگنات را در آغاز سال نظر بر حاصل سال کامل و سال متصل و
رقبه قابل زراعت و حالت استطاعت رعایا و دیگر خصوصیات داشته تشخیص مینمایند و اگر رعیت
بعضی از دها باین عمل راضی نمیشوند آنرا هنگام رسیدن مزروعات بعمل جریب با نکوت تشخیص مینمایند و در
برخی از قریات که قرار عاملان آنها و زراعت آنجا را پریشان حکم اضاعت میدانند عمل غله بخشی بقرار نصف
یا سوم حصه یا [illegible] و در [illegible] پیشتر مقرری میسازند و در آخر سال طوامیر جمع نقدی موافق ضابطه و محصول
تمیز نموده و قبولیت کروریان و دستخط قانونگویان و چودهریان بدفترخانه معلی ارسال مینمایند لیکن
سررشته اراضی هر پرگنه از پرگنات با قید مزروع و تفصیل اجناس خریف و ربیع بدین نحو که در سال گذشته
چه قدر جنس کامل بوده و ناقص چند و در سال حال نسبت بگذشته بزیادتی و کمی چه تفاوت شده و تعداد اجرای
مواضع متفرق مستاجران و رعایا وغیره بدفترخانه معلی نمیرسد تا کیفیت هر محل دریافته متصدیان
آنجا که پس از تشخیص جمع مجرا میدهند از قرار واقع ظاهر شود و اگر آنها بتحقیقت قرار عاملان و مزروعات هر قریه
وارسیده و از راه خبرورسی عمل نمایند و سعی در مزروع ساختن اراضی لائق زراعت و فزونی کشتکاری
کامل بکار برند پرگنات آباد و معمور و رعایا مرفه الحال خواهند شد و زیادتی در محصول پدید خواهد آمد
و درین صورت اگر آفتی از آفات رو دهد از بابت کثرت زراعت نقصان فاحش در حاصل رو نخواهد یافت
حکم جهان مطاع عالم مطیع بشرف صدور می پیوندد که بتحقیقت هر ده از دیهات پرگنات متعلق بدیوانی
و امینی خویش وارسد که اراضی لائق زراعت در آن چه قدر است و از آنجمله مزروع چه مقدار و نامزروع
چند جنس کامل در هر سال چه مقدار میشود و موجب مزروع نشدن اراضی مذکور چیست و دیگر مسایلی
که در زمان سعادت نشان بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکان عرش آشیان در عمل دیوانی
راجه تودرمل دستور اخذ محصول چه بوده و وجوه سایر موافق ضابطه قدیم است یا از سال جلوس مبارک زیاده
بران قرار یافته و مواضع آباد چه قدر و ویران چند و باعث ویرانی چیست و پس از دریافت کیفیت
این مراتب سعی در ازدیاد آبادانی دیهات ویران و مزروع ساختن اراضی قابل زراعت بقول

درست و قرار مناسب و افزونی جنس کامل بکار برده بهر چاهها معطل باشند و در عرصت آن و احداث دیگر چاهها
نکوشند و جمیع آنرا بنوعی تشخیص دهد که کافهٔ رعایا بحق خود برسند و مال واجب بهنگام تحصیل درآید و هیچکس از رعایا تعدی
نرود و هر سال نسخهٔ چاهها مشتمل بر قریه و تعداد مزارعان هر موضع و اراضی مزروع و غیر مزروع و چاهها و بارانی و
اجناس کامل و ناقص و سرانجام مزروع ساختن زمین لائق زراعت و فزونی جنس کامل و آباد شدن دهاتی که از
سنوات ویران بوده درست نموده با دستور العمل و آنچه الحال بواسطهٔ فزونی معموری تجویز کنند بفرستد و ابواب سائر
هرچه ارسال جلوس میمنت مانوس بر دستور سابق زیاده مقرر شده تفصیل آنرا با مقدار مبلغی که در سال فراهم
آمده باشد مصرح ضابطه و این پرداخت را از ابتدای خریف ایلان ئیل سنه جلوس والا مقرر دانسته بدین
موجب عمل نماید و بعاملان محال جاگیرداران هم تاکید کنند که بدین نمط کار بند شوند نامهٔ حضرت صاحبقران
ثانی شاهجهان بنذر محمد والی توران نگاشتهٔ عمدة الملک سعد الله خان تالیح ضمائر پیش بنیان
پیرای انتقاش صور حیثیت و صحیفهٔ صواب گزینان مستعد ارتسام نقوش معرفت و اوصاف انوار عدل و
انصاف بلیغ زبان فصیح البیان سلاطین نصفت آئین مشغوف است و از آثار جور و اعتساف بزبان تیغ خونین
جهاد تنزیهین [illegible] بهار دولت و ربیع سلطنت نقاوهٔ خاندان عالیجاه صفاوهٔ دودمان والا دستگاه چهره آرای
شوکت لباس پیرای حشمت برازندهٔ وساده معدلت فرازندهٔ مسند نصفت دری سیمای بزرگی و بزرگواری
دری دریا [illegible] نگاری و نامداری شگفته و خندان و سرسبز و ریان باد نگارین صحیفهٔ یگانگی و رنگین نسخهٔ یکجهتی که
مصحوب سیدی بیک سمت ارسال یافته بود رسید موجب فزونی موالات و وداد و مستوجب مصافات
و اتحاد گردید یقینا که پیراستهٔ یکدلی و یکرای که مقتضای یکرنگی و یکتائی ایمای باستعانت و استمداد در بارهٔ اعادت
ولایات موروثی بود و خاطر خطیر و باطن منیر [illegible] به وجه جمع باشد که همگی همت والا و تمامی نهمت علیا بر نظام حال و حصول
استقبال آن [illegible] ملک ابهت بدیهیا سای عظمت مصروف است و در هر وقت آنچه بایستی بوقوع آمده و
هرچه باید انشاء الله تعالی بفعل خواهد آمد بالفعل یکصد هزار روپیه و تحفه اشیاء سرکار والا شان کیوان مکان که در
دار الملک کابل و برخی دیگر که در دار السلطنت لاهور و مستقر الخلافت اکبرآباد بود فرستاده آمد نشناخت
قدر مهربانی و دریافت رتبهٔ قدردانی جذب مزید محبت و جلب ازدیاد وثوق طمانیت نمایند که بجز تحصیل نیکنامی
و استحصال ذکر جاودانی امری منظور خاطر حقیقت ناظر نیست و از انجا که گذارش احوال اخبار و آثار این
درگاه فلک اقتدار ناگزیر مراتب صداقت است نگاشته میشود که چون والی نادان عاقبت نیندیش ایران
فرصت ایام [illegible] ان را غنیمت شمرده مصدر حرکتی ناپسندیده مخالف دعوی یگانگی گشته بود چون
لشکرگران قزلباش بهیاپایان در خدمت چراغ خاندان اقبال فروغ دودمان جلال توجه اشرف خلافت مرجع الصدر

و دیگر بلاد را از جا در آوردند و مانند و آفت زدگان باد نخوت رو بهزیمت نهادند و تمام توپخانه را تصرف اولیاے
این دولت ابد مدت دادند ناموس پرستان و غیرت دوستان بنجاب دقت تعاقب پرداختند و چون
روز از بار بشام نکبت رسید و تاریک ولی اینان بظلمانیت شب قرین گردید روزگار بر بال اقبال
آنان بقیة السیف طالبند مجاهدان نصرت منار و دلیران سعادت پیوند دو فرسنگ تعاقب کرده معسکر فراغت
نمودند و پس از آنکه مبشران اقبال نوید فتح و حقیقت حال بمسامع سامع مجامع رسانیدند نیایش قادر بیکمال و
ستایش حی بیمثال بتقدیم رسید و بنا بر تقضای تاثیر دار سرا اقبال و ستور سعادت نشان صادر گردید که چون
بفضل و کرم قادر بنصرت بخش چنین فتح عظیم نصیب این نیازمند ایزد بے نیاز و ستمنادادارے انباز
گردیده و کارها دیگر وقت است وزمستان نزدیک رسیده باید که آن فرزند اقبال مند وزیر بانذیر سپرف
از تسخیر قلعه باز دارند ازانکه بهم کارسازی بنده نواز امید انیست که آنچه امسال از قوت و قدرت سپاه فیروزی
دین فتح نمایان معلوم جهانیان گشته بتوفیق الله پس ازین در گشایش قلعه و در دیگر فتوحات بازین
وجهے و همین طرزی جلوه ظهور یابد چون معتمد خواجه قاسم که ابلاغ صحیفه الولا و تبلیغ آنچه باو مرسل گشته
کارے ندارد و خاطر وداد مآثر خواهان دریافت حال خیریت مآل است بزودی اجازت انصرام یابد
والسلام ایضاً تا سحاب قلم از فیض جویبار عنایت ازلی بابراز مطالب واظهار مآرب مترشح است
و لوح قرطاس بنگار مقدمات محبت بار و کلمات صداقت آثار موشح ذات فرخنده صفات سلاله خواقین
بلند مکان علاء خواقین رفیع الشان نقاده خاندان دولت عضاده دودمان شوکت قره باصره عظمت
غره ناصیه حشمت بدر سماے رفعت شمس فلک عزت مورد الطاف یزدان ثمره شجره گلشن چنگیز خان
حقی نذر خان دامت ایام سلطنته و عزته از ناشایست زمان محفوظ و از بایست دوران محظوظ باد
رقیمه الوداد و صحیفه الاتحاد که مصحوب نذر محمد ارسال یافته بود در حینیکه در دار السلطنت لاهور از اهتزاز
رایات ظفر آیات فتح و فتح تازه داشت رسید بمضمون خلت مشحون آن آگهی پدید آمد اما از
مطلب خالی بود زیرا که خبر از کیفیت جریان حال خجسته مآل واقعی نمیداد و بفرستادن نامه و بانوشتن
حقایق اوضاع و اطوار آن دیار و سبب راه شتابی فرقه ناسپاس حق ناشناس یگانگی و بیگانگی فراهم آمده بود
چه بناے اولین بر اتفاق است و اساس دوئی بر عدم وفاق و حال آنکه امروز وقت مصادقت است
نه هنگام مجانبت بهر کیفیت چون متحقق شد که فرقه طاغیه و زمره باغیه از بازپرس روز جزا و سطوت و برگیر سخت
کینه وری کلیه را اغماض کرده شیمه قدیمه اشیا انسب نموده و از حقوق ولی نعمت خویش چشم پوشیده سر بعصیان
برآورده اند و نسبت بانجناب از بیراهه روی بمسلک بے ادبی شتافته مصدر اداهاے ناهنجار

در سپاه اقتضا الیهاست دور از کار شده و کار بر ولی نعمت خود بمرتبه تنگ ساخته اند که هیچ قلعه و مسلح و مکانی بمکنی در
تصرف نمانده و شوغاست آن اماکن و غربای آن مساکن پامال حوادث و دستخوش وقایع گردیده و عرض
ناموس اینها بباد فنا رفته و امن و امان بالکل منهدم گشته و کار بجائی رسیده که از سادات که اهل بیت
نبوة و ذریة الیمین رسالت اند و بحرمت بنی الطاهر عصمت قبول زهرا متصف و محبت ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهی
و مزد ابلاغ احکام الهی است بهیچ کس و هیچ صغیر و کبیر تفضیل رسیده تا بدیگران چه رسد بنابر آنچه بمقتضای مخالصت
و مروت جانبین و اخوت و انهدام شائبه منافرت فیمابین و چه بمقتضای جمعیت دین و رعایت ملت متین
و ترحم بر حال مسلمین و چه از راه ادای شکر نعمت قدرت و استقلالی که ایزد متعال مرد او از همه شاهان بحقوق
تفضل شامل و الطاف کامل باین نیازمند درگاه خویش کرامت فرموده و از خواقین روزگار بعز و مکنت
و شوکت امتیاز بخشیده از دار السلطنت لاهور بدار الملک کابل نهضت نمودیم چنانچه آن بلده طیبه بسبب ورود قدوم
شهر ربیع الثانی مطابق [illegible] هم [illegible] مورد اعلام ظفر انجام و مستقر الویه نصرت آیه گشت و ذره
التیاج سلطنت عظمی [illegible] خلافت کبری فروغ دودمان حشمت و نامداری چراغ خاندان شوکت
و بختیاری مؤید کامگار مظفر بختیار منصور نامدار شاهزاده مراد بخش را با لشکر بی پایان و شمشیر بیکران و
سامان بسیار و سرانجام افزون از شمار که لائق این دولت خداداد ابد پیوند است رخصت نمودیم
که به بدخشان درآمده اگر از این گروه پیرایه جمعی را در یابد بسزا رساند و جزای ستمکاری و کردار ناپسندیده
اطوار ایشان در کنار نهند و الا متوجه بلخ شده تنبیه جماعه فساد کیش و تادیب طبقه تباه اندیش چه از الامانان بلخ و
بدخشان و چه از گروه کافر نعمتان که بعضی پوران سلاله دودمان چنگیزی فراهم آمده و [illegible] خانگی دین
ولایت خود گشته اند بپردازد و هر گونه امدادی که آن در درج دولت خواهش کند بانجام آن کما ینبغی
قیام نماید آن اختر برج کامگاری و [illegible] تصور نموده بجا بانه بار حاج
مطلب هنگامه آرای یکجهتی و باطلاع تاریب رونق افزای یکرنگی گردند که بادشاهزاده کامگار بهر
تجویز کرده امداد اشاره رود بموجب حکم اقدس و ارشاد مقدس کارگزار است هرگاه سلاله دودمان
مجد و علا نقاوه خاندان عز و اعتلا ثمره شجره بختیاری شجره ثمره کامگاری خسرو گرامی خلف آن [illegible] درج
دولت شایسته فرزندان کوکب ستیز سماء سیاست بمقتضای رای [illegible] سکالی و عاقبت اندیشی بر یکتا دلی
که فیمابین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رافت و اصناف عطوفت جلوه ظهور دهد و در اعانت
آن صدرنشین محفل اعتلا که عقل دوربین و خرد صواب گزین دارند و سزاوار تر اند باعتماد چه منشا آن
عاطفت و سبب این شفقت اند چون صورت بنده که دقیقه از دقائق رفاقت و صداقت غیر مرعی شود

پوشیده نماند که چون از کمال وداد و اتحاد آن ملک منسوبان آن دولت را از خود میدانیم یقین که تحقیق این معنی از
انجمله خیانت بطریق اولی خواهد بود و بنا بران نگارش مینماید که عادم هر اقاصی و ادانی است که التجای یار وفادار
علی مردان خان امیر الامرا بدین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده نه اختیاری چه از وی بجمیع احکام صادره
از آن شده و میشده اند فرستادن پسر و عزیزان جز تتبع و اطاعت و انقیاد و اطاعت امری سر برنزده چاره
آن بود که بدربار بانی شناسائی و بنمائی رسائی آفرین رفته و تحسین جلوه دارد چون بخلاف آن
از پایه سرایت دیده وار دگرگونگی ترددات رنگارنگ تسویلات بد دولتان سر رشته
غرض پرستان که بواجب خود او گشته و عزت یافتها در تشبیه ها بقدیم شناختن خامه چنین گشته که جد امجد آن قرة العین
که اتحاد و سلسله صفوت و صفا مثل این طبقه علیه بوده اند را با آباء عالی نشسته بودند نگاشته تحسین و تحسین در مکان گزین
جز نگارش پاس اعتبار گرفت او اضطرار با اعتصام عروه وثقای این فکر صواب که این سلالت را از آن دولت
هیچگونه جدائی نیست پناه باین بارگاه که مأمن عالمیان و ملجا جهانیان ست آورده و این امور اسباب ظهور
عنایات نوایان مرحوم پایان درباره مشارالیه گشت اگرچه پسر خان معزی الیه از خدمت گذاران این
والا درگاه اند اما چون خواهش خواطر قدسی مظاهر آنست که حقیقت یگانگی و محبت فیمابین معلوم جهانیان گردد
و کالشمس فی رابعة النهار بمنصه ظهور متوقع آنست که اینمعنی بر خدمت فرزندی که در آن آستان دارد بیش از پیش روز
افزون داشته و یگانگی را روز بازار دیگر گردد و بنای یکجهتی و یکرنگی را استحکام و قوائم یکتادلی و یکتائی را انتظام پدید
آید و جهات و نسبت سابقه را تاکیدی و تشیید مبانی موالات و مودت لاحقه را تاسیسی و تمهید شود و از انجا
که خاطر قدسی مظاهر بسبب تحقیق الوهیت علیا نسبت بآن فرزند زاده عالی و ساده تعلق تمامی باطلاع بر حال
خیر مآل دارد و شجاعت نشان جان نثار خان را که از خانه زادان معتمد فدوی ست و پیوسته بر رجوع خدمات اعتماد
طلب سرافراز بوده در اکثر اوقات مشرف اند و زحضور پر نور بوده رخصت آنسوب باصواب فرموده شد
که این سرفراز نامه حکمت و موعظت و هدایت و نصیحت و متضمن مقدمات محبت و کلمات صداقت آثار است بجا ماند
مترقب آنست که او بعد از گذارش آنچه باداء آن مأمور گشته مقضی المرام بسرعت تشریف رخصت از اطراف
یابد که ضمیر مهر آئین محبت آگین را شوق تامی و اشتیاق تمامی بسوی آنست که بنده دیرینه هرچه تمامتر و بیشتر
آنچه زیاده تر کیفیت احوال خجسته مآل و اوضاع و اطوار آن برخوردار نامدار را انکشاف یابد باید که هرگونه امری
که باعث زیادتی استقرار آن کامگار بختیار بر سریر سلطنت آن دیار باشد بجا یاند بدان اشارت رود
و هر نوع معاونت که لازمهٔ شعار دوستی که بخاطر گرامی رسد بی تکلفانه اظهار آن جلوه استحسان دهد که انشاءالله
در سرانجام آن مساعی مشکوره چنان به ظهور خواهد بخشید که معنی دوستی و حقیقت دوستی بر جهانیان

واضح گردد و سپس مسالک انهاے وقائع یومی و منهج ارسال رسل و رسائل بر سبیل تتابع و توالی مسلوک باشد
از بهار حدائق آمال و امانی بنسائم عنایت یزدانی شگفته و فرخنده باد اینک نامهٔ مشتمل بر فتح بلخ و بدخشان سپاس
عالی اساس و ستایش خارج از قیاس حکیمی را که انتظام سلسلهٔ کثرت بوحدت قهری مربوط بمساعدت و مسعد انجام
دار الملک جمعیت بعدالت جبری منوط تاج خلافت بر سر نیابت افسر مقتضاے حکمت و تقدیر اوست و خلعت
نیابت در بر صاحب فر موجب مصلحت عمیق او مالک الملکی که نواختن یکے بکشورکشائی و برانداختن دیگرے از فرمانفرما
بفرماے قدرت بکمال اوست و افراز سر اعزاز عزت و اذلال مستحق نیابت بعنوان تنبیه عالی و اجلال اوست
با آنکه بی شائبه سعی و مددکاره در تقدیر شی بقدر یک بار آگر نواختن است باقتضاے فضل است و اگر برانداختن بهت بمقتضاے
عدل اسرار مبادی حکمتش از احاطهٔ عقول بیرون و رموز آثار عطایائش از حوصلهٔ عقول افزون خرد از
احصاے نمایش قاصر و فهم در استقصاے آلایش خاسر هر ش مقدور و نه شکر ستایش بیرون سپاهات بدین دیده
و دریافت کجا طاقت ستایش و باین قوت و آلات کرا استطاعت نیایش لاجرم دست از آن باز داشته
با داے مطلب گرائید و بیشتر پوشیده نماند که چون دوستان از خبر نشاط انگیز انبساط آمیز یکدیگر سنگین
و بهجت قرین گردند بنا بر علیه بگذارش عطیه بیضه و مهبت علیه و نگارش نعماے جلیل و احسان جزیل که درین
زمانهٔ فرخنده نشان از درگاه بے منت و بخشنده بامنت با ما در رواج پیرفتح فاتحهٔ کتاب رسالت
خاتمهٔ نامهٔ نبوت شمع مکین موج دریاے قدم نهایت وجود عالم و آدم و واسطة العقد آفرینش منتخب مجموعهٔ دانش
بینش کشاف سرائر اسمائی و مفتاح خزائن معانی مرآت حقیقت اشیا صدر نشین محفل انبیا شهسوار عرصهٔ
قاب قوسین رتبه افزاے نشاتین محرم خلوت سراے لی مع الله بیدار دل حقیقت آگاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم نصیب این نیازمند درگاه بے نیاز شده فرحت افزاے خاطر خطیر ثمرهٔ
شجرهٔ بختیاری شجرهٔ ثمرهٔ کامگاری سعود دودمان سلطنت علا خاندان هر تصدی قرة العین ابهت نور حدیقه
سلطنت کوکب ساطع سپهر بسالت در برج عظمت فرزندزادهٔ کامگار بلند مقدار گردیده می آید
شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون درین هنگام سعادت انتظام بمسامع حقائق مجامع
رسید که فرقهٔ طاغیه و فئهٔ خاطیه از بیکه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از بازپرس
روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا کشیده پا از جادهٔ انقیاد
والی خود بیرون نهاده کار بر وے تنگ ساخته مصدر آوازهاے ناهنجار و بی اعتدالیهاے در ازکار گشته جانی
و ضعفاے آن اماکن و غرباے آن مساکن پامال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس
مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل معدوم گشته کار بجاے رسیده که از سادات که اهل بیت نبوت

از نیرنگی اقبال بی‌قرین خذلان و نکال بر تقدیر عدم تسلیم قلعه به هواخواهان بارگاه جاه و جلال امان طلبیده
قلعه را تسلیم دولتخواهان نمود و در سلک بندگان این آستان فلک نشان منتظم گشت و بنا بر بی‌حدی و خون
سرمدی و دیگر قلاع و بقاع ممالک مسطوره نیز به تصرف اولیای دولت قاهره و اولیای سلطنت باهره
درآمد بادشاهزاده عالیمقدار بعد فتح ولایت بدخشان با افواج بحر امواج نصرت امتزاج به عزیمت تمام متوجه بلخ
گردید فرقه منتظر قدر از یک تاب صدمات شیران بیشه وغا نیاورده از جمیع اطراف و جوانب بلخ ره سپر وادی
فرار گشتند و آن روی آب جیحون رفتند نذر محمد خان که نیابت نیز داشت و نه طاقت تحمل در حینیکه
بادشاهزاده موید بختیار با عساکر فیروزی شعار بنواحی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران
خود را به رسم پذیره آن نوباوه بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل بر خواهش طواف حرمین الشریفین که تمنا
والاقدر نگاشته بود مصحوب ساخته فرستاد هرچند آن عالی گهر بآئین پسندیده و دلپذیر تملق نمود که به هیچگاه از دولتخواهی
خان والاشان در حضرت خلافت با حسن وجوه جلوه ظهور خواهد یافت و دلدهی و دلداری کرده التماسها از خدمت آنحضرت
پیش پدر رسید بهانا فرود آمدن حوالی شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید و خان از استیلای وهم و توهمات تمام عیال
و اطفال و مال و منال اندوخته مدت العمر گذاشته سبحان قلی و سلطان قتلق پسران خود را که نزد او بودند همراه گرفته
و بهرام سلطان و عبدالرحمن سلطان دو پسر دیگر را بجهت عدم حضور ایشان در آنجا مانده سراسیمه وار
با معدودی چند از بلخ برآمده بسمت شبرغان سیر نمود و از آنجا با چند کس دیگر از راه جبل و بیابان
بسر می‌شتابد پیداست که آن افتاده اصلاب سلاطین سلاله اسلاف طاهرین بهیچ جا پناهی نیافته
را با عزم زیارت حرمین الشریفین زاد الله شرفا و تجلالا نموده بود بر خان شفقت دیده
را نیز که خواهان این سعادت است با عزم تمام دستوری طواف اماکن نیز خواهند داد و همراهان او
شکرگزار ساخته بنده را التدبیرات این نیازمند درگاه را تقدیرات پیش موافقت بخشیده تحقیق الطاف
و عنایت بی‌غایت و فضل و کرم بی‌نهایت که شامل حال این رهین احسان و افضال خاطر اوست
مطلب عظیم و مقصد جسیم که پیش نهاد همت علیا و مکنون خاطر قدسی مظاهر بود صورت انجام و حسن اتمام
یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابع و مضافات که از مدتی فتنه و فساد از یک نشستن ایشان
دلشاد داشته بود در ورود مواکب نصرت قرین گلستان دولت و اقبال و بهارستان شوکت و جلال
گشت و از رونق دخول لشکر اقبال بولایت بدخشان در عرض یکماه چنین فتوحات بزرگ آنچنان است
سنگ که زبان در ادای سپاس قاصر است و دل از تصور شکر آن عاجز با اینهمه هرچند
هرچند زیاده ترغیب این سراسر ستایش و سراپا نیایش گردید الله تعالی این فتح نمایان را که کارنامه

روزگار است بدین نیازمند درگاه خویش مبارک گردانیده فتح سمرقند و بخارا نیز نصیب گرداند آمین یا رب العالمین
این نامهٔ مهر عنوان و این صحیفهٔ ثنا بیان که بیاضش غرهٔ صبح فضل و افضال و سوادش خال چهار دولت و اقبال است مصحوب
شجاعت شعار راسخ الاعتقاد ارسلان بیک که از خانه زادان قدیم این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد و چون
مشار الیه بجز ابلاغ این کتاب مستطاب بامری دیگر مأمور نیست توقع که پس از تبلیغ بی توقف رخصت انصراف
خواهد یافت حدائق آمال و امانی بآبیاری جوی لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد انشاء و دفاتر پادشاهی
سند فوجداری چون بموجب حکم جهان مطاع عالم مطیع خدمت فوجداری سرکار کوره و کره مضاف صوبه
الهآباد حسب الضمن شجاعت دستگاه محمد حیات فوجدار پرگنه کوره وغیره متعلق اقطاع نواب مستطاب قدسی
القاب عالیان مآب رفیع جناب بالقابه تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت از روی دیانت و
راستی پرداخته بآئین پسندیده بتقدیم رساند و در تنبیه و تادیب مفسدان و متمردان و هدم قلعجات آن
فریق در حفظ و حراست زیردستان و مالگزاران و امنیت طرق و شوارع و امداد و اعانت گماشتهای
جاگیرداران هنگام تحصیل زر واجب و وصول زر ذمه و فرطلبان محال خالصه مساعی جمیله بظهور رساند و به
آهنگران تاکید کند که بنادق نسازند و بدیگر کارها آهنگری قیام نمایند و بجمیع از تهانه داران که بجانب محال
مذکوره بواسطهٔ ضبط معین نماید قدغن کند که در معاملات مالی داخل ننمایند و چیزی بعنوان ابواب ممنوعه نگیرند
و تا گماشتهٔ جاگیردار یا عامل خالصه نوشته ندهد اقدام بر تاختن دهی از دهات متعلقهٔ فوجداری خود نکنند
و بعد از گرفتن نوشته چند کسی از مقدمان آن ده را که مواد فساد باشند بدست آورده در اصلاح بکوشند که
از تمرد و سرتابی نادم و پشیمان شده بمالگزاری و رعیتی تن در دهند و بر تقدیر اصلاح رضانامه از عامل بگیرد
و اگر از شقاوت جبلی باصلاح نیایند بران موضع بتازد و تنبیه و تادیب مفسدان نماید و رعایا را آزار نرساند و غنیمت
که از مواشی وغیره بدست آید بعامل تسلیم نماید و قبض الوصول ستاند و بندهٔ سی نکند مگر در دار الحرب باید که عاملان
و زمینداران و چودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان محال مسطوره مشار الیه را فوجدار پرگنات مزبوره
دانسته دست تصرف موحی الیه در اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی مطلق شناسند و شکایت او را درباره
خود مؤثر دانند درین باب تاکید تمام شناسند سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطاع خدمت دیوانی
صوبه دار الخلافت از تغیر فلان بن ابتدای فلان بفلان تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت کما ینبغی
پرداخته بتنقیح معاملات و بازخواست دبانه بازیافت مطالبات توفیر نماید و در فزونی معموری و پرداخت
پرگنات مساعی جمیله بتقدیم رساند و محافظت خزانه بسره نقود دانسته نوعی احتیاط بکار برد که یک دام بی سند
معتبر تصرف نشود و هر زری که از تحویل خوطه داران و دیگر وجوه بخزانهٔ عامرهٔ آنجا عاید شود قبض الوصول آن به

گماشتهاے فوطه داران وغیره بدبا ند و از عمل عمال خبردار باشد که احدے ازان فریق جرات به اخذ ابواب ممنوعه
معفوه درگاه جهانبانی پناه اقدام ننماید و اعتبارا بعد انقضاے هر فصل تعینات و تصرفات عمل از روے کاغذ
خام اصلی بتحقیق در آورده هرچه بذمه هر کس برآید بسرکار اقدس رسانند و اگر عاملی خائن و بدعمل ظاهر شود حقیقت آن
بحضور بنویسد که بجایش دیگرے تعین گردد با مشاوکرویان مقرر سازند که منجمله بقایا و تقاوی که از سنه پانزده تا سال
بست و سوم نزد رعایا مطلب باشد از موضع باقی دار از جمع حال که آئین تشخیص آن نموده باشند یکساله بمیزان یک
صد روپیه پنج روپیه در هر فصل عمال هر محال از ابتداے مسطور بوصول رسانند و زرے که بصیغه تقاوی در سال
گذشته در سرکار برایا تنخواه باشد در اوائل توزیع محصول سال حال بگیرند اگر درین امر اهمال بوقوع خواهد آمد باز
خواسته از دیوان وامین خواهد شد و نسخه دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر درست نموده بدفتر خانه معلی ارسال
دارند باید که متصدیان مهمات وچودهریان و قانون گویان وعمله و فعله آن صوبه خدمت مرقومه بموصی الیه متعلق
دانسته دست تصدی مشار الیه در اجراے امور مضافه آن قوی شناسند و از سخن و صلاح وصوابدید مشار الیه
بیرون نروند و شکر و شکایت موصی الیه در باره مؤثر پندارند درینباب تاکید دانند فوجداری چون
بموجب حکم جهان مطاع خدمت فوجداری پرگنات سرکار فلان من اعمال صوبه فلان از تغیر فلان خان
بفلان تفویض یافت که به لوازم و مراسم این خدمت از روے دیانت و راستی قیام نماید و در بندوبست
وضبط سرکار قلعه و قمع مفسدان و تنبیه و تادیب متمردان و حفظ و حراست رهروان و سوداگران و امنیت
طرق و شوارع پرگنات مذکوره وارجاع روز طلبان با مناسبے محال خالصه شریفه براے تشخیص جمع و قطاع جنگل
و هدم قلعجات و گرفتن بنده و قمار ازان فریق سعی فراوان بکار برده و آهنگران بندوق ساز مقرر کنند که بعد
ازین بندوق نسازند و بدیگر کارها آهنگری قیام نمایند میباید که عمال محال متعول داران و زمینداران
وچودهریان و قانون گویان پرگنات مذکوره شجاعت شعار مشار الیه را فوجدار مستقل آن محال دانسته دست
تصدی موصی الیه را در اجراے امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح و صوابدید حسابیه او که آنچه
متضمن نسق و نظام معاملات محال غیربوده بوده باشد بیرون نروند و احدے از مفسدان را که جلادت اشتباه
مرقوم بیجا سازد در محال متعلقه خود جا ندهد و حمایت ننماید درین باب قدغن تمام دانند از خلاف حکم والا محترز
باشند سند امینی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت امینی پرگنه فلان
تابع سرکار فلان مضاف صوبه فلان از تغیر فلان خان از ابتداے [illegible] فصل خریف تنکوئیل سال چهاردهم
بجلسه والا تعلق پذیرفته از همان ابتداے بفلان تفویض یافت تا کماینبغی به لوازم و مراسم این خدمت
از روے دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و باکافه برایا

وعامه رعایا با حسن سلوک و معاش نیک بفعل آورده در ازدیاد آبادانی و فزونی معموری و کثرت زراعت آن
محال فراوان سعی بکار برده سررشتهٔ کاغذهای خود را موافق معمول به دفترخانهٔ والا میفرستاده باشد و زر یکه از حاصل
آن محال بتحصیل درآمده تحویل فوطه دار شود و محافظت آن و جواب مبلغی که از عین المال یا برداشت نزد فوطه دار
باقی بماند بآئین مقتصد بعهدهٔ خود داند و بکروری تاکید کنند که زر واجب موافق تشخیص او تحصیل نموده تحویل فوطه دار
نماید و زر یکه رعایا بفوطه خانه بیارند چهٹی آن بمهر خود و دستخط فوطه دار بآنها بدهد و هنگام سیاهه باقی و اصلات را
موافق همان چهٹی ها محسوب گرداند و سوای مالواجب چیزی بعلت ابواب و بالادستی و تحصیلداری و دیگر
ابواب علت که ممنوعه و مفقود بارگاه والاست نگیرد و به چودهریان و قانون گویان نیز قدغن کنند که در رای
وجه مقرری چیزی نستانند و بر تقدیر اخذ و ظهور حقیقت را نخواهد یافت و آنچه کارکشتگان مشارالیه از محصول
پنجسیس خریف [illegible] خالصه والا تحصیل نموده باشند آنرا باتفاق کروری بازیافت کرده تحویل فوطه دار نماید باید
که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانون گویان و رعایا و مزارعان پرگنه مذکوره خدمت مسطوره مشارالیه
متعلق دانسته از سخن و صلاح و صوابدید حسابی او بیرون نروند و دست تعدی او را در اجرای امور متعلقه
این خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت او در بارهٔ خود مؤثر پندارند ایضاً حسب الحکم الاشرف
[illegible] پرگنه فلان مضاف صوبه [illegible] از تغیر فلان سن ابتدای فصل خریف سنگویئیل بفلان
حسب التفصیل تفویض یافت که با کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا حسن سلوک مرعی داشته سعی در ازدیاد آبادانی
و افزونی معموری نماید و کاغذ تشخیص را موافق ضابطه به دفتر والا رساند و زریکه تحویل فوطه دار شود و محافظت
آن و جواب مبلغی که از عین المال یا برداشت فوطه دار باقی ماند بعهدهٔ خود شناسد و بکروری تاکید کنند
که موافق تشخیص تحصیل درآورد و مبلغی که رعایا بفوطه خانه بیارند چهٹی آن بمهر خود و دستخط فوطه دار برعایا
بدهد و سوای مالواجب بعلت بالادستی و ابواب دیگر چیزی نستاند و به چودهریان و قانون گویان
قدغن نماید که سوای وجه مقرری چیزی نگیرند باید که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانون گویان
و رعایا و مزارعان پرگنه مذکوره خدمت مسطوره مشارالیه متعلق شناخته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند
و دست تعدی او را در اجرای امور متعلقهٔ این خدمت قوی مطلق شناسند سند کروری کروری
حسب الحکم الاشرف الاعلی پرگنه فلان تابع صوبه دارالخلافت از تغیر اسلام خان از ابتدای سن خریف
سنگویئیل [illegible] خالصه شریفه متعلق گردیده بنده خدمت کروری پرگنه مذکوره را از همان ابتدا به سعادت نصاب
فلان مطابق ضمن [illegible] تفویض گشته که به لوازم و مراسم خدمت مامور اندر و [illegible] دیانت و راستی قیام نموده باکافه
رعایا سلوک پسندیده بفعل آورده مالواجب و حقوق دیوانی را فصل بفصل موافق تشخیص امین بوقت تحصیل نموده

نموده تحویل فوطه‌دار آنجا نماید و هر قدر از رعایا بفوطه‌خانه بیارند جهتی آنرا بمهر خود و دستخط فوطه‌دار رسید دهد و
هنگام بیباقی واصلات را بموجب همان جهتی‌ها مجری و محسوب گرداند و زر باستصواب فوطه‌دار و امین
باحتیاط تمام بخزانهٔ عامره راجع گردانیده قبض الوصول فوطه‌دار بدهانند و آنچه گماشتگان عمال مشارالیه از محصول
پنج سدس خریف متعلق خالصه و الاتحصیل نموده باشند آنرا باتفاق امین از آنها بازیافت کرده تحویل فوطه‌دار
الواب جمع کنند و مجمل و جمع و خرج دیگر سررشته کاغذ بضابطهٔ مقرره درست کرده بدفترخانهٔ معلی ارسال دارد
و سوای زر واجب بصیغهٔ سیوبت و تحصیلداری و دیگر ابواب مالیه که ممنوع درگاه آسمان جاه است چیزی نگیرد
که آنچه در صورت اخذ از و بازیافت خواهد شد و او به تغیر خدمت معاتب خواهد گشت باید که چودهریان و قانونگویان
و رعایا و مزارعان پرگنهٔ مذکور مومی الیه را کروری مستقل آن محال دانسته دست تصدی او را و اجرای
امور مضافهٔ این خدمت قوی و مطلق شناسند و مال واجب و حقوق دیوانی را از قرار واقع و راستی تحصیل او قرار
کرده چیزی از آن قاصر و منکسر نگردانند شکر و شکایت او در بارهٔ خود موثر پندارند درین باب تاکید دانند
فوطه‌داری چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت فوطه‌داری پرگنهٔ مذکوره
من اعمال صوبهٔ اله‌آباد از تغیر فلان از ابتدای فصل خریف انتاییل حسب الضمن بفلان تفویض یافت تا کماینبغی
بلوازم و مراسم خدمت مذکوره از روی دیانت و راستی قیام و اقدام ورزیده دقیقه از دقائق حزم و
هوشیاری نامرعی نگذارد و زری که از محصول آن محال بتحصیل در آمده تحویل او شود آنرا باحتیاط تمام نگاه دارد
و چون محافظت و حراست زر مذکور و جواب مبلغی که از عین المال بابد داشته نزد فوطه‌دار باقی بماند بعهده
امین است و در فوطه‌خانه را بمهر مشارالیه و کروری پرگنهٔ مذکور مقفل داشته باتفاق یکدیگر بست و گشاد نماید
و زر باستصواب امین و کروری بخزانهٔ عامره راجع گردانیده قبض الوصول بستاند و یکدام بی سند معتبر دیوان
پسند صرف نکند باید که متصدیان مهمات پرگنهٔ مذکور مشارالیه را فوطه‌دار پرگنهٔ مسطور دانسته دست تصدی
او را و اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی شناسند و آنچه بهر جهت از آن محال بتحصیل در آید بدو
تحویل او نمایند و دو اسمی و در جمعی علاحده نگاه ندارند و درین باب تاکید دانسته شد داروغگی خزانه
و تنسک باسم متصدیان مهمات تعلقهٔ خزانهٔ عامره سهرند چون بموجب حکم جهان مطاع عالم مطیع بعهدهٔ
تجویز سیادت و وزارت پناه فلان خدمت داروغگی خزانهٔ مذکوره از روی دیانت و راستی
قیام و اقدام نموده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و آنچنان کند که درامری از امور
آن محل فروگذاشتی بوقوع نیاید و چیزی بی سند معتبر دیوان پسند بصرف نرود و آنچه از محصول پرگنات
و محال سائر و دیگر وجوه بخزانهٔ مسطوره آمدنی شود موافق ضابطهٔ مقرره و قاعدهٔ معین داخل جمع کرده رسید بدهد

راداروغه محل مرقوم دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نرود و دست تصدی موحی الیه را در اجرای امور مضافه
این خدمت قوی و مطلق شناسند **سند خزانچی گری** متصدیان مهمات خزانهٔ عامره دار الخلافت شاهجهان آباد
بدانند که چون بموجب حکم گیتی مطاع خدمت خزانچی گری خزانهٔ مذکوره از تغیر فلان بفلان مقرر و مفوض گشت تا کماینبغی
به لوازم و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت و راستی قیام نموده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری نامرعی
نگذارد و زری که از حاصل پرگنات خالصهٔ شریفه و تحصیل مطالبات و دیگر وجوه بخزانهٔ عامرهٔ مسطوره عاید شود آنرا
باتفاق داروغه و مشرف مطابق ضابطه و معمول در حجره‌های خزانهٔ مذکوره بمهر دیوان صوبه و داروغه نگاهداشته
گشادن و بستن آن باتفاق هم مینموده باشد و یکدام بی سند معتبر دیوان پسند صرف ننماید می‌باید که خدمت مزبوره
بموحی الیه متعلق دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی شناسند و درین باب تاکید دانند
تحویلداری چون بموجب حکم گیهان مطاع خدمت تحویلداری منڈوی نمک سانبهر و شوره واقع مستقر الخلافت
اکبرآباد بفلان مقرر شده تا به لوازم و مراسم خدمت مأموره از روی دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقایق
حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و هرچه از منڈوی مزبوره تحویل او شود آنرا باتفاق دیوان صوبه داروغه و
مشرف باحتیاط تمام نگاهدارد و یکدام بی سند معتبر دیوان پسند صرف ننماید و زر بخزانهٔ عامرهٔ مستقر الخلافت راجع
ساخته از متصدیان خزانهٔ مزبوره قبض الوصول ستاند باید که متصدیان مهمات محل مرقوم مشار الیه را تحویلدار محال مزبور
دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی دانند و آنچه از حاصل مذکوره فراهم آید همه را تحویل
او نمایند یکدام علاحده ندانند **اینچی** دستک باسم متصدیان چبوتره نخاس دار الملک کابل چون بموجب حکم جهان مطاع
گیتی مطیع خدمت چبوتره نخاس مزبوره از تغیر فلان بفلان مفوض گشته تا به لوازم و مراسم این خدمت پرداخته از روی
دیانت و امانت و راستی و درستی بتقدیم رساند با سوداگران و دیگر خلایق و رعایا سلوک پسندیده نماید و در ضبط
حاصل بضابطه مقرر از ابتدای واقع بکوشد و زری که از محصول آن محال تحویلدار شود و محافظت آن و برآمدن از عهده
مبلغ که از عین المال باید نگاهداشت نزد تحویلدار باقی ماند بر ذمه خود شناسد و زر باتفاق داروغه و مشرف بخزانه
عامره عاید گردانیده از تحویلدار قبض الوصول بدست آرد و نگذارد که تحویلدار یکدام بدون سند معتبر صرف تواند نمود باید که
مشار الیه را امین مستقل آنجا دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی دانسته
داروغگی دستک باسم متصدیان مهمات فتحنگر فلان معاملات محال سرکار صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد آنکه چون
بموجب حکم گیتی مطاع خدمت داروغگی محال مذکوره از تغیر فلان بفلان تفویض یافته تا کماینبغی به لوازم و مراسم
خدمت مأموره بدیانت و راستی قیام نموده بیوپاریان و دیگر عمله و فعله را بحسن سلوک خوشنود و راضی دارد و در ضبط
محصول بضابطه مقرر از ابتدای واقع بکوشد و زری که از محصول آن محال فراهم آید آنرا باتفاق امین بخزانهٔ عامره راجع

گردانیده قبض الوصول خزانچی خزانه گرفته تحویلدار محال مزبور رسانند باید که شما بالیه را داروغه مستقل آنجا دانسته دست
تصدی او را در اجرای امور مرجوعه این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح و صوابدید او بیرون نروند
درین باب تاکید بلیغ دانند دستور مشرقی دستک بنام متصدیان مهمات گماشته و فعله و نحاس و دیگر محال واقع
بلده دار السلطنت لاهور آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت اشراف محال مفصله ذیل از تغییر فلان بفلان
مفوض گشته تا کمال نیکنامی به لوازم و مراسم خدمت ماموره بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری
مهمل و نامرعی نگذارد و واقعیانه کرده معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشتنی بوقوع نیاید و سررشته
کاغذ را ضابطه مقرره قاعده معین درست نموده بدفتر معلی میفرستاده باشد می باید که خدمت مسطوره را بشان الیه
مقرر دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی دانند درین باب تاکید دانند
سند معافی فلان دیوان محفوظ باشند چون درینولا بعرض اقدس اعلی رسید که ذمی نادار که کسب او از
قوت او و قوت عیال او زیاده نباشد بموجب دستور شرعی از و جزیه نباید گرفت لهذا بنده رعایا که کسب
زراعت دارند و مدار قوت و تخم و کاه آنها همه بقرض است طلب جزیه موجب تفرقه آنها میشود و اگر مطابق
شرع شریف بحکم صریح در باب عدم اخذ جزیه التماس صادر گردد تا بفراغ بال بکسب و پیشه خود که باعث آبادی
ملک و امان رعیت است مشغول باشند و از گشتاسوار و پیاده فوجداران جزیه خلاص یابند حکم جهان مطاع
صادر شد که موافق شرع انور مزارعان بعلت اخذ جزیه فراهم نشوند و از تعلقه داران و چودهریان و قانون گویان
و طرفداران و اهل حرفه و دیگر ساکن قصبات و قریات مطابق شریعت مطهره جزیه بازخواست نمایند چنانچه درینها
یادداشت واقعه درست شد شرح آن در ضمن رقم یافته بنابران قاضی میگردد که آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود
موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آورند و مزارعان بجهت اخذ جزیه متعرض نشوند و معاف شناسند پروانه اعلی او
وزارت و رفعت پناه شجاعت و کفایت دستگاه فلان بعافیت باشند چون وکیل سرکار عالی نواب قدسی
القاب عالمیان مآب بلند جناب پادشاهزاده نامدار کامگار والانسب عالی نسب منظور نظر حضرت آفریدگار
غره ناصیه دین و دولت قره باصره ملک و ملت یمین و وجه سلطنت عظمی واسطة العقد خلافت کبری مهبط
انوار عنایت الهی مطلع انوار رحمت حضرت شاهنشاهی جلیل القدر منیع الشان عظیم المرتبه رفیع المکان فروغ
دودمان مجد و کرم ظاهر نمود که عاملان پرگنه فلان و دیگر محال اقطاع آن غره ناصیه دین و دولت در سرانجام
معاملات و تشخیص جمع و گردآوری مال محتاج بامداد و اعانت آن وزارت پناه اند لهذا قلمی میگردد که در معونت
عاملان محال مزبوره را بر خود لازم و واجب دانسته بنوعی معاونت نماید که جمیع معاملات آن محال بوجه احسن
صورت سرانجام یابد و گردآوری مال بوقت شود و احدی از اعمال تمرد و سرکشی نماند درین باب تاکید دانسته

حسب المسطور عمل نماید **پروانهٔ قانون گوئی** دهنه‌ولا بعرض والا رسید که مقرر بودن قانون گویان در پرگنات
ممالک محروسه ازین جهت است که فارغ بر رسوم مقرری بوده براستی و درستی و دولتخواهی در خدمت قیام نمایند و مساعی
موفوره بکار برده درپیش آوردن پرگنات بجمع کامل و اکمل بکوشند با وجود این بعضی ازین جماعه اکثر بسبب از شومی نفس
اماره و عادت ذمیمه طریقهٔ دولتخواهی و خیراندیشی را از دست داده عاملانی را که بهره از تدین و مآل اندیشی ندارند
یا از فریب و حیلهٔ آنها آگهی نیافته‌اند باقسام خدائع و انواع حیل بعض از برای حصول مطالب خویش متحرک باخذ وجه
بوده مشارک در اخذ حصه میشوند و اگر عاملی از عمال بتوفیق خداداد از حرکت و تعلیم ایشان فریفته نمیگردد درین
صورت زمینداران متغلب را بدراه ساخته سودی بغیر از حاضر ساختن از چهره و تساهل در ادای مال واجب و
فرستادن برای فریاد میشوند بعد ازین همین خیالان متغلب در میان عمال و رعایا مصالح گشته و بحسب ظاهر خود را
خیرخواه وانموده در جمع مبلغی کلی بعینه آفت و کمی در تعلقات خود و زمینداران متغلب بسبب تدبیر آنها جدا گرفته
در تتمهٔ لازم الادا هم اکثر بسبب باقی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی نهاد مه تقدیر میدارند و چون اخذ وجه عامل بصلاح
و ساز آنها پیش نمیرود و بجز نقصان مال سرکار نمیگردد و ازین رهگذران گروه فساد پژوه بغرض آموده بلا خطه
بازپرس و اندیشهٔ تغییر و تبدیل ندارند و ترک وضع ناهموار نمیکنند درین باب بموجبی که ارشاد شود عمل آید حکم
جهان مطاع عالم مطیع گرامی نفاذ یافت که هر عامل بعلت تغلب معزول شود و قانون گوی آن محال در اخذ وجه
با وشریک باشد او را نیز در همان وقت تغیر نمایند تا عبرت دیگران گردد **دستک تحصیل مطالبات** چون
بموجب حکم ارفع اقدس اعلی خدمت تحصیل مطالبات سرکار والا که بر ذمهٔ زمینداران وغیرهم پرگنهٔ [illegible] کوره و
دیگر پرگنات متعلق بصوبهٔ الهٰ آباد لازم الادا است بسیادت مآب سید عبدالواحد تفویض یافته تا به لوازم و مراسم
خدمت مامور از روی دیانت و راستی قیام واقدام نموده مطالبات سرکار والا را موافق تفصیلی که در افراد
جداگانه مسطور است و با وجود آنکه دیده از جماعه مسطور تحصیل در آورده بمعرفت دیوان صوبه بخزانهٔ عامرهٔ صوبه
الهٰ آباد عاید گردانند باید که عاملان و دیگر عمله و فعلهٔ پرگنات مذکوره خدمات مسطوره بمشار الیه متعلق دانسته در تحصیل
زر مذکوره از ان طریق امداد و اعانت سید مشار الیه بوجه اتم نمایند و درین باب تاکید دانند **دستک بخشیگری** چون
بحکم جهان مطاع عالم مطیع لازم الانقیاد واجب الاتباع خدمت بخشیگری و واقعه نویسی پرگنات سرکار سورت تابع
گجرات از تغیر فلان بفلان تفویض یافته بمشار الیه آنکه به لوازم و مراسم خدمات مامور از روی دیانت و راستی
پرداخته آنرا بوجه پسندیده بظهور رسانیده بتقدیم رساند و تصحیح تابینان منصبداران تعینات آنجا از روی اوراق چهره
باستصواب ناظم معاملات آن سرکار ملاحظه نموده و نقل آنرا پیش نگاه داشته و اصل را بمهر خود و ناظم مذکور ارسال دارد
و همچنین وقایع و سوانح پرگنات سرکار مسطور را از قرار نوشته هفته بهفته بدرگاه والاجاه میفرستاده باشد طریقهٔ منصبداران

تعیینات آنجا آنکه مشارالیه را بخشی و وقایع نگار آنجا دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمات
قوی مطلق شناسند سند کوتوالی چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت کوتوالی قصبه پرگنه محمدآباد عرف بنارس
و میر بحری و گذرهای دریای گنگ متعلقه بقصبه مذکور از تغیر محمد صالح بسیادت نصاب میرزا بیگ مقرر و مفوض گشته
که کماینبغی به لوازم و مراسم آن از روی راستی و دیانت قیام و اقدام نموده نوعی بند و بست و ضبط ربط کنند که در قصبه مذکور
دزدی واقع نشود و سکنهٔ آنجا در امن و امان بوده بکسب و پیشه خود مشغول باشند و جمعی که بعلت خیانت گرفتار شوند
زیاده محبوس داشتن و گذاشتن آنها بموجبی که قاضی آنجا برافراد حقیقت آنها دستخط کند بعمل آورده درین باب بطور عقده
جسارت ننماید و از معابران گذرهای مذکور چیزی بصیغهٔ محصول که بموجب حکم اقدس معاف است نستانند و ملاحان را
هم نگذارد که زیاده از اجرت ملاحی از معابران توانند گرفت و احتیاط تمام بکار برد که مفسدان و متمردان از معابر مذکوره
عبور ننمایند باید که متصدیان مهمات و عمله و فعلهٔ محال مذکور مشارالیه را کوتوال و میر بحری آنجا دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند درین باب قدغن دانند سند دیوانی چون حسب الحکم الاشرف
الاعلی خدمت دیوانی لشکر ظفر اثر که همراه بسالت و امارت پناه ایالت و شهامت دستگاه حسن علی خان بجهت
تنبیه مفسدان صوبه الهآباد تعیین گشته برفعت پناه محمد مومن تفویض یافت تا به لوازم و مراسم این خدمت
کماینبغی پرداخته آنرا از روی دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام دهد و طلب نقدی هر دم مفوض
ضابطه مقرره و اسناد معتبر تنخواه نماید و سررشتهٔ کاغذ متعلق دیوانی را بر طبق قاعده و دستور به دفتر معلی بسپارند
باید که متصدیان مهمات و دیگر عمله و فعلهٔ لشکر مسطور مشارالیه را دیوان آنجا دانسته لوازم و لواحق خدمت
مزبوره را بموجب الیه متعلق شناسند و دست تصدی مشارالیه در اجرای امور مضافه آن قوی مطلق دانند
دستک مشرفی دستک باسم متصدیان مهمات عمله و فعلهٔ دارالضرب و گذر راج گهات واقع دارالامان
ملتان آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت اشراف محال مذکوره موافق تجویز وزارت پناه
میر محمد رحیم دیوان صوبه از تغیر بهگونت بشبخت تا آب شیخ مظفر مفوض شده که کماینبغی به لوازم و مراسم آن
خدمت از روی دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و احتیاط فرو گذاشت ننماید و بنوعی بند و بست
کند که احدی را مجال تغلب و تصرف نباشد و اشرفی و روپیه با وزن و عیار کامل مسکوک شود و آنچه بابت
از حاصلات آن محال آمدنی شود در روزنامچه داخل روزنامچه سیاهه باشد و سررشته کاغذ را موافق ضابطه درست
نموده بدفترخانهٔ معلی مرسل گرداند و متمردین را بحسن سلوک خود راضی داره می باید که مشارالیه را مشرف آن
محال دانسته لوازم و لواحق آن خدمت را با و متعلق شناسند و دست تصدی او را در اجرای امور مضافه
خدمت مزبوره قوی مطلق دانسته از عزل و صلاح و صوابدید موصی الیه که متضمن کفایت سرکار پادشاهی باشد بیرون نروند

دیگر دستک باسم متصدیان مهمات چبوتره کوتوالی نرخ منڈوی تنباکو واقع دارالخلافت شاهجهان آباد آنکه
چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت واقعه نویسی چبوتره کوتوالی وامینی نرخ ومنڈوی تماکو دارالخلافت مذکور
از تغیر فلان بفلان تفویض یافته سبیل موعی الیه آنکه کما ینبغی بلوازم ومراسم خدمات ماموره پرداخته دقیقه از
دقائق حزم وهوشیاری غیر مرعی نگذارد وسوانح ووقایع آنجا را بدستور واقعه نویسان هر روزه می نوشته باشد ودر
تشخیص نرخ آنچنان احتیاط نماید که تفاوت دران واقع نشود وبه بیوپاریان جبر وتعدی نشود وزر یکه از محصول
تنباکو بضابطه مقرر بتحویل تحویلدار آنجا فراهم آید محافظت آن بقاعده معین ببنده خود دانسته آنرا باتفاق
داروغه ومشرف بخزانه عامره راجع گرداینده قبض الوصول تحویلدار بدهد بگذارد که تحویلدار یکدام بی سند
معتبر دیوان بیند صرف تواند نمود واگر چیزی از عین المال بابر داشت شده تحویلدار باقی بماند بازخواست
وبازیافت آن بعهده اوست باید که خدمات مرقومه که بمشارالیه مقرر ومعین دانسته دست تعدی او را در
اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند ودرین باب تاکید دانند دستک امینی دستک
باسم متصدیان مهمات شاهدره آن روی آب دارالخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی
خدمت امینی محال مذکوره از تغیر فلان بفلان تفویض یافت تا کما ینبغی بلوازم ومراسم خدمت ماموره از
روی دیانت وراستی قیام واقدام نموده دقیقه از دقائق حزم وهوشیاری نامرعی نگذارد وبا بیوپاریان
ومحله وقصبه آنجا سلوک پسندیده ومعاش گزیده بفعل آورده فراهم آوردن محصول بقاعده مقرر وضابطه
معین فراوان سعی بکار برد ومحافظت زریکه از حاصل آن محال بتحویل تحویلدار جمع شود وبرآمدن از عهده
آنچه از عین المال بابر داشت شده تحویلدار باقی باشد بمهر خود وشقداران [illegible] با ستصواب داروغه ومشرف
بخزانه عامره محال سایر دارالخلافت راجع گرداینده قبض الوصول تحویلدار بدهد باندو احتیاط تمام کند که در
معامله از معاملات آنجا فوت وفرو گذاشت بوقوع نیاید وبراحدی جبر وتعدی نشود وباید که مشارالیه
امین آن محال دانسته دست تعدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند ودرین باب
تدغن شناسند دستک باسم متصدیان مهمات محله وقصبه وزیرآباد ودیگر محال سایر متعلق
صوبه پنجاب که تفصیل آن در ذیل رقم یافته آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت تحویلداری محال مذکوره
بفلان مفوض شده که کما ینبغی بلوازم ومراسم این خدمت از روی دیانت وراستی ودرستی پرداخته دقیقه
از دقائق حزم وهوشیاری واحتیاط فرو گذاشت ننماید وآنچه از حاصلات آن محال تحویل او شود همه را در [illegible]
خزانه نگاهداشته در آمد بمهر خود وامین آنجا که محافظت ونگهبانی از تحویل او وجواب مبالغ که از عین المال بابرداشت
شده او باقی بماند موافق قاعده مقرر بعهده امین مذکور است متقبل دانسته باتفاق یکدیگر بست وکشاد نماید ویکدام

بے سند مستوفیان دیوان بیند صرف نکنند و تمامی زر تحویل خود را مطابق ضابطه باتفاق امین بخزانهٔ عامرهٔ آن صوبه رسانیده
قبض الوصول بستانند میباید که مشار الیه را تحویلدار محال مذکوره دانسته آنچه بهمه جهت از محصول آن محال بتحصیل در آید
روبرو تحویل او نموده یکدام علاحده نگاه ندارند و لوازم و لواحق آن خدمت را بازو متعلق دانسته دست تصدی
او را در اجرای امور مضافهٔ آن قوی و مطلق شناسند درین باب تاکید دانسته سند داروغه حسب الحکم
الاقدس خدمت داروغگی سلطان گنج و غیره متعلق بلدهٔ ملتان تابع صوبه بهار از تغیر فلان بفلان مطابق تفصیل
مسطوره فی الضمن مقرر و مفوض گردیده که بلوازم و مراسم آن از راه دیانت و راستی قیام و اقدام نموده
عمله و فعلهٔ آن محال را از حسن سلوک و معاش نیک راضی دارد و محصول را موافق ضابطه مقرره وقائع نموده معین
بضبط در آورده بخزانهٔ عامرهٔ آنجا راجع گرداند و احتیاط کند که معاملات محال مذکور فوت و فروگذاشت
نیابد و در انجام خدمت مامور دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری و ضبط و ربط [illegible] نگذارد و باید که متصدیان
مهمات و متکفلان معاملات محال مذکوره مشار الیه را داروغه مستقل دانسته دست تصدی او را در اجرای
امور مضافهٔ این خدمت قوی و مطلق شناسند درین باب قدغن دانسته [illegible] ضبط و احیا چون
حسب الحکم الاشرف الاعلی پرگنه فلان من مضافات سرکار فلان تابع صوبه فلان که تنخواه [illegible] جاگیر است
از تغیر فلان خان از فصل فلان در عوض مطالبه ذمهٔ خان مذکور حسب الضمن بخالصه والا تعلق پذیرفته [illegible]
آن بعهده و اهتمام آن وزارت پناه مقرر گردانیده لهذا نوشته میشود که بعد وصول این رقم کمر
آبادان کار معامله فهم و دیانت دار و خوطه دار است معامله را بآن محال پس انگیزد ضامن [illegible] مقرر نموده
در سر انجام معاملات مذکوره آوردن مال واجب بهنگام و از دیاد آبادانی و تکثیر زراعت آن پرگنه مساعی جمیله
بتقدیم رسانند و تاکید تمام بکار برد که هیچ یکی از عاملان اخذ و جبر ننمایند و تا کافه رعایای آن محال مرفه الحال
بوده و روز افزون در آبادی معموره و کثرت زراعت بکوشند و ترقی در حاصل پیدا آید و اگر عمال سابق مشار الیه
مبلغی از محصول فصل مذکور متعلق خالصه شریفه بتحصیل در آورده باشند آنرا بازیافت نموده تحویل خزانه دار
آنجا نمایند و حقیقت را بنگارند و تقسیم ده ساله و سررشتهٔ حاصل سال گذشته و دستور العمل [illegible] خانه
بدفتر والا ارسال دارند سند آبادی متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون
در بیان فلان بجناب خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع فلان من اعمال فلان [illegible] چاه افتاده
[illegible] واقع است و نفعی از آن بسرکار والا نمیرسد اگر چاه [illegible] مذکوره بقرار رکم دستور [illegible] حواله
بنده شود آنرا از روی ساخته محصول را بدستوری که مقرر گردد داده [illegible] باشد از انجا که همت والا
نهمت و نیت حق طویت خدیو زمین و زمان [illegible] صفا و [illegible] مکان سایه الهی پروردگار [illegible]

آخر بکار مصروف بر غایت آسودگی خلایق و آبادانی ملک است حسب الحکم الاعلی نگارش می‌یابد که چاهها را
با اراضی متعلقهٔ آن تا مالک حاضر و قادر بر سرانجام نباشند برافع حواله ننمایند و بمالک قدغن کنند که اراضی متعلقهٔ چاهها
خود مزروع ساخته مالگزاری نمایند و اگر مالک حاضر نباشد و یا با وجود حاضر بودن قدرت بر سرانجام نداشته باشد
بشرط رضامندی مالک چاههای مسطور را برافع متعلق گردانند که بقدر استطاعت مزارعان غیر جمعی مزروع
سازند و محصول مال واجب آنرا باین قرار که در سال اول سر هر یک چاه روپیه و سال چهارم سی و چهار روپیه
بستانند و از آغاز سال پنجم پنجاه روپیه بجهت ازمال و سائر تا ده سال بطریق استمرار بفصل بفصل و سال بسال
میگرفته باشند و بعد انقضای سنین مذکوره موافق بدستور آنجا باز یافت نمایند و بعلت اخراجات دیگر
بهیچ وجه من الوجوه مزاحمت نرسانند و تاکید تمام بکار برند که مزارعان نسقی بانتفاع کم دستور اراضی متعلقهٔ چاهها
خود را گذاشته در اراضی چاهها که برافع حواله شده کشتکاری نکنند و هرگاه ظاهر شود که مزارعان مسطور در آن
اراضی زراعت نموده اند حاصل را بهر عملی که نصف برعایا برسد و نصف بضبط درآید بگیرند درین باب قدغن
دانند فقط تصدیق تصدیق آنکه چون بموجب عرض اشرف اعلی رسید که دوست محمد صاحب عیار دار الضرب
و دار الفلوس بلدهٔ تلنبه که چهل و پنج روپیه ماهیانه داشت درگذشته و میر ابوالقاسم دیوان صوبهٔ بهار خدمت
صاحب عیاری دار الضرب بلدهٔ مذکوره با خدمت تعین و امتحان عیار بادله و طلا و نقره به محمد صالح برادر
متوفی تجویز کرده در ایام حیاتش کارهای متعلقهٔ متوفی مسطور به نیابت او سرانجام می‌نمود بتقرر ماهیانه چهل روپیه
تجویز کرده درین باب هرچه فرمان رود لهذا حکم جهان مطاع کرامت صدور یافت که خدمت امتحان و
تعین عیار دار الضرب و دار الفلوس بلدهٔ مرقومه از انتقال دوست محمد متوفی و صاحب عیاری بادله و طلا و
نقره بر وفق تجویز دیوان مشار الیه بماهانه چهل روپیه به محمد صالح مرحمت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت
و جزرسی بتقدیم آن پرداخته در امتیاز و امتحان عیار طلا و نقره آنچه لازمهٔ احتیاط و درستی است از قوه بفعل
آورد و تا اشرفیها و روپیه‌ها بوزن و عیار کامل بسکهٔ مبارک نرسیده باشد و وجه معروفه را موافق ضابطه و
دستور از تحویل خزانچی خزانهٔ الصوبه بتصدیق دیوان متصرف بوده و توقع از بیوپاریان و دیگر محله و فعله نکند
مقرری در ماهیانه بالعه سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت دیوانی
دیوانی پرگنه اورنگ آباد و دیگر محال متصله ضمن تابع صوبهٔ مستقر الخلافت اکبرآباد و غیره از انتقال عبد الغنی خان
من ابتدای ربیع تخاقوئیل بوزارت مآب محمد عسکری تفویض یافته بنابر آن قلمی میگردد که بلوازم و مراسم
این خدمات کماینبغی پرداخته آنرا از روی دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام دهد و باکافهٔ رعایا
و عامهٔ برایا سلوک پسندیده بعمل آورده در بقای آبادانی و کثرت زراعت نصف فراوان سعی بکار برد

ونصف دیگر بر رعایا عاید گردد و تقلب در تحت متغلبان نماند و ستم بر رعایا کسی پیشه نرود و در لوقت تشخیص کنند و طوامیر
جمع دهٔ و نه ناتجات تحصیل و جمعبندی و مجمل جمع و خرچ پرگنات مذکوره فصل بفصل و سال بسال بدفتر معلی میرسانیده
باشند و بعاملان پرگنات مذکوره قدغن نمایند که زر واجب را مطابق تشخیص و کفایت شعار فزود تحصیل در آورده
تحویل فوطه داران آنجا کنند و زر یکه از محصول محال آنجا شود محافظت آن و برآمدن از عهده آنچه نزد فوطه داران
از عین المال یا برداشت باقی بماند بخود متعلق دانسته نگذارند که فوطه داران مذکور بدون سند معتبر دیوان
پسند یکدام صرف نمایند و اعمال آنجا بواقعی خبردار باشند که از رعایا بعنوان بیت و بالا دستی و تحصیلداری
و پته داری و جهت نامه و فصلانه و خسرح صادر و وارد و دیگر ابواب مانه که از پیشگاه خلافت و جهانبانی
بمقتضای کرم گستری و رعیت پروری بر رعایا معاف شده نستانند و اگر احدی از عاملان و چودهریان
و قانونگویان چیزی از ابواب مسطوره متصرف گردد و حقیقت آنرا بنویسند تا وجه تصرف از عامل مذکور
بعرض باز خواست و باز یافت در آید و بجزای عمل گرفتار شود و سند داروغگی چون حسب الحکم الاشرف
الاعلی خدمت داروغگی معابر دریا بلده ... و توابع آن که سابق بفلان تعلق داشت بفلان مقرر و
مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری و خبرداری و خبرگیری
نگذارد و احتیاط تمام بکار برد که احدی از مفسدان و دزدان و قطاع الطریق اثر گذر یا عبور
نکنند و با مترددین و مسافرین و تجار و غیره سلوک پسندیده کار برد و ... محصول ابواب ممنوعه درگاه
خلائق پناه مزاحم و متعرض احدی نشود و اجرت ملاحان آنچه مناسب باشد باتفاق دیوان قرار دهد که موافق
آن بگیرند باشد و زیاده از بن نگیرند میباید که متصدیان مهمات حال و استقبال آنجا خدمت مذکوره را بمشار الیه
مقرر دانسته دست تصدی مومی الیه را در اجرای امور مرقومه این خدمت قوی و مطلق دانند و از صلاح
و صوابدید او بیرون نروند درین باب قدغن دانند الخ سند عدالت چون بموجب حکم جهان مطاع خدمت داروغگی
عدالت پرگنات سرکار حصار بفلان مفوض گشته که بلوازم و مراسم این خدمت از روی راستی و دیانت
قیام و اقدام نماید و آنچه از قضایای معاملات در آن محال رو دهد بهدایت ارباب متصدیان مهمات
قضیات پرگنات مذکوره مطابق شرع شریف منقح و مشخص ساخته و احتیاط تمام بکار برد که بر احدی جور و ستم
نرود باید متصدیان مهمات پرگنات مذکوره این خدمت را بمشار الیه متعلق دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور مفوضه خدمت مرقومه قوی و مطلق شناسند و درین باب تاکید دانند سند راهداری
باسم راهداران و گذربانان و محافظان طرق و شوارع از دار الخلافت شاهجهان آباد تا بندر سورت
آنکه چون از آنجا که بهمه و دستخط رفعت و معالی پناه حکمت و صداقت دستگاه صالح خان و عالی

مرتبت برهان الدین و دیگر مردم بدفتر دار الاسیده معروض رای عالم آرای مملکت پیرا گشت که محمد مفید نیروی
که از سمت ولایت ایران بهندوستان فیض نشان آمده بود نوکری تشخیص نکرده و داد و ستدی هم با کسی ندارد و الحال
عزم معاودت ولایت مذکور نموده و از پیشگاه سلطنت امیدوار است که دستک راه مرحمت شود لهذا حکم جهان مطاع
صادر شد که هنگام رفتن مشار الیه از راه بندر سورت بدیار ایران احدی از راهداران راه بهیچ وجه من الوجوه مانع
و مزاحم نشوند و واگذارند درین باب تاکید دانند ـ دستک مشرفی ـ دستک باسم متصدیان مهمات پایکالی
عرضه داشت واقعه در رکاب ظفر انتساب آنکه چون حسب الحکم معلی خدمت مشرفی پایکالی عرضه داشت از تغیر فلان
بفلان مفوض گشته باید که از عهده مراسم خدمت مامور به از روی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از
دقایق غور و هوشیاری نامرعی نگذارد و آنچه در هنگام عبور لشکر فیروزی اثر از سرگذر پایکالی عرضه داشت برجا یا
نقصان برسد آنرا از تحویلداران دست بدست بانجماعه رسانیده قبض الوصول حاصل نماید و سررشته
کاغذ را موافق ضابطه بدفتر معلی برساند باید که مشار الیه را مشرف پایکالی عرضه داشت مذکور دانسته دست
تعدی احدی را اجرای سامور بضابطه این خدمت قوی مطلق دانند درین باب تاکید دانند ـ خدمت
مقومی ـ دستک باسم متصدیان مهمات و بیوپاریان غله و غیره محال سایر بلده محمد آباد عرف بنارس تابع صوبهٔ الهٰ آباد
آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت مقومی محال سایر بلده مسطوره بدستور تجویز فرزانت پناه سید محمد
صوبه دار اله آباد و شیخ عزت مآب شیخ عبد القدوس امین پرگنه محمد آباد به بدری داس و زین سنگه مفوض گشته و
مطابق استدعا شیخ مذکور مقرر شده که آنها ایشان خدمت مقومی محال مزبوره سه صد و پنجاه بکمیم آنچه برضامندی
بیوپاریان بعینه دلالی از بیوپاریان می یافته باشد و کما ینبغی به لوازم و مراسم خدمت مسطوره از روی
دیانت و راستی پرداخته قیمت پارچه را از قرار واقعی نماید تا تفاوت در اخذ حاصل بوقوع نیاید که صورت
ملمور تفاوت از عهده آن خواهد برآمد و از بیوپاریان غله و غیره سوای رسوم مقرره طمع و توقع ننمایند وجه
دلالی را بشرط تقدیم خدمت مذکوره متصرف شوند باید که مشار الیهما را بخدمت مقومی محال مسطوره مقرر شناسند
درین باب تاکید دانند ـ دستک معافی ـ دستک باسم متصدیان مهمات مندوی چوب پرگنه فتح آباد
و راهداران و گذربانان از پرگنه مذکور تا دار الخلافت شاهجهان آباد ـ آنکه چون بعرض اشرف اعلی رسید
که وکیل امیر الامرا چوب پنجهزار و پیداکوه کیکا کهره برای عمارت حویلی آن عمدة الملک در دار الخلافت
طلب داشته التماس مینماید که دستک بنام آنها داده بابت عدم مزاحمت در آوردن آن مرحمت شود لهذا حکم
جهان مطاع لازم الاتباع شرف صدور یافت که کسان وکیل آن رکن السلطنت در آوردن چوب مذکور
که از کوه مذکور خریده بیاورند مزاحم نشوند و بعلت حاصل متعرض نگردند و طلب و طمعی ننمایند درین باب

تاکید دانند سرانجام اسپان وشتک باهم راهداران وگذربانان ومستحفظان طرق وشوارع ازاده دهی
کیهان ناصوبه بوده آنکه چون شجاعت مآب قاسم بیگ گرزبردار نوشته حسب الحکم الاعلی بیگی بامانت و
ایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه بوده آنکه چون شجاعت مآب قاسم بیگ گرزبردار نوشته حسب الحکم الاعلی
بیگی بامانت وایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه بند بوده دهی بنام فضیلت و وزارت دستگاه تا [illegible]
خلیل الرحمن دیوان سرکار گورکهپور بدانچه [illegible] می بود لهذا نوشته میشود که برای سواری مشارالیه اسپان
بی توقف سرراه نمایند درین باب از جناب سلطنت قدغن تمام دانسته حسب المسطور عمل نمایند هذا ابدا
زمین دریا برده تپه که از مدت بیست سال بسبب سیل دریا بطرف دیگر افتاده داخل محال
دیگر شده باشد آنرا مالک به محل قدیم متعلق دانند ورعایا محصول را بجاگیردار آنجا جواب گو بوده واراضی
که قبل از مدت مذکور بسمت دیگر افتاده بقریه آن سمت متعلق گشته باشد [illegible] که از قدیم محصول
مستمر است ملحق دانسته متعرض نشوند در باب [illegible] در نسبت ضابطه سابق مستمر و مقرر دانند پروانه
داغ اسپ چون بموجب حکم جهان مطاع برده فوق باید داشت داغ مسطور تا تاریخ فلان که فلان تاریخ
بعرض مقدس رسیده خدمت مشرفی خزانه عامره صوبه بهار و بعرض محال دیگر واقعه بلده پتنه از انتقال
هدایت الله به تغیر لوازم بسعادت انتساب محمد عارف تفویض شده و یکصد روپیه وصول بالقطع علوفه اش
مقرر گشته بنابر آن قلمی میگردد که اسپ سواری مشرف مذکور را موافق ضابطه داغ رسانیده داغنامه با حلیه
در آینده موافق فهرست چهره تصحیح را بقاعده معین ملاحظه نموده تصحیح نامه باو میداده باشند پروانه طلب
ضامنی چون عزیز الله منصبدار حاضر ضامن هدایت الله کروری پرگنه [illegible] ظاهر ساخت که بنده از
ضامنی کروری مذکور بری آید لهذا قلمی میگردد که بعد وصول این رقعه کروری مذکور را قدغن نموده از
کروری مزبور ضامن دیگر که معتبر و مقدور باشد بگیرند و مچلکه آنرا بتصدیق خویش بدفتر معلی ارسال دارند
دیگر دیوانی مزبور در باب دادن ضامن دیگر تاکید نمایند و نگذارند که تعلل و اهمال ورزد درین باب تاکید
دانند پروانه فرد [illegible] گماشته سیادت و نجابت پناه بسالت و معالی دستگاه [illegible] خان که در پرگنه
[illegible] متعلق [illegible] خان مشارالیه است بداند که چون بموجب فرد [illegible] که بتصدیق [illegible] تحویلخانه سرکار والا
بدفتر معلی رسیده [illegible] مقرر گشته که در باب سرراه نمودن چوب [illegible] جهت
استعمال [illegible] کارات و نجاران ملازم سرکار معلی از پرگنه مذکور [illegible] آمده [illegible]
قلمی میگردد که چوب مذکور را بوقوف نجاران مزبور سرراه نمایند [illegible]
انداز [illegible] موافق آن [illegible] مسطور محسوب گردد [illegible] گشته [illegible]

مهمات پرگنه فلان بدانند که بموجب فرد دستی که بتصدیق متصدیان بیوتات سرکار فیض آثار بدفتر معلی رسیده
و نقل آن در ضمن رقم یافته مقرر گشته که فلان در شانزده بیگه زمین موضع فلان خالیز تربز برای
سرکار والا بکارد و لهذا انگاشته می آید که شانزده بیگه زمین از موضع مذبور هر جا که مشار الیه خواهش
نماید باو حواله کنند و هرچه لوازم کاشتن خالیز از غله و غیره آن در کار باشد بدستور پیشین سر
براه نمایند و اعارسی متصدیان مهمات پرگنه فلان و غیره من مضاف سرکار مونگیر تابع صوبه
بهار بدانند که چون در ینولا حسب الحکم الاعلی بتعویر شکار بجهت گرفتن بحری بهرسید آنجا
بدرگاه خلائق پناه بیاورند بنابران نوشته میشود که در گرفتن بحریهای مسطوره تقصیر نرسانند و کاحد
مانع و مزاحم نشود و در دامگاه دخل ننمایند تا موعی الیه هر قدر که تواند بحریهای بدام آورده بحضور
رساند بظهور رساید و اندرین باب تاکید و قدغن تمام دانند پروانه راهداری معلوم عزت
آثار شجاعت شعار خدایار بیگ بوده باشد که چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت راهداری
راه از لکهنو تا بانگر مو که پیش ازین بعهده عزت آثار فاضل بیگ متعلق بوده بآن شجاعت شعار
تفویض یافته و یکصد و ده سوار بر منصب مرحمت شده که از اصل و اضافه دو صد و پنجاهی ذات
و یکصد و پنجاه سوار باشد میباید که شکر این موهبت بجا آورده در بندوبست راه مساعی موفوره
بظهور رساند و چنان کنند که در راه مسطوره امن و امان بوده باشد و مسافرین و مترددین بجمعیت
خاطر آمد و شد میکرده باشند و در هیچ جا دزدی و رهزنی واقعه نشود و در هر جا دزدان
و قطاع الطریق ظاهر گردند سعی نموده آنها را دستگیری نماید و باتفاق قاضی علی وفق الشریعة الغرا
رسانند تا باعث عبرت دیگران شود و درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آورد دستک احتساب
چون بعرض مقدس معلی رسید که در پرگنه کیب و دراب سنده ساکن مضاف صوبه فلان محتسب که سند درگاه
داشته باشد نیست لهذا الحکم جهان مطاع واجب الاتباع صادر شد که خدمت احتساب پرگنه مذکور بفلان
مبلغ یک پاو روپیه با قصور بطریق یومیه از تحویل فوطه دار پرگنه فلان مضاف صوبه فلان بشرط خدمت در
وجه مدد معاش حسب الضمن مقرر باشد که کما ینبغی به لوازم و مراسم آن خدمت اقدام نموده و تنبیه و تادیب
ارباب فجور و مسکرات و منع اصحاب ملاهی و مسکرات و تشخیص نرخ اجناس و تعدیل اوزان و ذرائع
یکسان و ما یکون من هذا المثال مساعی موفوره بتقدیم رساند و مبلغ مذکور را صرف معیشت نموده بدعا بقای دولت
روز افزون مواظبت می نموده باشد میباید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال این حکم والا
را مستمر و مستدام دانسته او را محتسب آنجا شناسند و مبلغ مزبور را از تحویل فوطه دار مذکور باو میرسانیده باشند و از انجمله چیزی قاصر

وتنخواه نگردانند. درین باب هرسال سند و حکم مجدد نطلبند. واگر در محلی دیگر داشته باشد آنرا اعتبار نکنند. طریقه
جمهور سکنه آن آنکه اعراب محتسب آنجا دانند و لوازم خدمت مزبوره را باو منسوب شمرند. پروانهٔ معافی دیهولا
بعرض اشرف اعلی رسید که عاملان محال خالصه شریفه و جاگیرداران بجهت طلب وجه باقی سنوات مزاحم احوال
رعایا میشوند و حال آنکه فریقی کثیر از رعایا بر ذمه آنها است کثیری از آنها درگذشته اند و طایفه فراری اند و جمعی
که مانده اند بی بضاعت و نادار اند و قادر بر ادای آن نیستند. هرچه فرمان رود. حکم جهان مطاع عالم مطیع بموجب
یادداشت واقعه مسطور بتاریخ فلان شهر تاریخ فلان مکرر بعرض مقدس رسیده بشرف نفاذ پیوست که وجه باقی
سنوات در پرگنات خالصه شریفه و محال جاگیرداران بر رعایا اگرچه حسب المضمون مطابق مفروغ القلم شناسند و
اصلا بابت طلب آن متعرض آنجماعت نگردند و آنچه از سالگذشته نزد رعایا باقی مانده باشد هرکس از آنها حاضر
باشد و تواند از عهده باقی برآمده بازخواست نموده از باقی دار فوتی و فراری و نادار طلب ننمایند
و متعرض احوال او نشوند. باید که درین باب در محال خالصه شریفه متعلق دیوانی خود بر طبق حکم ارفع بعمل آرند
و باقی ذمه و طلبیان که از راه تمرد ادای مال واجب ننموده باشند بازخواست نمایند. منع اجاره. از انجا
که حسب الحکم الاشرف الاعلی چنین مقرر شده که هیچ یکی از امنا و کروریان محال خالصه شریفه قریات پرگنات
عهده خود را تا آنکه مالکان سرانجام معاملات آن بواقعی نموده مالگذاری نمایند اصلا باجاره ندهند. بنده های بادشاهی
و متعلقان خود و چودهریان و قانونگویان مقرر نمایند و بدست اختیار خود و خبرداری بکار برده که این جماعه
بلباس خود و بر تعیین اجاره بنام دیگری نموده خود متصرف نشوند. و هرکس از چودهریان وغیره سوای صیغ
مالکی داشته باشد باز قدغن نمایند که در ازدیاد و آبادی وافی کوشیده مال واجب را جواب گویند و باقی که پرداخت
آن بسبب ویران بودن یا شیفتگی احوال رعایا منحصر در اجاره باشد آنرا بر ذمه مندی مالک در اجاره شخصی که
غیر از بنده های بادشاهی و چودهریان وغیرهم باشد و متکفل آباد نمودن آن گردد وادای تقاوی
بر رعایا شود بجمع مناسب مقرر کنند و وجه اجاره را موافق قرارداد بگیرند و بمستاجر تاکید نمایند که زیاده از قدر مقرر از
رعایا نستاند. باید که درین باب بتحقیق بلیغ بعمل آرد. وچون از خدمت گماشتهای جاگیرداران و
فوجداران و زمینداران پرگنات از دارالخلافت شاهجهان آباد تا پرگنه بارهی آنکه چون از پیشگاه خلافت
و جهانداری شهباز وغیره قراولان تعیین شده اند که از راه پرگنه کامان و پهاری به پرگنه بارهی رفته بجهت
نزول موکب اقبال منازل در جاهای مناسب که علف و آب فراوان باشد قرار داده هر جا اهتمام و محافظت
و جمعیت وطیور براسطه شکار باید کرد و نشیب و فراز راه بلکه همه را بسازند. و از راه پاری براه پتیله و پرگنه برنا
معاودت نموده منازل و راه شکار را بنظر فی الاسد مقرر ساخته بدرگاه جهانیان پناه این حقیقت را معروض

اقدس گردانند لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که آنها رفاقت و همراهی قراولان مذکور در انجام
این مطالب بر وجه اتم نمایند و هر قدر ضرور در برای تصفیه راه‌ها مسطور درکار باشد سرانجام کنند درین باب
قدغن دانند. **پروانهٔ پل بندی** چون اعلام ظفر انجام به مبارکی و فیروزی و فرخندگی و بهروزی متوجه سیر و
شکار فیض آباد است و رفعت پناه امام قلی بیگ از پیشگاه سلطنت و جهانداری برای بستن پلها بر رودے
نهرها خورد و بملاحظهٔ شکار وحوش و طیور در حدود پرگنات واقعه بر دریا چون از دار الخلافت شاهجهان آباد
تا پرگنه اندری و خضر آباد و فیض آباد تعیین گشته لهذا نگاشته می آید که هرگاه مشار الیه در محال متعلقه فوجداری
و دیوانی آن وزارت پناه مثل پرگنه خضر آباد و غیر آن که بر کنار دریاے چون واقع ست برسد آنچه مصالح
و ضرور بود بواسطهٔ انجام این مطالب درکار داشته باشد آنرا بدستور سابق سرانجام نمایند و امداد و اعانت
معهی الیه اندرین امر بر وجه اتم کنند درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن تمام دانند. **پروانهٔ محافظت**
انبه چون عبد الفتاح میوه دار السلطنت عظمی به پرگنه حویلی شهر متعین گشته که محافظت انبهاے انتخابی
که ڈالی آن در سنوات سابق به میوه خانه سرکار اقدس میرسیده است بر وجه اتم نموده از تاریخی که انبه برسد
ڈالی آن تا انقضاے موسمش متواتر و متوالی میوه خانه سرکار فیض آثار میفرستاده باشد و اگر سواے باغات
متعلق سرکار خالصهٔ شریفه از باغ شخصی انبهٔ قابل ارسال ڈالی باشد بفرستند و وجه قیمت آنرا بمالک باغ
مسطور بدهانند و هر چه قیمت بهاے انبه و اجرت کهاران و دیگر لوازم ارسال ڈالی درکار باشد آنرا بدستور
آن وزارت پناه از تحویل فوطه دار آنجا صرف لهذا قلمی میگردد که هر گونه سعی که آن رفعت پناه را در محافظت
انبهاے مرقومه و ارسال ڈالی آن به میوه خانهٔ سرکار اقدس تا انقضاے موسمش باید نمود نمایند و آنچه
بواسطهٔ انجام این امر درکار باشد آنرا از تحویل فوطه دار پرگنه مزبوره تنخواه دهند که ثانی الحال بر طبق تصدیق
آن وزارت پناه مجری و محسوب خواهد شد درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن شناسند.
ضابطهٔ گرفتن حاصل بموجب حکم جهان مطاع آفتاب شعاع مقرر شده که حاصل دواب که قیمت
آن پنجاه و چهار روپیه و سه پاو و چهار سرخ نقره باشد از مسلم چهل یک و از ذمی چهل دو و از حربی چهل
و چهار بشرط عقل و بلوغ و عدم تملک و عذر شرعی در سال تمام قمری یک مرتبه در یک مکان بضبط در آید
و اگر حربی بدار الحرب رفته باز در همان سال بر متصدیان ضبط محصول بگذارد و از و مکرر حاصل بستانند
و بر تقدیرے که در ممالک محروسه بوده در یکسال مکرر بیاید بعلت اخذ محصول تکرار بمزاحمت نرسانند
و جماعهٔ سپاه از مسلم و هنود که خرید و فروخت اسپان و دیگر دواب نمایند بشرطیکه از بهر تجارت نباشد
بدستور پیشین معاف شناسند و در باب چهل و یک و دیگر اجناس مقرر گشته که مالکان مسلم خود بنفقه اقسمت

نمایند وبسبب اخذ آن در سرکار والا مزاحم نشوند لهذا قلمی میگردد که در صورت صدق معروض در باب اخذ
محصول دولاب وغله ودیگر اجناس مال از افغان بموجب یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آورند واحتیاط تمام بکار برند که
بیوپاریان بجهت عدم ادای حاصل مال خود را تلبیس داخل مال مسلمین نسازند وبدفعات آورده نفع برند

پروانه دیوانی چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت دیوانی وبیوتاتی روضه منوره مقدسه از انتقال
فلان بفلان سوای تولیت روضه مطهره که بموجب سند جداگانه بمشار الیه تعلق دارد تفویض یافته تا به لوازم ومراسم خدمت مامور
از روی دیانت وراستی پرداخته آنرا بوجه پسندیده بتقدیم رساند ودقیقه از دقائق حزم وهوشیاری غیر مرعی نگذارد
واز تسلیه واستمالت رعایا وازدیاد آبادانی ومزروعی معموری قریات متعلق روضه مقدسه وضبط محصول محال
سائر که بروضه مذکوره تعلق دارد وبازخواست وبازیافت مطالبات ذمه عاملان بضابطه مقرر کما ینبغی بکوشد
وزریکه برای اخراجات روضه درکار باشد بموافق معمول ومستمر تنخواه دهد باید که متصدیان مهمات حال واستقبال
روضه مطهره خدمات مسطوره بسیادت پناه مرقوم متعلق دانسته دست تصدی موحی الیه را در اجرای امور
مضافه این قوی مطلق شناسند واز سخن وصلاح وصوابدید مشار الیه که بهرآینه متضمن سرانجام معاملات آنجا
بوده باشد بیرون نروند. سند وکالت متصدیان مهمات ومتکفلان معاملات صوبه گجرات بدانند که چون
بعرض اشرف اعلی رسید که در صوبه مذکور خدمت وکالت شرعی سرکار فیض آثار وداروغگی بیت المال
بیکسی مقرر نیست لهذا حکم جهان مطاع واجب الاتباع شرف صدور یافت که خدمت وکالت شرعی سرکار
جهانمدار برای دعوی وجواب دعوی وخدمت داروغگی بیت المال صوبه مذکوره بشرافت وفضیلت
انتساب شیخ عبد الحق خلف شریعت وفضیلت پناه افادت وافاضت دستگاه اقضی القضات فلان مقرر شود
تا به لوازم ومراسم خدمت مامور از روی دیانت وراستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم وهوشیاری نامرعی
نگذارد واموال متوفی لاوارث وغیر آن متعلقه بیت المال را از قرار واقع ونفس الامر ضبط نموده آنچنان
احتیاط بکار برد که دانه درمی از اموال مذکور فوت وفروگذاشت نشود ودر تحت کسی نماند و
بوجه شرعی بسرکار اعلی هم عاید نگردد وبنیابد که خدمات مزبوره بشیخ مشار الیه متعلق دانسته دست تصدی
موحی الیه را در اجرای امور مضافه آن قوی مطلق شناسند وامداد واعانت شیخ مسطور در تمشیت خدمات
مرقومه بجا آرند ودرین باب قدغن دانند. میرآبی عاملان وزمینداران وچودهریان وقانونگویان
ومقدمان ومزارعان پرگنات سرکار وصوبه ملتان بدانند که چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت
میرآبی پرگنات مسطوره بدستور تجویز فلان ناظم صوبه مذکوره برفعت پناه سلطان محمد تفویض
یافت وبشرط خدمت مسطوره بموجب یادداشت واقعه که بعرض مکرر رسید ده پنج سوار اضافه مرحمت شده

تا کمال مستعدی به لوازم مهمات خدمات مامورہ از روی دیانت و راستی و هشیاری و خبرداری پرداخته و کشیدن
نالہای جدید و صاف کردن نالہای قدیم و بستن بند سیل باتفاق دیوان آنجا سعی موفور بکار برده و نوبت مقرر کنند
که هر کدام موافق نوبت آب بمزرعه و باغات خود میرسانیده باشد و احتیاط و تاکید نماید که احدی بی نوبت آب
دیگری را بمزرعه و باغات خود نتواند برد که مشار الیه را امیر آب باستقلال پرگنات مسطوره انگاشته هرگونه مدد و
معاونت که در کشیدن و صاف کردن ناله و بستن بند سیل و دیگر امور متعلقه این خدمت بموی الیه باید کرد
از قوه بفعل آورده و درین باب قدغن شناسند پروانه عطای زمینداری در زمره العرض اشرف
اعلی رسید که فیض [illegible] و جلادت دستگاه حسن علیخان فوجدار چکله اسلام آباد عرضه [illegible] زمینداری [illegible] مسطوره
در ضمن تابع پرگنه سهام متعلق صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد که مساکن متمردان است و بجاگیر شجاعت [illegible] قاسم
ولد دولت تعلقه دارد مشار الیه تجویز نموده و التماس کرده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالیشان محتوی به تفویض
زمینداری آن قریات بموی الیه عطا کرده و حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صدور یافت که زمینداری دهات
مزبوره به قاسم عنایت فرمودیم تا مفسدان نکوهیده اطوار را جلاوطن نموده رعایا مالگزار را در آن دهات
آباد ساخته و [illegible] آبادانی و فزونی معموری کوشیده و بست و ضبط و ربط آن مواضع سعی موفور بظهور
رسانده و با رعایا حسن سلوک مرعی داشته و احتیاط کند که دزدی و رهزنی در آن مواضع بوقوع نیاید و حیات
راهداری و دیگر ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه فراهم هیچ یکی نگیرد و تا آنکه آن قریات بجاگیر مشار الیه متعلق
باشد بالواجب و حقوق دیوانی متصرف شود پس از آنکه دهات مزبوره بجاگیر دیگری تعلق پذیرد و حاصلش
ایال آنجا جواب گوید درین باده فرمان فرخنده عنوان یاد به مهر پروانه معافی متصدیان مهمات پرگنه
[illegible] مضافات سرکار غیاث آباد تابع صوبه اوده بدانند که درینولا شیخ غلام محمد [illegible] قصبه پرگنه مذکور
به بارگاه فلک جاه رسیده بذریعه باریابندگان محفل [illegible] منزل العرض اشرف اعلی رسانید که حال آنجا [illegible]
سرو [illegible] باغ [illegible] موضع سلیمان پور تابع پرگنه مذکور واقع ست و [illegible] کاوش در آن ست
فراهم میشوند و [illegible] باعث پریشانی مستغیثه میگردد و ازانجا که حسب الحکم الاشرف مقرر شده که باغاتی که در آن
مقابر یا حاصل آن بخرج برابر یا کمتر باشد حاصلش معاف شناسند که بساتینی که داخل آن از خرج زیاده باشد
از قرار [illegible] ششم حصه از مسلمین و پنجم حصه از هنود بگیرند لهذا نگاشته می آید که بر تقدیر وقوع مقرر سازند که حال
آنجا [illegible] باغ [illegible] بموجب حکم بعمل آورند تا دیگر تظلم ننماید پروانه تاکید ارسال سررشته
موجودات خزانه [illegible] وزارت پناه فلان بعافیت باشند چون سررشته موجودات خزانه
عامره صوبه بنگاله [illegible] الحرام [illegible] رسیده بعد از آن اصلا نرسیده در پرسش [illegible] اکثر اوقات

در محفل خلد آیین میشود لهذا حکم قضا جریان قدر توامان شرف صدور یافت که از انجا که از جمیع صوبه سررشتهٔ
موجودات در هر ماه دو مرتبه میرسد باعث نرسیدن سررشتهٔ موجودات بنگاله با وجود معین بودن ڈاک چوکی
برای ابلاغ کاغذهای ضروریه و احکام مطاعه چه باشد بهر حال آن وزارت پناه بخلاف گذشته در هر ماه
یک مرتبه سررشتهٔ موجودات خزانهٔ عامرهٔ آنجا را با مکتوب خود که محتوی بر حقائق و کیفیات محال خالصه شریفه
و دیگر خصوصیات بوده باشد ارسال میداشته باشند میباید که در تنفیذ این از پیشگاه خلافت عظمی قدغن تام دانسته
حسب الحکم الاعلی بعمل آرند و اهمال و مساهله جائز ندارند تصدیق تصدیق آنکه بموقف عرض اشرف اعلی
رسید که در دار الضرب بلده دار الامان ملتان کنجهاری نام بنیاد و صاحب عیار است و شاه محمد از پیشگاه
فضل و کرم جهانبانی امیدوار است که خدمت امتحان عیار از تغیر کنجهاری باو مفوض شود لهذا حکم جهان مطاع
لازم الاتباع کرامت صدور یافت که خدمت امتحان و تعیین عیار از تغیر کنجهاری به اضافهٔ پنجاه روپیه مشاهره
مرحمت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت و جزو رسی بتقدیم آن پرداخته در امتیاز و امتحان عیار طلا و نقره
آنچه لازمه احتیاط و راستی است از قوت بفعل آورده وجه علوفه را موافق ضابطه دستور از تحویل خزانچی خزانه
آنصوبه بتصدیق دیوان متصرف بوده طمع و توقع از متردین و بیوپاریان نکند صحیفهٔ دوم منشور عالیه
چون در ینولا ایام خجسته انجام از جناب عالمیان مآب شاهی خدمت فوجداری محال متعلقه پنول و کلات
سرکار دولت بار واقع فتحپور تابع صوبهٔ مستقر الخلافت اکبر آباد از تغیر طاهر خان بشجاعت شعار دیانت بیگ
مقرر گردیده لهذا منشور جلیل القدر پیرایه اصدار میباید که امنا و متصدیان مهمات و عمال و کروریان و
زمینداران و قانونگویان و چودهریان و کافهٔ رعایا و سکنهٔ محال مزبوره شجاعت شعار مذکور را فوجدار مستقل
آنجا دانسته دست تعدی او را در جمیع امور متعلقهٔ خدمت مسطوره قوی و مطلق شناسند و از سخن او که
هرآینه مشتمل بر صلاح دولت و متضمن بر ضبط و ربط مهمات و گرد آوری مال سرکار و رفاهیت رعایا اگر باشد
بیرون نروند طریق مومی الیه آنکه در خدمت مرجوعه خود دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری فرو نگذاشته
تا بوده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع الطریق و محافظت راهها و امنیت طرق و شوارع
مساعی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کافهٔ رعایا و مزارعان مرفه الحال و فارغ البال مشغول کشت و کار
باشند و با حدی از متردین و مسافرین و سائر رعایا و سکنه آنجا از حیثی و نقصانی نرسد و قضایا و معاملات شرعیه
باتفاق ارباب عدالت آنجا بطبق شریعت غرا فیصل میداده باشد و در تحصیل محصولات و تنبیه دیهات
زور طلب بنحوی مدد و معاون عمال بوده باشد که دام و دانه از مال واجب زر رعیت باقی نماند و تهانه داران
تاکید بلیغ نماید که از اخذ ابواب ممنوعهٔ درگاه خلافت و جهانبانی محترز باشند و قدغن نماید که احدی مرتکب

منهیات نتواند شد و آثار مناهی و ملاهی ازان محال معدوم مطلق گردد درین باب تاکید بلیغ و قدغن عظیم
شناسند **نشان** عرضداشتی که درینولا ارسال سدهٔ سدره مثال نموده بود بتوسط سعادت اندوزان
محفل عز و اقبال از نظر فیض اثر گذشت و حقیقت استثنای دیوانی و امینی محال متعلقهٔ تیول وکلای سرکار
عالی متعالی و فرستادن تعداد اضافه پنجاه هزار روپیه در همین سال با وجود وقوع آفت نسبت بسال گذشته
و پذیرائی آن در پیشگاه خلافت و جهانبانی و رسیدن حسب الحکم بهادر اسدخان متضمن اختیار عزل و نصب
عمال سرکار عالمیان مدار بآن شجاعت شعار از روی افراد وقایع بعز وضوح پیوست امر جلیل القدر شرف
صدور یافت که خدمات مسطوره را بشرط برآمدن از عهده تعهد بر طبق حسب الحکم المعلی بر ذمهٔ خود شناخته و به لوازم
و مراسم آن کماینبغی پرداخته از روی راستی و درستی بتقدیم رساند و در سرانجام معاملات پرگنات و تسلیه
و استمالهٔ مالگزاران و تشخیص جمع بوقت و گردآوری مال بهنگام و ازدیاد آبادانی و افزونی معموری و وفور زراعت
مساعی جمیله بکار برد که گنجایش التباسی در تعلقات نفیدار ان منقلب نگذارد و بجبینه کهیبط و بالادستی و تحاصیل ابوابی
و صادر و وارد و دیگر ابواب ملبه که بمقتضای رعیت پروری از پیشگاه کرم گستری معاف ست چیزی طلب
نکند و در اخذ خرج زیاده از نصف و اندازه و طریقهٔ شرع انور و ملت اظهر مقرر گشته از رعایا طمع نکند و نسخهٔ
دیوانی را موافق ضابطه و دستور مقرر مفصل و منقح بدفترخانهٔ دارالایالة حوالی ارسال نموده باشد و باز پرس
و باز خواست خلاف تعهد را بخود داند حسن خدمت را مثمر ثمرات نیک شناسد **نشان** شجاعت و اتا
شعار دیانت بیگ بعنایت عالی متعالی شاهی سرافراز بوده بداند عرضداشتی که درینولا مشتمل اظهار حسن
سعی خود در افزونی محصول آن محال و استدعای استقلال و حقیقت بعضی از عمال ارسال سدهٔ سدره امتثال
نموده بودند بذریعهٔ بار یافتگان عز و اقبال معروض واقفان موقف اعتلا و اجلال گردید بجیرائی او شد آنچه
متعلق بخدمت امینی و فوجداری ست مثل بند و بست و ضبط و ربط پرگنات و نظم و نسق معاملات و قلع و قمع
مفسدان و تشخیص و تحصیل بوقت آن شجاعت شعار خود را دران امر مستقل شناسد و آنچه تعلق بامور دیوانی
چکله دار دارد بابت ضبط خزانه و طلب تنخواه هر دهم و گردآوری سررشته کاغذ و ارسال آن سال بسال بدفتر
عالی آنرا بطور دیوان آنجا که باز پرس این مراتب از دست واگذارد و از جمله عمال که در تشخیص و تحصیل و خیانت
و اندازه خدمت معزول نموده و دیگری را بجای او نصب نماید و حقیقت را بمتصدیان حضور فیض گنجور بنگارد
و خاطر عبودیت مآثر جمع دارد که در آستان معدلت نشان بدون تحقیق معروض هیچ کس در بارهٔ کسی مسموع
نخواهد شد و بر رسم نیکو بندگی را منتج نتایج نیک داند و ظهور حسن خدمت مشتمل بمقاصد و مآرب خویش شناسد
ایضاً بالقابه معلوم نمایند که چون سیادت و نجابت پناه لایق العنایت والاحسان رحمت خان در [illegible]

امور متعلقهٔ دیوانی سرکار عالی متعالی شاهی مراسم جد و کد کما ینبغی بعمل می آرد و خاطر ما متوجه احوال اوست لهذا
نگارش می‌یابد که مقدمهٔ جاگیر او را بنحوی که خود دستشار الخلافت نوشته در وقت نیک بعرض اقدس ارفع
اعلی رسانند و مراسم اعانت در انجاح آن از قوة بفعل آورده مطلبش از قسمی که بخواهد صورت دهند ایضاً
سیادت و نجابت پناه لائق العنایت والاحسان قابل اللطف والامتنان رحمت خان بعنایات عالی
متعالی سرافراز بوده بدانند که چون درینولا خبر فوت والد و برادر و بعض اقربای آن لائق العنایت بعرض
قدسی رسیده لهذا از کمال الطاف پیرایهٔ نگارش می‌یابد که درین قضیهٔ ناگزیر صبر و شکیبائی شعار خود ساخته
بمقتضای آیهٔ کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جزای جزیل را نتیجهٔ اصطبار شناسد و جزع
و اضطراب را بخود راه ندهد و سلامتی حضرت ظل سبحانی را از حق درخواست نموده عنایات ما را در بارهٔ
خواهش روز افزون داند از روی عنایت خلعت فاخره مرحمت فرمودیم ایضاً مان سنگه بالقابه
بدانند که چون درینولا مکرر بعرض جناب جهانبانان آب گردیده که مقصود بیگ خدمت امینی پرگنه مالپور
بآئین پسندیده بتقدیم رسانیده و اکثر معاملات را در حیز تعویق گذاشته بنابرین حافظ عبدالرحیم من ابتدا
خریف پارسیل و حضور پیر نور بخدمت مسطور سرفراز گشته باید که آن قابل الشفقة بگماشتهای خود
که دران محال به نیابت آن زبدة الاماثل والاقران خدمت فوجداری بجا می آرند تاکید تام قلمی نمایند
که از سخن و صلاح و صوابدید معزی الیه که متضمن مزید آبادانی کافهٔ رعیت و رعایا و تکثیر زراعت و تحصیل
مال سرکار فیض آثار باشد با یکدیگر سررشتهٔ موافقت را مستحکم دارند و آنچنان سعی موفور بکار برند که
رعایا بکمال جمعیت و رفاهیت ادای مال واجب سرکار از قرار واقع می نموده باشند درین باب تاکید بلیغ
دانسته توجه عالی را شامل خود دانند ایضاً داراب خان بالقابه بدانند که چون درینولا حافظ محمد ابراهیم [illegible]
سعادت انتساب بخدمت امینی پرگنه مالپور من ابتدای فصل فلان سرفرازی یافته که در آنجا رسیده
در مزید آبادانی کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا و گرد آوری مال سرکار مساعی موفوره بتقدیم رساند چون آن لائق العنایة
والاحسان را از هواخواهان آستان فیض نشان خود میدانیم و پرگنه مذکور در قرب جوار آن سیادت پناه
واقع شده لهذا امر جلیل القدر بعز صدور می‌یابد که در جمیع امور و مهمات معاون حافظ مسطور گردیده خدمات
و مهمات سرکار عالی را کما و انظمها نماید بآئین پسندیده متمشی می ساخته باشند و توجهات شامل حال عقیدت مآل
خود دانند ایضاً شجاعت شعار قابل العنایت والاحسان محمد لطیف بعنایت والا امیدوار بوده بدانند که چون
پرگنه بدایون مضاف بچکله بریلی که به فوجداری آن شجاعت شعار است بجاگیر فرزند قرة العین نور باصرهٔ خلافت
و دولت و اقبال تازه نهال گلشن ابهت و اجلال سلطان محمد [illegible] مقرر شده بنابران امر لازم الانقیاد صادر

میباید که در جمیع امور مدد و معاون عاملان پرگنهٔ مذکور گردیده نوعی نماید که کافهٔ رعیت و عامهٔ برایا در مهد
امن و امان و رفاهیت بوده سرگرم تکثیر زراعت و مزید آبادانی گردند و مفسدان متمرد پیشه مجال فساد نیابند
و مال واجب آنچه بوقت و هنگام تقسیط تشخیص و مقرر آید باتمام بوصول رسد و اقویا بر ضعفا ستم شریکی نتوانند نمود
تا آن محال روز بروز آباد و معمور گردد و این معنی باعث مجرائی و نیکوخدمتی آن لائق العنایت در جناب عالیان
مآب شود و حقیقت ضروری العرض آن پرگنه را بحضور پرنور معروض میداشته باشند ایضاً سیادت
پناه شهامت دستگاه سزاوار عنایت شایستهٔ مرحمت مصطفی خان بعنایت والا سرفراز بوده بداند که پرگنه
فلان من مضافات سرکار ... که از قبهٔ فلک رتبه جهانگیر فرزند عزیز از عمر و دولت برخوردار ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال
نونهال چمن دولت و اجلال سلطان محمد عظیم تنخواه شده و پرگنه کتار معه سرکار مسطوره به تیول فرزند قرة العین
سلطان محمد معز الدین متعلق گشته و خدمت فوجداری سرکار مذکور بآن لائق العنایت که از بندگان آستان
اقبال نشان است تعلق دارد لهذا امر جلیل القدر پرتو صدور میباید که در هر باب امداد عمال پرگنات مرقومه
نموده باشد و انتظام نماید که رعایا کاشتکار آباد و مرفه گردند و در باب متمرد و دست تسلط مجال و مال متوطن
انجا نسازند تا آبادانی و معموری پرگنات مزبوره بافزایش گراید و مال واجب تمام و کمال بوصول رسد و این معنی
باعث مجرائی آن شجاعت شعار در پیشگاه سلطنت و جهانبانی شود و عنایت حالی شامل حال خود دانسته همواره
حرکت شمول بر خصوصیات آن پرگنه بعضد دولت و اقبال ارسال میداشته باشند ایضاً متصدیان مهمات حال
و استقبال پرگنه [illegible] سرکار [illegible] بدانند که چون جزوی اراضی در وجه مدد معاش نتیجة المشائخ
صلاح آثار شیخ عبد الرسول و غیره پسران حقائق پناه معارف دستگاه شیخ محمد منعم نبیرهٔ قدوة السالکین
عمدة الکاملین حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره بموجب نشان عالیشان از پرگنهٔ مذکور مقرر است
و مشار الیهم در پرگنهٔ مذکور حویلی از خود ساخته متوطن شده اند میخواهند که در آنجا باغی احداث کنند لهذا امر جلیل القدر
صادر میشود که بهر باب امداد و اعانت مومی الیهم لازم دانسته مزاحم باغبانان و متعلقان آنها نشده زحمت
نرسانند و از بیگار و شکار و سائر اخراجات آنها را معاف و مرفوع القلم دانند و چنان کنند که بخاطر جمع در کار و
انتظام خود بوده بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نمایند ایضاً حکام و متصدیان مهمات و عمال و جاگیرداران
و فوجداران و مستحفظان مسالک و منازل و متصدیان شوارع و مراحل و سائر راهداران و گذربانان تا سرحد صوبه
دار الملک کابل بعنایت والا سربلند و امیدوار بوده بدانند که چون درینولا بتوسط تاجر التماس نمایند که اگر نشان
عالیشان مرحمت شود غلامان قلماقان و شتر و اسپ و میوهٔ خشک و تر از توران بلاد متعلقهٔ عالی بنیاد
می آورده باشد لهذا امر جلیل القدر بصدور رسید که تاجر مسطور را از منتسبان آستان

اقبال نشان دانسته در هنگام ذهاب و ایاب از معابر مشکله و محال مخوفه بسلامت بگذرانند و هرچه از داد و غلام
و اسپ و شتر و غیره که از ان بلاد بجهت سرکار فیض آثار بیاره دلوبار آنرا ناظمان مهام صوبه بمسطوره بمهر خود و با دستخط
نموده و برگردیدن اسپ و شتر همراه که کرده بفرستند درین باب تاکید دانسته و از فرموده تخلف نورزند ایضاً
متصدیان مهمات و فوجداران و جاگیرداران و مستحفظان سبیل و مسالک و سائر راهداران و گذربانان
اردوی معلیٰ تا بلده بنارس بعنایت والا سرفراز و امیدوار بوده بدانند که چون حضرت شریفه وغیره که
از ملازمان سرکار فیض آثار از برای ابتیاع بعضی اجناس از حضور پرنور تعیین گشته اند باید که در هنگام
رفتن و آمدن بعلت ابواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال متعرض احوال آنها نگردیده از مجال مخوفه و معابر
مشکله بسلامت بگذرانند و آنچه لوازم امداد و اعانت است بظهور رسانند درین باب تاکید تمام دانسته
از امر عالی تخلف نورزند **عریضه مبارکباد جشن جلوس** مرید فدوی جبین انکسار بر زمین
و افتقار سوده ذره مثال بمسامع جاه و جلال میرساند که بهار دلکشائی آمالی و آمال وگلزار بهجت افزای
کامرانی و اقبال یعنی ایام میمنت انجام جشن جلوس مقدس که هنگام سعادت انتظام و آوان فیوضات
گوناگون و زمان برکات روزافزون است برحضرت خلافت منزلت ظل الهی مظهر انوار نامتناهی قبله
و کعبه زمان و زمانیان پیر و مرشد جهان و جهانیان که هزار جان گرامی بفدای خاکپای حضرت ایشان
نثار است فرخنده و خجسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه همایون را بر سر ساکنان ربع مسکون پاینده داشته
میامن این روز را تا بقای دوران عشرت افزای جهان گرداناد درینولا خلعت
میرساند که وصول تکریمت مشمول خلاع خاصه زمستانی که برای این مرید فدوی و خانه زاده محمد معزالدین
و محمد عظیم از پیشگاه فضل و کرم مصحوب فلان شرف ارسال پذیرفته بود و قامت افتخار این مرید فدوی
آثار را پیرایه عز و افتخار بخشید آداب آنرا بمراسم و آئین بندگان بجهة نشان تقدیم رسانیده حق
جل و علا ظل ظلیل ابدی التطلیل آنحضرت را بر مفارق ربع مسکون عموماً و برین مرید خصوصاً تا بقای
دهر و ثبات عصر مبسوط و گسترده گرداناد **مبارکباد عید الفطر** مرید فدوی زمین خدمت بلب ادب
بوسیده ذره صفت بموقف عرض اقدس اشرف اعلیٰ میرساند که هنگام سعادت انتظام عید اطهر فطر
و آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات روزافزون است برحضرت خلافت منزلت ظل الهی
مظهر انوار نامتناهی قبله و کعبه جهانیان که هزار جان گرامی بفدای خاکپای مبارک آنحضرت نثار است
فرخنده و خجسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه همایون را بر مفارق ساکنان ربع مسکون پاینده داراد
مبارکباد عید الضحیٰ آداب بندگی و مراسم سرافگندگی و استکانت بجا آورده بدرگاه

ابلاغ کلام این مسرت پیام با تقدیم محامد و ادای شکر معترف بعجز تمام است حق جل و علا سایهٔ پیرایهٔ همایون را بر مفارق
عالم و عالمیان الی ابدالدهر مخلد و پایدار داراد در ایام عاشورا میرساند که چون باقتضای بشریت و نشاء عبودیت که محض
تقصیر است پیشوا آمده که از این مرید فدوی امری خلاف مرضی پیر و مرشد حقیقی که آنرا ارشاد جرایم و آثام میدانند
سرزده و آثار پشیمانی پدید آمده باشد لهذا درین ایام سعادت انجام خاشعانه بزبان عفو تقصیرات و خطیئات است دعا
مینماید و التماس دارد که بجناب اجابت مآب حضرت ذوالجلال که در حیطهٔ جرم بخشی و خطاپوشی آنحضرت در هیچ درگاه
الهی مستجاب است عنایت فرمایند که نقوش زلات این عقیدت سمات بر صحایف سرنوشت محو گردد مرشد
کامل جگرگوشه زیاده ازین التماس درین باب از حد ادب دور دانسته بر اختتام نمود و قلم ابلاغ خلافت و جهانداری
مستقل باد و بعد ازین عارضه مرید میسازد که مرید فدوی را ایما بوصول شدن در باره فلان عارضه نموده
و کام و شدت تنگی نفس بهم رسیده و دشواری تمام پیش آمده تا سه روز انتظار در حصول تخفیف این آثار گذشت
که شاید بپاس توجهات اقدس فرجی حاصل گردد و بتقبیل عتبهٔ علیه سعادت اندوز گردد لیکن این عارضه
افزون شد چون از تخفیف آن مأیوس گردید ناچار بجهت علاج به طبیب رجوع نمود و ایشان از راه کمال شفقت تا چهار
پنج روز بستن جراحی تجویز نمودند پیش از آنکه از پیشگاه فیض کریم گستری امید وارند تخفیف و صحت این
تقصیر اضطراری معاف فرمایند التماس و الاشتیاق بر مفارق ساکنان ربع مسکون ممدود باد این مرید فدوی
عقیدت آگاه بشرف عرض میرساند که گریبان مرید فدوی ببوسهٔ قربان ایشان
نامه چنین شد که باید آثار عنایت و ارشاد مرشد مهربان که بمنزلهٔ پدر و ارشاد
ولایت پناه است ممنون و شکرگزار مرید فدوی را از اظهار شکر کلمات مستغنی ساخته و بر آن کاربه
بالقول قرار یافته بشرف عرض میرساند که فلان شریف النسب از آن بی سبب گرفتار گردیده
که بسبب آن مرید فدوی افتخار یافته تسلیمات آداب آنرا بجا آورده امید
فدویان چنین است که نشان مرید فدوی مسئول حضرت ایشان باشد بمقتضای لطف و احسان حضرت
پیر و مرشد حقیقی دریافته واصل بارگاه عنایت گردد و اندیشه دارد که درین باب تشویش فدوی تمهید بوده باشد
ارشاد لازم الانقیاد صلاح مشفقانه و نصیحت ساخته روانه درگاه عظمت و جاه گردانیده و نوشته بودند که مشار الیه
متضمن قبول اطاعت و انقیاد و ترجیح موافق قدسی ارشاد نیز باین عرضداشت ارسال پیشگاه جاه
و جلال نمود آفتاب سلطنت و جهانداری الی الابد درخشان باد و بعد قصد کرده امید میرساند که بپاس عنایت
پیر و مرشد حقیقی روز فلان بفلان منزل رسیده و تا بیست و چهار ماه زیر سایهٔ جناب عالی مقام نموده انشاء الله
تعالی بعد روز از ضروریات آن فراغ حاصل نموده باتمام حصول توجهات باطنی روانه پیش

خواهد شد آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانبانی بر مفارق عالمیان ابدالدهر درخشان باد عریضه شاهزاده
بجناب شاهی عرضداشت خانه زاد عقیدت گزین محمد معزالدین آداب عبودیت و بندگی بجا آورده بموقف
عرض جناب ارفع اعلی میرساند که هر چند نظر بر مراتب قلت بضاعت و عدم استطاعت خود جرأت نگارش
عرضداشت را بدرگاه خواقین سجده گاه از شیوه ادب دور میداند لیکن درین آوان سعادت اقتران تجدید
رسوم آداب و ذریعه مراسم تهنیت و مبارکباد عید سعید فیض آمود عید الاضحی عبارت نموده زبان عبودیت بیان
بصنوف تحیات و الوف مبارکباد میکشاید حق تعالی جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور خصوصاً این روز جهان افروز
بر ذات اقدس حضرت قبله و کعبه جهان و جهانیان پیر و مرشد عالمیان مبارک کناد و رشکم تسمیه صبیه خانه زاد
محمد معزالدین بعد ادای آداب عبودیت و بندگی بموقف عرض اشرف اعلی ارفع میرساند که چون درینولا
از پیشگاه فضل و بنده پروری صبیه این خانه زاد به تشریف تسمیه سرمایه سعادت دو جهانی اندوخته خانه زاد بادای
این موهبت و عنایت قدسی بشارت که از وجود بنات مکدر و ملول نبود امیدوار باشد که جبین عبودیت را
بسجده شکر عنبرین ساخته تسلیمات آنرا بتقدیم میرساند آفتاب سپهر خلافت و جهانداری بر مفارق ساکنان
ربع مسکون سایه گستر باد عریضه والای شاهزاده مخلص عقیدت آیین محمد معزالدین بعد ادای مراسم
اخلاص و عقیدت مندی بعز عرض قدسی میرساند که چون درین ایام زبان حضرت منتقضی گردیده که این عقیدت
از سبیل بهجت حضور موفور السرور دور و مهجور است اندرین ایام عشرت انتظام که مخلص مستهام
گشته است خود را فرایاد خاطر عطوفت مآثر میدهد زیاده چه عرض نماید ایضاً مخلص صمیمی محمد عظیم بعد از تقدیم
آداب اخلاص و اختصاص معروض میدارد که چون درین ایام بهجت التیام مقدمه کار خیر ابن همشیره
سمت وقوع و پیرایه حصول پذیرفته لهذا بوساطت تقدیم تسلیمات با رسال عرضداشت و تحفه پیشکش
مسمی بسیف شرف الدین خود را فرایاد خاطر اشفاق مآثر میدهد زیاده چه عرض نماید ظل عالی ممدود گسترده
باد مکاتبه همشیره عزیزه و کامیه محترمه مخدره سرادق عصمت و رفعت بعد از سلام محبت انجام معلوم نمایند
که بهجت لطیفه نشاط افزای مبارکباد ولادت با سعادت فرزند ارجمند رسیده و مضامین محبت آگین
سرمایه بهجت و نشاط و باعث وفور سرور و انبساط گردید بفضل جواد در زیر سایه گرانمایه حضرت پیر و مرشد
حقیقی عمر طبیعی رسانا د ایضاً از استماع قضیه ناحضیه سلطان عالی تبار متالم شدیم چون هیچکس را اجازت
استقامت نداده اند درین قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست العزیزه محترمه مکرمه ببقای
سایه بلند پایه حضرت خلافت و جهانداری خاطر خویش را تسلی و اطمینان دهند زیاده چه نگارش رود در
زیر سایه پیر و مرشد حقیقی بعمر طبیعی برسند بجناب بادشاهی عرضداشت کمترین بندگان معین الدین

کار و خدمت متعین برفاقت سیادت و امارت پناه سید عزت خان گردیده تا آنکه بمقتضای وقت هر آنچه بعقل
ناقص خویش صلاح دولت روز افزون میداند بطریق مبادرت بمعروض میدارد که چون اندرون کرامت
آمود والاشان مرحمت عنوان که در باب تنبیه و تادیب مفسدان ضلع جمون و تعین سیادت پناه مذکور بدان ناحیه
بخان مشار الیه رسیده خان مذکور از راه وفور عقاید فدویت بکمال نیز برائی نخواست که با جمعیتی که سوای تعیناتیان
تهانجات و همرهیم اهل خدمت بیشتر نمی داده بتشدید و مکافات اعمال ذمیمهٔ آنجماعه مخذول العاقبت گردد با آنکه
در خاطر باریافتگان حضور انور صوبهٔ پنجاب نسبت تمام ممالک محروسه دار الامن قرار گرفته چون درین ناحیت
نیز با وجود کمال حزم و حسن تدابیر خان موصی الیه اختلال منشعب از هر طرف دیده میشود و از ناملتفت آورده قیاسه
سرداری چنین آمده که تا کاراند و ستند دیگران سرداران خود با تصدی آن امر نکرده اند چه فضا سپردن دیگر را
سردار نتواند کرد و اران او را دیگر صلاح نکند اکثرین حالت نادان بمقتضای فهم قاصر خویش بر آمدن
خان مشار الیه از شهر و رفتن بسمت مذکور مصلحت ندیده مستدعی آن شده که این فدوی را بهر یند هر آنکه اشتا
داند همراه جمعیت سرکار والا متعین آن ضلع ساخته خود با استقلال تمام در تقدیم مراسم انتظام و مهام خدمت هر یکی
بوده باشد بجناب شاهی کمترین فدویان دور افتاده جان نثار و حقیرترین غلامان جبهه بخاکساری بر سر که
ادب بر خاک عجز مالیده بنده و عرض بار یافتگان پایهٔ سریر سلطانی که قوام چهار عناصر انسانی منوط بحبل مایه
پایهٔ آنست میرساند که فرمان وحی نشان که از روی کمال بنده نوازی بنام این ذره بی مقدار بمحض اقتضای مراحم
خسروانه و نوازشات بادشاهانه شرف اصدار یافته بود در سر افتخار این بیمقدار بر اوج افلاک رسیده ابداً
ادای لوازم سجدات عبودیت و بندگی چون بمضمون باعث شهرت آن سعادت اطلاع حاصل کردم
چند ساعت از حیرت و تفکر سر در آغوش میکشیدم و معنی ارشاد عالی این پایه تقریب که جمله ادا آن
نیست بیهوش میگشتم چه با خود میگفتم که مثل این ذره را بجناب آنکه محل ورود تجلیات توانی شده تا آنکه سواد حروف آن
فطرت قسم تحقیق و آفرینش در پیش نهاده راه تسلی بر ما گشوده که هرگاه ایزد تعالی و تقدس با آن جبروت و کبریا حضرت
آدم را علی نبینا و علیه السلام از گل خمیر کرده با وجود عقول و نفوس عالیه با نعمت دار خود گردید اکثر دل الیه نیز که
مظهر اتم اسمای رحیم و کریم است مثل تو آسیمه را با وجه والا و نقره آئینه عکس پذیر ضمیر خود گردانند و بشرف مرتبه
نیازداری رسانند چه عجب ای باستحقاق عالم صورت و معنی وارث مالک الملک حقائق و معارف سبحانی چون
ایزد جل شانه خواست که چنانچه در جمیع کمالات آن اشرف اولاد صاحبقرانی را ممتاز و بیهمال آفریده در وفاداری
نیز بیشبه و مثال بخلائق وانماید برین قضیهٔ جانسوز و حادثهٔ عظیم اندوه رخ بروی کار آورد والحق آنچه از زبان
بادشاه اقلیم حقیقت و قدر دانی درین قضیه بوقوع آمده مقدور بشر نیست بلکه کلفت و امتداد الم بجای رسیده

که روح مطهر مقدس آن پرده‌نشین غرفهٔ جنت و مسندپیرای قصر مغفرت نزدیک ست که از غم حضرت لذات
بهشتی را ترک نماید و از عشرت آباد تجرد و انبساط بسبب کدورت انقباض گراید و نواب آستان سلامت الحال
وقت آن است که چون ذات اقدس مظهر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بتخلق بصبر و شکیبائی که آن کمال فضائل
انسانیست جلوه نمایند و در مقام رضا و تسلیم گرایند و مرتبهٔ رضا که آخرین پایهٔ عبودیت است نوعی در حیطهٔ
تسخیر درآورند که گره ابرو را گناه کبیره شمارند هیهات هیهات من هیچمدان که ناوانی را که میرسد که با حکمت
آموز لقمان ازین مقوله سخن سرائیم یا ازین ادای لب گشائیم اما مستی بادهٔ عنایت اگر از جوش بیباکی بر گشته
معذور است جرم بخش هیچمدانگان سلامت اگر همه برای رفاهیت و خوشنودی خلائق باشد که راه شادی بر خود
باید کشود و جهانیان را از کلفت سوگواری برآورد که پادشاه خلائق را بمنزلهٔ جان ست و تن را سر را دل
تو تا بود تن بجاست و چو دل سست شد سست دست و پا ست پس چنانچه الله تعالی به پرورش خلائق
بانواع عطایا میفرماید و در شادی بر روی بندگان میگشاید خلیفهٔ رحمانی را که از دودمان کیفیات الهی ست باید که روح
مقدس آن سر دفتر مغفرت و خاطر خرم و شاد ... شاهزاده‌ها ... عالی مقدار را شاد و دل گرم داشته و بندها ...
خود را بلکه جهانیان را از قید غم و محنت الم نجات بخشند الهی تا زمانه زاد و فرود ... پیشانی نیاز را ...
بندگی چون جبین آفتاب برافروخته و سر عبودیت بمنشاء ری تسلیمات غلامی برافراخته بصدق ... ره
یافتگان ساحت آسمان مساحت درگاه عرش اشتباه خواقین سجده‌گاه که افلاک از شوق سجده ... سر بسجده
در رکوع است و ملک از ذوق آستان بوسی ... بخضوع ... از پیر نامه را ... اعتقاد از ...
عنایت بعنایت شهنشاهی ... اقبال ابد اتصال ظل الهی ... اول ربیع الثانی ... الجلال ...
رسید هر چند آن قدر شایستگی و لیاقت ندارد که مسعود این قسم خدمات عمده تواند گردید اما چون عنایات ...
کبری که ذره را منصب خورشید و مور را دولت جمشید تواند بخشید شامل حال و حاوی بال کمترین است ...
کرده و نواخته و از خاک برداشته جنابا این بارگاه کیهان پناه حقیقت کار آنچه از کار فرمایان ارشاد و هدایت آن مرشد
کامل صورت یافته اینست که پیر و دستگیر پادشاه عالمگیر سلامت از میامن دولت ابد پیوند که شیرازهٔ جمعیت ملک و ملت
است نسخهٔ بند و بست محافظت شهر و گذرها ... حوالی از رشتهٔ حزم و احتیاط شیرازهٔ انتظام پذیرفت
اهل فساد در شکنجهٔ غم محبوس گردیده و ارباب صلاح چون کتاب در جلد آرمیده کاتبان رسالهٔ تخریب را
دست جست چون انگشت قلم قلم گشته و ثناخوانان راست گو را زبان شکر چون زبان قلم شده ملک شهر
حوالی از باغی و مهوالی حرف خود را از لوح خاطر شسته چون نقش عید دل کشیده در جمعهٔ امن نشسته ... بر وجود دعا
دولت و عمر ابد پیوند و وظیفهٔ ثنای ازدیاد نصرت و فیروزی روز افزون عذب البیان و رطب اللسان

از سایهٔ دولت پایهٔ چتر والا که آفتاب از پرتو رونقش نور یاب آمده تا چتر سپهر دایر است سایه گستر دو جهان پاینده باد از
جانب بیگم نوشته عرضداشت کمترین کنیزان پادشاه بانو که در سر نیاز به سجده برآورده دست دعاگو
برآورده از حضرت رب الکعبه که ابراهیم جگر گوشه دل بقربانش داده و اسمعیل گردن رضا به تیغ تسلیم نهاده دریوزه میکرد
مهر دولت و خلافت و نصرت و بهجت و عشرت ابد مدت است بجدیت ... بارگاه عرش اشتباه که قدسیان پناه است
کعبه را قبله گاه طواف اوست ... حج اکبر است ... آداب سجدات اطاعت و ادای
کورنشات عبودیت بتقدیم رسانیده مبارکباد عید الضحی بموقف عرض اشرف اقدس اعلی میرساند امید که
کعبه مطاف ارباب حج است و جمعه محل سعی اهل صفا و لب تشنگان بادیه ناکامی تشنه آب زمزم اند ...
و کلان رعایا خریدار بازار منا و لیاست این دولت قاهره چون ... کامرانی ...
از عرق و در خون بادیه الافواج والاتباع ایضا قبله عالم و عالمیان سلامت باتفاق عمدة الملک خلیل الله خان
دوم شوال به ملتان رسیده الحمد لله والمنة که ... دولت خداداد ابد مدت ازل بنیاد و ملک و خلائق ...
... مشغول دعاگوی دوام ایام سلطنت ... خلافت و ...
یافت چون بعد از رسیدن اینجا به والا عبارت خطبه جهان ... اسم ...
عرضداشت عقیدت طراز ارسال داشته شرف آگهی اندوخته ... اشارت ... ماه ...
متصدیان ... اکابر و قضات تمام ... مسجد جامع رسیده گوش هوش عالمیان به بلند آوازگی
خطبه مبارک که ان شاء الله سبحانه و تبارک تا نفخ صور در اقطار و اکناف عالم بر منابر اسلام ... خواص و عام
با سعادت آمود ... آگین گردانیده و به خطیب ... خلاع فاخره پوشانیده ...
جمهور حاضران وقت مسعود را به نثار ... بالامال ساخت ... نقد جان و سرمایه ...
موهبت عظمی الهی و عطیه کبری نامتناهی نثار ... کم است و چون شرح سکه مبارک بایک روپیه ...
... هزاران حمد و سپاس بارگاه فیاض علی الاطلاق ... بالاستحقاق بجا آورده دار الضرب
... ملتان را بسکه والا مبارک نورانی ... گردانیده چنانچه یک اشرفی و یک روپیه سکه همایون ...
اشرفی ارسال نمود که ... کرامت ... جاوید حاصل نماید ایضا ... غلام
قدیم ... بعد از ادای ... عرض ایستادهای
پایه سریر خورشید تنویر میرساند و تسلیمات ... سلامت و ... ذات اقدس که جان بلب رسیده را دم
روح القدس بوده ... پیراهن یوسف رسیده و غنچه خاطر محزون را ... چمن شگفتگی بخشیده بجای
می آرد الحمد لله والمنة که نهال آرزو را ... مقصود دمیده و ... حیات تازه ترانه طوبی جنان گردیده وانه بهجت

و شادمانی القا نموده باشد که سدرة المنتهی بر شجرهٔ حکیم مطلق و شافی برحق وجود فائض الجود شهنشاه جهان پناه را
که دوا بخشش بیماران دارالشفای امید و بیم و مرهم زخم دردمندان تشنه پاس است مظهر قانون شفا و مصدر قاعدهٔ
تندرستی دانند و الحال امیدوار ساند که بندهٔ درگاه بتاریخ چهارم ... بهم به بلدهٔ پیشاور رسیده و دست بدعای استقامت
عمر و دولت خداداد و استعلای اعلام نصرت ازل بنیاد اعلی حضرت خاقان جهان ستان برداشته بهمان روز
باتفاق متصدیان بادشاهی و دیوان کرده شروع در نظم و نسق صوبه داری نموده امیدوار است که بتعیین الهی و برکت
اعانت حضرت شاهنشاهی مصدر خدمتی گردد که موافق طبع اقدس اعلی و مطابق مرضی مقدس بوده باشد خورشید
سلطنت و اقبال از افق رفعت همیشه بتمثال ابد الآباد تابان و درخشان باد الحال دیگر بعضی امیدوار ساند که مرض مزمن
بر ذات همایون موجب هجوم هموم بر خاطر ساکنان ربع مسکون بوده و از استماع خبر صحت مزاج اشرف عموم خلائق ربع مسکون
هر روز و بوم را انوار بهجت و شادمانی از مطلع آمال و امانی طلوع نموده زیرا که استقامت عالمی بازبستهٔ سلامت او شده
هرگاه از منهج اعتدال انحراف یابد تغییر و صلاح چگونه بر چهرهٔ روزگار یکبار جلوه یابد تا وجود مسعود مرتبط
بصحت او مقرون بوده هرگاه اکسیر قوت عاقل ماند تا کدام طاقت و توان از قبضهٔ کافهٔ انسان اقامت در محل
اعتدال تواند داشت الحمد لله که انوار الشفا از ... شفیقین آن عارضه بکمال صحت تبدیل یافت و از شرق
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین انوار سلامت کلی بر چهرهٔ احوال نقطهٔ دایرهٔ سلطنت و اقبال تافت
... شاهنشاه جهان پرغم بوده کامهٔ خلق از عرصه درهم بوده گشتند خلائق بشقاوت خوشحال ...
کجا دل خرم بوده ... سیادت و وزارت پناه اقبال و معالی دستگاه صحیفة الوفاقی که متضمن وقوع صحت
و اشتیاق رسول بود بمعرفت سیادت و وزارت پناه میر محمد کاظم وصول نمود و موجب انشراح خاطر و انبساط
تازه درین ایام مسرت فرجام آنکه بفضل الهی و عنایت بادشاهی شامل حال اقبال اشتمال گردید و تفویض خدمت
دیوانی بیوتات سرکار همایون و اضافهٔ منصب مقرون بجلوهٔ ظهور رسید الله تعالی و تبارک فرخنده و مبارک
گرداناد دیگر راتب و مناصب ... که کمال ... صاحب الحکم دارالخلافه فیلان سرکار ...
ملاحظه نموده می‌شود این ... فیل کرده روان ... فیلان خاصهٔ بادشاهی که خورانیدن ... گماشته ... وکلا
سرکار بادشاهی است لاغر دیده شد و بعد از استفسار سبب لاغری ... پیوست که وجه خوراک ...
... ست که تنخواه نشده باعث آن از محمد سعید دیوان و محمد اسحاق بیوتات پرسیده شد ...
ساختند که مواجب مقرری خادمان محل اخراجات ضروریه کارخانجات متعلقه دارالخلافت شاهجهان آباد هم
همچنین دستور است و مردم بصیرت میگذرانند و وصول پرگنه ... قبل ازین ... ایشان تنخواه شده بود
اگرچه کفایت نمی‌نمود اما ثانی الحال متصدیان حضور آنرا نیز بحال نگذاشتند و دیگر را باب طلب تنخواه کردند و نیز

مسموع گشت که پرگنه مذکور سابق زیاده بر سه لک روپیه جمع داشت حالا به سی و شش هزار روپیه رسیده لهذا در قوم
دیگر و مکرر از جانب خیرخواه بلا اشتباه بعرض عالی متعالی خواهند رسانید که محل دیگر را بسر دیگر این قسم عمال کار پرداز ان
مهمات به سعادت بعمل آرند لیکن بدون این قسم ضروریات امر جلیل القدر صادر شود که عمال و موقوف نگذارند و پرگنه
مسطور به تنخواه مرحوم اینجا بحال دارند و عمال آباد وان کار تعیین نمایند العاقبة بالعافیة ایضاً تا بیداشته ایزدی همواره
شمائل حال فیروزی مآل امارت و اجلال مرتبت شوکت و ابهت منزلت ملاذ جهان خان عالیشان یاد و اشتیاق
شوق دریافت مجالست صوری که سرمایه ابتهاج باطن است اگر به سیاهت کلک خشک زبان کار عذر نماید
بعرض بیان آمده سر پاره طوماری نوشته و زبان مشغولی آن خلاصة الاحباب انگاشته دل خیال که روسے
وداد عنوان فراق خواسته سبحان الله قلم درینجا خود به پی میکشد و زبان بعجز معرفت جز خموشی و سائری نمی بیند
حسب درماه ربیع الاول فوج چشم مشغول شد و بعنایت الهی آب نازل که مانع بصارت بود مندفع گشت بعد
انقضای ایام محافظت عیال صحبت نمود عازم حضور لامع النور و دل را بعهده وش آرند و خواهد ساخت اشفاق
و توجهی که در باره اخلاص کیش ها بیت الله هر جی میدارند منت آن بر دل و دیده دوستدار است کوکب عز و جلال
از افق اعلی ساطع بوده ایضاً همواره مصدر الطاف بیکران ایزدی بوده کامیاب باشند بعد از شوق مواصلت
منشور البهجت که ... بسته و نما سینه ندارد و شستعود ضمیر خلت پذیر باد که درینولا چنان مسموع شد که رفعت پناه
صوبه‌دار اوجین مهمات ولایات اینجا معزول گردیده از انجا که اینجانب آن فرزند را بصفت دیانت و کیاست
ممتاز میدانند و تا حال امری که خلاف تدبیر و مصلحت دولت باشد از آن فرزند بوقوع نیامده بنابران
نگارش میرود که سبب عزل رفعت پناه مذکور معلوم نشد که چیست مشار الیه مرد سست دیانت پیشه و
کفایت منش این قسم شخصی را که شستین و فهمیده کار باشد بدون صدور تقصیر معزول نمودن از آئین تدبیر
تقصیری گری بعید است اگر تقصیر بسبب عدم پرداخت محال صوبجات متعلق سرکار فیض آثار است مشار الیه
درین امر دخلی ندارد زیرا که بار انتظام پرگنات با جاگیرداران است که نصف را خود میبرند و نصف سرکار
میرسانند و مجرد سعید بخش از تحویلداری شغلی ندارد و اگر خیانتی که در کارهای پرگنات این صوبه بمشار الیه واگذارند
از ... و معامله سی ... الیه قرین است که در اول فصل از پرگنات اضافه سوای بگیرد و کفایت نمایان
بظهور رساند بهر حال چون اینجانب بجناب عالی متعالی رسوخ بندگی را ارادت دارد در آنچه مصلحت دولت
دران لازم است که ... وقت آمدن بصوبه پنجاب امر جلیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود
که ... انتظام کارها سرکار عالی را بخود متعلق دانسته در عهده وشما سهلکه نشان والاشان نیز درین باده
به بنده ... شده بود و اغلب که این معنی بر ایشان ظاهر شده باشد و اگر مطلع نباشند الحال آگاه خواهند شد

بهتر نیست که آن سیادت پناه از زبان اینجانب بخدمت بادشاهزاده جهان و جهانیان عرض نمایند که منشا الیه به دستور سابق
بحال باشند و حسب الامر منشور عنایت بنام او صادر شود و بدل گرمی مشغول خدمت باشند و بر تقدیری که اینمعنی صورت
نیافت و دیگر بحالیست منشا الیه خواهد رسید لهذا بجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم مدار اختیار و استقلال دارد و اصلاً
ادراک و دخل و حساب در کار نخواهد بود و یقین که آنعزیز ندانند و دیده این مراتب را بتفصیل در هنگام نیک بعرض عالی رسانیده
جواب باسطور صدر سعی تمام در سرانجام کار خواهند نمود زیاده چه نوشته شود ایام بکام باد ایضاً خالق نفوس و عقول
در امور محسوس و معقول بجهد مشغول دارد صحیفه شریفه مشتمل بر انواع مهربانی که عبارتش کارنامه معانی و مضمونش مغنی قدردانی
بود ورود ارزانی فرمود و رب الارباب از شرک و اکتساب در هر بابی که خیر معاش و حسن مآب آن ملاذ الاحباب
باشد مقرر و مقدر گرداناد و بر مسند دولت و امارت نیز سرگرم انشار طلب و محبت خویش دارد چون معنی
خدیو زمان مرشد جهانیان در آنست که آن رفیع مکان این داعیه را چندے در کمین تعوق داشته منتظر فعل نیارند
انسب آنست که تا مقدور دو اینند موقوف دارند کما فی المثنوی المعنوی ~ گر طمع خواهد زمن سلطان دین ❊
خاک بر فرق قناعت بعد ازین ❊ درین محل اعتراض میرسد که خود چرا موافق با ستر ضاے ننشیند جواب آنست که تا امکان
داشت بفحوای که دانست و توانست گذرانید چون صبحی بسر دل زور آورد و جنون در نغمه شور انداخت خود را در معاش
داشتن نزد خود و بل جمهور معذور یافت ~ چه تدان کرد که دیوار غم افتاد بلند ❊ این بنا نیست که این خانه
بر انداز نهاده اند زیاده چه نگارد و چون شرح اشتیاق عبارتی وافی در کارخانهٔ لوح و قلم ندارد ایام بکام باد ایضاً
کسیکه ظاهر و باطن همه اوست حلاوت باطن و جمعیت ظاهر نصیب کناد گلدستهٔ بهارستان خلت اعنی
صحیفه شریفه جناب محبوب الاحباب خان عالیشان بلند مکان رفیع مرتبت والا منزلت بدست بیاری
فلان که درین ایام مسالک وادی حیرت است وصول نموده مشام محبت قوام را معطر ساخت از پیش نهاد خاطر
ارجمند و همت بلند ایجاے رفته بود و در انچه بسعود ازین و وصول مقاصد مشتاقین آن عالیشان باشد از کمین تعوق منتظر
بفعل آید درین مقدمه عالیه اولا استفسار از دل خویش باید نمود و درین تعلق صوری انقطاع معنوی حاصل باید
تارک اشتغال بعد از چند سال صورت دید و ملال و باعث عدم استقلال نگردد و مصرعه لقمان حکمت آموز یعنی
حاجت به النفس مقارضه باید کرد و گذشته تا چهل سال از عمر مسرت مآل در امور و اشتغال فانیه دنیویه گذشت در دنیا
انتفاے نه از اهل وفاے منظور گشت که بعد ازین در چند روز بحکم جز کل اجمع تبرح خواهد بود فرصت غنیمت است
و چند دم مقتنم والا بجوامع الامور اعلم ایضاً دولت صحت و اقبال تا بابهید در متعال شامل حال خیر مآل ملازمان
رفیع مکان مهربان دوستان باد ارشاد نامه ورود نمود و مهربانا استعدادات فطری افراد انسانی تقاضا نسبت
فطریست عالی آنمعاد جامعیت مشتاقین بوده مطابق آن منشیه فعل ظهور نموده و استعداد جبلی این درویش تقاضاے

آن داشته که از قلت قابلیت در انشاء اول کاری نساز و از کثرت غفلت کار نشاطی افزوی می پردازند احوال
همگنان را بحال نامرشان خود قیاس نمایند در عهد ایشه حال منزور رفع باید جز و حیا این سوداے بیمارستان اغنیا
چون بهارستان روزگار ناسازگار است و در دارالشفاے عزلت و خمول خود مشغول واگذارند و توجه باطن شامل
تصفیه ظاهری وانه ند فردے از مثنوی معنوی نیز باعتقاد تمام التزام مطالعه نسخه جامع مذکوره داده و از ابیات
که بر لوح دل صورت منزل نقش بسته یک بیت می نگارد و ست مدتے بگذارد این جهالت بری ما چند دم بیش از اجل
از آفریدی بالخیر خاتمه و حسن عاقبت نصیب باد ایضاً بعاد اداے ما وجب علی الفقرا بشهود راے حق گراے
مینماید که از وجود عاقبت محمود درنیشه صفاے دیگر است بکلام الحبیب صلی الله علیه و سلم در طریقت هر چه پیش سالک
آید خیر اوست و الحمد لله که در شان آن عالیشان چنانچه کمال دولت صورت بست انشاء استغنا و علو همت نیز
نیکو به پیوست یقین استراحت ظاهر و جمعیت باطن در نتیجه الت بیش از بیش خواهد بود و اگر چه بعضے آشنایان
بیگانه از معاد چون آنکه ذات الحسنات مصدر رعایت و رعایت همه بوده اند داعیه ترک و برکت داعیه ملول شده با
اما بجهت ملال طبعی شود ابناے روزگار رنج روحانی اختیار نمی توان نمود عقل معاش میگوید که با آنکه آن یگانه
زمانه دست از دنیا باز داشته اند دست از ایشان باز نخواهند داشت و بوضع مختار نخواهند گذاشت عقل معاد
میگوید در آنچه نشد گذشت تمهید رسمیات بود و بدعا ذخیر آن نیست که صحت و عافیت و خیر عاقبت نصیب باد
و آنکه نسیان از حضرت او راه نیست بیاد خود وارد ایضاً خیریت صوری و جمعیت معنوی شامل حال اقبال مآل
صحیفه لطیفه لبهاند نے ورود کم نمود سواد نامه سحر کار با سیده سرکار در نزهت افزائی همرنگ است و سرمه در
مینوان نظر با کحل الجواهر هم سنگ آنچه از استفسار خدمت حضور پر نور در رجوع صوبه لاهور مسطور بود و محل مضمون
ما صنع الله فهو خیر یاید شد و مکتوب دیگر که تفصیل کیفیت احوال حواله با و شده نرسیده اگر رسیده جواب آن
نیز رسیده ے العاقبة بالعافیة و الخاتمة بالسعادة ایضاً رقیمه دلکشای شوق افزا گردید و مطالعه هر فقره اش
که از مطلب اصلی خبر میداد و پرده از چهره شاهد نفس الامر میکشاد حلاوتے و لذتے که کام دل شیرین کند و روح را
راحتے بیاندازه دهد بحصول انجامید خاصه بیتے که از نتایج فکر بلند و آثار طبع سخن پیوند گردیده از تکرار بے اختیار
آن خوش شعری کیفیتے دست داد که بهاناع از یاران آشنا سخن آشنا شنیده و آنکه از وصول این دوستدار باین شهر
اظهار خوشوقتے نموده بودند یقین که قرب صوری باعث ازدیاد اهتزاز معنوی شده باشد اگر چه آشنایان همه
که در ربط آنها منسوب عبارات و اضافات و معلل بعوارض و اغراض بوده از معنی ملال داشته باشند لیکن دوستان
بیریا که بنفس مناسبات ذاتیه متوجه اند خوشوقت خواهند بود و تماهی دلی که جمعیت و امنیت را بواقعی دریافته طبعی
که از ادراک این نشاء عالیه حظ پذیرفته محظوظ شده باشد و پشیمانه دل خود را نیز رنگ توشگی هر پاره آن شیفته

صدا کرده برنگی چون بلبل تصویر بیک شاخ نشستم ز بال برنگی شد و پرواز برنگی این دو بیت را که در مثنوی انشا نمودش
خاطر حزین و دل غمگین بود بیدالخدمت نواب جناب جامع مراتب فال و حال طراز نده دولت و اقبال صاحبی چه مهربان
داشت و التماس نمود که اکثر از نزادها سے طبع سلیم و ذهن مستقیم نتیجه از حق فکر صائب که بمنصهٔ ظهور رسیده باشد قلم
منشیان خجسته تحریر را باعلام آن جولان خواهند کرد و منت عظیم بر خود گیر عنایت و مراحم خواهند گذاشت که درین ایام نسبت
بزمان سابق نظم حقیقی توشیح در وقت گرامی فرموده و از تحقیقداری جلدها سے مهذب الاخلاق نجابت حاصل گشته
و فرصت مطالعه کتب نظم و نثر بقدر رسے دست داده و جمعیت نصیب شده سه شادیم بیاد تو و خوش میگذرانیم
خوش میگذرانیم جهان گذرا نیز ٭ کاشکی این کم کاری در جهان آباد رو در سے میشد که تدارک گذشته پرداخته
دولت خدمت خاطرخواه یافت ایضاً استحاف انفاس ادعیه مضافات آگین که از نشائهٔ تعهدات شبستان
جهان و غائله تکلفات اجناس نشان منزه و مبراست فریقه تشئید مبانی اختصاص و موافقت و وسیلهٔ استحکام قوایم
اتحاد و موانست انگاشته بدین دست آویز مشهود رای بیضا ضیا و مکشوف ضمیر محبت اقتضا را دارت
و اقبال مرتبت ایالت و اجلال منزلت مکنت و معالی منقبت ابهت و شوکت رتبت خان رفیع المکان
گردانیده می آید که در هنگامی که خاطر خلت آمود بمقتضاسے تعارف قدیم و رود و داد جدید مترصد اخبار مسرت آثار
استقامت مزاج وهاج آن طراز کسوت شوکت و اقبال بود وصول بهجت موصول گرامی نمیقه مودت نگار که بتحرره
کلک محبت بار گردیده از راه فوز فصاحت و یکتا دلی مصحوب رفعت مآب اشرف بیگ سمت ابلاغ پذیرفته بود
مورث نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر گشت و ترسیل سه راس اسپ و چند شتر بار خربزه کاریز که بحسب شمول
موافقت اتفاق افتاده موجب مزید ارتباط معنوی شد و بمصداق تهادوا تحابوا پیرایه اسباب خوشدلی شد
از انجا که در نشاء تعلق مراعات آئین مصادقت مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آمده و رسیدن خدمت مآب
مالکوهر که الحق در مراتب فهمیدگی و محبت افزاسے یکتائی وقت میتوان گفت موجب تاسیس بنیان یک
جهتی گشته درینصورت شایان طریقه انیقه آشنائی آنست که پیوسته ابواب مکاتبات کشوده سمات مفتوح
دارد از طرفین انهار و اظهار کاروبار مطالب که مخطوط خاطر خلت مآثر گردد باعث ازدیاد مواد خوشوقتی و فرح یکدیگر
میگردیده باشد عالیمقدارا پارهٔ از اسباب هندوستان جنت نشان بموجب تفصیل جداگانه بمعتمد الخدمت
خلان تسلیم یافت که بوسیله رسانیدن آن مستعد ادراک گرامی خدمت شده باستماع اخبار سلامتی عنصر
خیر مظاهر باعث انبهاج دل اشتیاق منزل گردد سه چون قلم آمد بحرف اشتیاق ٭ ختم شد مضمون مکتوب فراق
چون در زمین هند از نوادر ایران دیار چیزسے که مطلوب ست اسپ خوب توان گفت یقینیکه هرگاه
اسپان عراق بخدمت ایشان میرسند بمقتضاسے وفور دوستی حصه دوست بیریا نیز بجانب خواهد آمد

چندی در نیولا ظاهر شد که عبدالسلام نامی خون گرفته بتحصیل فاسد با چندے از تابینان ایشان که به تهانهٔ منوزین
متعین بودند آواره و دشت ادبار گردیده هیچ نفر از جملهٔ آن شود از دهاے گمراه از ارادهٔ فاسد پشیمان شده
و نافذهٔ نتیجهٔ عاقبت نافهمیده کیش را بدست آورده چنان بتنبیه مالی و جانی و تعذیب عرضی و جسمانی رسانند که دیگران
پیش حساب شده و عبرت پذیرفته خیال این قسم اراده محال بخاطر نتوانند گذرانید تا بارتکاب آن و اقدام بران چه رسد
والاگر به شقاوت در دماغ بیهوده مصدر چنین بے اعتدالی و عیه ناسزا خواهد شد یقینیکه در تدارک مقدمه مذکوره
به نهجے خواهند کوشید که من بعد این راه مسدود شود و چنین هرگوش نخورد و حفظ ملا ذا اعتقاد افضایل دستگاه
حقیقت فرزندار جمند همت خان براے محبت انتما ظاهر شده باشد که روز بروز نیرد در چنان هنگامی ناکه
کر از تاختن قبل غنیم پاے سواران شیر شکار در رکاب نمانده و عنان از دست نهنگان خونخوار بدر رفته موج الیم
خود را مردانه وار قایم داشته و از اسپ پیاده گشته با هفت هشت کس استقامت ورزیده در شیوهٔ جان
فشانی و سرباختی بوبهم گشتن منصوبه حریف کج باز رخ از ان عرصه بر نتافت و چون فرزین قطعا براه کجروی
نشتافت چنانچه این حقیقت مفصل قبل ازین بخدمت بساط بوستان شاه دین و دنیا پناه عرض داشت
کرده است اگر ایشان نیز در وقت نیاسب بعرض اقدس رسانیده اضافه براے او بگیرند انیمعنی باعث سر سبزی گشت
امید خانه زاد و در استخلاص چهره دلش از غیرت خانه بیدلی خواهد بود و چون یقین حاصل است که ایشان در سعی حصول
این مقدمه تصدیع بسیار بر خود خواهند پسندید زیاده ازین تصدیع پسندیده نزید. صفحه چهارم منشیات
شیخ طالع یار عرضداشت بندهٔ فدویت نشیم رستم رواتب عبودیت و جانسپاری و وظایف عقیدت
و سرنثاری بجا آورده بعرض ایستادهاے پایه سریر خلافت مصیر و معتکفان عتبه اورنگ عرش نظیر میرساند
که باستقبال منشور لامع النور نصرت گنجوری که مشتمل بر فتح بادشاهزادهٔ بهادر مؤید و مظفر نامدار بالشکر ظفر کردار
و شکست تا سپاسان شرقی دیار شرف اصدار یافته سعادت دین و دنیا و برکات صوری و معنوی اندوخته
و پیشانی عبودیت بسجدات عبادات سپاس گذاری برافروخت بعد از اداے تسلیمات مبارکباد معروض
میدارد که این فتح عظیم براولیاے دولت واحباے سلطنت مبارک و خجسته و فرخ و فرخنده باد قبله گاه
عالم سلامت امروز که سلاطین هفت اقلیم را به بندگان والا درگاه داعیه انکسار راست و بندگان آن بارگاه آسمان جاه
را بر خداوندان تخت و دیهیم داعیه افتخار هرگاه فرمان روایان مرز و بوم بیگانه را راے و یاراے مقابله لشکر فیروزی اثر
نباشد نعمت پروردگان و تربیت یافتگان آن درگاه فلک بارگاه را مصدر چنین قصد بیجا و عزم ناسزا گردیدن
بجز آثار بے خبری و تیره راے و اطوار ناسپاسی و حق ناشناسی دیگر چه تواند بود و چون پاس ادب بادشاه
حق شناس که ببرکت ذات اقدس و شخص مقدس شیخ احمدی و ملت محمدی پس از هزار سال رونق از سر گرفته بود

بر همه زمینیان و آسمانیان لازم و متحتم است هر که از جادهٔ مستقیم اطاعت خلیفهٔ خدا که فی الحقیقت طاعت خداست
تجاوز گزیند از خود به بیند ثمرهٔ مکافات از شجرهٔ مکافات خود بر چیند بمصداق انتقال کیفر کفران و پاس عصیان است
که در حق حق ناشناسی از مکمن معدلت خدایی خداوند بنی آدم صورت ظهور بر گرفته ❀ یافت دولت رهبر و راه ادبها
بی ادب محروم گشت از لطف رب ❀ هر که گستاخی کند اندر طریق ❀ گردد اندر وادی حسرت غریق ❀ در تهنیت
فتح قلعه نوشته میرساند که باستقبال دولت اشتمال منشور سراسر نور نصرت گنجور گیتی والا سیما ــ آن نور افشانی
ید بیضا یقینه نگارش دست خورشید آسا گیتی خدیو گیهان خداوند فروغ الهام الٰهی داشته سعادات ابدی و برکات
سرمدی اندوخت و جبین عبودیت بسجدات سپاس برافروخت اعجاز اقبال خداوند عظمت و اجلال را
در کشورگیری و گیتی ستانی شگرف تصرفاتیست که نه افکار را و اوهام بران آگاه و نه عقول و افهام را در آن راه
پادشاه عالم سلامت حقیقت قلعه بیدر بنده درگاه از هر دم کهن سال شنیده که پایه تخت سلاطین بهمنیه بوده
که نظام الملک و عادل خانیه و قطب الملکیه غاشیهٔ خدمت آنها بر دوش میکشیدند کشایش چنین حصن حصین با مضافاتش
در عرصهٔ بیست و هشت روز نهار جهنم پیوستن میرخان حبشی سیاه رو قلعه دار آنجا و ضبط دو صد و سی توپ بیکار والا
و در آمدن غنائم بدست غازیان لشکر ظفر اثر مصداق معجزهٔ اقبال عدو مال پادشاهی ست امیدوار است که اولیای
دولت و احبای خلافت مبارک و خجسته باد و ناصر مطلق آنرا مقدمهٔ تسخیر بیجاپور و جمیع قلعجات ممالک گرداناد و بعد
از تقدیم نقارهٔ نصرت و شادی بر نواخت تا سامعه کوب اهل ایران و توران شود و فتوحات خود را با نقل
فرمان عالی شان به تهانه داران غزنین و غور و شند و ضحاک و بامیان کیچ و غیره فرستاد و که کوس ظفر بلند آوازه
گرداند پیر و مرشد جهانیان سلامت درین خجسته زمان که هنگامهٔ نبرد کارزار در جنوبی دیار گرم است کاش پیر غلام
نیز شریک این نبرد وات می بود که به نیروی اعانت اقبال والا داد دل و دست میداد چون سعادت خدمت
دیگر وقت است امید آن دارد که الله تعالی فدوی جان سپار را که سلیقه اش غیر از سپاه گری و جان سپاری نیست
و در این ضلع مصدر خدمتی گرداند که باعث رضامندی پادشاه دین پناه گردد و مرحمت او که بیدریغ هشت کرور دام
در انعام پادشاهزادهٔ نصرت آغاز فیروزی انجام از عطایای شاهنشاه بسیار بخش فراوان بخشایش است فرمان
عالیشان که بنام منصبداران و احدیان و برق اندازان در استقلال سرداری و صوبه داری کمترین شرف
صدور یافته بود که ابراهیم حسین سید خان جهان بعد از استیلام عتبهٔ آسمان رتبه بخدمتی در خور سرفراز گردیده
رخصت انصراف خواهد یافت پادشاه جهان پناه سلامت آنچه بنده از حقیقت او قبل ازین عرضداشت
کرده از قرار راستی و نفس الامر است چون بنده در کار آنی فی و لائق الترتیب است یقینیکه مشمول عنایات
پادشاهانه خواهد دیگر کمترین بنده چهارم شعبان داخل بلدهٔ کابل گردیده دست دعا باستیفای ایام خلافت

ابله دستی هم داشت بجهت تیار نمودن بانا پخته حکم شده بود که بخشی خان بیوتات تاکید کند حسب الحکم معلی خود
دیده و تاکید نموده عرضداشت خواهد کرد تهنیت فتح میرساند که حقیقت بین بمقابل غنیم عاقبت وخیم که در
کوهستان خود ... میمنه برده سی قلیچ خان فرا آمده انتظار سپه سالار و دیگر لشکر همراه باره خود میکشید و مقدمه
فتح اولین که بعنایت بینهایت الهی و اقبال عدو مال بادشاهی در منزل دوم پنجم که مرهی تهانه دار تقیندار که سیاوش
ملاعو باشی و نظر علی با جمعی از تیره بختان چهاردهم شهر شعبان تا روضهٔ شیخ ولی تاخته مال مواشی لشکریان
و رعایا پیش انداخته ره نورد مرحلهٔ ناکامی شده بودند و بنده جانسپار با وجود بودن اکثری از تابینان و
تعیناتیان بجهت سرانجام ضروریات در اردوی عالی بالطف بهادر و جمعی قلیل از سپاهیان فوج مخصوص
تنعصب سانحه که نسبت بقلیچ خان واقعه گشته بود بلا اهمال سوار شده بعد از طی مسافت شش کروه بغنیم نکبت
پژوه دوچار شده و آنها نیز صف برسته در جنگ تیر و تفنگ ثبات قدم ورزیده و بعدی که عنان اسپ فدویان
کشیده گشت راه هزیمت در پیش گرفتند با شش کروه دیگر تعاقب نموده سر بسیاری بریده و اسپ و علم
و سلاح فراوان غنیمت لشکر فیروزی اثر گشته فتح و نصرت نصیب اولیای دولت ابد پیوست شد از عرضداشت
پادشاهزادهٔ بلند اختر و زبدة الشعور بعرض اشرف اطهر رسیده باشد بعد از آن چون بکوچ متواتر به سنگ حصار
پائین رسیده و قلیچ خان نیز بفدوی ملحق گشت بیست و پنجم شهر مذکور روز جمعه کوچ کرده به سنگ حصار بالا
منزل گزیده شب شنبه بیست و ششم که فردا فتح و فیروزی در پیش داشت با جمیع دولتخواهان مجلس کنگاش
منعقد نموده با ماداوش با مال دولت ازل بنیاد کوچ کرده بمصلحت فدویان جانسپار قرار داد که منزل قلعه شمیر
کوهستان کرده جنوب رویه کوهستان خود واقع ست بجهت آب برکنار آن شند آب دائره نماید و فرود آمده آن راه
جنگل که تا کوهستان خود درمیان ست قطع نموده بر سر غنیم برسد ما کارکشایان پیشگاه اقبال کار امروز بفدوی آن
میگذرانند یک پهر و شش گهری از روز شنبه بیست و ششم شهر مذکور گذشته بود که بمنزل موعود رسیده و هنوز
دائره برپا نشده و هر دوم جا بجا در اختیار منازل و فدوی بطریق آگاهی غنیم سر و بیار رفقا سوار ایستاده بود که اول
هراول سپه رو بیان سپاهی نمود و بر پا نمی تا گذشته غبار از لشکر نکبت اثر پریشان روزگار بیرق
نشان بلندی کرا گشت فی الفور قلیچ خان را از دائره طلب داشته با تعیناتیانش فوج ... مقرر نمود و نظر بهادر
با همراهانش بجای هراول و سردار خان و راجه رای سنگه و افتخار خان و دولت خان تیام خانی و محمد مراد
... فرزند روح الله در میمنه قرار گرفتند بعد از انتشار مخالفان معوج فوج بکثرت تمام و بهجوم تمام در رسیده بعد
از بسیاری فرقهٔ نکبت نهاد چه التماس نماید که بر لشکر ظفر اثر محیط شده سوی قلب ... گشته
بودند چنانچه یک دوران بوقوف شیر محمد فرستادهٔ بادشاهزادهٔ نامدار چهار صد و شصت و چهار چوب پیاش ...

در آمده و در هنگام کارزار سپاهی تجربه کار تخمیناً بیشتر از سی هزار سوار نمودار بودند و از السنهٔ معتبره چه از رسیدهای
لشکر غنیم و چه از زمینداران کوهستان خود و غیر ذلک متحقق گشت که مرتضی قلی سپه سالار و مرتضی قلی قورچی باشی و
سیاوش ملا عرباشی و نظر علی میر آخور باشی و درویش حاکم هرات و علی قلی حاکم ماروچاق و محمد قلی میر آتش و رشید قلی
حاکم غور و دوست علی تهانه دار و زمیندار چهارده سردار درین جنگ صف بوده اند و دهنگ باشی و یوزباشی علیحده
و صبح هاییون روز مرتضی قلی سپه سالار با توپخانه و لشکر پیش رسیدهای کوهستان خود پیوسته با وجود سه گز ... قلی
میر آخور باشی طلایه برای او تیار کرده بود ناخورده بعزم آنکه لشکر پادشاهی از کثرت غنیم اندیشیده در منزل
قلیچ خان بر آورده بمراجعت و ناداما منتظر شود بهجوم رزق و روزی و زور قهر و زوری آفرین در آمده و دو گهری
بر نصف النهار گذشته که نائرهٔ جنگ تیر و تفنگ شعله افروز گشت و تیر و توپ و بندوق در میان رزم بارش
گرفت در عین هنگامه جانستانی و جانفشانی میر نظر بهادر رو در آورده بهادرانه ثبات قدم ورزیده توپخانه فدوی
طلبداشت بلا توقف با حیات میر آتش خود تعین نمود و بر زمینداران مغل و راجپوتان گستره پیاده گشته و شتران
و شترنال نشانده مخالفان را آنچنان در زیر تفنگ دهان گرفتند که از انها از آن طرف پیش رفت کار ندیده فوج
فوج بدست راست شده در آمدند تا نزدیک دائره گاه بسبیل بریده اول بدست اندازی و یجان کشتن
نوکران لشکر شوخی نمودند چون کثرت اعدا را از اعداد بندهای تفاوت دور از حساب داشت بمقتضای
وقت خبرگیری این دیار مصلحت ندیده توکل بر کرم کارساز نموده قرار داد که اگر فتح و نصرت نصیب بندهای
درگاه است تدارک این بآسانی می توان کرد و اگر بکار می آیم چه جای اندیشه بهیچ بنگاه یک قدم پیش رفته
باشد درین وقت ناصر حقیقی چهره کشای اقبال عدو و بال آمده مخالفان را در عرصه ادبار دلیرتر ساخت چنانچه
سه فوج متفق شده به سبیل میمنه ریختند لشکریان و اکثر از بندهای را پای استحکام بر جا نماند الا سردار خان و سید
فیروز خان که زخم تیر و بندوق برداشته ثبات قدم نمودند و راجه دلی سنگه و افتخار خان و سید شهامت
و سید شاه قلی و جبار قلی و روح الله که بزخم تیر و شمشیر چهره نگار سعادت گشته سه دو سه زمین انگاشتند اما کار
بجان آشنا رسیده نزدیک بود که بازی بر هم خورد غیرت سپاه گری و فدویت نگذاشت که عمل بر قانون
سرداری رود سوای این علاج ندید که خود را سپاهیانه در اندازد و کشش گهری رو زمانده با آنکه توپخانه
در کل پیش هراول دست چپ مانده بود و سید فیروز وکیل خود را با دو چوکی هراول نموده به تکیه عنایت
سبحانی و اعانت حضرت صاحب قران ثانی با تابینان و چندی از ریزه منصبداران در غنیم لئیم اسپ انداخت
و انداز راهی که لشکر ظفر اثر بجا شده بودند در آمدند و خود نمایان شده کار باسلحه کوتاه رسید جمعی از سادات
و افاغنه و راجپوتیه همراه سید فیروز داد جانسپاری و خدمتگزاری داده اکثر بکار آمدند و زخمها برداشتند.

دو بندها سے درگاه یوسف برادر بهادر خان مرحوم و سید احمد و سید جعفر درست تر و شایسته تر تقدیم رسانیدند
باقر ولد مختار خان و منصور و ظاهر و رفعت خانه‌زادان درگاه والا ضرب باکمر بر صلاح و چلقد برداشتند یک یک
دو دو زخم لباس به معاش را انجاک و خون غلطانیدند و بدین و همراه نیز مصدر خدمت جانفشانی گشتند بعد از تلاش
تمام غنیم مقابل خود بر داشته شده بود که فوج عظیم از دست راست فدوی هجوم نموده با اعانت لشکر اقبال منهزم
گردید مرتبه سوم چپقلش از دست چپ رسید و بطرز پیشینیان شکست یافت دفعه چهارم هر سه فوج یکجا شده
بهیئت مجموع بر فدوی آمدند بعنایت الهی و دست برد اقبال بادشاهی پس از دفعه و مقابله عظیم راه هزیمت
پیش گرفتند و فدوی بتعاقب جلو ریز شد بعد از خان گشاسپ فدوی و ذوالفقار بهادر نیز با برادران و تابینان
و تابینان هراول غنیم مقابل خود را از قلب هراول و تلمیش و طرح مخالف برداشته تردد شایسته نمود
چنانچه دو دو تیر بر وی و سے اسپ سواری او رسیده و سکندر و شهباز زخمها برداشتند و محمد نواس جانسپاری نمود
و سید پیر چوکی درجه شهادت یافت و رام سنگه و برجهتی راج و دیپ سنگه و رتن راتهور و چترbhوج چوهان و علاول
و شهباز نوحانی و قلب غازی با دو رفیق بود و نمودن است تا که جرگه دریا سے بحالی خود و منصب و جاگیرش
بر پسر او التماس است تردد شایسته نمود بکار آمد و ابراهیم قلیچ خان جنگ نمود و آنچه ظاهر شد از همراهانش طاهر خان
و قباد خان مصدر تردد شدند بعنایت بی‌نهایت فتاح بنده‌نواز و اقبال بادشاه عدو گداز نسیم ظفر بر پرچم لواے
فلک ساے شاهنشاهی وزید و شکست بر سپاه مخالف افتاد تا دو نیم گروه بندها سے درگاه تعاقب نمودند
و ازینجانب بارها و کل بدست آمد و جمعی کثیر از فرقه مخذول علف تیغ بیدریغ گشت و اسپ و یساق و طبل و علم
بسیار سے از غنیم بنام و نشان غنیمت غازیان لشکر اسلام شد کلها سے سر همین آنها سوا سے افتادگان
معرکه آنچه مع چهل چهار قتلها شمرده و بعد از حصول چنین فتحی عظیم چون ظلمت شب مانند پیشانی
بخت آنها پرده در انداخت سر بسجده شکر فتاح حقیقی بر زمین نیاز سوده نقاره زنان بمنزل‌گاه بازگشت غنیم
برگشته بخت فرار بر کوشک نموده سپاه و نفسے راست تا کرده نقاره نوبت افعت الليل لشکر فیروزی اثر
شنیده جنگال طبل سوارے بنده درگاه از اینجا نیز فرار نموده پا تزده بست گروه برکنار آب بهیره رفت فتح
و نصرت که چهره زنگار آن خداداد در ایران و توران یادگار خواهد بود و نصیب اولیا سے دولت ابد مدت
شده امیدوار است که هر دو نیکخواهان درگاه مبارک و خجسته و فرخنده باد قبله‌گاه سلاطین هفت اقلیم سلامت
اگر این فتح و نصرت خداداد بشکوه بادشاهزاده مظفر و منصور یکتا سپه‌سپهر مجال الفاظ اعتصام بدست
آمدی نوبه بادشاهی میگشت و اگر با وجود وزیر اعظم و عمدها سے دیگر صورت میگرفت جنگ تراند و سے

شانزه نگاری اقبال زیاده برین نمی‌باشد که از دست کمینه کمترین فدوی احقر تمامی لشکر ایران را زیر و زبر ساخت
طرز ایران زمین و وضع ایرانیان بعرض معتکفان عتبهٔ اقبال رسیده باشد که در قلعه بست کلان والی آنجا بطریق
ادعا به رزمگاه می‌آید اگر بهترین ظفر که هرگز مبادا میشود بوکرانش علمی برافراخته است آسیب او بزبان
بنگیزد واگر شکست میشود از معرکه خیلی راه عقب برشتافته خود را نمایان نمی‌سازد چنانچه خط احمد خان شنگی
به قطب الدین پسر ظفر بهادر نوشته نقل آن با این عرضداشت ارسال داشته مصداق همین معنی است زهی
قوت اقبال و قدرت و سطوت اجلال که قطره بحر و برگ را چنین موج و ذره بمقدار را چنین اوج کرامت
فرمود و بعد از فتح سه قلعه در سرزمین مفتوحه مقام نموده حسب المطلب بادشاهزاده والاگهر کوچ کرده فردای
آن سوم ماه رمضان ادراک خدمت صاحب زاده نامدار نموده حقیقت را عرضداشت کرده بعد ثانی الحال
گرشتهم ماه مذکور عسکر ظفر اثر متوجه بلازمت اعلی شد ظاهر گشت که عرضداشت مذکور در راه تلف شد
لاجرم واجب دید که تکرار بعرض رساند تهنیت جشن وزن مبارک درین زمان دولت پیرا که خجسته
هنگام آرایش زمین و زمان است و فرخنده وقت پیرایش کون و مکان و صحائف دوران به نقوش فرخندگی
جلوس میمنت مانوس موشح و صفائح عالم برقوم خجستگی اجلاس مسرت اساس مترشح سحاب تهنیت جشن
وزن اقدس بر چارچمن عالم بارید و نسیم عطر آمیز مبارکباد از مهب ایزدی عنایت بر هفت انجمن علوی
بر وزید نقدین مهر و ماه در کفهٔ میزان نثار در آمدند قطعات آسمانی لآلی نجوم برای ایثار ارمغان فرستادند شاهین
عدالت بیان و قدرت الهی استقامت یافت بارگیتی در میزان عظمت نامتناهی بپایهٔ اعتدال پذیرفت
آسمانیان را با زمینیان بمقتضای این بیت ارتباط پدید آمد شاهی که دلش طلسم اعظم دارند ✻ با گنج فلک
بوزن او کم دارند ✻ از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد ✻ در یک طرفش اگر دو عالم دارند ✻ فدوی که وجود و بود
ذره هستی او وابسته انوار خورشید اقبال این خلافت ازلی شعاع ابدی ارتفاع ابدی ارتفاع است بتقدیم
این تهنیت تسلیمات عبودیت بجا آورده معروض میدارد که الهی دوستی تا که عبارت از عید بر عید
و جشن بر جشن است برای اولیای دولت ابد پیوند مبارک خجسته و فرخ و فرخنده باد ارقام میرساند که نصرت خان
حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع در باب حقیقت شکست و ریخت عمارت عهد الخلافت الکبری امیر الامرا که در
بلده کابل واقع ست نوشته بود که بنده درگاه ملاحظه نماید اگر چنانچه هر دو طبقاتش منهدم گشته و تعمیر پذیر نباشد
هر دو را هموار ساخته طرح زمین کشیده ارسال دارد که هر دو طبقاتش از زلزله اقدس بهر طرح که پسند مقدس
گردد در باب ساختن آن حکم والا شرف صدور یافت واگر طبقهٔ بالا منهدم گردیده باشد بادشاه جهان سلامت

چون بحقیقت مذکوره وارسیده شکست و ریخت بسیار یافت هرچند بجهت مرمت آن خرچ شود ضایع و عبث و بی موقع ست
لهذا طرح تمامی عمارت کشیده ارسال داشته هرچه بحکم مقدس شرف نفاذ خواهد یافت فرمان پذیراست در لشکر ظفر اثر
خلعت پیر غلام یکرنگ رواتب عبودیت و بندگی و وظایف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستادهای قوائم
سریر خلافت مصیر و معتکفان عتبه عرش نظیر میرساند که روز مبارک دوشنبه دهم جمادی الثانی بتقدیم آداب استقبال خلعت
سلطانی یعنی خلعت خاصه ذات اقدس ایزدی سایه که برای اجرای برکات کونین تبرک قدسی پیرایه و ادراک سعادت
نشاتین را علیه قادری سرمایه مهادی توانند بود از یمن مرحمت گیتی خداوندگاری صحوب محمد شفیع گرزبردار در نشاطگاه شکار به بنده [illegible]
عنایت شده مورد عز و مفاخرت و مدرک دولت دنیا و آخرت گردید و دست نوازش بر سر و دوش کشیده شکرانه مراحم بادشاهانه
سپاس تفقدات خسروانه بجا اعتراف بزبان عجز و نیاز گزارش نیاید در رسیدن عرض الفی مشتمل حقیقت شکار که خانه زاد درگاه پیر غلام
حسب الحکم حضرت پیر بادشاه نوشته عنایتی است بر عنایت چه بنده اگر ادای لوازم عبودیت خداوند حقیقی تقصیر میکند
عنایت خداوندی در دلنوازی پرورده و نعمت پیش آورده مرحمت کرم خود را کار میفرماید لیکن بر مرشد و پیر روشن
دل صافی ضمیر نیکو روشن است تهنیت جشن و رسید خلعت و فتح مهم سیوا عرضداشت پیر غلام یکرنگ
رواتب عبودیت و بندگی و وظایف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستادهای پایه سریر خلافت
مصیر و معتکفان عتبه اورنگ عرش نظیر میرساند که درین شگفته هنگام ظفر آغاز نصرت انجام که سامعه زمین فرمان
از صیت تهنیت جشن وزن مبارک شاهزاده بهجت و سرور بود و ناصره مکان و مکین از مشاهده تمکین وزن جشن
مقدس بتقریب فراوان اشاعت و نور ورود دستخط آمد و والا منشور درخشنده مسطور با خلعت خاصه این نیرم اقدس
دست نوازش و افتخار بر سر و دوش سراپا انکسار کشیده روح سعادت در کالبد ارادت دمیده نگارش امتنان
در جواب مطالب معروض از فرط غلام پروری و پرورده نوازی خداوند خداوند حقیقی و مجازی ست والا شکرگذاری
ایزدی عنایت و افضال و بدایع طرازی شاهنشاهی اقبال عدو مآل در معاو کارسازی مقدس ست از احاطه فهم
در پیمود معامله پروازی متعالی ست از ادراک عقول مختصر خواطر و اوهام را دران راه و نه مدرکات و افهام بدان
آگاه مصداق اینحال آمدن سیوای مخذول گمراهی مغلوب دست تسلط و استیلا رعساکر جهانکشای بپای نیایش
بپای سریر فرق زمین فرسای در پناهگاه عفو و افضال بذریعه استکانت و ابتهال و فتح قلعه دشوار کشا پورندر
مهر و قبض قلاع میمون و حصول حصون حصین مفصله ذیل در قلمرو خلافت ابد اتصال است امید که بر اولیای
دولت ازل بنیاد مبارک و خجسته و فرخ و فرخنده باد و آفتاب سلطنت ابدمیعاد پیوسته تابان و درخشان باد
بادشاه عالم سلامت مفصل این مجمل آنکه اگرچه بعد از رسیدن لشکر ظفر اثر در نواح ماکل کسان سیوا نزد
فدوی آمد و رفت داشته قرار رسیدن در پورندر دفعه دیگر تشنجات او آورده نا لیکن بنده بجواب نپرداخته

سبب نیل مقصود باز میگردید اشید و پیدا انست که تا دست نه دو بر بود و غیر سد حرف مکاتبتش فروغی از صدق ندارد
بعد از آنکه یک نوشته هندوی الطویل الذیل مصحوب کرماجی نام معتبرے ارسال نمود و فرستاده مذکور جبین عجز بر زمین
داشت که یک مرتبه مضمون آن باید شنید و بجواب متوجه باید شد بنا بران بر مطالب مندرجه اش مطلع گردید خلاصه اش
این بود که بندهٔ درگاه آمدنی والا درگاه ام و کار بسیار از دست این پر تقصیر بر سر آید اگر لشکر فیروزی اثر بر سر بیجاپور
متوجه شود بهتر آنست که درین کوهستان و شهر ارگنه ارسنگ نزدیک انشاء الله القهار در زیر سم بادپایان عساکر نصرت اطوار
خاک برابر خواهد شد و اگر حیات و نجات خود را طلبگار ست حلقهٔ غلامی غلامان این درگاه که سرمایهٔ افتخار
جاودان اوست در گوش هوش کشیده دل از قلاع و جبال برگیرد و الا هر چه ببیند از نتیجهٔ اعمال خواهد بود و پس از رسیدن
این قسم جواب مکرر نوشتجات فرستاده و بهر تقدیر کار بر و تنگ میشد بتفاوت آن در اواسط پیشکش باد اون
گیاه و جاگیر بنظر بندها در بیاید گزارش پیغام مینمود و همان جواب بود که می شنید تا زمانیکه قلعهٔ او در حال تصرف
اولیاے دولت ابد اتصال در آمد و فدوی تقسیم افواج نموده داود خان و راجه راے سنگه را بتاخت آن ملک او
فرستاده جمعی را بمحافظت دایره گاه در پلاپیشیا نموده بی مقرر ساخت و جمعی را بر سر گسے و سواری تعیین کرد
که اقامت این مردم بطریق دوام در خانهٔ زین بود و مردم مورچال بجمعیت خاطر در پیش بردن کار جد و جهد
بسیار بکار میبردند و فدوی در همه جا حتی المقدور خبرداری میشد چنانچه در وقت سیوا ے مذکور در مجمع مردم
اظهار نمود که در زمان سوارے داود خان و راجه راے سنگه براے تاخت چندین بقصد برهم زدن
مورچال ارادهٔ آمدن نمودم اهل لشکر را چنان آماده و مستعد یافتم که اگر می آمدم رفتم به تاراج گذاشتن بسیار صعب
و دشوار بود و خلاصهٔ مطلب لازم المعروض آنکه چون از تنگ گرفتن محاصرهٔ قلعه و فتح شدن پنج برج و یک کنگره
و تاخت و تاراج الکه از سوارے افواج نصرت امواج و متفرق شدن جمعیت فراهم آورده چندین مدتش که
درین فرصت اکثرے از سواران او را بعدهٔ قول طلبیده و مناصب مناسب و علوفجات ده پانزده دو دست
زیاده بر قرار تنخواه نقد از خزانه در سلک بندهاے درگاه منسلک ساخته و پانصد پیاده کهلوپهو شده نیز از حیادتی
طلبداشته روز بروز در جدا ساختن جمعیت او تلاش داشت صورت حال را او برین منوال دریافت سرانجام
کار خود بدو شق قرار داد اول آنکه رجوع مقاصد به بندهٔ درگاه نموده التماس جان بخشی و وطن بکند اگر بدرجهٔ
قبول افتد چه بهتر ازین و الا بشق ثانی پرداخته برخے از تلکوکن عادل خان باو باز گذاشته و هر دو متفق گشته
راه مخالفت در پیش گیرند و از جواسیس معتبر رسید که عادل خان گرفتن چند سے از محال تلکوکن خود را در سلک
دولت خواهی والا درگاه نموده در باطن هر گونه اعانت و امداد که باید کرد قرار داده و فوجے از خود در
تلکوکن مذکور میگذارد که لشکر بادشاهی قصد آنسو نماید بادشاه عالم پناه سلامت پس از اطلاع برین اخبار

عالم رسیده ملازمت نمود و از روی فراوانی پیر و مرشد دو جهانی تفقد و مهربانی فرمودند آخر بروز پنجم شهر مذکور
در خلوت محض از جانب خود باین عبارت التماس نمود که خوبی طالع و نیکوئی بخت زیاده برین نمی باشد که در ظل
ظلیل و سایهٔ جمیل پادشاه حق آگاه که صرف اوقات آنحضرت در حق شناسی و یزدان پرستی و وظائف
عبادات و رواتب ریاضات و مملکت آرائی و معدلت پیرائی و جهان کشائی بوده حفظ جمیع مدارج
پادشاهی و دستور و قانون سلطنت برای سلاطین روزگار و خواقین ادوار باید فرمان روایان عالم [illegible]
آن عنصر مقدس را پیرایهٔ سعادت دنیوی و اخروی میدانند تربیت می شوند باوجود شمول عنایت و مرحمت بیشمار
شکر این عطیهٔ ایزدی و انشاء یک سر مو از جادهٔ مرضی مقدس تجاوز ننماید در جواب گفتند که فی الواقع هیچ
دقیقه از دقائق مرشد پرستی فرو نخواهیم گذاشت در باب صف شکن خان نیز التماس کرد که بندهٔ کارآمدنی
والا درگاه است مهربانی میفرموده باشند قبول نمودند و بجهت گزارش بعضی مطالب بنده نزد صف شکن خان
رفته از جانب خود بایستی گفت گفته او خانه زاد و درست اعتقاد است خاطر مبارک من کل الوجوه جمع باشد
بموجب حکم اقدس درینجا زیاده از سه روز توقف نکرده بهفتم شعبان رخصت شده عازم مطلب گشته درین
توقف سه روزه بالفعل مذکور و تقریب و اطلاع بر حقیقت همین قدر بود که عرضداشت نمود سایهٔ بلند پایه قبله
و کعبهٔ دو جهانی پیر و مرشد جاه و دانی بر فرق اقاصی و ادانی خصوص این پیر غلام پاینده و مبسوط باد و رعایت
و صورت ورود دریاست هیچ کس چه درینجا و چه بر سر کار نسبت به نظر فدویت اثر ندارد و هر قدر به حقیقت
و اخبار مطلع خواهد شد عرضداشت خواهد نمود و آنچه حکم میشود بعمل خواهد آورد در طلب استقلال پیر و مرشد
مریدان راسخ العبودیت سلامت بر ایستادهای پایهٔ سریر عرش نظیر روشن و مبرهن است که معاملهٔ سرداری
لشکر منوط و مربوط است باسپه و چون پس از صوبه‌داری امیر الامرا صورت حال برین منوال ظاهر شد که همگی
معاملات لشکر از تغیر و تبدل و تنخواه جاگیر جاگیرداران و [illegible] فرازان و بازخواست اقساط مطالبات و عزل و نصب
اهل خدمات تعلق بمتصدیان بلدهٔ فجسته بنیاد اورنگ آباد دارد و برای صورت هر مطلب اصحاب مطلب را
از سر هم برخاسته بدانجا باید رفت و بعد متصدیان کار را پیش برده و سردار لشکر به حقیقت و جمعیت
این مردم مطلع ست و میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید کرد و اختیاری در رسانیدن نفع و ضرر ندارد
و پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان خود مرجع و مآب جملگی معاملات اند هر که متکفل آن مهمات خواهد بود موافق حکم اشرف
اقدس در خدمت ایشان عرضداشت خواهد نمود درین صورت التماس فدوی اینست که اگر موافق مرضی مقدس
معلی باشد اختیار تغیر و تبدل جاگیر متصدیان دکن گرفتن و موقوف داشتن اقساط مطالبات نظر بر خدمت
و جمعیت هر کدام از جاگیرداران دکن و عزل و نصب اهل خدمات که تعلق بمتصدیان صوبه‌دار دارد بفدوی

نامی

متعلق شود و سررشتهٔ جاگیر و مطالبهٔ تعیناتیان و پرگناتیان که درین صوبهٔ نصرت منصوبه قابل تنخواه جاگیر باشد
نزد کمترین برسد بندهٔ درگاه که تربیت یافتهٔ هدایت و ارشاد پیر و مرشد جهانیان ست راضی بنقصان مال بادشاهی
نخواهد شد و هرچه درین باب بعمل خواهد آورد بلا توقف معروض مقدس معلی خواهد گردانید و تعیناتیان لشکر [illegible]
خود را باختیار کمترین دانسته بکار و خدمتی واقعی دل خواهند داد و درین ضمن مطلبی بجز کار بادشاهی ندارد و اگر مقتضی
مطابق رضای اشرف نباشد همین قدر کافی ست که این التماس بعرض اقدس نرسیده اگر در هم موقوف نشوند که
بدرجهٔ قبول موصول نگردیده بی اختیاری دیگر عاید نشود و امیدوار است که این بنده [illegible] معدوم گردد
قبله‌گاه هفت اقلیم سلامت فاضل ولد افضل بیجاپوری ارادهٔ بندگی والا درگاه نموده و مرحوم واقفه حال میر
میگذرانند اگر بمنصب پنجهزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شود نسبت بخدمات سابق بسیار بموقع ست
و جمعیت و یافت او و رانجام هم کمتر ازین نیست چون او را با سیوای شقی دشمنی پدرکشتی در میان
است بالفعل استمالت نامه باو نوشته و حقیقت او بعرض رسانیده دیگر آنکه رحیم آقا [illegible] فهمیده
التماس خواهد کرد و از رفقای آن مقهور نیز شخصی چند که خبر قدیمه داشته به بندگی والا درگاه درآمده
در باب تجویز و تنخواه جاگیر ایشان و طلبداران تیول که چندی از سابق هم هستند هرچه حکم شود بادشاه بنده پرور
پرورده او از سلامت سید مسعود خان ظاهر شود که در وطن بعضی از بدنیان خلاف حساب [illegible] مزاحمت
تامی [illegible] او ولیس [illegible] سید منصور [illegible] التماس مینماید که تنبیه آن ممنوع
حکم شود که از حال ایشان خبردار باشد تا مزاحمت بوجه بقضای مسلوک نرسد در وصول فرمان
بهر سانند که باستقبال مثال وحی تمثال واجب الامتثال که جبین [illegible] آگین و رخشان [illegible] نگارش
قلم و اقبال طغرای غرای ابهت و اجلال در بیستم شوال مدرک سعادات حال و مخبر برکات مآل گردیده
و از وصول خلعت خاصهٔ جشن مبارک این سال فرخنده مآل که تا سالها ست ببساط هم قرب تائیدات ایزد متعال
پیرایهٔ خلافت ابد اتصال فروغ و فر بخشد و بادناصیهٔ دل را مانند پیشانی سر بسجدهٔ شکر خدا [illegible] رتبی
بخشید پسندیدن درستی اندیشه و فهمیدگی تدبیر و مقامات معروضهٔ این احقر از غایت عنایت و دستگیری
پیر و مرشد روشندل صافی ضمیر است و الا از ذرهٔ بیقدر چه آید که بعرض قبول درآید و از قطرهٔ بی سر و برگ
چه گشاید که پسندیده آمدن را شاید نمایش هر کار و گشایش هر دشوار بازبسته بانظار عاطفت سایهٔ آفریدگار است
و تکمیل و تربیت این ناکس کم عیار [illegible] بنظر اکسیر تاثیر گیتی خداوندگار امیدوار است که شکر و سپاس
این عطیات افزون از قیاس بزبان فعلی ادا شود و موجب سرخروئی ازل و ابد گردد بادشاه عالمیان سلامت
حکم قضا نفاذ که در باب تصرف تلکوکن نظام الملک از جهت چیول و غیره [illegible] حقیقتش این [illegible]

از روے عرائض کمترین متواتر بعرض اقدس رسیده نخستین نظر بمصلحت وقت و مغلوب و منکوب بودن عادلخان
و بیجاپورے سید بخت عزیمت سانور مقرر شد ثانیاً محاصره قلعه پرنده اتفاق افتاد که انشاء الله تعالی باستیلاے
اقبال دست بالا زور مفتوح و مسخر گردد و دلیرخان با بندهاے کار آزموده وقایع بعرض رسیده باشد در تسخیر
حصن مذکور قیام داده و داودخان با فوجے که مقرر شده بمهمت تافت و سوارے بجاجی آمده و این غلام
شنیده الحمد و سیوا جا باید رسید و تلاش باید نمود و درین صورت اگر بنده فیول و غیره نیز درین وقت میکرد
فوج خوبی که دیگر محتاج به کمک نباشد و باستحکام در آنجاها استقامت نماید بایستی فرستاد و آن خود درین قلت
فرصت متعذر و رسانیدن رسد غلات نیز در ایام برسات براے آن مردم بمسافت دور دست متعذر بود
بنابرین بجو موقوف بسال آینده گذاشته امیدوار است که در اوائل برآمدن هنگام بارش فکر براصل آن
نموده عرض داشت نماید تا آن وقت که مردود تیره روزگار از ان طرف خاطر جمع داده در کمین بوده
غفلت نموده است و اگر بر وقت و هنگام جهازات و غرابات از سمت صوبه احمدآباد ناگهانی برسر
بنادر آن مقهور ربانی برسد غنیمت فراوان بدست می افتد و سزاے شایسته در کنار روزگارش
گذاشته می آید در باب تلکوکن عادلخانیان از تصرف الهام مواطن گیتی خداگان نهفته دانسته که هرچند بنده
درگاه به برکت شاگردی استادکار آگاهان بعادل خان گفته بے تفاوت به زبان خامه اعجاز نگار رفته
تفصیلش بطریق اجمال آنکه چون ما نیز مقدمات ترتیب آمیز نزهت انگیز بسیار شنیده مفصل با آقاے خود
نوشت جوابے که باز رسید خلاصه اینکه بر جاده فرمانبرداری ثابت قدم هستیم و از دل و جان با مردود
بے مهر هم هستیم اگر از پیشکش بادشاهی مبلغے معاف شود به انجام نموده فوجے براے گرفتن تلکوکن با پایگهن
میفرستیم و التجاے دیگر آنکه تهانه سردل در عهده ناموس داخل ست احتیاج بمردم بادشاهی در آنجا نیست مقرر شود
که جمعیت من در آنجا باشد کمترین در جواب این مقدمات گفت که ازین گفتار تفاوت بعد المشرقین است
تا اگر بود اول اینکه فرستادن فوج براے تلکوکن با پایگهن چه تعلق دارد تلکوکن کجا و پایگهن کجا و اگر ملاحظه
لشکر ظفر اثر جمعیت خود را در پایگهن میگذارند تا آنکه بوسیله خدمتگذاری و فرمانبرداری مشمول عنایات
بادشاهانه هستند ملک شما مامون و مصون است و الا اینها ضد برابر اینها چه می توانند کرد و التماس معافی چیزے منجمله
پیشکش براے تصرف تلکوکن هیچگونه مقبول و معقول نتواند بود و اگر تلکوکن بجا بهره را توانید متصرف شد منت و
رعایت است که از بندهاے درگاه کشیده باشند دیده و دانسته اگر شما بسیار گذاشته می شود و اگر نه
هرچه امروز در تصرف آن مقهور است از هرکه باشد تعلق بما دارد مخروس و اندیشه نهایت آنکه چیزے آن
وجه تسخیر التماس شما دربند لا مسموع نمیگردد و در باب تهانه سردل بسیار بیجا و غیر موقع است نه هیچ

امروز باسیوا انجگت اند و زا اقرار صحیح و اعتراف صریح ست بر نیکه تا حال با و موافقت بود و پس در صورت اتفاق
با مخالف درگاه عالم پناه شد العهد نامه مسلم نماند آیین راستی و راستگاری اینست که از اندیشه تباه و فکر کوتاه
باز آمده خدمت و دولتخواهی بادشاهی بتقدیم رسانند که هنوز در تدارک و تلافی باز است و الا کسی که بهره
از عقل دور اندیش دارد میداند که مآل اینحال چه خواهد بود قبله و کعبه حقیقی سلامت در بی عقلی و نادانی و اتفاق
پنهانی عادل خان بآن مغضوب غضب یزدانی هیچ شبهه نیست لیکن چون لشکر فیروزی اثر بر سر مهم دیگر است
مصلحت ندید که یکبارگی سخت گیرد یا سست بگذارد لهذا ملا خرم را تا رسیدن جواب مشخص در پیجا نگاهداشته
محمد ابراهیم و گوبند پنڈت را که در سلک بندهای درگاه منسلک اند با یکی از برهمنان نوکر خود نزد
عادل خان فرستاده مقدمات مذکوره را بشرح و بسط حوالهٔ گزارش اینان نموده و مکتوبی که بخان مسطور
نوشته نقل آن بوالا درگاه فلک بارگاه ارسال داشته و قطب الملک عریضه بزبان کول کنده خطی مصحوب برهمن
معتبر با چهار قسم جواهر آلات فرستاده هر چند چیزهای مذکوره قابلیت پسند خاصه بادشاهی ندارد
اما چون لائق بخشش و بخشایش هست متعاقب ارسال والا بارگاه خواهد نمود صدور امثله جلیله بنام مختان خان
و اسمعیل خان بر طبق التماس بنده باعث سرافرازی گردید و مقرر شدن اختیار ردو بدل جمیع معاملات سپاه
فیروزی درگاه به بنده درگاه از غایت عنایت بادشاهی و مرحمت بی نهایت ظل الهی ست پس از
رسیدن نایب شفیع خان و سررشته کاغذ در هر باب نوشته که حکم اشرف باشرف صدور پیوسته حقیقت را
بعرض معلی خواهد رسانید و بدانکه مامور گردد بعمل خواهد آورد و در خدمت بادشاهزاده والاگهر نیز خواهد نوشت
درین ضمن مخبر استقلال کار رو واسطه که بمجرد صدور این حکم والا حاصل شده مطلبی ندارد پیوسته از درگاه
مجیب الدعوات مسألت مینماید که بایزدی تایید و شاهنشاهی اقبال زود این مرده نیست و نابود
شود و جمیع معاملات این سمت حسب المدعا دولت خواهان صورت گیرد بادشاه عالم سلامت چون
فرستادن فوج شایسته بمضافات راج گڈه وغیره که مسکن و مأوای آن مقهور است بچندین مصلحت ضروریه بود
اولش اینکه عادل خان و آنمردود برای العین مشاهده کنند که تمامی لشکر ظفر اثر در محاصره قلعه متعلق نیست
و افواج نصرت امتزاج برای کارهای دیگر مستعد و آماده است ثانیا در بند و قتل و تاخت و تاراج مردم
از جدا و متفرق شوند و عیال و اطفال و رفقای او را پناه گاهی در آن نزدیکی نماند ثالثا مردم او قبل ازین
بتاخت ملک بادشاهی آمدند حالا بندهای درگاه در متعلقات او رفته تاخت میکرده باشند و فرصت ندهند که مردم
با و جمع توانند شد رابعا زمین ولایت آن مقهور که مکرر بنعل فرسای حوافر خیول ظفر اثر گردد همیشه در بد نظر
باشد بنا بران داود خان و راجه رای سنگه و دیگر بندهای را با شش هزار سوار چیزی زیاده بتاراج راجگڈه

معروض میدارد که در غرهٔ رجب روز مبارک یکشنبه بود و عظمت آمود والا منشور لامع النور منغور خامهٔ خاص
ید بیضا خواص که جان مجموعیت اقتباس فدا سے هر حرف نورانی لباس باد با خلعت خاص زمستان مملو
بطراز نوازش خسروانی سر و دوش ارادت تازه و بر و دوش عقیدت کرامت بے اندازه بنده خجسته
و جبین غلامی بزمین نیایش خداوند برافروخت و دوم شهر مذکور از آب نربده عبور نموده کوچ بر کوچ عازم
مطلب است و بی ضرور راضی بتوقف نیست انشاء الله تعالی از دریافت ملازمت بادشاه شهزاده
جهان و جهانیان زیاده بر سه روز ایام نکرده موافق حکم اقدس اول به پونه رسیده بعد ازان نظر بقدر
زمین بر سر زمین هر چه بعمل آرد بعمل داشت خواهد نمود آبادانی و زراعت از انچه کرده سرا سے خوشنودی
تا باشد بسیار خوب است و بفضله الیست که همه نواح سر بنج نوان گفت بادشاه عالم قبله گاه جمی آدم
سلامت نخستین مقدمه [illegible] پابها باعث بر تقدیم آداب تسلیمات استرشاد گردید اندیشه نیک اگر او بود
فدویت پیشه صادر شده و از برکت ارشاد مرشد بادی عالمیان است شش هزار کس که پیش از قدوم
بنده بدین سو است قوم دیگر بنده و ستمان در پیش آن گونه اندیشی نشان مید هند بعد از رسیدن آنجا هر چه
بتحقیق رسد بالفعل برادر بجان را همراه گرفته بر سر خویش مهرت کرده بحکم مقدس آگاه گردانید اگر
برادر بخش کارے توانست از پیش برد بهتر و الا در باب او التماس خواهد نمود بادهٔ حکم اشرف شرف صدور
یابد که هر وقت نوشته بنده بطلب او برسد بلا توقف خود را نزد فدوی رساند ایضاً معروض میدارد که والا
منشور لامع السطور ساطع النور سے که نامیه والاے آن بقدسی تحریر قدسی تسطیر و نشان و صفحه اش
نگارش پذیر صفحه اقبال تقدیر پیر و مرشد مریدان ارادت نشان بود سایه [illegible] پرتو وصول و نزول
صعود بر سر فدوی انداخت و فرق عقیدت بفرقدان مفاخرت برافراخت از رو سے غلام نوازی
دلنواخته پیر و مرشد حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافته که بر فهمیدگی فرزند [illegible] اعتماد تمام است در هر باب
مآل اندیشی نموده در انچه استیصال آن مقهور بداند بعمل آرد بادشاه مرشدان و مرشد بادشاهان سلامت
فدوی نیز غلام تصدق خداوند والا درگاه عالم پناه است و وجود و بود [illegible] منوط بمراحم اعتنا بیست
و نوازش بادشاه قبله گاه در هر چه فهمیدگی فدوی این حقیر نیک برآید و درست بعرض [illegible] آید اینجاهم
تعلیم و ایشان استاد کار آگهان خواهد بود و در شب و روز یک لحظه از شغل خدمتے که بدان مامور است
فرصت و آرام ندارد و امید که بعنایت فتاح واجب الوجود و اعانت اقبال خلیفه حضرت معبود جرثومه وجود
مستاصل بلکه نیست و نابود گردد آمین یا رب العالمین در جواب فرمان معروض میدارد که در بیست و چهارم
ذیقعده بود و کرامت آمود والا منشور نورانی سطور [illegible] از شقه الهام [illegible]

بادشاهی مفتخر و مباهی گردید روح و روان بنده جانفشان فدای تحریک خامه مرحمت نشان که مظهر اسرار
سفیدی و سیاهی و مطلع انوار فیض و صباحت ید الهی است باد تا شمه از شکر عنایات بی‌غایات شاهنشاهی بزبان
عبودیت بجا آید و الا در ادای سپاس تفقدات افزون از قیاس عرق نیاز بر جبین و چشم عجز بر زمین
دارد و آنچه از حصول مرام دل در [illegible] عظیم لیلیم بر زبان قلم اعجاز رقم رفته آن همه از نهانی و کارفرمای
فضل خدا و اقبال خداوندی در دنیا سلامت که حصول آغاز امور جمهور از شکر نگاری او ست و در حسن
سرانجام جمهور را عروه دست‌آویز امید واهی اند ورود ان شدن پنج توپ از بارگاه خلافت باین سرعت از
غایت مرحمت بندگان حضرت قدر و قدرت است صف شکنخان در سربراهی را [illegible] ساختن تهیه
ریختهٔ [illegible] حسین توپ به بزرگ در قلعه دولت آباد بود حسب الحکم اشرف اعلی جد و کد تمام دارد و در اصل
خان مذکور در سرانجام مایحتاج این سیاق تا حال دقیقه از دقایق دولتخواهی در کار بادشاهی فرو نگذاشته
بجای او دیگر هرکه می‌بود سرانجام امور بدین طریق نمی‌توانست نمود اگر حکم قضا جریان درین باب
شرف صدور یابد که فدوی چنین عرضداشت نموده بود روز بروز در کار بر انداختن سرگرم خواهد بود قبله‌گاه پیشگاه
سلاطین هفت اقلیم سلامت تاکید اقدس اعلی در تسخیر قلعه بود بنده اگرچه فی الحقیقت کلید کشایش هر دشوار
و مفتاح فتح این حصن استوار است لیکن این غلام در جد و کد این کار در زاند بی‌تابی و شتاب‌زدگی دارد
و با وجودی که محاصرهٔ این قلعه در ایام چهار فصل برسات که هنگام تعطیل است واقع شده و کاریکه درین
طور جاها اصلا امکان نداشت از عنایت الهی و اقبال بادشاهی در [illegible] صورت گرفته تا سنگر آن روز
بساط [illegible] هر چه روز رشده و [illegible] شایستگی معروض میدارد و خاطر اشرف من کل الوجوه
جمع باشد که فتح این قلعه بعنایت ربانی و تیر و [illegible] آسمانی و اقبال حضرت خاقانی زود صورت میگیرد
ایضاً بادشاه بادشاهان سلامت در جواب ملتمس فدوی حکم مقدس شرف نفاذ یافته که باید دولت و
اقبال در عین برشکال قلعه ظفر آباد و تیکایان مفتوح گردانیده ایم و نیز در هر وقت آنچه لازمه سرانجام کار
باشد از قوه بفعل خواهد آمد و مردم را معطل و بیکار نخواهد گذاشت کارها که از ذات اقدس و شخص
مقدس آمده و کارنامها اقبال روزافزون که هر یکی از ان در عالمگیری و جهانداری بر ناصیه آفاق
لمعه ظهور داده چشم روزگار و نه گوش گردون شنیده فهم و ادراک بنده‌ها به آن کجا تواند رسید پیر غلام
کرده شاگردی کمترین و ناقص‌ترین است اگر بطریق هدایت و ارشاد استاد حقیقی مصدر کارها
تواند شد کمال خود در آن میداند و اینکه خود را و مردم را بیکار و معطل گذارد امکان ندارد در موسم
برسات این دیار که آب از [illegible] شور و سیلاب‌ها [illegible] نام و نشان حکم دریا [illegible] بیکران بهم

میرسانند تا بجای دشوار گذار چه رسد و تردد دستردو دین حکم نه مردم را برای قلاع آسمانی ارتفاع با صید و بیم و لطف
بحکم بادشاهی رهگرای خدمت ساختند چنانچه پیشتر قاعده که اگر اینهمه تاکید درین قسم بارش نمی شد بلایه هر یکی
از انها قلاع یک یک ماه میبایست تصرف در آمده و دیگر تاکید بر تاکید میکنند و همیشه از بیهوده دگار حقیقی آنچه
میخواهد همین است که این ذره احقر را موافق مرضی اشرف اقدس مصدر خدمت گردانند الهیگا میرسانند که فرمان
عالیشان ظفر عنوان که بطغرای فتح و فیروزی و توقیع نصرت و بهروزی مشیح بود ظل ورود افگنده به بشارت
فتح و نصرت کوش عالم و عالمیان را شاهراه تعدادی هست و سرور گردانید حصول چنین فتحی عظیم که عنوان صحایف
فتوحات روزگار را سزاوار است و از نتایج کرامت و اقبال و ماثر عظمت و جلال خدیو افسر خلافت آلهی خدایگان
سریر نیابت ایزدی تواند بود شکر و سپاس آن از اقتدار بشریت افزون ست هرچند فدوی در قطع مسافت
و مسارعت ره نوردی مقصر نشده لیکن چون درین رزمگاه حاضر نشد بغایت منفعل و شرمنده است مگر ایهاازین
مصدر خدمتی گردد و که از خجلت برآید نهضت رایات جهان کشای بصوب دارالخلافت اکبرآباد و تعیین شاهزاده
مظفر و منصور و نامدار بتعاقب آن آواره دشت ادبار مبارک و خجسته و فرخ است این خانه زاد بیست و ششم
ربیع الثانی به زمین بوس فرگانی روشن پیشانی خواهد گردید و در اظهار مقدمه جنگ میرساند که هزاران
شکر و فراوان سپاس ایزدی عنایت و شاهنشاهی اقبال که روز به روز نمایش بیچاپوریان تیره منگال و قطب الملک
خسران و خذلان مال برطبق اراده اولیای دولت ابد اتصال دست میدهد و تزلزل در قوائم جمعیت
این پریشان روزگاری افتد و سلسله هستی این غبار آلودگان خاکستان نیستی گسسته پیوند میشود بنا
ازانجمله مقتول و مجروح گشتن جمعی کثیر از مقاهیر با یکبار ست در نبرد و پیکار هم نقصده راه بینا موسی سپردن فیلان و فیل
بهای پس گرای فرار پس از پای دادن اسپان و شتران فرره و بکثر بار و پالکی ها سرداران
تیره روزگار و چیزهای بسیار که تفصیلش در افراد و قائع بعرض رسیده باشد در وجود و نامه در ورود
شفقت آمود گرامی نامه عطوفت التیام که تحریر یک خامه نشکاف نام و تشیح قلم عنبر ارقام فصاحت آیین احکام
ثقة الانام قدر انتظام بود روح سعادت در کالبد ارادت افزود و اضافه فیض عنایت پیر و مرشد آموزگار
در حق ذره بی اقتدار نگارش اخبار ایران و پاره دیگر اسرار قدسی اطوار مؤلف بر ملاطفت آداب خداشناس
و خدا پرستی رگ گردانید اعتقاد فدوی همین معنی که بنده از بندهای دیگا به رایت تنبیه آن نامه سیاه اندیشه
تباه کافی ست رسوخ تمام دارد و الحال که رایات جاه و جلال بدار السلطنت لاهور جلوه اقبال فرموده وجود
قرار تشویش و اوده اتشیش معلوم ست که چه خواهد بود بنده از کم طالعی خود چه نویسد که روی هیچ عرض ندارد و باوجود آن
جرأت نموده التماس مینماید که جهان مصدر دولت و اقبال که فی الحقیقه در دارالسلطنت ابد مدت است بفروغ

تا هیچ اعلام لامعه نور آگین باشد امیدوار است که از پس پردهٔ تقدیر نهان تاییدات یزدانی و مبشرات اقبال خاقانی
بشارت فتح و کامرانی برسانند آنچه از مقدمهٔ رو نیافتن و شرم ناموس بباد دادن فلان در بوم ایران مرقوم خامهٔ
عنبرین شمامه گشته بدیهی است کسی که پناه این درگاه را که هست و نیست او با یزدی عنایت و قدرت در قبضهٔ اقتدار
بندهای آنحضرت باشد با من خود نیندیشیده رجوع بجای کند گرفتار بحال تباه خویش گرفتار باشد هرچه چنین بوده است
گفته و شنود سپاه خود [illegible] بر پیشینه بوده آمدن معاودت فدوی در آنچه [illegible] ایران دیگر گفته آداب
تسلیمات بجا آورده الحقیقه بوده در مسعود ملاطفه سامی نامی که هر لفظی از الفاظ آن بانوار سحر ابتکام الهامی گرامی بوده
در اوائل ماه اوسط ثانی سپیدهٔ مفاخرت دارین حاصل نمود و نخستین اخبار ایران در یاده اطلاع کرده اند چون
رنجیدی از روی عنایت پادشاهانه بود و آداب سپاس بجز احکم خداوندی بتقدیم رسانید رخصت نواب قدسی
القاب پادشاهزادهٔ جوان و جهانبان با جنود ظفر آمود بسمت دار الملک کابل همه قرین نصرت و فیروزمندی
مبارک و خجسته و فتح و فرخنده است در باب نهضت رایات جهان گشای والده فلک فرسای اگر
فدوی در رکاب نصرت انتساب بهر عرض اشرف اقدس میرسانید که فی الحال بکثرت مواشی لشکر ظفرکاری
اقبال عدد و مال [illegible] بچشم عبرت دیده باشد و آن اگر بپاس [illegible] گرای مرحله نمای او باشد گرده براستی
جنگ صف که در طریقهٔ الیمین [illegible] شخص پیشوایگان بندهٔ درگاه بجمعیت اهتمام لشکر ظفر اثر کافی است و کار
فرمای اقبال بلند پادشاهی مؤید بتایید الهی واقی در سرعت تصدیع مقدس مخبر خبری که صدق آن
لائح نه و نظر بر کمیت و کیفیت علوفه خواران ایران زمین و ایرانیان ناعاقبت بین این نوع حرکت نفرموده‌ها
دوربینانه بر کمیت و براستی چیست لیکن از آنجا که بالفعل التماس این قسم مقدمات ندارد در معروض
آن جرأت نتوانست نمود الحقیقه نواب والا القاب منبع الجناب امیر الامرا ظهیر الوزرا اعتضاد الاحباب جلیة الملکی
مدار المهامی پیوسته مورد عنایات حضرت خاقانی بوده مسند آرای دولت و مکنت و ابهت و کامرانی باشند
بعد از اظهار اشتیاق و آرزومندی صحبت کثیر الاشتیاق مشهود ضمیر منیر عطوفت اقتضا رافت اشراق میگرداند که لآلی
آبداری که از بحر خاطر مواج و جواهر اسراری که از معدن ذهن فیاض برآمده حسب الحکم اشرف که روح در روان
فدویان فدای فرمان مقدس عطا باد در سلک تحریر دلپذیر درآمده بود بلیغهٔ گرامی نامهٔ والا عبارت
در شب پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام ورود مسعودی فرموده باعث [illegible] افزوده در شکر عنایت
پادشاهی جبین [illegible] نیایش [illegible] سجده [illegible] بجا آورد [illegible] از مقتضای فضل
و کرم خسروانه است و از عنایت جرم گزاری و جرم نوازی پادشاهانه فرمان رفته بود که هرچه در باب
اهم بخاطر ایشان آورده باشند و اصلح دانند معروض دارند در بار استقلال هر دم کار آمدنی او و انتزاع قلاع متعلقهٔ آتش قزل

دیگر در باب مهم بیجاپور اطلاع ندارد که چه قسم سرانجام بخاطر احباب خلافت رسیده و بعد از برسات بکدام آئین
شروع در کار خواهد شد اگر بحقیقت کماهی آن آگاهی حاصل میکرد و نظر بران در فکر می شد و آنچه ضرور میدانست التماس
مینمود ایام دولت و جاه در ترقی باد الهی آمین مسند صدارت و امارت بوجود مسعود آراسته و پیراسته باد بعد
از دعوات اشتیاق و تحیات وفاق مشهود ضمیر منیر گردانیده می آید که اگرچه بحسب ظاهر ابلاغ مفاوضات از
طرفین کمتر بوقوع می آید اما داد ناسه نهان داشتگان باحتیاط میباشند که لحظه سپرده یاد خوبیهای سامی نمیگذرند و ازین مقدمه
هرچه بر نگارد و مشتبه بمعرفیات و رسمیات میشود بیان شاهد این حال خاطر آئینه مثال میباشد که در زندگی بجهت صفا پرورده
همیشه مراسم حفظ الغیب بجا می آرند و دوستان نهان را می سازند چرا که عادل خان بیجاپوری براسم
ممالکت پیرایه محبت اقتضای خورشید انجلای رفعت و شوکت پناه ابهت و عظمت دستگاه فیض عام میکرد
کاری آبروی گوهر فتوت و نامداری جمشید قواعد کامگاری مهد مراسم جهانداری شمع انجمن کار آگاهی محرم
اسرار ظل الهی عنوان صحیفه شجاعت فارس مضمار شهامت طراز آستین ابهت و جلال محیط سبیل عز و اقبال ممتاز
الخلافة العلیه مختار السلطنة البهیه زبدة الاماجد والاعیان منبع الخلق والبر والامتنان مظهر الدولة والرفعة والابهة
والشوکة والعظمة والنصفة والاقبال راجه جیو ... ستوده نمایند که فضیلت و بلاغت پناه سعادت و رفعت دستگاه
هراجیران کار آگاه راست گفتار درست کردار معتمد لایق العنایت والاکرام مولانا غریم که از معتمدان ماست و درگاه سپهر
بامهای الیه تجویز جدا نمیبیند و هم بنظر بر اتحاد آن خلاصه نیکان زمان فرموده بگرامی خدمت فرستاده شد
یقین که موصی الیه در سایه عطوفت و رأفت جا خواهد یافت این حسب بر شما براه اطاعت و فرمان پذیری بندگان
حضرت ثابت قدم و راسخ دم ست و از صلاح و صواب دید آن عمده نیکان روزگار بیرون نیست باقی از تقریر صدق
پذیر ایشان معلوم خواهد شد آفتاب ایام دولت بآن تاجدار و مسند باد الهی تا جبین جهان افروز خلافت گیتی
خدایگان مشرق مشام جهان از نسیم مرحمت خدایگان ... عالم از برکت شاهنشاهی پذیر محلی تجلیه
انتقال شعاع جهان کشای اقبال روز افزون در اطراف اقالیم ساطع ... پیروان بیهمتی و عدالت
پروری در کنارات آفاق لامع ست سیمای سعادت نمای آن خورشید مدارج ابهت و ایالت رونق افزای
مراتب شوکت و بسالت جوهر مرآت صفوت و صفا مهد مراسم فتوت و دولت مجموعه مکارم اخلاق قاعده دان
محبت و وفاق مهر سیمای بختیاری صادق زلال نسل کامگاری عمده اماجد کرام سلالهٔ اکابر عظام نقاوه
خاندان عز و علا خلاصه دودمان مجد و اعتلا با آثار عنایت خاقانی و آثار عاطفت حضرت ظل سبحانی
نورآگین باد بعد از تعطیر مشام فواد بشمائم مودت و اتحاد و کشوف خاطر ... مشهود ضمیر فضائل پیرا
گردانیده می آید گرامی رقیمه بدایع نگار و سامی صحیفه موافقت بار در اطیب اوقات و اشرف ساعات

شرف وصول پذیرفت و انشراح خاطر و ارتیاح باطن را شامل گشت آنچه از رسوخ دم و ثبوت قدم بر جادهٔ فرمان پذیری
والا درگاه سلاطین سجده گاه که دوران براه وفاق نگذرد و گردون طریق خلافت موافقانش نسپرد مرقوم بود
حسن کاتبم سفارت تقدمه که محرمان عقیدت شیم با اخلاص مکتوم را باز و اطلاع در آمد نتیجهٔ خیر و صواب انتاج و ثمرهٔ فکر فلاح
انتاج که سعادت حال و بهبود مآل عقلاً و نقلاً بآن بسته است همین بود که بریان قلم و قائم زبان گزارش و نگارش
پذیر گشته ایزد سبحانه توفیق رفیق با کمال بحال پیوند گیرد و سر رشتهٔ قول و فعل یکتا سپری پذیرد دریا تیغ آنرا تقریب
صدق تأثیر رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد ابراهیم و قدوة الاشباه گوبند پنڈت که از بندهای والا درگاه
اند و مشتمل بر تا پنڈت ملازم خود و تفویض نموده است تشمع رضا اصغا فرمایند و در تشیید ارکان وفاق و تمهید
بنیان اتفاق که بندگی یکی درگاه و پرستندگی یک پیر و پادشاه باعث قوی بر نهمین است هر قدر سعی و
توجه بکار خواهند برد ازین طرف نیز مراسم مراعات آن بوجه احسن صورت ظهور خواهد گرفت ایضاً تا پرتو انوار
ذوات و سیاره چهره گشای انواع صور و اشکال در عرصهٔ امکان و صورت پیرای اصناف موالید در عالم
کون و مکان است کوکب دولت و اقبال نقاوهٔ خاندان جاه و جلال عمدهٔ اماجد عظام سلالهٔ اعاظم کرام گوهر
درج عزت و کامگاری اختر برج سعادت و بختیاری برگزیدهٔ السلطنت العظمی عمدة الملک فی الآفاق الاکابر سپهر اقتدار
منبع المکان راجه راجهای زمان نظام الامارت والایالت والشوکت والعظمت والاجلال مهاراجه جیو
دام اقباله و زید معالیه بر افق سعادت و کامرانی لامع و تابنده باد بعد از اهدای دعوات و وافیات مودت
سمات و ابلاغ تحیات زاکیات خالصت آیات مکشوف ضمیر خورشید تنویر میگرداند که از استماع خبر خیریت
اثر سعادت شعور ورود موکب مسعود و قدوم میمنت مقرون خلاصهٔ ربع مسکون قرین سعادت و اقبال موجب
افزون باین صحیفهٔ مبارک زبیدان بشارت و شادمانی رسانیده که شادمان جهان را خدمت نگارش شمهٔ آن
نوازد بود و یارای زبان قلم اظهار و انکشاف سطری از آن تواند نمود والحمد لله والمنة که آنچه متمنای دل صداقت
منزل بود بحصول در آمد خواهش و آرزو که مدتها اکنون خاطر اخلاص مآثر بود بظهور رسید و صورت بست جا بسعه اتفاق
است که این حبیب صمیمی را که یکی از مریدان خاص و فدویان با اخلاص درگاه سلاطین سجده گاه است
بمهربانان و عقیدت منشان خود دانسته از فیض توجهات خاطر شریف محروم و بی بهره نداشته چون مطلب
اظهار اخلاص و یکجهتی بود باظهار ما فی الضمیر اختصار کرده التماس نمود و دیده را بنور ملاحظه رین زمان خجسته و آوان
شگفته روزگار بدولت سلطنت افروز شاهنشاهی گیهان خدیو ظل الٰهی نازان و عالم و عالمیان بزبان
حال و لسان قال سپاس عنایات گوناگون گویا است نامهٔ نامی و رقیمهٔ سامی نگاشتهٔ منشیان عطارد رقم و پرداختهٔ
دانشوران ارسطو شیم ست وصول یافت و انشراح طبیعت و مزید مسرت آورد و چون کتابت وفاق و صفا است

دیگر بخشید آنچه از اخلاص درست و عقیدت راسخ بلکه زبان سده سینه و قبلهٔ علیه بندگان حضرت سلیمان
مکنت عدل پرور رعیت گستر فرمان فرمای بحر و بر بادشاه دین پناه و شاهنشاه حق آگاه که اوقات پاکان
و اوراد نیکان مصروف دعای بقای دولت روز افزون جان فدای نام اقدس و اسم همایون
با وداد ارادت و دولتخواهی در امتثال امر بادشاهی و اتحاد وفاق با این خیرخواه عقیدت نشان درگاه
هر قوم قسم بوده بود بنیان موافقت و داد به نسبت عبودیت و اعتقاد مخالفت ازل بنیاد و ابد معاد
استحکام گرفت و مشام طبیعت باستشمام شمائم حسن نیت و ارادت و یگانگی کام پذیرفت حقیقت عنایت و
رافت و مهربانی و نوازش و مرحمت و قدردانی حضرت خاقانی گیهان بخش گیتی خدا ملک ستان کشورگشا
ظاهر از بندهٔ سپهر جهانبانی فرمان بندهٔ اکلیل کامرانی قبل ازین بعبده هرکاره باگفته شد که آن قطب فلک
ابهت و نبوت اصل سخن اینست که خاطر شریف ازین طرف بجمع و بوجه جمع دارند و به اطمینان قلب و تسکین باطن
نقش عقیدت و اخلاص بر صفحهٔ ضمیر الطاف پذیر بزرگانه بیقین که موافق آنچه برضا رضای صاحب و فکر معادله آرا
و عقل دوراندیش اقتضا نماید بر منهج دولتخواهی با قائم نموده و از سر مو خلاف مرضی شاهنشاهی
برکنار بوده و دقیقه از دقائق رضاجوئی ناموعی نخواهد گذاشت ایضا بنده عبد از پیشش
سالک مسالک عبودیت و عقیدت ذاتی او و مدارج رستم خانی رواتب بندگی و اعتقاد بجا آورده و ذره
آسا بحضور حاشیه نشینان بساط ایشان [illegible] راه یافتگان محفل سراپا انبساط میرساند که دعای
بقای ایام عمر و دولت و استدعای اعلام جاه و حشمت خداوندان دولت و اقبال که نقیصه
بر بابان صحرای احتیاج از چشمه سار فیض نشان شاداب مقصود میشوند بر ذمه بندهای این دعا
از قبیل فرائض عبادات است مخصوص بنده که از دیرین مدت حلقهٔ بندگی در گوش عقیدت نیوش
داشته باشد بیگونه دوام این دعاگوی بی شمار و تری مقصر نخواهد شد صاحب و قبله سلامت هرکه ذمه
رستم خانی است از اضافه عنایت خداوندی بهره مند شده احقر که از سر بندگی داده بمشیت حق
است چیزی از دعا که امیدواری بیرون نمی تواند شد حقیقت بنده را اخوی سنگت رای منشی که از یاوری
طالع در ملازمت سرامد [illegible] است تفصیل معروض داشته باشد کمترین هرجا که باشد از صاحب
است و خود را از فیض پذیران بارگاه والا میداند الحقا زبین عبودیت بلب ادب بوسیده و پای
ادب بر دامن عقیدت کشیده به عرض ایستادگان پیشگاه دولت همیشه بهار و معتکفان بارگاه
اقبال پایدار میرساند که لیله [illegible] آستان قبله و کعبه معنوی بادیده و دل زار و نزار
قطع مسافت نموده ششم ماه بدار الخلافت رسیده فلان را دریافت و باتفاق شکر و سپاس اکرام و احسان

خداوند خدایگان بقدر مقدور بزبان حال و لسان مقال تقدیم می‌نماید بهفتم میرزایان عالیشان ملازمت نموده سنگ
آستان قبلهٔ راستان در نسبته مهربانی فرموده‌اند عرضی که درینجا بنظر در آمده با وجود جلادت و جمعیت معکوس که
روز افزون است از تشریف آوردن محمد کابل و خبر زیارت کل که معطل بساعت مانده بود دلیران
مضطرب و هراسان بودند تا آنکه از پردهٔ غیب ندای صبح الفتح بدر دادند و آرزوی دیرینه اش
در جلباب خلعت جلوه‌گر ساختند زیاده دولت و اقبال باد الهی چمن دولت و کامرانی بگلبن صحبت و شادمانی
نواب فیروزمند و خطاب خجسته القاب سپهدار معرکه دوران سپه سالار عساکر جوهر و انتقال بزم پیرای والا تبت
رزم آرای عالی منقبت ملاذ الفقرا و المساکین مستقل مدار ملکین مهربان قدردان همیشه سرسبز و شاداب
باد بعد از تزئین گلدستهٔ مخالصت و ولا انتشاق و ریاحین مصادقت و صفا بدستیاری نسیم سخن که پیوسته
در چمن پیرایی و حدیقه آرایی دعای دولت آن بهار مکرمت و جلالت رشک افزای فردوس
برین غیرت بخش نگارخانهٔ چین است مکشوف رای زرین و مشهود ضمیر جلالت گزین میگرداند که اگرچه
بلبل نغمه پرداز قلم را در بهارستان معنی هیچ نوای تازه ترانه و دستان شوق دریافت محفل گرامی
و انجمن سامی نیست لیکن از آنجا که طوطی بارگاه سلطان کل زبان هرزه درایی و بسیار گویی ابسته
دارد بنام خاموشی گزیده بزبان بیزبانی دستان پیرای دعا و ثنای نواب مهربان است
امید که سالهای بسیار کامران و کام بخش چاربالش دولت و اقبال باشند و گاه گاهی بخلاف گذشته اگر یاد
این دعاگو بر لوح خاطر ضمیر کیمیا تاثیر عهده‌ای یافته بعطوفت نامجات شریفه محفوظ و مسرور ساخته باشند
از کمال خیراندیشی نوازی دعاگو پروری نواب چه عجب و چه مشکل است الطاف از تو ولی رشک نور از
خورشید در سمیت قدیم و عادت معهود است قبل ازین باقتضای الطاف گرامی شجاعت شعار
سرداران خدمت سامی ساخته از حالش مطلع نیست که در سعادت ملازمت است یا نه چون آدم ملازمی
اینهمه جرأت نموده شده زیاده چه التماس نماید نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از
گفتار خیزد از استماع خوبی و مردمی و مروت و اهلیت شما که با سخن سنجی و مراتب دانی فراهم آمده خاطر
دوستی دولت بی اختیار انبساط حاصل نموده نادر العصر شهامت مستوجب توجه و شایان رعایت
و لیاقت صحبت و مجالس ... داده در محفل ذکر خوبیهای ذاتی ایشان بر زبان داشت
یقین که در پاس غربت و اشفاق امور لازم الاتمام او دریغ نخواهند داشت و قدردانی و مهربانی خود
را بر دوستان ظاهر خواهند ساخت اگرچه حق صحبت جوار را منظور داشته ... پاره محکم
دارند و با علام اخبار خیریت آثار شاد و مسرور میکرده باشند باعث از دیاد و مواد یکرنگی خواهد بود

ایضاً مکشوف ضمیر محبت تخمیر گردانیده می آید که امارت و ایالت پناه داؤد خان هم از خوبیان رفیع مکان
دولت نشان اند و هم باین دوست دوستی کامل دارند نظر بر همین که دوست دوست غالب خود
میباشد حق محبت ایشان بران قدوهٔ اتحاد کیشان نیز ثابت و متحقق است درینولا چنین ظاهر شد
که داؤد نگر نام جائیست که از مسجد ثابت ایشان درانجا است و کشتی نیز درین معبر جاری ست
کسان آن امارت پناه برای محصول مزاحم میشوند وقوع اینمعنی از طریقهٔ مروت و فتوت بعید مینماید
در سالها و قرنها چنین اتفاق دست بهم نداده که این قسم مزاحم گرامی شیم بایشان سلوک آدمیانه اینجا
کرده شود چون قبول می توان کرد که صدور این طریقه باطلاع شریف باشد اما اگر از معامله نافهمی
کسان مذکور باشد منع فرمایند و من بعد در تلافی و تدارک کوشیده خیمانه و امداد میکرده باشند که نتیجه
نگارش نمیقه رسید عرضداشت میرساند که دو نیر نوره یعنی دو منشور لامع النور از مطالع مرحمت بادشاهی
بر ساحت عقیدت قره بمقدار طالع شد جان و روان فدویان فدای نزک خامهٔ مقدس که مظهر آثار سپیدی
دبیاهی و پرده کشای اسرار حقائق کونی و الهی است باد بوصول نقد مشمول آن دو حرز گردن ارباب
ارادت و دو هیکل بازوی اصحاب سعادت مدرک بمفاخرت ابد و مجد و مباهات سرمد آمد نخستین تسلیمات
تهنیت فتح شرقی مملکت بجا آورده ثانیاً از سوانح این لیساق بعرض میرساند که آنچه از احوال کثیر الاختلال
ملنکوه شمر ان آل سبع بندهای فدویت اشتمال رسیده اینست که آوازصولت آلی آلی عساکر گرامی
بنگال تباه طالع سیاه در هیچ جا استقامت پذیر نگشته در الکه کجه رسیده تماجی زمیندار آنجا مستدعی و ملتجی
آن شد که مگر بدستیاری او بسر برد بسر یا شید از انجا افواج نصرت امواج پاشنه کوب رسیده زمیندار
مذکور از روی مآل اندیشی راضی اینمعنی نشده او را از تعلقه خود بدر آورده میگویند که از ان سمت با سعد دو
گذشته بجانب سنده رهگرای دشت ادبار و ناکامی ست بندهای درگاه تعاقب او مرحله پیمای جد و
جهد اند امیدوار است که بعنایت ایزدی و اقبال بادشاهی آن منکوب مقهور با سر پنجه غضب بادشاهی
گیرد و ایضاً میرساند که فرمان عالیشان عنایت عنوان نگاشتهٔ قلم اقبال منور بنوک خامهٔ انور باخلعت
خاصه که از روی بنده پروری در بهره وری زده لوازم شرف صدور پذیرفته بود و پرتو ورود انداخت
سر فخر و امتیاز و فرق عزت و اعتبار از حضیض انکسار باوج سپهر دوار برافراشت جبین سربلندی برافروخت
و سرمایهٔ سعادت و را اندوخت آنچه از رسیدن لشکر بنگاله در بنارس و نهضت رایات جهانگشای والویهٔ
فلک فرسای بصوبهٔ الهآباد و طلب این خانه زاد فدویت نهاد بوالا درگاه آسمان جاه برلیغ رفته بود
تسلیمات انقیاد و آداب حسن اعتقاد بجا آورده از انیکه در لیساق ظفر یراق این خانه زاد را طلب حضور

سرافراز شده فی الحقیقت عنایتی است بغایت و مرحمتی بی نهایت انواع سرفرازی و اصناف دل نوازی
حاصل نموده امیدوار است که متعاقب این عرضداشت با جمعیت خوبی خود را بپایه گاه عظمت و جاه رساند اگرچه
از هر سبب و تردد متواتر بعضی از اسپان سپاه لاغر خواهد بود لیکن امید آن دارد که بعنایت الهی و الطاف و
مرحمت بادشاهی جمعیت خوب بیاورد و دیگر که از روی خانه زاد نوازی خبر واقع بیکر حقیقت خامهٔ الهام نگار
گشته بود که صف شکن خان پیش راه پیشکوه گرفته و سید میر و دلیر خان و دیگر بندها از تعاقب در آمده
از آنجا که اقبال مخالف مآل و کارکشای ظفر آرای و نصرت پیرای است و بندهایی که بخدمت مذکور
مامور اند کار طلب و دوست اخلاص اند یقین که دستگیر شده باشد زیاده ازین جرأت و جسارت حادث
نزیبد دعای استقرار ایام سلطنت ازل بنیاد و استعلای اعلام خلافت ابد طراز ختم نمود آفتاب نصرت
و فیروزی از مطلع ایزدی تا ابد الآباد تابان باد ایضاً میرساند که شکرگزاری اقبال عدو مآل بادشاهی
بالاتر و والاتر از آنست که افکار و عقول را در آن راه باشد یا اوهام و افهام بدان که آگاه تواند شد
لله الحمد که باعجاز عظمت و کرامت گیهان خدیو پیشکوه با پسر و متعلقانش در قید اساری در آمد حصول
این مطلب بلند پیرایه لباس دولت و خلافت مبارک و خجسته و فرخ و فیروز و خنده باد حقیقت جمعیده شده
بیک فرس شتافتن عسکر ظفر اثر با وجود بعدی افراس سپاه و شدت تاب آفتاب و تعفن هوای
آن دیار و دیگر مصاعب و متاعبی که وارد حال بندهٔ درگاه گردیده از عرضداشت عمدة الملک بهادرخان
بعرض مقدس میرسد صحیفهٔ پنجم تا دهاسی مستعدان منشی نویس این دو دیست از سوزش داغ
و تپش خوشست از دل پرداغ که بخودی از دود درونی سرشته بخاری از جوشش گرم خونی با دو اشتم
اگرچه باد باغ اهل [illegible] اغ تا بساز تر از دود چراغ است و در نظر ارباب سوز آلوده تر از [illegible]
لیکن [illegible] گرم خوبان بدل آشنا که مشام شان از زکام سرد مهری معطر است اگر عود خشک را آتش
غیبت [illegible] و خشک تر را تا بسوخت و سهو برجاست پیش ازین این اندوهگین کاسه خون غم فرو خورده
دار و [illegible] پیر چون پیر زن نیاورده که مبادا آتش جان خراشی من خاطر جهان پیمای
خراشیده و جگر خواری من باعث دل آزاری ایشان باشد اکنون که سیلاب اندوه از سر گذشت و کشتی
شکیب تباهی گشت بناچار برخی از سرگذشت تراوش پذیر گشت [illegible] باید بپای غم افتاده ام و
آهی بر نخاست [illegible] خوش فرو رفتیم و دست آشنایی بر نخاست هر چند خشک آشنایان چرب
گفتار و بسیار گویان کم کردار که افسانه واره آثار دلیری شان از لب پندار بود پیغام غم خبر جام
ایشان را افسانه خواب شمارند که بر دردناکی من سرسری گذرند و از آزار تنهائی بلای نزند لیکن

تا لهٔ و خامه خموش کنم اما که گو که به بمل تهنیت گوش کنم تازه ساز دم رهٔ حرف نامه طرازی پس از این تا که چند سطر سیه پوش کنم
الله سبحانه و تعالی آن برادر را از حقیقت کار آگاه در این واقعهٔ جانکاه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد آدمی زاد را
نصیب از این هستی طبیعی که بازبستهٔ زمان است هستی دیگر است باقی به عقل و نقل ثابت گشته که دنیای فانی
گذرگاهی است بنی آدم را خلعت کرامت در بر نهادند اما رخصت اقامت جاوید ندادند هر دو را باید که فکر و
اندیشهٔ کار خود داشته باشند تا واقف شود که در پیرایه‌های صفت و جمال او چیست موجب شکر است
یا باعث عذر در حالت لب به شکایه پردازد در چنین قبض باشند تا اکنون وقت خود صرف آنچه باقی است انداختن
بکوبد باید پروانه هیچ بستی نخواهد بود که در ماتم آن مرحوم العاقبة محموده هم نباشد علی الخصوص جمعی که به قرابت
صوری با قرب معنوی اختصاص داشته باشند یقین که مادام حیات در سوز آن داغ تا حشر بدانع هجر مبتلا خواهند بود
اما چه فایده ناچار به درد دل دوا باید ساخت و پیش تیر قضا سپر باید انداخت خوشا حال دردمندی
که تلخی صبر در مذاق او شیرین نماید همین کلمات که علی الرسم بکتابت در آمد اگرچه از خردی بیان فرسوده
به هر آیینه به مجرد استماع اثر بخشیده است و غم‌زدگان دل را بی‌اختیار به جانب سکون و قرار کشیده چون این
ضعیف را عذر از سرمایهٔ تقلید لقمهٔ روانی در دست نیست در تسلی خاطر عاجز است و از گرداب اضطراب
نمی تواند برآمد حقا که تاب و توان رو به رو شدن در خود نیافت لهذا قضیت را در خصوص ترجیح داده
در همین گوشه کزنگینه به عبارت گشته و الا آمرزش آن بهشتی قطعی را و ثنا نیاز می‌دارد حیات الانسان و سایر
باز ماندگان را از واهب بی‌منت مسئلت نمود هرچند این جرأت به منزلهٔ رخنه ناستوده است که هیچ هم
نمی توان نبست اما با شرمیتهٔ باقی است از غفلت گزیر نیست متحمل که بر دوده سینه بر داغ ماتمیان آنرا گشته
آید آن زمان ملاقات خواهد شد ان شاء الله تعالی پیوسته به رضای حق خورسند باشند شوقید ذره خاکسار
محمد رضا بعد از ادای لوازم عجز و انکسار با اداء مواد آیات اخلاص خالص و اعتقاد راسخ را در این صحیفه که کمونهٔ
صفحهٔ سینهٔ صداقت گنجینه است ثبت نموده معروض میدارد که هرچند نظر به کثرت مشاغل و وفور علائق آنجناب
مستطاب کرده بارسال عرایض کمتر تصدیع میگردد اما عالم السر والخفیات میداند که در مواظبت لشرایط
دعا و محافظت مراسم ثنا سعی بسا که مراضی نگشته و همه وقت بذکر جمیل آن مربی قدردان رطب
اللسان بوده و سلامتی وظیفه تو دعاگفتن است و بس و در بند این مباش که شنید یا نشنید حاصل
که بنده به نسبت خادمی آن آستان فخر و مباهات دارد و خود را در زمرهٔ هواخواهان خاص میشمارد امید که
توجهات ظاهری و باطنی مخصوص حال این دستگرفته خود داشته از حاشیهٔ خاطر فیض مآثر محو و منسی نفرمایند
نقش بی‌حوصله را کار باید فرمود و در هر حال خورسند باید بود و فقیر هم چاشنی این الم چشیده و شربت

هزار کنند و کوشش که برای خاطر من خاک بر فرق روزگار کنند غریب نواز سلامت این بادیه پیمای
ناکامی همگی خواهش این دوری چند روزه آن بود که یکبار دیدیر آنکه گوناگون پرورش بدین نزار
دل جان دلواند دید لیکن از آنجا که زمانه دوران آسمان از آن نامهنگار تر است که هیچگونه خواهش اینان
به فراز پیشه ای در روائی برآورد ناگاه نامه چون گویم که نه شومیبت از خانه رسید و برساخته ناگزیر
بی پدر آگهی بخشید چه نویسم که رسیدن آن بمن چه رسانید گشادن آن دلم افزو گشت دیدن آن چشم
را بدرآورد روسیاه نامه مطلع آن رنج دل و آفت جان بود نامه مقطع آن سوز دل و درد جگر و ریش گردد
کلم صوت از وگاه سامع و چون شود درد ناک دیده از نگاه لول اگرچه از شنیدن آن داستان دلگویه (?)
که چون هزار پاکوهش خراش بود هوش از مغز و خرد از سر شد لیکن دریوزه گری آن محفل آگهی که در آنجا
آیینه دل زدوده گردد و چشم حقیقت نگر کشوده گی پابید باید داشت سخت بنیرنگی تقدیر دنا پایداری
این رباط مهمان گشش بی پرده هر دانه هزار پیشکیبائی ورزشید و روسے دل فراکاری که دستوری
یافته بود آورد و بفرخ ساخته آغاز مقابله دفتر اول بود باید کرد تا به هی توجه آن کارگشای دین و دنیا
برودی و شتابندگی سرانجام پذیرد و خیال قرار داده که بعد یاسے گرهی گونه توجه و ناویلی بکجه (?) تواند
قرار داد بدو نویسد بعد از آنکه از سعادت حضور بسر مایه پخته دستی برکمیر (?) سیش رسانند اید و داناکه پیشه (?)
همایان را در سایه آن کام بخش دین و دنیا شاد کام و نشاط اندوز دارد و شکایت جدائی شده
ایام بے انتظار دوری و تحصیل اوقات پراگنده ساخت جهیزی ضروری که در ازی آن از حساب
شمرده بیش بیرون ست و تیرگی آن شب دیجور را بتاریکی رهنمون سیه بخت دوست نگردد (?)
که ماه و سال ست و انچه دید جست گنه ازند تا ماهست نه سال مکاتش گذارش پذیر بود نامهنگار (?)
نیاز نامه دل از غم و الم پرداخت و غم از دل و دوری انداخت پس همان بهتر که داستان هجر
نشان شوق را که از دل بدل پی تواند از است و از جان بجان سخن پرواز بزبان بی زبانی و
بیان بی بیانی بے آنکه یاد آلوده خامه بیهوده شود و بعضی آن رمزدان و دانا برساند
سه هر چه در خط و در بیان آید به دوست بیگانه در میان آید الغیاث نغمه کلک گهربار نگاشته
قلم معجز نگار که مقتضای متانت سخن و لطافت عبارت مهر سکوت بر زبان سخنوران میگذاشت و از
نهایت استعمال بر جوانب محبت و اشعار بر لوازم مودت یاد از کمال یکرنگی میداد و چنینکه دیده مشتاق
بر شاهراه انتظار و گوش بر اخبار مسرت آثار بود جلوه ظهور نمود و باعث انبساط خاطر غم گزین و موجب
انشراح دل اندوه آگین گشت شنفتنم که در بدایه عنایات منعم حقیقی و مراحم خداوند بجا آورده و لوله (?) بر حضیر (?)

صافی دلان آگاه از آفتاب روشن تر است که رهروان طریق هوش و آگاهی را ارتکاب امور روزگار
نه برای حصول خواهشات نفس اماره و جمیع زخارف دنیویه است بلکه از برای آنکه شاید نظر بر حق الیقین الامر
امری از قوت بفعل آید بوسیلهٔ آن رضا رضای خدا و سایهٔ خدا حاصل شود و اخلاق نیک و مواد ثواب که از بندهای
خیراندیش تراوش شده باید در جنب اخلاق مقدسهٔ خدیو جهان خلدالله زمان ذره ایست و پیش آفتاب و قطره ایست
در برابر عمان چون اخلاص اوقات در خدمت کیمیا خاصیت مرشد کامل مصروف میگردد و آنچه تقدیر استعداد
حوصله از آن فراتوان گرفت بطریق ارشاد گرفته صرف امور صورت مینماید و عالم صورت را بچشم معنی مشاهده
میکند امید که در صورت معنی امری بظهور آید که شایستهٔ مقبل در بین باشد چون ایام مهاجرت منقضی
و سپری گشته اظهار مراتب شوق بزبان حضور که انشاء الله تعالی قریب الوقوع است موقوف داشته آید
زیاده جمعیت باد ایضاً چشمی که از رویت دوام عکس پذیر صورت دوست شده باشد اگر بحجاب مفارقت
گرفتار گردد و ضیافت هر روزه دلرا بسبیل عادت از تمثالی که در و نقش است متحمل شود بهم آنست
که خود را از نقاب هستی موهوم برآورده بسیلاب عدم سپرده باشد الحمدلله که چشم من جمال جهان آرا که
در بیرون دل نگنجد بر نامهٔ چشم پاینده در فضای دل ستمند دارد تا کامیاب خود شده بتقویت آن دل را لکد
بدن را از آسیب ایمن ساخته بگوش خلایق این نامه رسانده منم که بگشایم در حریم جمال جهان زا ایران
عالم بیکه حرم باشد حل میکنم سیاهی چشم از سپیدی دیده پنداریم لباس نامه به بینم جمال دوست و خدا دانا باید
پیمایان مفارقت را چنانچه مواصلات روحانی و معنوی مسرور گردانیده بمصاحبت جسمانی و صوری نیز
محظوظ گردان وجبه عمر از جام وصال بکام و گلوی لب تشنگان بوادی فراق رسان سرفراز نامه
نه غلط گفتم بل شفانامه [illegible] ظاهر گردانید دیده و دیده را از سفیدی
رخسار تازه بخشید و دل چون پیوسته [illegible] روشن باد ام هوش افزا که [illegible] دماغ جان [illegible]
گلاب [illegible] دل را [illegible] رشتهٔ اتفاق [illegible] پیوست
مجلس انس [illegible] ما ابتدا [illegible] اقتضای حق گله [illegible] گرامی برادر [illegible] اقتضای بشریت
[illegible] نجات [illegible] و ظلم شعاری و در شکر گناهی و سپاس داری عادل حقیقی بعجز نیازی
و مایوس و همی [illegible] مالی گرفتاری صوری و وسیله نجات معنوی ست و زیان کاری و دنیا سرمایه
سعادات اخروی حاصل که از دو ونه و مجلس بیانی اینها عنان متاع معرفت آگاهی دارد و گره دیده از
مرشد کامل باید یا ضیافت و مجاهدات شاقه بر طبع سالک غالب نشده باشد یا بیرون مصلحت داشت را انکه نتیجه و
ثمره شود و چو لیک فنان نشست امید که آنچه مقتضای خیریت و اولی باشد از قوت بفعل آید و نتیجه

که شیرین کام گردد و ورود مودت نامه که پیرایه رسید بدت شکر از لب حنظل چکد باغبان زلیس غوره میدهد انگور
پیوسته چون بلاغت در انجمن فصاحت بوجود فایض الجود آن قدوهٔ دودمان سخنوری و منتخب دیوان فصاحت و بلاغت
گستری آراسته باد گلهاے اعجاز نمائی که بدست تفکر از گلستان قدس و بوستان انس چیده چون گلدسته
جمال نازنینان با صد هزار طراوت و نزاهت بهم بسته بود و نباید بانند مژده وصال دلدار دگر دیده بمشام روح را گنجینه
فتوح گردانید از غنچه‌ها الفاظش چون بدیده تامل تماشا کردم عالم عالم معنی نگریدیم از رنگ و بوے رعنا و لطافت
نقاب برعارض بسته و در حجابه عصمت نشسته نقش ناطقه که حقیقت شناس کونی و الهی ست چون از روزنهاے
حواس اقتباس انوار خورشید آثارش نمود خود را چون موج دریا بیکش و سرگردان دیده آفرین بر باغبانے
کین چمن را آب داده دایما از ابر رحمت این چمن شاداب باد و بتقاکه از ورود این لطیفه غیبی و صحیفه مقدسه
لاریبی چندان بهجت بر بهجت و نشاط بر نشاط افزود که زبان قلم از تقریر آن چون قلم بعجز معترف است در محفل عالی
مجلس خدایگانے که مجمع اکابر شعرا و اعاظم فصحا است ابجدی که لایق مشرب دوستی باشد خوانده شد همگی
مهر تحسین و آفرین کرده بسے کالا چون نیک باشد تاجر زبان نه بندد صاحب متاع یوسف دایم عزیز باشد
شوق فیه بسیاری شوق درود و فور اشتیاق که اکنون دل محو بدیل است بزبان قلم آورده ساختن و این تقاضا
گرانمایه را در بازار ظاهر پرستان آوردن سزاوار یکرنگی و یکتائی نمیداند و اگر احیانا مقتضای زبان درمیان
ایشان باشد در زمره مترسان روزگار در آمدن نالایم میپنداشت ... اید که بهجت صافیه خود را یکرو ظاهر
پشیده و درون خراب برون آراسته تشبیه ساخته برنگ این جو فروشان گندم نما نشود و چون بیقین میداند
که تگاپوے ظاهری و جست و جوے صوری در قسطاس ارباب لوده و ولا وزنے ندارد و تحمل عتاب
موجد و مطلب نخواهد بود و سپرد الله الحمد که در لوازم موالات یکجهتی و حفظ الغیب دوستان صمیمی قاصر و تنگ
نیست زیاده شوق است ایضا از مناه کاتب چندان حیرت دست داد که بگفت در نیاید عجب که
بخاطر شریف چنین پرتو افگنده باشد بگردانیدم بیگانه که باراستے پیوند دوستی دارم و باکی رسیده خاطر
پیشتر هم چگونه خواهم داشت که ثبوت شخصے که بارها دلایل اخلاص او بر محک آزمودن کامل عیار
بر آمده دامن آلاے دورنگی که منفی بے اخلاص محض است و از یگانگی بیگانه شود هم قسم براستی اگر خلاف
یکشنبه و الاخره امید بخشم من همان مخلص دیرینم و ایشان مهربان شفقت آیین زنهار از این مقدمه چیزے بخاطر
راه ندهند و گفتار را هر چند بنافهمیدگی و کذب او مجهول ساخته و تهمت نشنید بدانا سے ایشان لایق نخواهد بود
آن ناخدا ترس عنقا ندیده صورت عنقا کشیده هم اگر غبارے در خاطر میداشت از مجرا سے نیاز نامجات
گله سیم ارسال داشته عدری با قند دلسپاره باشد که آئینه ضمیر که آئینه دل محبت زده و دود شده هرگز زنگ

کدورت نه پذیرد و دیگر محبت را خجل نسازند ایضاً چون از کلیات سلوک و مقررات طرز این نیازمند
درگاه آلهی آنست که بعد از انتظار سررشتهٔ موالات امرے که منافی طریق مودت باشد پیرامون خاطر نمیگردد
و در خلوت خانهٔ ضمیر راه نمییابد بلکه هر روز در ازدیاد و هر لحظه در افزایش محبت میکوشد میباید که مراتب وداد
پیوسته در افزونی تصور نموده بیقین دانند که سهو والیشان را خاطر دوستانه بیش از سهو و خود میخواهد زیاده چه
نگارش رود ایضاً گلدستهٔ معانی و ریاحین زندگانی که از چمن طبیعت گل بیز و بوستان خاطر مهر انگیز خورشید
طبع فیض فطرت بارپاسه بین ضیا فکرت مسیح عالم سخن العلی ساحری فن خسرو منش سعدی کلام جواهر سبح
جادو نظام فصیح نطق خسرو نژاده طلسم نگار نظامی شکوه بیدار فکر نشین ترنم صبا نفس گلگون قلم حبین هوش روشن
ضمیر بهار سخن مولانا رضیه مرسل شده بود در شگفته ترین اوقات ورود فرمود و بهارستان گلشن خاطر این
نیازمند را که عاشیانه نهال محبت در مزرعهٔ دل عرش کرده و تخم دوستی در مزرع خاطر افشانده گلگل شگفانید و آنه
زیر پردهٔ حروفش گوناگون نقش معانی بر صفحهٔ اظهار محسوس گشت و الفاظ جان پرورش در طبیعت نوازی
از نسیم صبا چمن پردازی چالاک تر آمد هر چند این طالب نیازمند بدستیاری دیدهٔ ظاهر بین گل صدا به
فائض الانوار از باغ وصال بر نچید و از بوستان ملاقات که قوام حیات ست بهره یاب طرب و نشاط
نگردیده لیکن روائح محبت و نسایم طلب بنهجی در دماغ دل پیچیده که باوجود آنهمه محرومی صوری
به معرفت مدت استداد لفوق پیچیدا امید که بزودی بمفتاح عنایت ایزدی ابواب مواصلت که بقفل
حجاب بند وست بهمین گونه بگشاید و شاهد مقصود در بزم حصول جلوه نماید شفارش از انجا که اشفاق
شیم آن صبح نفس آفتاب جبین در رنگ طلوع نیر اعظم عالمے را فرا گرفته و احاطهٔ ربع مسکون نموده
هر کس نشار شعور در سر دارد میخواهد که بته جرعهٔ جام لبریز عنایت و مرحمت صاحب که سرست بادهٔ عرفان
اند سر خوش گردد از انجمله فلانے که درین سرزمین در اقران خود امتیازی دارد امید که منظور
نظر کیمیا اثر و مقبول طبع مشکل پسند افتد که بیک کرشمهٔ توجه عالی گریبان خود را از چنگ فلک برآورده
کلاه فخر و مباهات بر آفتاب ساید چون فقیر را ذرهٔ آن آستان دولت نشان میدانند مرتکب
این فضولی میگردد والامر فوق رسن معادم اقبال روز افزون باد طالب حویلی عزیز فقیرا چون در فتنها
بجد آید و داغ مفارقت البته بر دل احباب میگذارد بیتر صد آنکه صاحب خانه را دلاسا کنند که آنخانه
بخدمت ایشان که از خوبان عالم و نیکان روزگار اند درین دو روز بایین شهر آمده اند و از برجاے
دیر سرامه لبسا امیر ندیده و انچه از سرکار ملازمان با وجی رسیده بیاید که رسے ممنون میشود چه گاهی
بتقریب دیدن ایشان را که النعیز المجد از آن مکان میکنند و این عزیز از نحنت بودن سرا و بجاے

فارغ میشود ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار شکر خداست که دلها را با عالم معنی باهم آشنا
گردانیده فیض بخشی آن مجلس آراے معنی باد اگرچه بنده را بحسب صورت بآن آئینه ضمیر ملاقات رونموده
اما از انجا که تصور آشنائیها ازلی در مرآت اخیال اندیشه مرتسم بوده را دیرینه آشنا خیال کرده بر آن صاف دل
روشن میگرداند که خواجه بنده سے داس که رقم سنجان دفتر نزد وش خدا بهبینی میکشند چون آرزوے آن داده
که در سلک حلقه بگوشان آنجا الا گهر منتظم گردد امیدوار است که انجمن نشینان آن همایون اختر از روے مهر
نوشته آن فلک ذره را نوازش فرمایند که از شادی بجیب خود در آید روشن است که اگر آفتاب کار ذره را
فروغ بخشد ذره روشن طالع میگردد دوازده چه آفتاب دقیقه کم میشود ایجا عرضداشت نامه سامی نمو
وصول نموده بمضمون آگهی بخشید آنچه از انتظار حصول جواب از پیشگاه خلافت نگارش یافته در حقیقت این
انتظار مخلصان نیز شریک اند چشم براه امید آنکه جواب موافق مدعا برسد واحیانا اگر قسم دیگر مشیت
ایزدی باشد انشاء الله تعالی در مراتب جد و جهد که از قبیل یاد دادن اوست بتقدیم رسد دقیقه نامرعی
نخواهد گذشت خاطر گرامی ازین ممر جمع باشد و تهنیت خطاب مسند دولت و کامرانی بذات ستوده
صفات وزارت و اقبال پناه رافت و معالی دستگاه سلالهٔ دودمان عزت علاء عظماء و خاندان مجد و اعتلا خان
عالیشان مشفق و امیدگاه آراسته باد بعد تمهید قواعد اخلاص و تشیید مبانی اختصاص که بهمین شیوه صافی نهادان
بیریا و بهمین شیمه دوستان راسخ الولا است مشهود راے آنجناب میگرداند که نوید عشرت جاوید عطاے
خطاب خانی از پیشگاه خاقانی بآن سرور الطاف ربانی گوش اهل روزگار را بمژده تازه شادمانی گردانیده
خاطر اخلاص مآثر دوستان صافی نهاد که خواهان ترقی مراتب و جاه آن امیدگاه اند بهمقرین بهجت و خرمی
جاودانی ساخت الحمد لله والمنة که آنچه هر گونه باطن محبت مواطن خیر اندیشان صافی نهاد وافی اتحاد بود از مکمن
اختفا بمنصه ظهور آمده و بهرچه دل صداقت منزل اهل و کیشان میساخت بمنصه ظهور جلوه گر گشت امید که
پیوسته قیودات عمر و دولت آن رفیع درجت بحسب خواهش محبان متضاعف گردد و قادر مطلق این عطیه
عظمی شاهنشاهی را که تمناے تام ارباب دول و اهتمام است بر آن منبع الشان و مخلصان آن مشفق و هم دم
خجسته و مبارک گرداناد و طنطنهٔ کامبخشی و کامرانی و صیت نیکی و نیکنامی آن مظهر حسنات را به نهجے
که اشتهار یافته ابد الدهر مشهور جهانیان داراد و باعث مزید الطاف خاقان زمان و سبب وفور اعتلاے
شاه عالم و عالمیان کناد زیاده عمر و دولت باد سه شیرین رقم شده نامه است شکر بی نقاب ٭ این کلام
را از حلاوت همین بس است که تا زندگی بخشی آئین کهن محمد منیر صاحب سخن سلامت نخستین فکرهاے رنگین
داد اداهاے شیرین از دست دوزه باقی قلم کج مج رقم نیاید مگر نهاله دبستان طبع گویان تا باز ازان

داستان شوق سلک دل و گزارش آن منت پذیر خامه نیست نور دیده میگویانند که احوال بکام دوستان بهست
و جز بدوری احباب که همان قرعهٔ آن مراتل بنام این سرگردان زده اند آزردگی پیرامون خاطر نیست
امید که بزودی کام بخش از کشاکش تعلق و تجرد باز داشته بآراستگی تمام دل بستگی بکمال روزی گرداناد شنیدم که
به بنارس رسیده شد تماشای معابد و هیاکل که از دیرباز بزرگ داشت آنرا گردیده و شکستن و خراب
کردن آنرا جمعی برگزیده ترین پرستشهای ایزد بیچون میدانند دل در بند این شهر ها و الحق هیچگونه تماشا
آن نتوان بود بپیکری چند را که شکستن و پرستیدن آن عبادت است و از افزونی حسن صوری چه توصیف
مصرعه خوبی که مرده بود کنون جوشش میزند پوشیده نماند که شجاعت و جلادت مرتبت جانی بیگ
بدرگاه آسمان جاه رسیده بدولت کورنش والا دریافت و نامه نامی را از نظر اشرف اقدس اعلی گذرانید
چون سلسلهٔ کمال صداقت و اتحاد و تعین جمعه نباخت مرز و نواحی شده بمعاودت نمودن آنها باستیل مقصود
بود باعث ابتهاج و خوشوقتی خاطر ملکوت ناظر گردید جانی بیگ مشمول مراحم معلی گشته از پیشگاه عظمت
و جلال دستوری معاودت یافت و ازانجا که حواله ساختن جواب نامه بسفیری که نامه بیارد خلاف رسم
و آیین معهود است پاسخ نامهٔ گرامی مصحوب یکی از بندگان بارگاه فلک اشتباه شرف ارسال خواهد پذیرفت
و از آنرو که شجاعت مرتبت مذکور ترکی دانست و بزبان فارسی آشنا نیست جملة الملک مدار المهامی ملتجا
را بموجب ارشاد مقدس مشارالیه گزارش نموده و بر کاغذ جداگانه نوشته باو حواله ساخته اند تا اگر مومی الیه
آن مراتب را چنانچه باید تقریر نتواند نمود از روی کاغذ مسطور مفهوم شود ایضاً بوصول نامه ها موصول
عنایت نامه ها مباهات اندوخته از روی الطاف فراوان رقمزدهٔ خامه نگارش بود اگر چه رسوخ عقیدت
و خلوص ارادت خیراندیشی خاطر فیض آیین بود امادرین ایام که امارت و اقبال پناه بهرهمند خان از حسن
اعتقاد و خیراندیشی جداتقلی نموده موجب اندوه باد و مواد توجه و عاطفت گشت نواب خدایگان قدردان [illegible]
خیراندیشان از بد حصول بندگی جناب عالیان مآب ذریعهٔ سعادت دارین و دولت نشاتین در تقدیم شرایف وظایف اخبار
میدانند والمنة لله که در نیولا کیفیت صدق اخلاص و عقیدت بمراتب بالطف خورشید تمثال نظم پیوست و انجمن
سرمایهٔ جمعیت به پیرایه طمانیت خیرسگال گشت بواسطهٔ عطیهٔ عظمی لوازم شکرگزاری و مراسم سپاس داری تقدیم
رسانیده خیراندیش همه وقت بدستوری ارشاد یافته بمقتضای آن در سرانجام خدمت متعلقهٔ ساعی است
چون حکم جهان مطاع بطلب خدایگانی بعتبهٔ سپهر مرتبه بر اسپ نفاذ یافته امید که عنقریب ابرقی و مجبنگی عرصهٔ این
دیار از ورود دولت آمود مقدم میمنت آیین نور آگین شود زیاده چه عرض نماید سایه والا پایه دولت
ابدمدت بر مفارق خیراندیشان عقیدت نهاد مستدام باد ایضاً عنایات الهی و الطاف شاهنشاهی که کیمیای

سعادات نامتناهی سمت چهره پرداز امانی و آمال وزارت و اقبال پناه رأفت و اجلال دستگاه خان عالیشان
مشفق مهربان دوستان باد از اشتیاق ملاقات کثیر البرکات که غایة مطالب و برگزیده مقاصد و مآرب است
چه نویسد و چه توان نوشت که تگ و تاز رخش قلم در عرصهٔ بیان و تنگنای گنجایش راست نیاید الله تعالی سببی سازد که از
وصول این مرام فرخنده انجام شادکامی حاصل آید درین ولا نمیقهٔ کرامت که از کمال تفقد و مهربانی آن والا قدر نوشته بود در
موجب مزید خوشوقتی گردید و توجهات گرامی امروزه و غیر مترقبه و چرا نباشد که تنها این نتیجها سبب یا تحقق نسبت
تا گزیده پاس این مراتب حفظ الغیب با جان که ظهور رسید بالله سبحانه آن استظهار مهربان را بحسب خواهش
کامیاب مطالب بلند داشته در پیشگاه سلامت وا دارد هر چند اشتغال بسیار و فرصت کم لیکن گاه گاهی
در ... تماشای عالی را نگرامی مفاوضات مشتمل بر سلامت ذات بابرکات یاد میفرموده باشند که این معنی باعث
انبساط دوستداران خواهد بود و مراتب شوق برتر از مقادیر تحریر و تقریر بیرون است و شرح این مقصد ارجمند را
به دریافت ضمیر روشن پذیر محول داشته پرده کشای چهرهٔ مدعا میشود که از مراتب محبت و موده
مراسم تودد و اتحاد و پاس شرائط حفظ الغیب که مقتضای مکارم اخلاق از آن رفیع القدر جناب بمنصهٔ ظهور
آمده و می آید وکیل دربار معلی پیشتر می‌نویسد الله تعالی آن والا دودمان را در پیشگاه سلامت دارا د
که در ایفای مراسم یگانگی اینهمه ساعی و متوجه اند از انجا که وصول رقایم مودت بار را در حالت
مباعدت جسمانی ذریعهٔ حصول مکالمهٔ روحانی قرار داده اند مترقب که پیوسته با بلاغ صحائف الولا مسرور و منبسط
می ساخته باشند عواقب امور بخیر مقرون باد الهیا صاحب من مهربان من رسم مهمان نوازی خود شکرانه
انجام حوائج احباب را شیرین گردانیده باز تکلیف ضیافت نمودن و بر مواد مهمانت افزودن خالی از
تکلفات عرفیه نخواهد بود ولیکن ما را استرضای خدام باید نمود و بهر کیفیت که لختی از اوقات صرف خدمت
گرامی شود آن را از جملهٔ مغتنمات باید شمرد و اگر معاف میداشتند دور از یکتائی و یگانگی متصور نمی شد
و در صورتیکه بتصدیع خویش و تفریح مخلصان مشتاق باشند روز جمعه که روز آزادی سنت و جمهور
سلف آن را عید هفته قرار داده اند معین ساخته اعلام نمایند که فقیر با بنده زاده باستان بوس مخدومی
مشرف اند و دیگر دو خط پیوسته بدل شاد و طبع آزاد مشغول حق پرستی و خداشناسی بوده باشند
برای حق بین صواب گزین ظاهر است که نوع بشر با نیکه دست قضا و قدر است همیشه او را از جمعیت
بپریشانی و از حالی بحالی میرساند گاه از عرش قوت و کامرانی بر فرش ضعف و ناتوانی انداز و پایه
شناسی بندگی آنست که در همه حال رضامند از ایزد متعال باید بود و کام و ناکام از وی دانسته که صبر و شکر شیوه
بجا خود نباید نمود والمنة لله که درین هنگام درد آزار از دو کلمه پرسش آن دوست سراسر فضیلت پیوسته

خاطر حزین را شاد و دل اندوهگین را آباد ساخت ۵ اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
قلمی بود که از چگونگی احوال آگهی بخشند چه گوید و چه نویسد که انیمینی غیر از سبب افزایش ملال نخواهد بود و اشتعال
صحت و عافیت از درگاه قادر ذوالجلال و شافی بی‌همال میخواهد باشند عافاکم الله الحمد که اختتام نگارنامهٔ منشی
بعنوان دلپذیر بر موافقت فرزند ارجمند صورت بست که بمعرفت بیگم راج که در ترتیب رسائل و کتابت اوراق
دستیاری نمود صورت سرانجام پذیرفت و نادر یادگاری بر صفحهٔ روزگار نقش باند اگر چه نخل زندگانی
این خاکنشین که بے غفلت و نادانی بوجود مسعود فرزندان دانش پیوند که از سرمایهٔ کمالی و پیرایهٔ علمی بهرهٔ وافر
دارند بنا بر سعادت مند که بتائید آسمانی و یمن روحانی ترتیب عارف ربانی اویس الزمانی حضرت
جمال الدین ولی ملتانی قدس الله سره العزیز بهره یکے صاحب معرفت و آگاهی صدر نشین ایوان پیشوائی
خواهد شد و منزلت و سخن سنجی و رنگین طرازی اینان زمانی دراز چهره پرداز باشند تا این لوحهٔ
گزین مقبول خواهد گردید لیکن برسم و آئین نکته آفرینان پیشین که هرگه در نظم و نثر هر چه تقیید تدوین
کشیده از بهر پایداری اساس کلام فصاحت نظام مقدر و تبلیغین و تعمیق آن بهره واخته نشان و بیان
بپوشند قصد نیوشیدن و عمارت بیان ابو جه عالم گذاشته لازم نمود که تألیف مسودات پراگندهٔ خویش که در زمان
بندگی بادشاهزادهاے قدسی نژاد و خوانین کامل استعداد در زمان خدمتگذاری دیوانیان کاردان
معامله شناس بحسب دوستے کارنگار یا بیت کلک بدیع رقم گردانیده بود شیرازهٔ جمعیت بسته
گرد و تا طالبان فن انشا را بمطالعهٔ این مکاتبات دل گزین رهبر با نگارش مطالب و گذارش معاملات
نسبت و قست کار بکار آید و اولاد و فطانت نهاد را دستور العمل کاردانی و دستمایهٔ جاودانی بدست افتد
امید که جهد المقل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بازار سخندانی و نقدان متاع شیوا زبانی حسن
قبول پذیرد و جواهر زواهر عبارات شسته و رفته و لآلی متلالی معانی نغز بغز ناسفته جیب و دامان از رو
مشتریان کالاے سخن مالامال سازد و چون بنظر دوستان فهم درست و دوستان زود طبع وقاد و رساد
متانت الفاظ و رزانت مضامین و جزالت بیان و سلاست کلام دلپذیر در یابند و باندازهٔ جودت
ذهن و اشتغال فکر از این مائدهٔ تازه چاشنی لذت گیرند راقم رقیمه را که بے توقع جزو منت محض اند براے
تحصیل تحسین و آفرین شعر دوستان رنج خامه گذاری و تشویش فراهم آوردن منشآت آوارهٔ چند
و چه از عزیزان با وجود پیری و ضعف اعضا که در مدت امتداد ایام سفر و کلفت جدائی یاران با هم
اختیار کرده بود عافیت بخیر یاد آرند و اگر بمقتضاے خلق الانسان ضعیفا سهوی و لغزشی بینند عیب پوشی
و اغماض العین که شیوهٔ ستودهٔ بندگان نیک محضر ست بکار برده بسخن چینی و حرف گیری آویزش